عربیه

ومکلف الایام ضد طباعها　　متطلب فی الماء جذوة نار
فاذا جریت المستحیل فانما　　تبنی الرجاء علی شفیر هار

کشف الحیل

جلد دوم　　　　چاپ سوم

تألیف

عبدالحسین - آیتی

دوبیت

گر روشنی از ارباب بهاء جوئی و باب　　زین باب نه روشنی برآید نه جواب
بیخانه اگر بمانی ای خانه خراب　　زآن به که بسیل خانه سازی و برآب

قومی که متخصصند در علم و عمل　　اماچه عمل ؟ . عداوت ومکر و دغل
نی شرم نمایند زکس نی آزرم　　در پیش دو صد فلسفه و کشف حیل

جایگاه فروش :

کتابفروشی علمی - ابن‌سینا - دانش - مؤلف

۱۳۲۶

(و مکلف الایام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوة نار)
(فاذا جریت المستحیل فانما تبنی الرجاء علی شفیر هار)

کتاب

کشف الحیل

بقلم

ح . آیتی

جلد دوم — چاپ سوم



قومی که مخصص اند در قول و عمل
بر فسق و فجور و کینه و مکر و دغل
نی شرم نمایند ز کس نی آزرم
هرچند که بینند دو صد کشف حیل

گر روشنی از باب بها جوئی و باب
زین باب نه روشنی بر آید نه جواب
بی خانه اگر بمانی ای خانه خراب
زان به که بسیل خانه سازی و بر آب

تهران — ۱۳۲۶

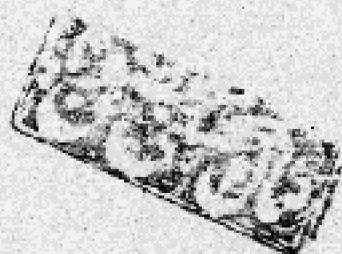
(و مكلف الايام ضد طباعها　　منطلب في الماء جذوة نار)
(فاذا جربت المستحيل فانما　　تبني الرجاء على شفير هار)

کتاب
کشف الحیل

بقلم

ع . آیتی

جلد دوم — چاپ سوم



قومی که مخصص اند درقول و عمل
برفسق وفجور و کینه ومکر و دغل
نی شرم نماینه زکس نی آزرم
هرچند که بینند دو صه کشف حیل

گر روشنی از باب بها جوئی و باب
زین باب نه روشنی بر آید نه جواب
بی خانه اگر بمانی ای خانه خراب
زان به که بسیل خانه سازی وبر آب

تهران — ۱۳۲۶

کرد یزیدی

چون بین بهائیان و یزیدیان اشتراك مرام ومشابهت مسلك موجود است این تاریخچه را برای بیداری برادران اسلامی خود مینگاریم .

از جمله اموری که این دو فرقه را بهم مشابه کرده انتظار استقلال وسلطنت است زیرا هفتصد هشتصد سال است یزیدیان میکوشند که مشایخ خودرا بسلطنت برسانند و بهائیان هم صد سال‌است انتظارسلطان بیان‌را دارند که هیچیك بجائی نرسیده است ونخواهند رسید .

قبل‌از هرچیز باید دانست که کرد یزیدی منسوب بیزیدبن معاویه و یزیدبن عبدالملك ودیگر ازامراء اموی‌نبوده ونیست کسانی که تصور کرده اند استقلال طلبی اکراد از اینجهت است که یکوقتی آنهاامارت وسلطنت داشته‌اند وبیزیدبن معاویه ویزیدبن عبدالملك منسوب بوده اند این تصور بکلی خطاست وازطبقات‌مختلفهٔ کردهیچیك‌منسوب باموبان‌نبوده وهیچگاه دارای سلطنت نبوده‌اند مگر درجنك صلیبی که یکنفر صلاح‌الدین ایوبی امارت لشکر مسلمین را عهده‌دار شد ودرآنموقع هنوز مذهب یزیدی‌پیدا نشده بود و بعد از آنهم کسی از این سلسله سلطنتی نداشته ومخصوصاً بایزید نامی از سلسلهٔ بنی‌امیه هیچگونه ارتباطی نداشته اند واز غرائب امور اینست که یزید مسندالیه اکراد از کرد یزیدی شخص معینی ازافراد بشر نبوده ونیست وحتی این تصور هم اشتباه است که یزید نامی مؤسس مذهب ایشان باشد و خطای سیم شهرتیست که بر سر زبانها افتاده وگفته اند که طایفهٔ یزیدی شیطان پرست‌اند ومراد از شیطان یزید است ! همهٔ اینها تصوراتی است موهوم وآنچه‌را نگارنده پس‌از کنجکاوی بسیاراعم از مطالعهٔ کتب تاریخ وسیر ومجلات عربی یا ملاقات با مشایخ هرطبقه و تحقیقات عمیقه بدست‌آورده در خلال این‌سطور میکنجاند ومن‌الله‌توفیق .

یزید وصف است نه اسم ومشتق است از ایزد !

در مجلهٔ المقتطف منطبعهٔ قاهره چنین وصف میکند«وتشتق تسمیة

هذه الطائفة ـ الكرد اليزيدي على ما اجمع عليه علماء التاريخ من كلمة (ایزد) الفارسية الاصل ومعناها خليق بالعبادة وهي تطلق على الملائكة التي توسط بين الله والبشر و في اعتقاد اليزيدي انهم من اتباع تلك الملائكة» یعنی علمای علم تاریخ اتفاق کرده‌اند بر اینکه نام‌گذاری این طایفه بکرد یزیدی از کلمهٔ ایزد است که اصلش فارسی است ومعنی آن آفرینندهٔ عبادت وایجاد کنندهٔ پرستش است وآن اطلاق میشود برفرشتگانی که میان خدا وآدمی واسطه اند ویزیدیها اعتقاد دارند که ایشان از پیروان آن فرشتگانند واز این رو خودرا یزیدی خوانده‌اند یعنی ایزدی : پس کرد یزیدی یعنی کرد ایزدی و ایزد هم بدانگونه که بی خبران گمان کرده اند که نام خداست غلط است بلکه نام فرشتگان است منتهی فرشتگان مخصوصی که درعبادت جنبهٔ خلاقیت دارند و باید دانست که این عقیده واگیره و اقتباس است از عقائد زرتشتیان باستان زیرا آنها هم بطوری که مرکوز ذهن عامه است ایزد را نام خدا ندانسته‌اند بلکه بنص اوستا و دیگر آثار مذهبی ایشان نام خدا اهورامزداست وایزد و یزدان نام فرشتگان است منتهی فرشتگان ویژهٔ پرستش ودر آنهم دوتعبیر است یکی آنکه فرشتگان بذات خود در خور پرستش باشند دیگر آنکه بندگانرا بپرستش وادارند و در حقیقت آفرینندهٔ نیروی پرستش‌اند پس در معنی کرد یزیدی ریشهٔ عقیدهٔ خویش را از کیش باستانی ایران گرفته است .

تاریخ پیدایش یزیدیان در محیط اسلام

باتفاق علمای علم تاریخ پیدایش این مذهب در قرن پنجم اسلامی بوده اما از غموض ومعضلات تاریخی آنچه تاکنون بخوبی حل نشده‌اینست که غالباً مذاهب‌مختلفه‌وآراء متشتته وعقائدباطله مانند یزیدی ،موحدی، درزی ، نقش‌بندی ، بکتاشی وبسیاری از این قبیل که اسلام رابدسته‌های کوچك کوچك منشعب ساخته همه درقرن پنجم وششم درخلال جنك صلیبی یا اندکی بعد از آن در همان اراضی که جنك صلیبی بر پا بوده وبین مسلمین ومسیحی اختلاف وافتراق وجنك وپیکار در جریان بوده پیداشده مانند سوریه ، لبنان ، فلسطین ، عکا ، موصل ، شامات و کلیه نقاطی از خاور میانه که‌مرکز وبحبوحهٔ‌جنگهای صلیبی بوده وبرای شخص متفنن‌این تصور پیش میآید که شاید دستهای اجانب از هر جانب تحریك میکرده وهر شخص بی‌تقوی ومستعد ناپرهیزکاری را برایجاد مذهبی جدید والقاء

فتنه‌ئی شدید وامیداشته واز این‌راه بتضعیف اسلام میپرداخته ولاشك سر پیدایش اینگونه مذاهب فاسده همین بوده و هنوز هم هست و اشخاص بی‌وجدان هم که آلت اینگونه بازیها شوند همیشه بوده اند و هم اکنون هستند ونمونه‌اش مذهب باب وبهاء واگر چند صباح دیگر پائیده بود راه کسروی هم جزو آنها میشد .

مؤسس مذهب یزیدی

یکی از مشایخ‌متصرفه‌درقریه ئی‌ازقرای‌موصل موسوم‌بقریهٔ باعدری این مذهب را اختراع کرده‌درتاریخ نام آن‌شیخ را (عادی)نوشته‌اند و شاید عادی لقبی‌است که جای‌اسم‌را گرفته است .

مجملا شیخ‌عادی‌از قریهٔ باعدری طلوع کردواین‌مذهب رابارسوم و عاداتی که درشرف ذکراست‌تأسیس نمود ودرهمان‌قریه مدفون‌شد وگویند هم اکنون‌قبرشیخ درهمان‌قریهٔباعدیاباعدری زیارتگاه کردهای‌یزیدی‌است وبعدازاو میرمیران‌طلوع کرد واساس‌شیخ را ترویج وتکمیل‌نمودوقبر او نیزدر همان‌قریه درجوار قبرشیخ است وبازآنچه نگارنده استنباط میکند قسمت عمده‌ازمذهب یزیدی مرهون‌اقدام‌چندتن ایرانی‌است زیرا میرمیران مسلماً ایرانی بوده (ولی‌غیرازمیرمیران ازسلسله شاه نعمت‌الله ولی‌است) و نام مذهبشان یزیدی هم گفتیم که بقول جمهورمورخین ازایزدفارسی‌مشتق است‌ونیزعقیدهٔ‌اینکه ایزد ویزدان‌خالق وموجدعبادت است ازعقائدپارسیان باستان اقتباس شده‌واین کمال بدبختی‌است نه افتخار که باید همیشه‌مذاهب باطله مانندالحادملاحدهٔالموت واسمعیلی مطلق اعم از ... یا شعب دیگر آن ومشعشعی‌وشاه یوسفی وبیانی‌قدیم وبیانی‌جدید وبابی‌وبهائی با خرده برده‌هایشان از ایران طلوع کند و حتی مذهب دروز لبنان وکرد یزیدی سلیمانیه‌ودیگرجهات بشرکت چندایرانی‌تأسیس شده‌باشد زیراهر کشوری مانند ایران‌وهندوستان هرروزخدا وپیغمبر وامام ورهبرومرشدومرادی‌از یك گوشهٔ آن سربرآرد هرگزروی اتحاد واتفاق‌رانمیبیند وهمواره وسیله برای استفادهٔ بیگانه فراهم‌است .

اما آنچه سبب‌شده‌است که بعضی‌از مورخین‌اشتباهاً کردیزیدی رابه یزیدبن معاویه نسبت داده‌انداینست که میرمیران قسمی حکومت‌داشته و تاحدی‌سیاستمدار بوده برخلاف‌شیخ عادی‌یاباعدی که متصدی امورروحانی

بوده و درسیاست هیچگونه دخالتی نداشته مجملا پس از آنکه میرمیران سیاستمدارشد بعضی او رابآل یزیدنسبت دادند والمقتطف هم اشارهٔ باین مطلب کرده است وشاید این اولین وحله ئی باشد که کرد یزیدی را هوای استقلال برسر افکنده ومتدرجاً درطبقات‌دیگر ازاکراد سرایت کرده ودر هرقرن بنوعی این مدعا جلوه کرده وازطرف مأمورین یك دولتی تهییج شده اندولی بدون‌شبهه‌خشونت اخلاقی که اغلب طبقات‌اکراد‌بدان‌موصوفند وهم چنین‌سخافت‌عقائدی که طبقات دیگر ازآنها مانند یزیدی ونقش بندی بدان‌پابندند ورؤسای‌خودرامعبود بالاستحقاق میدانندوازوادی‌تمدن هزاران مرحله دورندهرگز استقلالی بایشان‌نخواهدبخشید مگر اینکه باعلم‌وتمدن دنیا همراه شوند وفرهنك خودرا تغییردهند وافرادرا بامعارف‌بهتر وتازه تری بارآورند شایدپس ازیکقرن‌در وضعیت ایشان تغییری پدید آیدوالا امروز باحالات حاضرشان جز اینکه آلت مفسده باشند یعنی ایشان تلفات بدهند ودیگران بطورغیرمستقیم استفاده ببرند وکلاه اکراد پشت‌معرکه بماند نتیجهٔ دیگرنخواهندبرد‌خدا کند بیدارشوند وبفهمند ومقصد خودرااز راه دیگر تعقیب کنند وبی‌جهت خودرا زحمت ندهند که بقول شاعر .(عرض خودمیبری وزحمت مامیداری) بازهم زیادتر از حد لزوم بحاشیه رفتیم و اکنون بمتن تاریخ بازگشته درشناسائی شئون یزیدیان سخن میرانیم

پیروان مذهب یزیدی ، جایگاه یزیدیان ، آمارشان

در ابتدا پیروان مذهب‌یزیدی فقط‌طبقه‌ئی از اکراد بودند وجزنام کرد یزیدی سخن‌از یزیدیان مطلق‌درمیان‌نبودولی‌پس ازچندی‌این‌مذهب دربعضی ازشعب نژادسامی واخیراً درعده‌ئی ازنژاد ارمن‌سرایت کرد (عیناً مانندمذهب باب وبهاءکه نخست منحصربود بعده‌ئی ازمسلمین شیعه وبژه ازطبقهٔ شیخیه‌ولی‌بعداً درافرادی‌از نژادسامی و کیان یعنی یهودیان‌همدان وپارسیان یزدوکرمان‌سرایت کرد)اما مراکز یزیدیان غالباً حدود حلب‌و نواحی‌شام وضواحی‌نصیبین وعینتاب ودیاربکر بوده‌ونیزقرای‌اروفه‌وحران و وسعره وبیره‌جیك وفزان وصدها قریه ومزرعهٔ دیگر ازخاك‌عثمانی تحت نفوذ ایشان درآمده‌بود وجمعیتی درحدودیك کروربهم‌زده بودند که دولت عثمانی ازخواب‌گران بیدارشده تشخیص دادکه رواج اینگونه مذاهب در کشور وپیشرفت ایشان درنواحی وضواحی مملکت جززیان وزحمت نتیجهٔ ببار نخواهدآورد لهذا بنای تعرض گذاشت وازراههای مختلفه بتضعیف‌و

تقليل ايشان پرداخت واين اقدام چنان مؤثر شد كه همان قسمي كه پيش آمده بودند عقب رفتند ودر مدت پنجاه سال صدي نوداز جمعيت خودرا از دست دادند وپيش از جنك بين الملل اول كه بعضي از دول خواستند ازآنها بنفع خود استفاده كنند عدهٔ آنها را بيش از پنجاه هزار نفر نيافتند كه در مزارع وقراى دشت شيخان وجبل سنجاراز توابع موصل نسبةآزادي دارند و مراسم مذهبي خودرا انجام ميدهند واينها ادعا ميكنند كه پيروان مذهب ما زيادند ولي متفرقند در بين كردهاى ايران وعثماني وارمنستان وديار بكر وماردين تركيه والله اعلم كه اين ادعا تا چه حد صحت داشته باشد چنانكه بهائيان هم اينگونه ادعاها دارند مثلا در يزد و همدان و دهات سنكسر وآباده بالنسبه جمعيتشان زيادتر وتظاهرشان بيشتر است معهذا در هيچيك از اين چهار نقطه عدهشان با بهزار نميرسد يا از هزار تجاوز نميكند مع الوصف اگر كسي گوش بايشان بدهد ادعاهاى گزاف ميكنند كه در اينجا عده كم است و عده جمعيت ما در شهرهاى ديگر است و حال آنكه در هيچ نقطه بقدر اين چهار نقطه جمعيت ندارند ودر هرشهر وقصبه كه اين متاع وجود داشته باشد ازنه تانود نفر تجاوز نميكند و كم جائي است كه عده بصدنفر برسد مگر امريكا كه موافق آمارى كه در مجلهٔ رسمي آنجا قلمداد شده چهارصد نفر بهائي موجود است واين واضح است كه در امريكابآن وسعت وجمعيت اين عدهٔ چهارصدنفر درحكم صفراست و گوئي روش يزيدي وبهائي در تظاهرات بي حقيقت واغراق گوئي از يك سرچشمه آب ميخورد ؛ وهمچنين در مخفي نگهداشتن اساس عقائد واحكام كتاب خود .

حالت عمومي كردهاى يزيدي (زبان ، قيافه ، اخلاق)

كردهاى يزيدي زبان كردي را زبان خدا وانبياء ميدانند و آنرا مقدس ميشمارند معتقدند كه خدا بزبان كردي با آدم ابي البشر تكلم فرمود والواح عشره را بكردي براى موسي فرستاد وبالاخره بهتر ومقدس تر و شايد فصيحتراز زبان ولغت كردي هيچ لغت وزباني دردنيا نبوده ونيست با وجود اين پابند حفظ ونگهدارىآن نبوده بمجرد ورود درهرسرزمين خواه ضرورت داشته باشد خواه نداشته باشد فورى زبان خودرا ترك و بزبان اهل آنجا تكلم ميكنند چنانكه درآسياى صغير بتركي و در سوريه وعراق بعربي و عدهٔ انگشت شمارى كه بهند رفته اند بلغت هندو و اردو متكلمند(تذييل)در اين حالت هم بهائيان باكرد يزيدي اشتراك حالت دارند

زیرا بهاء هم پس از ورود بخاك عثمانی خودش بدون ضرورت الواح خودرا بعربی مغلوط مخلوط ساخت و پسرش میرزا عباس بترکی الکی و اینك الواح و آثار این پدر وپسر شله قلمکاری است از فارسی وترکی وعربی و نمیدانم با داشتن یکی دو مرید کرد چون شیخ فرج الله الذکی الکردی و شیخ محیی الدین الصبری الکردی چرا دو سه لوح کردی جزء آثار خود نکرده اند ؟! بی شك معلم نداشته اند چون آثار وحی والهام بهاء غیر از جبرئیل یا روح القدس تابع تعلیم معلمین بشری هم هست ازقبیل ابوالفضل گلپایگانی درفارس ومحمد مصطفی البغدادی در عربی و علی شوکت پاشا در ترکی لهذا اگر معلم کردی هم جسته بودند چندلوح هم بکردی بیرون میدادند(!) اما اخلاق کردهای یزیدی آنچه دیده شده است ایشان دارای اخلاقی خشن بوده سخت دل وکینه جو ولی متظاهر بمهر ومحبت ونیز در شجاعت ایشان گفتگو رفته اغلب برآنند که ازاین سجیهٔ پسندیده محرومند بقسمیکه تا مقاومت ندیده اند نهایت پر دلی را اظهار میدارند ولی بمحض اینکه بمقاومتی برخوردند میدان خالی کرده عقب نشینی میکنند واماقیافهٔ کردهای یزیدی صاحب المقتف مینویسد(وهم طویل القامة قوی الهامة مسود العین محمر الخد کثیف اللحی ضعیف النهی — ایشان بلندبالا وخوش بنیه سیاه چشم وگلگون روی پر ریش وکم عقلند در پایان همینقدرمیگوئیم که بهائیها در قیافه شان نمیتوان سخن سخن گفت زیرا مسلم است چندمسلمان یزدی جولا با چند تن یهودی همدان وزردشتی یزد وکرمان وحدت قیافه ندارند ولی دراخلاق بقدری باکرد یزیدی شبیه اند که بقول مشهورسیب است وکارد !! وگویا تمام دسته های کوچك بشری وصاحبان مذاهب باطله براین سجیه اند که دلهاشان پراست از بغض وکینه نسبت بافراد وجماعاتی که عقائد سخیفهٔ ایشانرا نپذیرفته ودر بطلان آن سخن گفته اند ولی نظر باینکه قدرت وجرئت ندارند که بغض وکینهٔ خودرااظهار کنندلاجرم بمحبت وحسن رفتار تظاهر میکنند وخدا نیارد روزی که میدانی برای بروز بغضاء وشحناء ایشان باز شودآنوقت است کهچند نفرشان در شاهرودآدم میکشند (در واقعهٔ ۳۲٤ فتنهٔ بابیهای شاهرود) یا مانند سلطان باروت کوب وچند تن اهل محفل روحانی در یزد محمد کوزه گر را در کوره میسوزانند یا ذکرالله وعبدالحق نامی خودرا دربین مهاجرین روسیه انداخته درآذربایجان آتشی برافروختند که نمرود از آن شرم میبرد و بالاخره اعمال این عده

با آن عده از کردهای یزیدی که میگویند در میان بارزانیها بوده‌اند در واقعهٔ اخیر کردستان هیچ فرق ندارد و همه حکایت از بغض درونی مینماید برای اینکه چرا هیئت جامعه دست از مذهب رسمی بر نداشته و پیروی از عقائد پلید ایشان نکرده‌اند یا چرا مردم میهن خواه با اندیشهٔ بیگانه پرستی و وطن فروشی ایشان همراه نشده‌اند ؟!

تشکیلات فرقهٔ یزیدی و رؤساء ایشان

تشکیلات فرقهٔ یزیدی تشکیلات مخصوصی است که برای هر امر از امور مذهبی تشکیلی و هر تشکیل را رئیسی است .

۱ ـ شیخ اعلی است که اورا در رتبهٔ انبیاء میشناسند نه تنها شیخ عادی بلکه هر کس بمقام مشیخت رسیده باشد الی یومنا هذا دارای مقام نبوت است ولی طرز این نبوت مسکوت است از حیث اینکه آیا شیخ مهبط وحی والهام هست یا نیست و آیا حق تشریع دارد یا ندارد همینقدر که شیخ سابق لاحق را تنصیص نمود باید همه نبوت اورا اذعان کنند و اوامرش را اطاعت نمایند و حق چون و چرا ندارند و در اینکه او تغییری در قواعد شرعیه ایشان داده باشد لم و بم نگویند وخلاصه اینکه باید مطیع صرف باشند گمان میرود از کمال وضوح لازم نباشد که توضیح شود در اینکه بقدری این رویه شبیه است برویهٔ بهائیت که گویا هر دو از یك مغز تراوش کرده زیرا رویهٔ بهائیت هم مخصوصاً بعد از عبدالبهاء چنین شده بقسمی که از هر کس بپرسی مقام شوقی چه مقامی است آیا نبوت است امامت است چیست ؟ جوابی نمیدهند زیرا نمیدانند همین قدر میگویند سرکار آقا اورا تنصیص و تعیین فرموده اند و ما باید از ایشان اطاعت کنیم یعنی لازم نیست بدانیم چه مزیتی از دیگران دارد آیا مهبط وحی است آیا مظهر الهام است آیا وحی والهام موهوم است و او خود خدای حی قیوم است ؟ اینها لازم نیست کسی بداند فقط باید امر اورا اطاعت کرد اگرچه بگوید ناموست را بمن واگذار بی چون وچرا بایست پذیرفت وخلاصه اینکه باید گوسفند مطلق شد این رویه را بهاء برای خود ایجاد کرد و بعد ادامه یافت و تا نامی از این مذهب کثیف هست این رویه برقرار خواهد بود و بدون شبهه در آن دو سال که حسینعلی بهاء در سلیمانیه بوده و در کوه سرگلو کیمیامی پخته اینطریقه را از کردهای یزیدی فرا گرفته و پایهٔ مذهب خود را بر آن نهاده وحقوقی هم که نمیدانیم در یزیدیان بچه صورت اداء میشود و بعنوان صدی نوزده از تمام مایملك اتباع بخود و من یقرم مقامه تخصیص داده

وبعقیده خودنام ابدی برای ابناء واحفاد خود پخته ولی بعقیدهٔ ما تابیست سال دیگر که دنیاروبتعلیم وتعلم سیر کند این نانهای پخته در تنورخواهد سوخت اگرچه بشرجنس عجیبی است - درسهل القبولی موهومات وصعب القبولی معلومات باری ازاین وادی بگذریم

۲ - ازروسای تشکیلات یزیدی پیر یاکاهن است واو کسی است که امور نمازوروزه وعبادات ومسائل متعلقهٔ بآنهارادردست دارد ویقین است شیخ اعلی سهمی ازواردات مذهبی راباو میدهد .

۳ - فقیرواو کسی است که باید قبر شیخ عادی را خدمت کند (خادم امامزاده) وبعلاوه بایداین خادم امامزاده اطفال فقراراتعلیم دهد (ازاین حیث مذهب یزیدی هزاردرجه ازمذهب بها بهتر است) مگر اینکه تعلیم منحصر است بآداب مذهبی یزیدی .

٤ - قوال وکارقوال نوازندگی دف وطنبوراست که مدایح خداوملائکه ومشایخ را بایدبنوازد ومردم رابشورو طرب درآرد - این کارهم بهاء می خواست ازکرد یزیدی تقلید کند مقدمه اش هم تمهید کرد که چند وجدیه ئی که نه شعر بودنه نثرابداع کرد ولی پسرش عباس صلاح ندیدوتاحدی جلوگیری کرده نگذاشت جزبخواندن وکف زدن آنهم درمحافلی خالی ازاغیار بطور دیگر اعمال شود وپس ازمرك باباازبیخ عرب شد ووجدیه هارا هم تقریباً منسوخ کردزیراميترسيديکباره صدای مردم بلند شود که مذهب قوالی ومطربی ایجاد کرده است .

٥ - کوچك - آخرین رئیس تشکیلات یزیدیان کوچك لقب دارد کاراو ازهمه مشکلتر و سودش کمتر است زیرا کوچك مأمور تکفین و تدفین و تلقین اموات است وازهمه عجیبتر اینکه تعبیرخوابهای مردم با کوچك است هرکس هرخوابی دیده باشد بایدبرود نزدکوچك واو خوابش راتعبیر کند اگرخیراست البته شادوخرم برمیگرددو تعارفی برای کوچك میفرستد واگر شراست هم بایدصدقه بدهد تاآن شر ازاودورشود ؛ و بعلاوه کوچك بایدبر سرقبر تازه گذشته بخوابد وحتماآن میت رادرخواب ببیند و ازوضعیت او آگاه شده ببازماندگانش خبر دهد وبدیهی است که همیشه میت رادر اعلی درجات بهشت می بیند !!

اصول عقاید کرد یاقوم یزیدی

چنانکه اشاره شد نزد عامه شهرت یافته که طایفه یزیدی شیطان را

میپرستند ویکی از علل این شایعه اینست که یزیدیان اصول عقائد و اعمال مذهبی خودرا از اقوام وملل عدیده گرفته‌اندمانند وثنیه ، زردشتیان ، بنی اسرائیل ، صابئیه ، نسیطریه ، متصوفه ، شامانیه وامثالهم وازقضاهرچه‌را از این قبائل وطوائف اخذ کرده‌اند ناپسندترین قسمت آنرا که از فرط ناشایستگی شگفت انگیزوغرابت آمیز بوده ونزداقوام دیگر بپستی ودنائت علم‌شده بود آنرا انتخاب کرده وشاید چنان پنداشته‌اند که معجب ومضحك بودن فلان عمل وعقیده کافیست که یکمذهب اختراعی‌را رونق دهد وموجب روائی آن گردد پس خلاصه اینست که چون مذهبی چنین که اصول و ارکانش نخبه‌ئی ازعقاید سخیفه اقوام مختلفه باشد تأسیس شودطبعاً تصورات واهی در اطرافش زیاد شده بپرستش شیطان متهم میگردد در حالتیکه اقسام عبادات وپرستشهای گوناگون که دردنیا وجود دارد عاقبت گوشه‌ئی ازآن بعبادت آلهی وپرستش غیب لایتناهی منتهی میگردد وشیطان پرستی بدان گونه که مرکوزاذهان بعضی ازمردم است وجود خارجی ندارد غایت الامر اینکه گروهی بتان‌را وفرقه‌ئی فرشتگان را و دسته‌ئی پیغمبران را و قومی مراشد ومشایخ را وسیلهٔ تقرب الی‌الله دانسته ایشان‌را در عبادات شرکت میدهند وبکم وزیادی وضعف وشدتی ساحت مقدس توحید را بنوعی از شرك آلوده میسازند چنانکه طبقه ئی از پارسیان حتی اهریمن را وسیلهٔ قربات دانسته‌اند واورا درآفرینش شریك یزدان ساخته اند و یزیدیان هم یکی ازآن اقوامند که درظاهرخدا پرستند ولی دراین خداپرستی تصرفات ناشایستی کرده اند که بنوعی از شرك منتهی میشود و شرح آن بدینگونه است .

گویند آفرینندهٔ جهان خدای یکتای غیب است ومنزه ازهر پاك وعیب اماهفت فرشته اند که درخلقت معاون‌اویند و اسامی ایشان چنین است اول مقدم برهمه عزرائیل است ۲ ـ دردائیل ۳ ـ میخائیل ٤ ـ اسرافیل ٥ ـ زرزائیل ٦ ـ شمخائیل ۷ ـ نورائیل گویند هریك از این هفت فرشته یك قسمتی از این دنیارا آفریده تاجهان بحد کمال رسیده گویند حضرت حق عزرائیل را که اعظم ازهمه فرشتگان بود بامرخطیری مأمور فرمود واو ازانجام آن سرپیچی نمود لهذا مغضوب شد وموردعقاب گشته سپس پشیمان شد وآنقدر گریه کرد که ازآب چشمش آتش دوزخ خاموش گشت آنگاه حق ازتقصیرش گذشت وبمقام اولش برگردانید وعظمت شأن وریاست فرشتگان را باوعطا

فرمود وبعلاوه لقب دیگری باو داده‌اورا ملك طاوس نامید (هم‌اکنون یزیدیان دراکثر مواقع نام ملك طاوس را میبرند با فروجلال در مشکلات امور باو توجه مینمایند وچون‌نام عزرائیل راباقبض‌ارواح وآجال مردم‌توأم می‌بینند کمتراین‌اسم رابرزبان‌رانده همواره باسم‌ملك‌طاوس رطب‌اللسان شده باوتضرع‌میکنندواورا شفیع‌وواسطه میسازند وپیوسته دست‌نیاز بسوی وی دراز میکنند که در آجالشان تأجیل نماید یا دراجل فرزندانشان تعجیل نفرماید !) بالاخره عزرائیل را مدبرعالم کون میدانند واوراراعی اغنام آلهی خوانند (درامر بهائی هم شبان‌وچرانندهٔ اغنام آلهی یعنی گوسفندان بهاء شوقی‌رامیدانندوشوقی‌ملك‌طاوس‌یا عزرائیل‌اهل‌بهاست) اماشیخ‌عادی را پیغمبر خدا نمیدانند بلکه اورا پیغمبر ملك طاوس میشناسندومیگویند عزرائیل‌تنهاحرف کسی‌را که میشنودحرف‌شیخ عادی‌است لاغیر وبالاخره ملك‌طاوس حاجات‌قوم‌را فقط‌بدست شیخ عادی‌رواء وقضامیسازد .

اگر کمی‌دقت کنیم‌این عقیده همان‌عقیدهٔ تثلیث نصاری‌است ومیتوان پی بردباینکه درباطن‌مؤسس یاملقی اینگونه مذاهب وعقائد همان نصاری بودند که ازشمشیروتقریراسلام‌عاجزشده بودندوراه‌تضعیف آنراچنین تشخیص داده بودند که مذاهب مختلفهٔ ایجاد کنند که شبیه و نزدیك بعقائد خودشان باشد یعنی مخالف مذهب‌خودرا کافرونجس‌ندانند واقانیم ثلاثه را بصورت دیگر ترویج کنند چنانکه دریزیدی قرن پنجم وبابی وبهائی قرن ۱۳دیده میشود ودرحقیقت‌فرقی نیست‌در اینکه کسی بگوید اقانیم ثلاثه‌یعنی‌خدایان سه‌گانه عبارتست ازالله وروح‌القدس ومسیح یابگوید‌خدا وملك طاوس‌و شیخ عادی هردو تثلیث است بتفاوت اسم و توافق مسمی یابهاءالله بگوید شهدالله انه‌لااله‌الاهو . . قداظهرمشرق‌الظهور ومکلم‌الطور در اینجاهم خدایان سه‌گانه پیشنهاد شده یکی‌الله ۲ ـ مکلم طور ۳ ـ مشرق ظهور که خود بهاءاست (دقت کنید درعبارت تا هرسه خدا را بیابید) .

خلاصه اینکه‌یزیدی میگوید وحی‌ازجانب‌ملائکه برشیخ عادی‌میشود وشیخ نبی میشود ونبوت‌هم بوراثت ووصایت است یعنی شیخ بمحض اینکه جانشین خودراتعیین کرد اوهم‌نبی میشود وملك‌طاوس‌وحی برای‌اومیفرستد بهائی‌هم همین‌را میگوید منتهی لفظ نبی‌را ذکرنمیکند وگرنه مرکزمیثاق وولی‌امرالله جزاین‌نیست که اولی بکلمهٔ بهاء ودومی بکلمهٔ عبدالبهاءدارای همهٔ مقامات شده‌اند حتی غیبهائی هم که اولی نمیدانست ومریدان بریشش

میبستند دومی هم نمیداند وباز مریدان بریشش میبندند و هرچه هم ریش بتراشد وحتی بندهم بجای آن بیندازد باز آنچه مریدان بریشش بسته‌اندبا صدهزار استره سترده نمیگردد العظمةلله که آدمی چقدر رند است برای کله سازی وچقدر احمق است درکله بازی !

پرهیز ازماکولات ـ روزه‌وقربانی وخیرات ـ اخلاقیات و نصایح‌وحلیت خمرسجود ، رقص ، حلول ، تعبیر رؤیا

یزیدیان در پرهیز از پارهٔ خوراکها و ذبیحه تا حدی پیروی از یهودنموده وبدستور شیخ عادی‌از بعضی‌ماکولات ویژه‌در روزهای معینی دوری میگزینند : اما در روزه وقربانی وصدقات وخیریه اصولی ازاسلام گرفته اند وبآن عمل مینمایند : در اخلاقیات ونصایح وحلال شمردن‌شراب از نصاری متابعت‌میکنند:درروبهٔ سجود از وثنیه(بت‌پرستان دورهٔجاهلیت) تقلید میکنند : درتعبیر رؤیا ورقصهای مذهبی در ضمن عبادات از شامانیه پیروی کرده اند : طریقه حلول را در امر معاد از صائبیه فراگرفته‌اند : یك عقیدهٔ محکمی هم دارندکه گویا این یك از مبتکرات خودشان است وآن اینست که هرشخص یزیدی یك برادر یا خواهری داردازجنس‌فرشته و ملك که همواره در جهان ملکوت منتظر مقدم اوست تا بمجرد وصول باستقبال او بیاید وتمام کارهای او عهده دار شود و اصلاح کند و نگذارد کمتر زیانی باین آقا یا خانم برسد(بعقیدهٔ نگارنده در این عقیده یزیدی بر بهائی مزیت دارد زیرا پایهٔ کار را بهریك امید وطیدی گذاشته که‌اگر شماهم یقین میکردیدکه راست میگوید فوری یزیدی میشدید اما بهائی یعنی رئیس بهائی‌پایهٔ کار راآنقدرسست گذاشته که اگر شمایقین کنید که‌امر بهائی حق است باز قیدی در قبول آن نخواهید داشت زیرا بهاء بهشت را منحصر بلقای خودکرده وجهنم را حصر درفراق خویش واین کلام با آن تعبیرات که باب در بیان بر حشر ونشر وصراط و میزان و جنت و نار بسته فقط این نتیجه رامیدهدکه هرکس مؤمن باشدجزایش جز این‌نیست که باب وبهاء از او راضی‌باشند ودرجنت‌رضا وقرب ولقایشرامند والعکس بالعکس وحاصل اینکه جز رضا وسخط باب وبهاء جهان دیگری نیست‌در اینصورت کدام عاقل یا جاهلی است‌که خودرا بزحمت اطاعت اوامر آقا بیندازد وجانبازی کندکه آقا از او راضی باشد ؟ هرچند بهاء بعدازاین حرف پشیمان شد وسعی کرد هم خودش هم پسرش که این سخن را تعبیر

کنند ولی نگرفت مگر در معدودی ابله که اگر این تعبیرات هم نبودبیك مرحبا خودرا هبا میکرد اما در مردمان چیز فهم تعبیرات ثانوی بی‌مغزتر ازکلمات اولی جلوه کرد و گفتند در جنت لقا ورضای بهاء چه سودی‌است ودر آتش سخط وغضب یا بی میلی‌آقا چه زیانی است ؛ البته هیچ بناء بر این(ای هیچ برای‌هیچ برهیچ مپیچ)بالجمله باید گفت شیخ یزیدی بمراتب عاقلتر از شیخ کبیر یعنی بهاء پیر بوده وبهاء غفلت نموده که درامر معاد از عادی تقلید نفرموده(!)

کتمان عقیده

طایفهٔ یزیدی درپوشیدن عقائد خوداصراری تام وابرامی‌تمام دارند اینان درکتمان عقیده بیش‌ازمتصوفهٔ قدیم وبابیهٔ‌جدید تأکید کرده میگویند هر یزیدی با هربیگانه طرف صحبت شود حق ندارد عقائد خودرا اظهار نماید بلکه باید اسرار دین وکیش‌خویش راکاملا مخفی ومستورنگهدارد حتی نماز سری ومخفی را معتبرتر از نمازهای‌جهر یعنی‌آشکار میشمارند (مراگمان است که این بهانه است برای نخواندن نماز)ونیز میگویندنماز ما محدود نیست(این‌هم بهانهٔ دیگر است تا اگر درغیر وقت نماز برای ریاکاری وفریب کسی خواستند خودرا نماز خوان قلم دهندبتوانند وکسی نگوید حالا وقت نماز نیست چنانکه من خود دیدم که عبدالبهاء هم با مریدانش مشغول صحبت بود ناگهان خبر رسید که مفتی عکا میآید فوری رو بقبله بنماز ایستاد تا مفتی وارد شد او هم نماز یکرکعتی سلام داد و مفتی هم فهمید که این نماز خوف است وگفت هنوز ظهر نشده ! باری اینگونه کارها ازپیشوایان دروغگویان تعجب‌نیست زیرا همه‌چیزشان‌دروغ است نمازشان هم روی همه) .

کردیا طایفهٔ یزیدی میگویند کتاب لازم نیست وملك طاوس بدون کتاب هم میتواند مردم را ارشاد کند چنانکه مارا کرده است(!)وبالاخره میگویند کتاب شریعت را محدود میکند وما هم محدود نیستیم بلکه هر وقت هرچه لازم شود ملك طاوس بشیخ ما الهام میکند واو بما میگوید با وجود همهٔ اینحرفها باز دو کتاب ازطرف مشایخ بین ایشان گذارده‌شده یکی بنام کتاب جلوه ودیگری بنام مصحفارش یعنی کتاب سیاه وهمهٔ احکام واعمال وعقائدشان حتی نشیدهای وجدیه که درخلال رقص مذهبی میخوانند در این دو کتاب است ولی بدست کسی نمیدهند و در این امر هم بهائیان

کپیهٔ یزیدیانند خصوصاً کتاب احکام که اقدس است والواح خاص بنام اشخاص که حاوی اسرار است حتی المقدور بکسی نمیدهند .

اساطیر وافسانهای یزیدیان

یزیدیان یك سلسله افسانه واسطوره دارند که آنرا مقدس میشمارند وجداً بآنها معتقدند ازآنجمله درافسانه تکوین ومبدء خلقت گویند خداوند جسم مرکبی را ایجاد نموده ودریاها از طرف آن پدید شد آنگاه دانهٔ مروارید بسیار بزرگی را از آن دریا برآورد وآنرا تا چهل هزار سال تحت فرمان خود نهاده بالاخره برآن خشمناك شده آنرا پراند بگوشهٔی ازاثر غضب آلهی آن گوهر سنك شد وکوهها ازآن موجود گشت ودرحینی که آنرا افکند دود وغباری از آن متصاعد گشت وآسمانها از آن دود بوجود آمد وآنگاه خدا برآن بالارفت ازبرکت پای خدا آن دودها و آسمانها متراکم ومنجمد شد وبدون ستون درفضا قرار گرفت (!)

اما عقیدهٔ یزیدیها در افسانهٔ آغاز آفرینش انسان شبیه باسطورهٔ تورات است مگر اینکه یزیدیان عقیده دارند که ملك طاوس آدم را ازخاك آفریده است (نه خدا) وگویند چون ملك طاوس آدم ابوالبشر را از خاك آفرید آب وباد وآتش را درگوشهای اودمید تاچهار عنصرش کامل گردید بر پا ایستاد وتاچهل سال در بهشت بود وازپهلوی چپش حوا بوجود آمد وهمواره بااو بود تا آنکه هردورا ازبهشت بیرون کردند پس ملك طاوس علم معاش وهرچه لازمهٔ زندگی بود بوی آموخت وآرد گندم را درشکم هردو دمید و ایشانرا بزمین افکند وازآنجا که دراسافلشان مخرجی نبود بدرد شکم مبتلا شدند وعلاج آنرا نمیدانستند پس ملك طاوس مرغی که قلاج نام داشت فرستاد تا بمنقار خود اسافلشان رانقر نمود وراحت شدند !! بعد ازآن در کارتناسل حیران بودند که چه کنند باهم قرار دادند که هرکدام نطفهٔ خود را درسبوئی جداگانه بریزند وسرش را بسته مهر کنند و چنین کردند پس ازنه ماه آدم سبوی خودرا باز کرد دوبچه ازآن بیرون آمد یکی نرویکی ماده اولی را شیث ودومی را هوریه نامید وازپستان مردانه خویش اوراشیر داد ! و طایفهٔ یزیدی ازآن بوجود آمدند اما حوا همینکه سبوی خودرا باز کرد ودیعهٔ آن فاسدشده بود پس آدم باو یاد داد چه کند تا سبویش نسل بار آورد وحوا بدستور آدم عمل کرده بار دیگر امانت خود را بسبو ریخت وپس از نه ماه دوبچه یکی نر ویکی ماده ازآن بوجود آمد نررا قابیین وماده راهیونه نامید

وطوایف دیگر از آن دو بوجود آمدند وازاین روشرافت ومردانگی مر یزیدیان راست و ایشان شریفترین نسل بشرند !!

تزییل

بطوریکه دیده میشود نتیجهٔ این افسانه سرائیها وخود سازیها جزاین نیست که عده‌ئی‌را تحمیق کنند تا باین اوهام پابندشده دراین مذهب‌شریف (!) پابند کنند وبرای رؤسا سواری‌بدهند هرچند اهل‌بها دراینگونه افسانه شباهتی بیزیدیان‌ندارند ولی بازهم در نتیجه بایزیدی اشتراك مرام دارند زیرا رؤسای بهائی‌هم برای تحمیق مریدان سخنانی ابداع کرده اند که هر بهائی گمان‌میکند ازاوشریفتر کسی نیست واز مذهب اوبهتر مذهبی یافت نمیشود مثلا عبدالبهاء در لوحی گفته است بهائی یعنی جامع‌جمیع کمالات انسانی(!) این جمله کوتاه یکرشته درازی بدست گوسفندان داده که درهر جا باد ببروت افکنده آنرا تکرار میکنند که بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی وحتی آنراسرلوحهٔ دروس اطفال قرارداده اند که طفل از ابتدای طفولیت‌هی تکرار کند ودرمغزش جایگیرشود وچنان‌بدانند که سایر طبقات‌مردم‌واجد هیچگونه کمالی‌نیستند وکمالات انسانی‌منحصراست‌بمشتی اغنام که حتی‌این لقب‌راهم‌رئیس خودشان بایشان داده وابداًهم‌باین تناقض برنمیخورند که‌اگرما گوسفندیم جامع جمیع کمالات‌انسانی چه معنی‌دارد واگر جامع کمالات‌انسانی مائیم پس اغنام چه معنی دارد ؛ اینست نشانهٔ بطلان ودروغ وبی‌حقیقتی واگر افسانه های مبدء خلقت در بهائی تکرار نشده مقتضیات زمان‌اجازه‌نداده‌چه که‌مذهب‌یزیدی درقرن پنجم ساخته شده وبهائی درقرن سیزدهم وگرنه روح هردو یکی‌است(الکفرملة واحدة)(١)

اعیاد و عادات یزیدیها

روز تعطیل وتقدیس یزیدیان‌روزچهارشنبه است مگر اینکه بعد از وقوع ایشان تحت‌فشار آل‌عثمان ازدوتقیه چهارشنبه را بجمله‌تبدیل کردند وازجشنهای مهم ومقدسشان جشن سرسالی‌است که نوروزایشان‌است وسر سالی نام دارد وآن‌روزاول آوریل مسیحی ونیسان رومی است واین عید ازنصف شب شروع میشود وهمان‌نیم‌شب باید زنانشان بهترین لباس خود را بپوشند وبنیکوترین پیرایه ها خودرا بیارایند (توالت کنند) وبامردان برقص پردازند وتصنیفهای مذهبی بخوانندوتاصبح این اعمال‌را ادامه‌دهند زیرا درآن ساعات حتماً ملائکه درمنازل ایشان فرود میآیند و اگر کسی

١ـوحال آنکه‌این بیان‌بهاء درلوح‌عیدمولودش(الیوم‌لقدولدمن‌لم‌یلدولم یولد)خدائیکه‌متولدنمیشدامروززائیده‌شد!این‌سن‌موهوم‌روی‌همهٔ‌اوهام‌قبایل واقوام را پوشانیده است .

وطوایف دیگر از آن دو بوجود آمدند وازاین روشرافت ومردانگی مر یزیدیان راست و ایشان شریفترین نسل بشرند !!

تزییل

بطوریکه دیده میشود نتیجهٔ این افسانه سرائیها وخود سازیها جزاین نیست که عده‌ئی را تحمیق کنند تا باین اوهام پابندشده دراین مذهب شریف (!) پابند کنند وبرای رؤسا سواری بدهند هرچند اهل بها دراینگونه افسانه شباهتی بیزیدیان ندارند ولی بازهم در نتیجه بایزیدی اشتراك مرام دارند زیرا رؤسای بهائی هم برای تحمیق مریدان سخنانی ابداع کرده اند که هر بهائی گمان میکند ازاوشریفتر کسی نیست واز مذهب اوبهتر مذهبی یافت نمیشود مثلا عبدالبهاء در لوحی گفته است بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی(!) این جمله کوتاه یکرشته درازی بدست گوسفندان داده که درهر جا باد بیروت افکنده آنرا تکرار میکنند که بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی وحتی آنراسرلوحهٔ دروس اطفال قرارداده اند که طفل از ابتدای طفولیت هی تکرار کند ودرمغزش جایگیرشود وچنان بداند که سایر طبقات مردم واجد هیچگونه کمالی نیستند و کمالات انسانی منحصراست بمشتی اغنام که حتی این لقب را هم رئیس خودشان بایشان داده وابداً هم باین تناقض برنمیخورند که اگرما گوسفندیم جامع جمیع کمالات انسانی چه معنی دارد و اگر جامع کمالات انسانی مائیم پس اغنام چه معنی دارد ؟ اینست نشانهٔ بطلان ودروغ وبی‌حقیقتی و اگر افسانه های مبدء خلقت در بهائی تکرار نشده مقتضیات زمان اجازه نداده چه که مذهب یزیدی درقرن پنجم ساخته شده وبهائی درقرن سیزدهم و گرنه روح هردو یکی است(الکفرملة واحدة)(۱)

اعیاد و عادات یزیدیها

روز تعطیل وتقدیس یزیدیان روزچهارشنبه است مگر اینکه بعد از وقوع ایشان تحت فشار آل عثمان ازدوتقیه چهارشنبه را بجمعه تبدیل کردند وازجشنهای مهم ومقدسشان جشن سرسالی است که نوروزایشان است وسر سالی نام دارد وآن روزاول آوریل مسیحی ونیسان رومی است واین عید ازنصف شب شروع میشود وهمان نیم شب باید زنانشان بهترین لباس خود را بپوشند وبنیکوترین پیرایه ها خودرا بیارایند (توالت کنند) وبامردان برقص پردازند وتصنیفهای مذهبی بخوانند وتاصبح این اعمال را ادامه دهند زیرا درآن ساعات حتماً ملائکه درمنازل ایشان فرود میآیند و اگر کسی

۱ـ وحال آنکه این بیان بهاء درلوح عید مولودش (الیوم لقدولدمن لم یلدولم یولد) خدائیکه متولد نمیشد امروز زائیده شد! این سن موهوم روی همهٔ اوهام قبایل واقوام را پوشانیده است .

درخواب غفلت باشد و بعبادات رقص و تغنی وتصنیف نپرداخته باشد موجب قهر ملائکه خواهد شد و اگر بشادی و رقص مشغول باشند ملائکه هم شاد شده برکت بایشان خواهندداد و ازصبح آنشب تا آخرماه نیسان همه روزه باید جشن بگیرند و محفل بیارایند و مهمانی کنند ولی در آنماه ازدواج حرامست (خودشان میگویند برای احترام انبیاء ایشان که اینماه متعلق بآن انبیاست عقدونکاح در آنماه حرام‌شده ولی‌دیگران چیزهای دیگری گفته اند که‌مارا ازصحت وسقم‌آن اطلاعی‌نیست) دراین جشن سرسالی ابنیه وعمارات راپارچه های سبزو گل‌وشکوفه وشاخه‌های سبز میآرایندو مخصوصاً بایدپسران جوان ودختران رسیده بصحرارونده وهر چه از گل و شکوفه وسبزه یافتند بیاورند وبردرودیوار بیاویزند و تاسقف عمارت را سبزپوش کنند ودرروزچهارشنبه اول اینماه (سرسالی) برهمهٔ خوانواده‌ها واجب است که یك حیوان قربانی کنندازگاو گرفته تامرغ وخروس بتفاوت استطاعت و آن ذبیحه را باید ببرند ودست نزده بر سرقبر اموات خود بگذارند وبروندتامردگان‌بی‌خبرآلت(۱)آنرابخورند(این‌مهمانی‌مردگان است) وجشن‌دیگرشان که مهم‌است عید میلاد رئیس‌اولشان است که مردم میگویند عیدمولود یزیداست ولی خودشان میگویند میلاد رئیس وتصریح نکرده اند که مقصودشیخ‌عادی است یا میرمیران ونام این جشن (بیرانده) است وآن در دسامبر مسیحی وکانون اول روسی‌است‌دراین عیدهم شادیها دارند وبیش ازهروقت شرب‌شراب دراین‌جشن متداول هست‌وهرچندواجب نیست‌ولی سنت‌مؤکد است که بیش‌ازاوقات دیگرشراب بنوشند یك‌قربانی دیگرشان در روزی است که‌گمان میکنند اسحق در آنروز قربانی شده آنروزهم نزدشان عزیز است وباید هرکس بقدر توانائی قربانی بدهد و ازخصائص این‌عیدآنست که هرخانواده بایدیکبارهیزم‌برای مطبخ‌میرمیران تقدیم کند (فکرکنیدچه فایده وعایده‌بزرگی است برای رئیس که اگرهمه عمل‌کنندازهمین چشمهٔ دخل‌ممکن استخرج‌چندین سالهٔ شیخ یا میرفراهم گردد) عیدیگری دارند بنام عید خضروالیاس و آن نخستین پنجشنبه از ماه شباط‌رومی است فبرایر مسیحی : ویك‌عید مهم دیگردارند که مصادف است باروز قبل‌ازعید فطر مسلمانان یعنی ۲۸ رمضان که درآن جشن هم محفل‌آرائیهاوتزیینات دارند وفلسفهٔ آن‌عید وشادیهای بی نظیرآن اینست که میگویند درآنروز یکی ازرؤسای ایشان از زندان خلاص شده !

۱ـ اینهم تصرف مطبعه که‌بی‌خجالت‌آنرابخورند : چیده‌است بیخبر آلت‌آنرا بخورند : ما هم‌آنرا تصحیح نمیکنیم !!

تذییل

بقدری اعیاد یزیدیان وقواعد و عوائدشان در آن اعیاد شبیه باعیاد بهائیان است که شخص مطلع ناگزیر است از اینکه بگوید قسمت مهم از آداب و سنن بهائیه از یزیدیان اقتباس و تقلید شده از آنجمله همین عید آزادی رئیس مطابق است باعید رضوان یاعید کل از اهل بهاء زیرا این عیدهم برای نجات بهاء ازحبس اوست که درباغ نجیب پاشای بغداد بازداشت شده بود که باسلامبول ارسال شود وچون درآن حبس خطری نرسید دوازده روز بازداشت را بنام عیدرضوان براهل بهاء تحمیل کرد ولی حقه بازی او بیشتر بود که اصلا اسم بازداشت از سراین عید عجیب برداشت و گفت ایام بعثت من است وخلاصه اینکه جشن نجات از توقیف را بعید مبعث تبدیل کرد! ووجه مشابهت دیگر آنکه عیدسرسالی یزیدیان ازنصف شب شروع میشود بهاء هم تقلید از یزیدیان کرده فرمان داد که عید رضوان را از دو ساعت بعد از ظهر روز دوم اردیبهشت شروع کنند وجه تناسب دیگر آنکه در عید سر سالی یزیدی ازدواج حرام است واین حرمت سوءظن ایجاد کرد بهاء هم درعید رضوان گفت قدرفع الله القلم ایاکم ان تتجاوزوا عن حدالادب یعنی قلم در این عید برداشته شده ولی طوری کنید که از ادب خارج نباشد این را لازم نیست ما توضیح دهیم خودتان هرچه میفهمید بفهمید وقتی قلم برداشته شد یعنی هیچ عملی گناه نیست وبعدهم نصیحت شد که ازادب خارج نشوید معلوم است یعنی چه گناه نیست ولی درحضورهم بی ادبی است ! انصافاً عید رضوان بهاء بمراتب از سرسالی یزیدی آبدارتر است زیرا آنجا جز سوء ظن چیزی نیست ولی اینجا مصرح ومنصوص است وجه شباهت دیگر اینکه اعیاد یزیدیها همه درماههای رومی است مگرعید نجات رئیس که ۲۸ رمضان وماه عربی است اعیاد بهاءهم بعضی در ماههای شمسی است وبرخی قمری چنانکه روز اول ودوم محرم علی الرغم شیعیان که موقع سوگواری است آنرا عید تولید باب وبهاء دردوروز متوالی قرارداده اند واین عید کاملا ساختگی ودروغ است و صرف برای مخالفت بااسلام وعزاداری مسلمین است ونیز بعثت باب را در ۵ جمادالاولی قرار داده اند در صورتیکه رضوانشان در اردیبهشت است زیرا نتوانسته اند ایام قمری را باشمسی تطبیق وتبدیل کنند وگرنه ماههای ۱۹ روزه خودشان شمسی است .

کعبه وحج یزیدیان

کعبهٔ این طایفه مقبرهٔ شیخ عادی است وروز حجشان دهم ایلول رومی است(سپتامبر مسیحی) وآداب آن اجتماع همهٔ یزیدیان است درقریهٔ باعدری برسر قبر شیخ وادای مناسك مخصوصیکه دارند ودراین عمل تقلیدی که از اسلام دارند یکی حمل تختی است که بر سرقبر شیخ میآورند با آداب وسر وصدا وزینتهای مخصوص وآن تقلیدی است از محمل شامی ومصری که در موقع حج بمکهٔ معظمه حمل میشود وتقلیدیگر ذبح گاوی است در پیشگاه قبر شیخ که پس از ذبح بلکه درحین ذبح هجوم میکنند برای ربودن گوشت آن اگر چه بقدر ذره‌ئی باشد در این قربانی وسبقت گرفتن برهم یکنوع تقلیدی است از شتر قربانی اسلام .

(تذییل)

تقلیدی که بهاء از یزیدیان کرده اینست که قبر خودرا قبلهٔ اهل بهاء قرار داده اما فرقش اینست که شیخ یزیدیان فقط طواف را برای قبرخود روا داشته ولی نماز و سجده مخصوص اهل بهاء است که در هرجا باشند رو بعکا و قبر بهاء نماز میگذارند برای اینکه اوخود تنصیص کرده اذا اردتم الصلوة توجهوا الی شطر الاقدس المقام والمقدس الخ و عبدالبهاء که مبین بیان اوبود شطر اقدس ومقام مقدس را تفسیر کرد بقبر بهاء واغنام را بتوجه درنماز ازراه دوریا نزدیك وسجدهٔ دربرابر قبرش از نزدیك امر کرد واین موحدین خالص (!) هم قبول کرده اگر نمازی بخوانند قبله شان همان اطاق سه ذرعی وباغچه ده متری است که یك آدم دروغگوی متقلب درآن مدفون است اما احکام حج رابرای قبر خود منظور نداشت باین ملاحظه که عکا ازایران دور است واوتنها ایرانی را برای خدائی خود در نظرداشت ومردم عثمانی را ازعرب وترك قابل قبول این الوهیت نمیشمرد چون هرقدر کوشید حتی یك نفر پیدا نکرد که رشتهٔ عبودیت اورا بر گردن نهد ازاین رو مناسك حج را برای یك خانه خرابهٔ محقری قرب ایران یعنی در بغداد قرار داد که ده یازده سال درآن سکونت کرده بود یك مناسك عجیب وغریب هم برای آن قرار داد اما بدبخت انقدر پیش بینی نکرده بود که خانهٔ مردم را که چندسال باجاره گرفته باین مناسك خانهٔ کعبه نمیشود ومسلمین مانند اغنام نیستند که هرجا پای او رسیده آنرا ملك مطلق وی بشمارند بالجمله هنوز مرکب احکام حج او نخشکیده بود که صاحبان خانه بصدا در آمدند

وبا پسرش عباس طرح دعوی ریختند و کار بعدلیه بغداد کشید و پولهای زیادی که بکیسهٔ اغنام گوساله حواله شده بود تماماً هدر شد و کعبه ساخته خراب گشت زیرا اغتصاب میرزا ثابت و ملکیت صاحبان بیت محرز شد وچون خانه بتصرف مالك مسلمانش در آمد و کعبه اهل بهاء بامناسك آن هباء گشت ازلیهای ایران واهل بیان شادی آغاز کردند برای اینکه آنها معتقد بودند که خانه باب در شیراز استحقاق داشته که مطاف اهل بیان و بها باشد بالاخره بهائیها هم با اینکه نهایت دوئیت با اینها داشتند ناچار تسلیم شدند و اینك کعبه بابی در شیراز برجا و کعبهٔ بهائی در بغداد اهباء منثباست و بهائی چون یزیدی بهمان قبر رئیس قناعت کرده و باینکه نماز بدانسو گذارد کفایت نمود

تا خود فلك از نردچه آرد بیرون

آخرین بازی مذهبی کردهای یزیدی

یزیدیان را عقیده است که از برای فرشتگان هفت گانه (همان فرشتگان که نامشان گذشت) در زمین سنجقهائی است (یعنی بیرق وتوقی است) و هر سنجقی متعلق بیکی از آن فرشتگان است و گویند این سناجق هفتگانه را سلیمان حکیم جمع کرده وتنظیم نموده وپس از مرگ او بامراء ورؤساء یزیدی رسیده وآنها از مس وآهن ساخته شده وبر سر هریك از آنها صورت ملك طاوس قرار داده شده وهمه در ضبط امیر شیخان است وامیر شیخان در ریاست مانند میرمیران است منتهار یاست او مخصوص این سناجق است و او با طلسمهای دیگری که میگویند از معابد ملل و اقوام قدیمه بدست آورده این سناجقرا تزیین کرده و میگویند هر چندی یکبار ملك طاوس از آسمان فرود آمده اشکالی وصور وطلسمات را تغییر میدهد تاآنچه آنرا نشناسند وسالی چند بار ملك طاوس از فوق عرش بسر کشی آنها تشریف فرما میشود وآنها را تجلیل وتکریم میکنند بنا براین یزیدیان سالی چندمرتبه برای حرکت دادن سناجق اجتماع میکنند (درآن روزهائی که احتمال میدهند ملك طاوس نزول اجلال فرموده است) اما در موقع برداشتن سناجق وتوقها هنگامهٔ غریبی است شاید آن هنگامه بمراتب بیش از هنگامهٔئی باشد که در روز عاشورا برای حرکت دادن نخل میدانهای یزد تا چند سال قبل بر پا میشد وهنوزهم درتفت سالی دوبار آن هنگامه بر پا میشود زیرا درآن روز که بخواهند بپای توق جمع شوند وتوقها یا سنجقها را بردارند با وضع غریبی اجتماع واحتفال میکنند با این تفاوت

که نخل تفت را باگریه وناله وسوگواری بلند میکنند ولی سناجق رابا خنده و شادی وکف زدن ورقص و آوازه خوانی وساز و نقاره حرکت میدهند بعلاوه برای برداشتن سناجق‌آدابی ازاین قرار دارند که اولا پیش از حرکت باید توق را باآب سماق تعمید دهند وثانیاً مهرهای بسیار که از تربت قبر شیخ عادی ساخته شده با سنجق حرکت دهند برای اینکه کسانی که از راه دور آمده‌اند آن قطعات گل را مبارك میدانند و توقع دارند که برای‌تبرك هرکدام یکی‌دوتا همراه‌ببرند لهذا مهر بسیارهمراه سناجق حرکت‌میدهندواین‌توقهارادرتمام‌قراع ومزارع یزیدیان‌میگردانند یعنی آبادیهای قرب قریهٔ باعدری که مرکز یزیدیه و مدفن شیخ عادی است ورسم است که سنجق بهر قریه که نزدیك شد اهل آن‌قریه از زن و مرد وخرد وکلان باستقبال آیند وقبل از ورود سنجق پیشوای‌دیه‌چاوشی میخوانند ومردم را خبر میکند تاکسی عذر نیاورد که اطلاع نداشته لهذا هنگام وصول توق احدی در دیه نمانده مگر مریض وفالج وپیر زمینگیر وباید دراستقبال‌سنجق همگی‌تمیز ونظیف باشند وبهترین لباس راپوشند وزنان هر زینت وزیوری که دارند استعمال کنند وخودرا معطرسازندولی پاهای همه باید برهنه باشد(مزاح)خوبست که پاها برهنه باشد وبداست که پائی بره نباشد : مجملا مردان جلوی توق مجمرهای عود و عبیر وکندر میکشند ودختران و زنان از عقب آن سرود ونشید میخوانند و میرقصند وجوانان در اطراف ایشان عود ورود وطنبور وسنطور مینوازند وپیران کف ودف میزنند واعیان واشراف قریه در حمل توق بر هم سبقت جسته بسبب‌این بارکشی‌افتخار میورزند وبسیارکسان پیش بینی کرده قبلاسقف سرای خودرا بلند ساخته در موقع ورود توق‌خانهٔ خودرا پاتوق آن قرار داده بر دیگران مباهات مینمایند که یکدفعه یا بیشترخانه‌شان پاتوق واقع شده وهمین که توق از سر شانه‌ها بر زمین قرارگرفت مرد بلند قامتی ماهچهٔ سرتوق راکه بعقیدهٔایشان بصورت ملك‌طاوس وبا تأییدآن‌حضرت ساخته شده باکمال احترام بر سرتوق نصب میکند سپس چراغهای بسیار که درجوانب توق‌است میافروزند وقوالان بنوازندگی میپردازندآنگاه بطواف پرداخته هرکس بنوبت خود هفت شوط طواف میکند ونذورات را در ضمن طواف تقدیم میکنند یا بدست خود در محلهای مخصوصی که برای نذورات است بزور جا میدهند وبذور ونزور بسیار پربار استزیرا

همین که یکتن بذری از نذر خود بیفشاند همه رابهوس میاندازد وهر کرا هرچه مقدور است تقدیم نموده کیف خودرا خالی و کیف سنجق را عالی میسازد اما برای مؤمنین ارزش دارد زیرا اگر نقدی داده رقصی دیده و عیشی کرده وکیفی برده وبعلاوه قوالان برسر آنکس ساز طرب میزنند که دستش بکیسه رفته وصندوق توق را تهی نپسندیده آری این قانون حتمی است که چون کسی نذری اداء کرد وتحفهٔی تسلیم یا هدیهٔی تقدیم نمود فوری مطربان وقوالان برسرش بساز ونوازبردازند وبذکر ودعای خیر متبرکش سازند وبهتر ازهمه اینکه درآنجا بخشندگان گناهقوالانند که صریحاً آمرزش گناهان اورا اخطار میکنند وچون‌شب شد ملك‌طاوس یعنی ماهچهٔ بیرق را با روغن زیتون تدهین کرده سپس با آب سماق آنرا شست وشو میدهند وظرفیکه مخصوص اینکار است آورده آن آب سماق که ساق وچماق ملك طاوس در آن شست و شو شده در آن ظرف میریزند و بهر یك از حضار قطرهٔی میچشانند تا باطنش مانند ظاهرش پاك وطاهر گردد .

تذییل

باید دانست که اگرخانه مردیزیدی گاهی‌یکمرتبه پاتوق میشودخانهٔ شخص بهائی هرهفته وماه‌پاتوق است وامیرشیخان اهل بها تادیری حاجی ابوالحسن امین‌بود که نذورات ایشانرا میگرفت و برای شیخ عادی ایشان میفرستاد واگررؤسای یزیدی صریحاًمطالبه نمیکنند حاجی امین‌بهائیها بالصراحه مطالبه میکرد وگاهی بفحش و فحش‌کاری میرسید واحباب را ملامت میکرد ودشنام میداد که چرا مال خودشانرا میخورند وهمه را باور نمیدهند که قدری خودش تصرف و تضییع کند و قدری برای‌عباس وشوقی بفرستد وآنهاهم بریش گرفته کلام اوراتصدیق میکردند وهمه اگربرای حفظ‌آبروی خودبودوجهی باومیدادندو آنروزی که این آخوند اردکانی محیل وبدذهن ورذیل وبدسخن بدون تغیر پول میگرفت بهترین روزهای اهل بهاء بود خصوصاً اگر دست‌کرم بیرون آورده پیراهن کهنهٔ چرکین وجوراب وصله دار کثیف خود را بیکی میداد و نه تومان پول میگرفت آنروزروزخوش اخلاقی‌اوبود واین درروزی بود که تبرکات اساسی مانند فینهٔ کهنه افندی وموی ریش وگیسوان وی‌ته کشیده وچیزی ازآن نمانده بود آنوقت ازخودش خرج میکرد یا دست بمعاملهٔ انگشتر و تسبیح میزد

زیرا انگشترهای عمیق که برمز اسم بهاء رابر آن نقش وحك نموده بودچنین
وبعنوان انگشتر اسم اعظم هریکی نه تانوزده تومان میفروخت در
حالتیکه قیمت اصلی آن از سه تا پنجریال بود وهمچنین تسبیحهائی نود و
پنج دانه گاین برای ذکر (الله ابهی) که قیمتش چهار پنجشاهی بود از نه تانودو
پنجریال میفروخت و بیشتر مشتریانش زنان وکودکان بودند زنان برای
خوشمزگیهائی که میکرد از قبیل اینکه تنقول میزد و میخواند که (توی
اطاق نقاشی ✿ دلم میخواد پیشم باشی ✿ خانم گلی خانم گلی) افسوس که رشته
سخن ازدست رفت وآنچه را میل نداشتم نگاشتم ولی بازخوب است که زود
قلمرا باز میگیرم وازکثافت گوئیها وکثافت کاریهای او و مبلغینی که در
ردیف او بودند سخن نمیگویم وخلاصهٔ مقصود این بود که اگر امیرشیخان و
میرمیران اهل بهاء برحسب مقتضیات زمان توق و پاتوق نساخته اند اما
ازثمره ونتیجهٔ توق وپاتوق که دریافت نذورات وبخشیدن سیئات است نگذشته
ونگذاشته اند روحیات مذهب یزیدی ازمیان برود و باز تکرار میکنم که
مرا یقین است که بهاء درمدت دوسال که از اهل وعیال ومریدان خوددور
شده در سلیمانیه متنکراً زندگی کردکاری جز این نداشت که در مذاهب
یزیدی وبکتاشی ونقش بندی مطالعه کند ولطائف الحیل هرطایفه وبژه رؤساء
ومراشدشانرا درگوسفندداری وخرسواری فراگیرد وراه دوشیدن ایشانرا
بدست آورد که بچه وسیله پول از کیسهٔ ایشان بکشد والحق این درس راخوب
فراگرفت وبباز ماندگان آموخت واگرچه یارواغیار گفته اند پسرش عبدالبهاء
ازخودش زرنك تر بود وشایدهم این حرف صحیح باشد ولی خودش هم بسبب
اینکه تاسن پنجاه ازعمرش علی الدوام باسران مذاهبی چون علی اللهی و
متصوفه درایران ومولوی ویزیدی درعثمانی آمیزش داشته رویهٔ مریدتراشی
ودانه پاشی ودام گستری رانیکوفراگرفته بود اینك سخن را در آخرین رویهٔ
یزیدیان بپایان میبریم وازخدامیخواهیم ابناء وطن مارابیدار کند تاآنانکه
بدام افتاده اندبهوش آیند وکسانی که از این دام دورند نزدیك نشوند و
این ملك وملت ازاین مذهب فاسد خانه برانداز که صد سال است وسیلهٔ
نفاق ودوئیت شده محفوظ مانند آمین یارب العالمین .

آخرین عقیدهٔ سخیفه یزیدی

یزیدی خواندن ونوشتن وتحصیل علمرا حرام میداند زیرا این کاراز
خصائص خاندان رؤسای ایشان است وکسی دیگر حق ندارد باخط وسواد

وکتاب سروکار پیدا کند حتی رؤسا هم باید علمشان منحصر بکتب مذهبی خودشان باشد وحق ندارند از علوم سایره گفتگو کنند اما مقتضیات زمان نگذاشت که این عقیده برقرار بماند وپس ازآنکه آل عثمان آنهارا تعقیب کردند این رکن رکین درهم شکست وبکعده ازجوانان ایشانرا بکلیة بیروت برده بتحصیل علوم سایره واداشتند وازقضا تمام آنها اززیر بار مذهب یزیدی بیرون رفتند واین شکست بزرگی بود که بایشان رسید واگرچه رؤسا بهر وسیله بود جلوگیری کرده نگذاشتند تعلیم درایشان تعمیم یابد ولی جوانان چندان گوش ندادند واینکه گفتیم شمارشان ازپانصدهزار بپنجاه هزار متنازل شده وشاید دراین سالهای اخیر ازاین پنجاه هزارهم کاسته شده باشد براثر تحصیلات بوده چنانکه باب هم در کتاب بیان خواندن ونوشتن هر کتاب را نهی کرد مگر بیان را ولی میرزا حسینعلی دید این حکم خیلی رسواست لهذا آنرا نسخ کرد ولی بازهم در لفافهٔ کلمات بمریدان فهماند که تحصیل علم چندان مطلوب نیست ومقصد اصلی ازخواندن ونوشتن اینست که کتب بیان واقدس والواح بتوانند بخوانند وعلوم دیگر راعلوم رسوم نامیده وگفته است علوم سایره بحرف شروع میشود وبحرف تمام میشود! مثل اینکه خودش جز حرف چیزی آورده آری آورده ولی اینطور که حرفهای مربوط را نهی کرده و حرفهای نامربوط خودش را ترویج کرده راستی اگر مقتضیات زمان اجازه میداد او میدانست که مریدان میپذیرند منع میکرد ازاینکه الف ازبا بشناسند ولی دیده نمیشود لذا بهمین قدر اکتفا کرد که مریدانش بیشتر بالواح و کلمات او توجه کنند پدران بیراحمقی که این سخن راپذیرفته اند فرزندانشان چون خودشان بار آمده وآنان که نپذیرفته اند اولادشان چون جوانان یزیدی شانه شان ازبار اوهام تهی شده ولی اندکی وقت لازم دارد تا پدران انشاءالله بزودی بروند وپسران یکباره ازاین بارسنگین ونکین راحت شوند وآن زمان نزدیک است بخواست خداو برکت علم .

احکام زواج یزیدیان

درطایفهٔ یزیدی نواختن طبل وشیپور علامت وقوع ازدواج وعروسی است وازشرایط صحت عقد یکی اینست که گردهٔ نانی از خانه شیخ یا امیر قبیله بمجلس عقد آورده آنرا بدوحصه کرده نیمی بعروس ونیمی بداماد می دهند وبایدهردودرهمان مجلس حصهٔ خودرا بخورند تاحضار بتوانند بروقوع عقدازدواج گواهی دهند وپس ازآنکه نان خورده شد تیرهای هوائی میاندازند

وکتاب سروکار پیدا کند حتی رؤسا هم باید علمشان منحصر بکتب مذهبی خودشان باشد وحق ندارند از علوم سایره گفتگو کنند اما مقتضیات زمان نگذاشت که این عقیده برقرار بماند وپس ازآنکه آل‌عثمان آنهارا تعقیب کردند این رکن رکین درهم‌شکست ویکعده ازجوانان ایشانرا بکلیهٔ بیروت برده بتحصیل‌علوم‌سایره واداشتند وازقضا تمام آنها اززیر بار مذهب یزیدی بیرون‌رفتند واین‌شکست بزرگی بود که بایشان‌رسید واگرچه رؤسا بهر وسیله بودجلوگیری کرده نگذاشتند تعلیم درایشان تعمیم یابد ولی‌جوانان چندان گوش‌ندادند واینکه گفتیم شمارشان ازپانصدهزار بپنجاه‌هزار متنازل شده وشاید دراین سالهای اخیر ازاین پنجاه‌هزارهم کاسته‌شده باشد براثر تحصیلات بوده چنانکه باب‌هم در کتاب بیان‌خواندن ونوشتن هر کتاب‌رانهی کرد مگربیان‌را ولی‌میرزا حسینعلی دیداین‌حکم‌خیلی رسواست لهذا آنرا نسخ کرد ولی‌بازهم در لفافهٔ کلمات بمریدان فهماند که تحصیل‌علم چندان مطلوب‌نیست ومقصد اصلی ازخواندن ونوشتن اینست که کتب بیان واقدس والواح بتوانندبخوانند وعلوم دیگرراعلوم رسوم نامیده وگفته است‌علوم سایره بحرف‌شروع میشود وبحرف تمام‌میشود! مثل‌اینکه خودش‌جزحرف چیزی آورده‌آری آورده ولی‌اینطور که حرفهای مربوط را نهی کرده‌و حرفهای نامربوط خودش‌را ترویج کرده راستی اگر مقتضیات زمان‌اجازه میدادواومیدانست که‌مریدان‌میپذیرند منع میکرداز اینکه الف ازبا بشناسند ولی دیده نمیشود لذا بهمین قدر اکتفا کرد که مریدانش بیشتر بالواح و کلمات اوتوجه کنند پدران‌بیراحتی که این‌سخن راپذیرفته‌اند فرزندانشان چون خودشان‌بارآمده وآنان که‌نپذیرفته‌اند اولادشان‌چون‌جوانان یزیدی شانه‌شان ازبار اوهام تهی‌شده ولی اند کی‌وقت لازمداردتا پدران‌انشاءالله بزودی بروند وپسران یکباره ازاین‌بارسنگین ونکین راحت شوندوآن زمان نزدیك است بخواست خداوبرکت علم .

احکام زواج یزیدیان

درطایفهٔ یزیدی نواختن طبل‌وشیپور علامت وقوع ازدواج وعروسی است وازشرایط صحت‌عقدیکی اینست که گردهٔ‌نانی از خانه شیخ یا امیر قبیله بمجلس عقدآورده آنرابدوحصه کرده نیمی‌بعروس ونیمی بداماد می دهند وبایدهردودرهمان مجلس حصهٔ خودرابخورند تاحضاربتوانندبروقوع عقدازدواج گواهی‌دهند وپس‌ازآنکه نان‌خورده‌شدتیرهای هوائی‌میاندازند

وشیپور مینوازند برای اعلان اینکه عقد ازدواج واقع شد وبعد ازانداختن تیرهوائی صریحاً حضاررا ازمجلس میرانند عبارت تاریخ است که (فیرفض المدعوون) یعنی دعوت شدگان رانده میشوند و خانه را بعروس وداماد میگذارند .

وشرط است که هرصنفی باهمکاران خودازدواج کنند وکفریت راکاملا مراعات نمایند مگرمشایخ وامراء که آزادند وهردختری از طبقات عالیه یادانیه بپسندند باید طرف قبول واقع شودواحدی حق ندارد خطبهٔ شیخ و میر را رد نماید وحدبلوغ نزد ایشان سن دوازده است وختم زواج سن هشتاد است یعنی کمتر ازدوازده وبیشتراز هشتاد را اجازهٔ ازدواج نمیدهند وهر مرد میتواند تاشش زن بگیرد ولی شرط است که زن اولی راراضی کند واگر صاحب اولاد شده باشد دیگر تجدید فراش براوروانیست ودختررا ازمیراث پدربهره نیست ودختری که ازقبول شوهر سرباززند واستنکاف کند بایدبه خدمتگاری پدربپردازد وپدرش باید درمقابل خدمت باواجرت بدهد واگر پدرخواست کسی دیگررا بخدمت برگزیند بایداین دختر تارك دنیاراراضی کند بهرقسم که بتواندوهرمردی که یکسال غیبت کرد وخرجی وخبر بزنش نرسید آنزن براو حرام میشود وبی طلاق شوهرمیکند وزن برادر وعم و خال را نمیتوان گرفت خواه بمرك شوهرش بیوه شده باشدوخواه بطلاق وطلاق واقع نمیشود مگر بعد از تفریق فراش بسه طهر ومیان دوخواهری که ازیك پدر ومادر باشند جمع نمیکنند.

تذییل

من الغرائب اینکه اغلب این احکام بجزئی تصرف وتغییری درشریعت بهاء واردشده واگر کسی انکاریاشبهه کند که کتاب اقدس مقتبس ازاحکام یزیدیان است یابی خبر وعامی صرف است یابی انصافی میکنند زیرا در کتاب اقدس وسؤال وجواب ضمیمهٔ آن چنین است اولا اگرمردی یکسال درسفر بماند وخرجی وخبر برای زنش نفرستدآنزن میتواند خودرا طلاق دهد و شوهراختیار کند واین عیناً حکم شریعت یزیدیانست ثانیاً در طلاق یزیدی میگوید جدا کردن فراش بسه طهر یعنی تاسه بارزن قاعده وپاك شود بسترش ازشوهر جداباشد اگرآشتی نکردند میتوان طلاق داد بهاءسه طهر را به یکسال ممتد کرده میگوید اگرتایکسال زن وشوهر دریکخانه طاقت بیاورند که بهم رجوعی نداشته باشند آنوقت روابود که طلاق واقع گردد این تربص

اعم ازاینکه خوب باشد یابد اقتباس است ازشریعت یزیدی ثالثاًشیخ یزیدی هردختری بخواهد باید باو داده شود بهاء هم هر دختری میخواست بدون عقد و تشریفات بانزال یك لوح مالك او میشد چنانکه جمالیه دختر برادر محمد حسن خادم رانزدخودخوانده لوحی باوداد باین مضمون که حمد کن خدارا که ترا برای خدمت خود برگزید وبعداز تسلیم لوح اورا تصرف کرد پس طریقهٔ بهاء قدری هم ازشیخ یزیدی سربازتر وآبدارتراست ولی حق باید گفت که تخم این مفاسدرا سیدباب کاشته بودکه اختیارجان ومال وهستی اهل بیان را بکف کفایت من یظهر گذاشته بودگواینکه باب مرادش ازمن یظهر شخص موهومی بودکه شاید درعدد المستغاث یعنی دوهزار و یکسال دیگر طلوع کند ولی بعدازآنکه بهاء توانست بسفسطه ومغلطه خودرابجای آن مرد موهوم جازند دلیلی نداشت که ازاختیاراتی که دربیان بمن یظهر داده شده بود استفاده نکند خصوصاً پس از آنکه دیده بود شیخ یزیدی مختار دختران شده و دربین بشر احمقهائی پیدا میشوندکه هرکس گفت من خدایا برگزیده ومظهرخدا هستم هستی خودرا تسلیم او کنند دیگردلش قوی شده یکروزلوح برای مادر محمد علی نازل کرده اورامهد علیای حرم خود میساخت یکروزلوح بایران میفرستاد ودخترمیطلبید وبابیهای کاشان گوهرخانم کاشی را که زیباترین دختران آنمحیط بود برایش میفرستادند یکروزهم دراواخرایامش جمالیه را بنفس خود انتخاب میکرد و با وجود این تعدد زوجات را بدوتا محدود کرده بزبانحال میگفت مرا رواست چهار دختر وبیشترهم اختیارکنم ولی شما بدوتابلکه بیکی قناعت کنید مگرآنکه اولاد بخواهید واگرچه در اولاد خواستن هم حضرت نقطه (باب) فرموده ازهرکدام اززن وشوهرعلت داردیگری رااجازه دهدکه ازبیرون تحصیل اولادکرده بخانه برگردد ولی من جرئت نمیکنم این حکم را ترویج کنم لهذا تادوزن بشمااجازه میدهم که اختیارنمائید ! سخن درهمینجا بگذاریم وبگذریم وباین بیان خاتمه دهیم که جناب بهاء بهانه خوبی بدست داده که میفرماید من اتخذ بکراً لخدمته لابأس علیه توخودحدیث مفصل بخوان از این مجمل (این همان متعه است باضافه لفظ بکر !)

اخلاق درمعاشرت ، معاد وحلول ، وصایای ملك طاوس

یزیدیان تیغ برصورت نمیگذارند وریش رانشانهٔ مردی میدانند بهاء وعبدالبهاء هم چنین بودند ولی شوقی برخلاف ایشان تیغ را از صورت بر

نمیداردو اگر برداشت بندبجای آن میگذاردتا بازن هیچ فرقی ملحوظ نگردد
یزیدیان آب دهان درحضور کسی نمیاندازند حتی اطفال اما شوقی فرمان
بمریدان داده که هر کس کلمه ئی برخلاف عقیدهٔ شما بگوید یا بنویسد بجای
اینکه جواب متین ومعقول بدهید ازاورو بگردانید وهرجااورا دیدید آب
دهان بیندازید بطوری که بفهمد باوتوهین میکنید مگرآنکه مقتدر باشد
وازاوبترسیدد رآنصورت چندقدم که گذشت کار خودرا انجام دهیدتانتوانند
بگوید توهین کردید یزیدیان نشسته شلوار نمیپوشند ولی شوقی را ازسن
بیست ببعدخبر ندارم یزیدیان اسم شیطان وهراسم ولفظ مکروهی برزبان
نمیرانند ودرحضور کسی نامی از مردمان بدوصفات ایشان نمیبرند بهاءهم
نخواست ازایشان عقب بماند وبعدازآنکه در الواحش دشنامها بخان کرمانی
وصبح ازل وحاجی میرزاهادی دولت آبادی وحاجی میرزاآقاسی وآقای
نجفی وشیخ محمد حسن نجفی وحکیم سبزواری داده بود در اواخر ایام
پشیمان شد وبجبران آن زشت گوئیها دروصیت نامه (کتاب عهدش) نوشت
لسان ازبرای ذکر خیراست آنرا بگفتارزشت میالائید از لعن وطعن و
مایتکدربه الانسان اجتناب نمائید ! ولی افسوس که کردیزیدی بنصیحت شیخ
ومیرخود عمل کرد وبهائیان که (جامع جمیع کمالات انسانیند !) نصیحت و
وصیت رئیس خودرا کان لم یکن انگاشته فتحهٔ بی الحمد برایش خواندند
اینست نفوذ کلام که حتی میرزاشوقی که جدش چنین نانی برایش پخته نسبت
بحق گویانی که فقط گناهشان راستگوئی بود هر یاوه بقلم وزبانش آمد
در ادای آن خود داری نکرده ترهاتی بقالب زد که مخالفین خودرا برمعاملهٔ
بمثل واداروتحریض نمود : یزیدیان گوشت خوك وآهو وماهی نمیخورند
وبهائیان حتی گوشت توله سك رامیخورند یادم نمیرود که مرشد آقای بهائی
اصفهانی توله سکی را کشته وبرسربار گذاشته بود یکی اورامنع کردجواب
داد که نخورده ئی ببینی چقدر لذیذ است وگفت طایفهٔ حنفی یا مالکی هم آنرا
حلال میدانند گویا این شعرراشنیده بود (ویجوزا کل الجرف مالم یفتح
له بصر ✿ ویجوزنیك المرد المرجل المجردفی السفر) یزیدیان نیم خوردهٔ
غریبان را نمیخورند وبسیارچیزهارا نجس میدانند مگرکافررا ولی بهائیان
همه چیزحتی فضلهٔ سك راپاك میدانند بنص کتاب اقدس که (قدانغمست الاشیاء
فی بحرالطهارة) یزیدیان مرك را آخرین منزل زندگی ندانسته معتقدند که
بعدازمرك کرارآ آدمی بدنیابرمیگرددتابحد کمال برسد وحد کمال نزدایشان

رتبهٔ مشیخت‌است زیراهمه آرزودارند که شیخ شوند و میگویند هرفردی
بارها عود وحلول‌میکند تاب‌آن پایه برسد ولی‌بهائی راکافی‌است که پس‌از
مردن یاکشته شدن صورت‌مرده‌شوبردهٔرئیس خودرا‌ببینندکه الجنةلقائی!
یزیدیان‌را کلمات قدسیه ایست که‌گمان میکنندملك طاوس ازآسمان برای
شیخ فرستاده‌وآن‌در کتاب جلوه ثبت وضبط‌است‌وآن‌به‌ینگونه آغازمیشود
المال‌مالی‌والانسان عیالی مال‌مال‌من‌است وبشرعیال‌من‌است من‌فقیرمیکنم
ومن توانگری میدهم سعادت وشقاوت رامن میفرستم تاآنکه میگوید من
دوست دارم که احباب مراازته دل دوست دارند (این‌عین عبارت از کلمات
قدسیه است) اکنون برویم برسر کلمات مکنونهٔ بهاء آری او هم‌کلماتی
داردبنام کلمات مکنونه بخشی‌عربی وبهری فارسی که چنین شروع میشود
ای‌صاحبان هوش‌وگوش‌اول سروش‌دوست اینست‌تاآنکه درجمله‌های عربی
میگوید اناوحقی علیك‌اکون محبالك فبحقی‌علیك کن لی‌محباً من‌باحقی که
برتودارم ترا دوست‌دارم پس‌تراقسم میدهم بحق من که مرادوست بداری
اکنون ملاحظه کنید چقدر این‌دوجمله بهم‌شبیه است که هردوحکایت ازفرط
میل وشهوت گوینده میکندکه مردم ایشانرا دوست بدارند (!) پس برای
سومین‌بار گفته‌میشود که‌قطعاًآقای بهاء الله در همین دین‌سازی ناقص‌خودهم
مبتکر نبوده‌بلکه مقلدی‌است که از یزیدیان بدومعنی تقلید کرده اول‌اینکه
همان قسم که یزیدیان هراصل وقاعده‌ئی راازمذهبی گرفته اند بهاءالله هم
چنین کرده دوم‌اینکه قسمت مهمی ازرسوم وعوائد وکلمات یزیدیان‌اقتباس
واز زمینهٔ حاضر استفاده کرده پس نترسید که اسم بهائی را از این مذهب
بردارید و نام یزیدی جدید بآن بگذارید اکنون قلمرا از ذکر یزیدیان
قدیم ویزیدیان جدید باز گرفته سخن رابابن دوفردخاتمه میدهیم

اگر خود طالب‌دین جدیدی   بهائی‌هست تجدید از یزیدی
وگرنه دین ندارد کهنه و نو   مگر باشی بی هودرتك ودو



عکس آواره با لباس کردی در موصل

اکنون که تاریخ یزیدی پایان رسید مراجعه مینمائیم بکشف‌الحیل جزء دوم بدانگونه که در طبعهای ماقبل منتشر شده بدون تغییر وتبدیل

آیتی ـ دین‌چیست ودیانت کدام است ولزوم آن برروی چه اساس‌و پایه است وآثارصحت وحقیقت راچگونه باید شناخت ؟

آواره ــ دین‌درلغت بمعنی جزاءاست (کماتدین تدان) و در عرف متدینین عبارتست از یك‌سلسله احکام‌وقوانین وآداب ورسومی که بتوسط یکی ازانبیاء عظام ومهابط وحی والهام دربین هیئت بشریه‌تشریع وتقنین وتألیف وتدوین شده باشد ازبرای حفظ حدود وحقوق وشئون بشریت و تصفیه وتهذیب اخلاق وملکات انسانیه وشرط است که تشریع آن فقط‌بقوه شدید القوی صورت بسته باشد یعنی شخص نبی بی‌کمك و معاونت غیر و تصرف دیگری وبدون اتکال بقضایای شورویه وتبادل افکار بشریه آنرا



عکس آواره با لباس کردی در موصل

اکنون که تاریخ یزیدی پایان رسید مراجعه مینمائیم بکشف‌الحیل جزء دوم بدانگونه که در طبعهای ماقبل منتشر شده بدون تغییر وتبدیل

آیتی - دین‌چیست ودیانت کدام است ولزوم آن برروی چه اساس و پایه است وآثارصحت وحقیقت راچگونه باید شناخت ؟

آواره - دین‌درلغت بمعنی جزاءاست (کماتدین تدان) و در عرف متدینین عبارتست از یك‌سلسله احکام وقوانین وآداب ورسومی که بتوسط یکی ازانبیاء عظام ومهابط وحی والهام دربین هیئت بشریه‌تشریع وتقنین وتألیف وتدوین شده باشد ازبرای حفظ حدود وحقوق وشئون بشریت و تصفیه وتهذیب اخلاق وملکات انسانیه وشرط است که تشریع آن فقط بقوه شدید القوی صورت بسته باشد یعنی شخص نبی بی کمك و معاونت غیر و تصرف دیگری وبدون اتکال بقضایای شورویه وتبادل افکار بشریه آنرا

باتأییدات غیبیه تدوین وتکمیل فرموده برعموم بشرعرضه دارد ومطبوع طباع جمعی ازعقلا واقع شده تاهزاران سال مورد استفاده جمیع یاقسمت عمدهٔ از اهل عالم واقع گردد .

اگرچه این تعریف تاهمین مقدار که ذکرشد مارا مستغنی میدارد از بیان وتبیان لزوم دیانت . زیرانفس تعریف مستلزم لزوم است وهرشخص عاقلی وجودچنین قوانین وحدود رابرای بشرلازم شمرده درصورتیکه معاندت نخواهد ومکابرت ننماید باندك تفکری خواهدیافت که وظائف انسانی بدون یك همچو اساس ادانشود وامور دوره حیات من دون قانونی چنین اداره نگردد. ولی چون تعریف مذکور یك تعریف اجمالی بودلهذا تاحدی بسط مقال داده اندکی مفصل تربیان نموده گوئیم .

برهرذی درایتی مبرهن است که نوع انسان همیشه محتاج است بامری که رادع رذایل باشد وبادی فضائل تاحقیقت انسانیه ازذمائم صفات مبری گردد و هیئت بشریه بمحامد خصال محلی شود مدار امور مرتب گردد و اخلاق جمهور مهذب شود نقائص امکانیه تخفیف یابد و خصائص انسانیه تکمیل پذیرد سحاب تیره ظلم وعدوان متلاشی شود وآفتاب منیر عدل و احسان متساطع گردد ونوع انسان بانواع محبت واحسان باهم راه معاشرت پویند وازهم منافرت نجویند . انبازی حیات را ببازی نگیرند و ازتعدی و دست درازی درگذرند .

هرگاه تصور کنیم که این فضائل بخودی خود حاصل وآن رذائل بنفسها زائل تواندشد خیالی باطل وتصوری بیحاصل است .

(ان کنت تطمع فی حصیدة خالد　　هیهات تضرب فی حدید بارد)

چه که طبیعت بشر به شرمتوجه تراست تابخیر وانسان بخودمهربانتر است تابغیر یعنی هر انسانی خود را خواهد چندان که اگر رادعی نباشد گوید تمام افراد باید بکارند تامن بکاربرم ودیگران باید رنج بکشند تامن گنج بردارم بویژه آنکه شهوتی دربشرمکنون است که بصدها رنگ ملون است وبهزاران نیرنك مدون . هرروز سر ازسوراخی برآرد وهردم آدمی آرزوئی نماید وبالجمله انهماك اودرشهوات ازبدیهیات اولیه است ولزوم رادع ومانع از مسائل مسلمه وابن بسی واضح است که هرمانع ورادعی فقط مؤثر درظواهر اموراست نه دربواطن جمهور ودیانت تنها پلیس سری است چوی سری باآن همسر ودلی باوی همسفر باشد باهیچ رذیلهٔ همدم نشود

باتأییدات غیبیه تدوین و تکمیل فرموده برعموم بشر عرضه دارد ومطبوع طباع جمعی از عقلا واقع شده تاهزاران سال مورد استفاده جمیع یاقسمت عدهٔ از اهل عالم واقع گردد .

اگرچه این تعریف تاهمین مقدار که ذکر شد مارا مستغنی میدارد از بیان وتبیان لزوم دیانت . زیرانفس تعریف مستلزم لزوم است وهرشخص عاقلی وجود چنین قوانین وحدود را برای بشر لازم شمرده درصورتیکه معاندت نخواهد ومکابرت ننماید باندك تفکری خواهدیافت که وظائف انسانی بدون یك همچو اساس ادا نشود وامور دوره حیات من دون قانونی چنین اداره نگردد. ولی چون تعریف مذکور یك تعریف اجمالی بود لهذا تاحدی بسط مقال داده اندکی مفصل تر بیان نموده گوئیم .

برهرذی درایتی مبرهن است که نوع انسان همیشه محتاج است بامری که رادع رذایل باشد وبادی فضائل تاحقیقت انسانیه ازذمائم صفات مبری گردد و هیئت بشریه بمحامد خصال محلی شود مدار امور مرتب گردد و اخلاق جمهور مهذب شود نقائص امکانیه تخفیف یابد و خصائص انسانیه تکمیل پذیرد سحاب تیره ظلم وعدوان متلاشی شود وآفتاب منیر عدل و احسان متساطع گردد ونوع انسان بانواع محبت واحسان باهم راه معاشرت پویند وازهم منافرت نجویند . انبازی حیات را ببازی نگیرند و از تعدی و دست درازی درگذرند .

هرگاه تصور کنیم که این فضائل بخودی خود حاصل وآن رذائل بنفسها زائل تواندشد خیالی باطل وتصوری بیحاصل است .

☆(ان کنت تطمع فی حصیدة خالد   هیهات تضرب فی حدید بارد)☆

چه که طبیعت بشر به شرمتوجه تراست تابخیر وانسان بخود مهربانتر است تابغیر یعنی هر انسانی خود را خواهد چندان که اگر رادعی نباشد گوید تمام افراد باید بکارند تامن بکاربرم ودیگران باید رنج بکشند تامن گنج بردارم بویژه آنکه شهوتی دربشر مکنون است که بصدها رنگ ملون است وبهزاران نیرنك مدون . هرروز سر ازسوراخی برآرد وهردم آدمی آرزوئی نماید وبالجمله انهماك اودرشهوات ازبدیهیات اولیه است ولزوم رادع ومانع از مسائل مسلمه واین بسی واضح است که هرمانع ورادعی فقط مؤثر درظواهر اموراست نه دربواطن جمهور ودیانت تنها پلیس سری است چوی سری باآن همسر ودلی باوی همسفر باشد باهیچ رذیلهٔ همدم نشود

وباهیچ ذمیمهٔ توأم نگردد واگرشد معلوم است که ازآن پلیس سری دور وازآن رادع معنوی مهجور مانده والاشخص متدین در زوایای خلوات نیز از ارتکاب مناهی وملاهی خودداری خواهد کرد .

دیانت دارای وعد ووعیداست وشامل بیم وامید . وعدش قائدحسنات است ووعیدش رادع سیئات .

دیانت کامل مکافات است وشامل مجازات بیم مجازاتش انسانرا از خصائل ناپسندیده دور نماید ونوید مکافاتش باطوار حمیده نزدیك فرماید

دیانت مورث سعادت است وموجب بزرگی وسیادت .

دیانت مؤلف قلوب است ومنتج نتایج مطلوب «لوانفقت مافی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم»

دیانت مسلی قلوب است درمصائب ومسکن نفوس است درنوائب و چون ورود واردات کونیه وعروض عارضات امکانیه از مسلمیات اولیه است واحدی را ازآن گزیر وگریزی نیست لهذا موجبات تسلیتی لازم است که آدمی کمتر متأثر گردد و لطیفه فکر و خیالش در خطر نیفتد و بهترین مسلی همانا عقائد راسخه دینیه است یعنی اگرانسان بعالم دیگری جزاین عالم معتقد شد وبقای روح وهستی خودرا درجهان پنهان متیقن گردد هیچگاه از حادثات کونیه جزع و فزع ننماید والا به پشیزی ضرر متأثر و باندك چیزی متألم خواهد گشت .

دیانت ما به الاجتماع بشراست یعنی مناسبات دینیه بهترین وسیله است برای تحکیم اساس اجتماع وچون سیاسیون دنیا این را دانسته اند همیشه میکوشند که درممالکی که اغراض ومقاصدی دارند این قوه را ضعیف سازند وتفرقه بین آنها اندازند در حالتیکه خودشان در مملکت خود رسوم ملی خویش را ولو بنام مذهب نباشد محفوظ میدارند .

مجملا حاشیه نرویم وبمتن بپردازیم قوه دیانت است که سیصد ملیون جمعیت را در ظل کلمه یك شخص عربی مجتمع میسازد همانطورکه قوه دیانت چهارصد ملیون جمعیت را درظل کلمه شخص فقیر بینامی مجتمع کرده .

پس نباید هیچگاه از قوه دیانت غفلت ورزید واز وحدت واتحاد مذهبی چشم پوشید وبسخنان واهی گوش داد .

آری سخنان واهی گفتم ومقصود را نگفتم دونوع از سخنان واهی است یکی آنهاکه بی اندیشه بتنقید دیانت زبان و قلم میگشایند و فکر

نمیکنند که از بدو ایجاد تاکنون چه خدماتی از ادیان حقه باجتماعات بشر انجام گرفته وهنوز هم دنیا ازآن بی نیاز نیست آن اشخاص یا میدانندچه ضرری از القاآت ایشان متوجه جامعه میشود یا نمیدانند اگر نمیدانند و باید ایشانرا بوالهوس و نفس پرست بیفکر نام گذارد واگرمیدانند ومزدور دیگرانند باید خائن وجانی فکور محسوبشان داشت دوم اشخاصی که آلت دین سازی شده ومیشوند وچون مقدمه صحیح بوده است باهمین مقدمه که ما گفتیم بدون اینکه نتیجه را در نظر داشته باشند وبفهمند چگونه دیانتی لازم است و آیا آنچه را میطلبند واجد مزایای دینیه هست یا نیست کور کورانه وعامیانه وارد قضایائی شده دور یکنفر خودپرست خائن را گرفته هوس میکنند که از صحابه خاص یك پیغمبر دروغی واز اعضای عامله یك دین تازه باشند آنها هم یا میدانند که مقتدای ایشان خضر راه نیست و غول راهزن است و قصدش تشتت و نفاق است نه اتحاد و اتفاق یا اینکه نمیدانند اگر نمیدانند بازهم بوالهوس وبیفکر وسفیه ونادانند ونباید گوش بسخن نادان داد واگر میدانند پس خائن وجانی ووطن فروشند ومفسدند ومعلوم است وظیفه انسان عاقل با مفسد چیست « و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون »

مفسد ار مصلح شدی از گفت راد   بد ابوالخیر از سخن ام الفساد
گر بهر خونریزئی کشتی شهید   کافر کشته بدی هم بوسعید

آیتی - درهمین مرحله اولی زمام قلم ازدست رفت وازمتن بهامش پرداخته شددرحالتیکه ما میخواستیم مقدمات را ازاین کاملتر تمهید کرده بحث در اینموضوع نمائیم که آیا شخص مشرع که تشریع شریعت و قانونی راعهده‌دار میشود و مدعی یك همچو مقام ارجمندی شده در واقع همه مردم رانادان و خویش را دانای مطلق معرفی نموده و میخواهد عملا بفهماند که من میدانم آنچه را که همه اهل جهان نمیدانند چنین کسی واجدچه مزایا ودارای چه مراتبی باشد و نیز چگونه شرع وقانونی را پیشنهاد نماید که قابل قبول عقلا ومفید بحال جامعه باشد ؟ وپس از تمهید این مقدمه درمقام تطبیق برآمده بفهمیم که آیادین گذاران این قرن عموماً وبهائیان خصوصاً تاچه اندازه باین مسئله نزدیك یا ازاین مرحله دورند وبالاخره آیاجامعه ایرانی که حضرات بابی وبهائی این دین حنیف یاکثیف خود را برایش بارمغان آورده اند میتوانندازآن استفاده نماید یانه ؟ تابرسیم باینکه دنیا

چه استفادهٔ از آن خواهد کرد .

آواره - بلی حاشیه‌رفتیم واکنون بمتن بازگشت نموده گوئیم از برای اینکه بمباحث طولانی واذکارلایسمن ولایغنی حاجت نیفتد مطلب را بمنتها درجه تنزل داده کمترین امتیازی راکه هیچ عاقل بیغرض بلکه هیچ عقل ابتدائی سطحی‌هم نتواند آنرا انکار نمود بیان مینمائیم وسپس به تطبیق آن میپردازیم .

(لان ینجلی لیل الظنون الکواذب   ویبدو صباح الصدق من کل جانب)

اگر فرض کنیم که شخص نبی یامشرع نیست مگر یکی ازافرادبشری که درشئون بشریت هیچ تفاوت باسایر افراد ندارد بازنمیتوانیم ازاین نکته صرف نظر کرد که لااقل باید هوش وفراست وعقل وکیاست او دررتبه اولی وغایت قصوی باشد بطوری که سهو واشتباه طاری آن نشود وباید باکمال دقت مطالعه بحال جامعه نموده جمیع دردهای جامعه را تشخیص داده وبدرمان آن آگاهی یافته باشد ودربیان علل وموجبات مرض اولا و ارائه طریق علاج آن ثانیاً بقسمی ماهر باشد که ازهمان ابتدائیکه شروع مینماید . بنصح و اندرز وتشریع شرع و قانون تمام سخنانش حاوی موجبات علاج وشفای دردهای جامعه بوده هرقدمی که برمیدارد بصلاح جامعه تمام وهرمبدئی که پیشنهاد میفرماید قابل انجام ومفید بحال انام باشد وبعبارت امروزی سخنانش (تئوری) نباشد بلکه عملی ولایق استفاده باشد زیرا حرفهای تئوری یعنی چیزهائی که درعالم تصوروخیال میماند وعملی نمیشود نه تنها مفید بحال جامعه نیست بلکه مضر است زیرا مردم را سرگرم کرده ازآن مراحل عملی هم که خودشان درپیش دارند یاقائدین ایشان ایشانرا بدان دعوت مینمایند باز میدارد وبجای سودزیان میاورد خاصه درصورتیکه توأم بایك سلسله حمیتها وعصبیتهای جاهلانه باشد ومردم را بجان هم انداخته موجبات خسارت خودشان وسود دیگرانرا فراهم آورد .

پس بالاخره مشرع باید شریعتی بیاوردو قانونی بگذارد که عملی باشد نه تئوری وبعلاوه بایدشخص مشرع باصراحت لهجه بدون تزلزل واختفاء ولغزش ودروئی سخنان خودرا بگوید اگرچه دچار هلاکت گردد نه اینکه بظاهر بگوید آنچه راکه درباطن جزآن درنظر داردونزد حسن بگوید آنچه راکه نزدحسین بطور دیگر گفته ودرشرق سخنی گوید که حکم آب دارد ولی درغرب کلامی گوید که چون آتش سوزنده باشد یابالعکس وبالاخره

نزدقومی ازعلی تمجید کند ونزدقوم دیگر ازعمر ودر یك کتاب رادمعجزات ومزایای انبیاء باشد ودر کتاب دیگر مثبت آن . آنجاخود رابخیال خودش مانندهمه انبیاء عاجز ! از اتیان معجزه شمردواینجا خویش را مانند عموم انبیاء قادربراتیان آن قلمداد کند ! وچون نبی وصاحب شرع برای پاك کردن مردم ازذمائم اخلاق میاید و خودرا طبیب امراض معرفی میکند بایدقطعاً خودش از امراض مبراباشد وگرنه بقول شاعر :

طبیبی که باشد ورا زرد روی ✿ از او داروی سرخ روئی مجوی

باز حاشیه رفته گوئیم خیلی عجب است از کسانیکه بر ذمائم اخلاق ورذائل اعمال پیشوای خود آگاه شده چون بر ایشان انتقاد کنی از اول تحاشی کنند وبهر وسیله تشبث نمایند که شاید انکار ایشان منشأ اثر شده وامر باشتباه بگذرد وچون ازاین در عاجز ودرمانده شدند گویند اینهااز مقتضیات بشریت است وکدام بشراست که از آز وحرص وطمع ودروغ و شهوت وغیرها پاك باشد ؟!

سبحان‌الله که اینگونه مردم چقدر غافلند و ابداً فکر نمیکنند که آنکس که دم از دعوی نبوت بلکه بالاتر میزند فقط برای این میاید که تا هر اندازه ممکن است مردم را از این صفات پاك سازد . در صورتیکه خودش مانند همه ناپاك بلکه ناپاکتر از همه باشد چگونه میتواند مردم را به پاکی وطهارت دلالت نماید ؟!

ذات نا یافته از هستی بخش ✿ کی تواند که شود هستی بخش

بالجمله مشرع و نبی باید یکرو و صریح‌اللحن باشد و پاك ازهر آلایشی خصوص از طمع در مال وناموس ناس و اگر غیر از این باشد اصلا عدمش بهتر از وجود وبودش بدتر از نابود است .

اقوال نجاشی سلطان حبشه

در بعضی از تواریخ اسلامی ثبت است که چون حکم بن ابی‌العاص با معدودی از صحابه پیغمبر(ص) بحبشه سفر کرده بر نجاشی وارد شدند در موقعیکه جمعی از کفار قریش نیز نزد نجاشی بشکایت رفته بودند در نخستین مجلسی که صحابه برنجاشی ورود کردند نجاشی از ایشان در کشف حال ومقال پیغمبر سئوالات ذیل را نموده چون جواب بشنود کفار قریش را از مساعدت خویش مأیوس ساخت .

س ـ آیا محمد(ص) مردم را بچه چیز دعوت مینماید ؟

ج ـ بوحدانیت خدا وحسن اخلاق .

س ـ آیا از این دعوت چه اثری در تابعین کرده ؟

ج ـ کسانیکه جماد را خدای خود نمیدانستند ترک کرده بخدای غیب مؤمن شده‌اند وآنان که دختران خودرا زنده بگور میکردند اینك دختران را محترم داشته بحدیکه ارث برای آنها قائل میشوند .

س ـ محمد(ص) برملاء دعوت مینماید یا در خفاء ؟

ج ـ او دعوت خودرا برملاء در کوچه وبازار وهر مجمع ومحفلی انجام میدهد .

س ـ آیا او مورد بلائی هم واقع شده ؟

ج ـ بلائی نمانده است که باو وارد نشود .

س ـ با وجود بلا آیا هیچگاه از دعوت منصرف نشده ونزد ارباب اقتدار اظهار توبه وعجز ننموده ؟

ج ـ ابداً تغییری در دعوت او پدید نگشته بلکه بر اجهار آن افزوده نه استتار .

س ـ آیا آنچه را میگوید خود بآن معتقد وعامل است یا دیگران را محکوم میدارد ؟

ج ـ او نمیفرماید مگر آنچه راکه خود عامل است اگر نمازفرموده خود بآن ابتدا نموده و اگر ترك اوثان گفته خود آنها را ترك بلکه معدوم ساخته واگر کرم وسخا وسایر صفات حمیده را تمجید نموده خود بدانها محلی بوده .

س ـ آیا در شروع بدعوت خود باکسانی همدست وهمشور بوده و دیگران اورا در شریعتش مدد داده و ذی رأی بوده اند یا بتنهائی این داعیه را نموده ؟

ج ـ احدی در تشریع او شریك نبوده وجز بافکر خود که میگوید ازطرف خدا باو القاء میشود بفکر دیگری کار نکرده .

س ـ پدران او سلطان ووزیر بوده اند یانه ؟

ج ـ او از خاندان سلطنت ووزارت نیست .

پس از انجام سؤالات مذکوره واستماع جواب که خلاصه و مفاد آن ذکرشد نجاشی سربرآورده باکفارقریش گفت بروید بامحمد(ص) بسازید

یا بیطرف شوید زیرا مقصد او مقدس است و پیشرفت خواهد کرد - در خبری هم دیده شد که نجاشی نظریه پیغمبر را نسبت بحضرت عیسی مسیح سؤال کرد که چیست و یکی از صحابه شروع کرد بخواندن سورهٔ مریم ونجاشی از استماع آیات آن سوره مبارک که آب در دیده گردانید واز آن ببعد هر سعایتی که در حق پیغمبر از طرف کفار قریش میشد در او مؤثر نمی گشت ·

آینی - تصور میکنم این مزایا وخصائصی که برای صاحبان شریعت شمرده شد وآن آثاری که نجاشی دو پرسش وپاسخ آن سر رشته بدست آورده کمترین مقام وفروترین رتبه ایست که دیگر کمتر ازاین درحق یك نبی و مشرع نمیتوان قائل شد . حال باید دانست که آیا این مزایاهم که فروترین مایهٔ رسالت است درباب وبهاء وجودنداشته ؟ اگر از این خصائص هم عقب مانده باشند فی الحقیقه آنچه درجلد اول **کشف الحیل** در حق ایشان و من یقوم مقامهم گفته شده سزاوار وهرچه درحق اتباعشان گفته شودبموقع است . زیرا مادامی انسان میتواند جسارت بمقام اشخاصی روا نداند که اقلا آنهارا درعداد مردمان عادی شناسدومخالف عقل وعلم واخلاق چیزی از آنهاسراغ نکندولی اگر کسی کاذب وخادع وبی علاقه بهمه چیزحتی اجتماعیات بشربلکه مبادی خودش یعنی خودگوینده هم باشدوتنها برای انتفاع نامشروع اینهمه فساد مرتکب شده ومردم بکشتن داده ومصالح یك ملت وکشوررا ازنظر دورداشته باشدچه جای رعایت نزاکت واحترام درحق اواست ؟!

ولی چیزیکه بابیان وبهائیان راپابند کرده وبعضی مردم محتاط راهم باحتیاط افکنده اینست که اگرباب وبهاءدارای هیچگونه از مزایا وخصائصی که انبیاء بدان موصوفند نبوده باشندباچه قوه وبچه طریق یك همچومقامی را احراز کرده وچند هزار نفررا بدام آورده اند ؟

آواره - اولا ماتدبیروبامکروخداع این رؤساء را انکارنکرده گفته و میگوئیم که این رؤساء درخدعه سرآمد مردم بوده اند جز اینکه بباب بتشخیص دانشمندان زمان خودش اقداماتش بجنون نیز توأم بوده وسودای جنون شاید بطوری غلبه داشته که خودش هم بربعضی گفته های خود معتقد بوده وشاید بکلی ایمان بخدا از او سلب نبوده هر چند اینهم از بیاناتش فهمیده نمیشود بلکه بالعکس ولی بها یك قطعهٔ خدعه وریا و دسیسهٔ خالص

بوده وبکلی نه عقیده بخدا داشته نه‌انبیاء نه سیدباب‌واگر هم‌درابتدا بباب علاقمند شده وذریب‌اورا خورده باشد برای‌آن بوده که هزارمرتبه سید را بر خود مقدم میدانسته ولی بعدازسیر درآن‌وادی‌متدرجاً برتصنعات آگاه گشته ودر نتیجه بهمه جا بی‌عقیده شده .

ثانیاًاین اولین دفعه نیست که بشری باسرمایهٔ خداع وحیل درجمعی ساده لوح زودباور نفوذیافته ایشان را بخود ساجد کرده‌باشد بلکه صدها نظیرش درعالم بوده وهست . کتب تاریخ مدون است‌ازحال‌ومقال‌خدایان وپیمبران کاذب‌رفته وفسادایشان وجانبازی‌جهال درراه آنها والان‌هم‌اگر در اقطارجهان مانند آواره سفرنموده‌وبا هرسری همسری‌جوئیم وافکار مردم‌را بسنجیم وبرقضایا درشرق وغرب آگاه شویم می بینیم نظیر باب و بهاء دراطراف جهان‌موجودند و اتباعشان میگویند درحقشان آنچه را که بهائیان درحق بهاء میگویند درحالتیکه یکی ازآنها وجودخارجی‌ندارد . مانندغلام احمد درقادیان هندکه اتباعش کتب را پرکرده اند از معجزات او درصورتیکه من‌خود درلندن از یکی‌طلاب هندکه‌ظاهراً درسلك همان مذهب منسلك بودشرح‌معجزهٔ معکوس میرزاغلام احمد رابدینطریق شنیدم شخصی عاشق دختری‌بود ومیرزاغلام احمد اورا بوعدهٔ صریح نوید دادکه بوصال اوخواهی‌رسید وپس از آنکه عاشق کوششهای خودراکرد وزحمات زیادکشیده بسرمنزل وصال نزدیك شد شخص‌انگلیسی درکشتی آن دختررا ربودوبرد ودست‌آن‌مرد از دامان وصال کوتاه‌شده‌بهمین‌سبب از ایمان بمیرزاغلام احمد منصرف ومنحرف گردید .

پس خلاصهٔ مقصود اینست که‌برای مدعیان کاذب عامل خارجی لازم نیست همان‌جهل‌مردم برای‌نفوذآن مدعیان کافی‌است . خصوصاً درصورتی که مدعی‌ازانظارغایب باشد ودرمقام خودخواهیم‌دانست که یکی ازوسائل نفوذ این‌گونه نفوس دوربودن ازانظار مردم‌بوده واگرمثلا از ابتدا سید باب‌را حبس‌نکرده واز انظارمستورش نداشته بودند هرچند دربادی امر عدهٔ گرد اوجمع‌میشدند ولی کم کم گرمی اقبالشان بسردی‌ادبارمبدل‌میشد ویا آتش‌ارادتشان چندان شعله ورگشته بحال ملایمت برقرارمیماند واین همه فتنه وفساد ازآن برنمیخاست . چنانکه می‌بینیم دراطراف‌هند وایران مراشد واقطاب بسیاری‌هستند که بسبب اینکه تظاهر باسلامیت‌دارندمردم حبس‌وقتل وتبعید ونفی‌ایشان‌را لازم‌شمرده بخودشان گذاشته اند وآنهاهم

همیشه یک‌حال بر قرار مانده سالها یا چندتن از مریدان خود که آنها هم درکمال خون‌سردی ارادت میورزند بسر میبرند وگاهی هم احیاناً خودبخود خاموشی میپذیرد چه که مریدان مراد را میبینند و میدانند که هم مانندخودشان یا اندکی بهتر یا اندکی بدتراست ولی همینکه دورماندند راه حیلهٔ رئیس باز وسبیل فریب‌خوردن اتباع بازتر وهردم که کسی از کوی مرشدشان آمد با اوهام گوناگون ازحال وی میپرسند و اوهم چون میداند که انتظار ایشان چیست هردروغی بزبانش آمده میگوید وشنونده نیزباورمیکند واین طریقی است که خودم بکرات برای امتحان پیموده ومؤثر یافته ام .

نکته دیگری که خیلی دخیل درین موضوعهاست اینست هرانسانی از عالم وجاهل فوق‌العاده ببقای خوداهمیت‌میدهد وازفنای خویش میهراسدو نیز هر کسی درعالم بموجبات غناپابندوامیدوار میشود وازمقدمات فقراندیشه دارد تنها فرقی که هست اشخاص عاقل وعالم بغیر از اعتمادبنفس خویش و کوشش وسعی خودشان امری را در حیات و غنای خود مؤثر ندانسته همیشه میکوشند که باتدبیرخویش غنای خودرا تأمین وباوسائل حفظ صحت جلوگیری ازمرض وعلت وبالاخره موت و فنای خویش کنند و باوجود این باز هم خالی از اندیشه نتواندبود بقسمی که عاقلترین انسانی اگر بشنودامری سبب ازدیاد عمر و ثروت تواند شد هرچند از قبول عقل بعید باشد باز اندیشه خواهد کرد که بهتراست احتیاط را ازدست‌نداده بجانب آن روآوریم ویا ازموجبات فقر وفنائی که مثلافلان کس ازراه علم یاجهل گفته بهراسیم چه دراحتیاط ضرری نیست .

اکنون بیائیم برسرمطلب یکی ازچیزهائی که بهائیان بنده‌خدارانگاه داشته همین قضیه است که رؤساء تاکنون توانسته اند بانواع مکروحیل خود را متصرف ودخیل درمقدرات اتباع خویش قلمداد نمایند چندان که بهائی بیچاره درعین اینکه می بیند اوبرنج دست خودصددینار بکف آورده وچشم خدای او به پنجاه دینار از آنست وبهرحیله است آن پنجاه دینار وادرعرض سال بتوسط مبلغین خود از دست اومیرباید معهذا بر اثر القا آتی که باور شده منتظر است که از طرف آنخدای گدا باین بنده بذال غنا و ثروت اعطا خواهد شد .

سبحان الله که انسان چقدر غافل وزود باوراست درمدت هشتادسال دورهٔ بهائیت میبیند که صدها وهزارها اشخاص که صریحاً بهاء وعبدالبهاء وعدهٔ

برکت وثروت بآنها داده بودند مردند وباخاك یکسان شدند وبافقروفلاکت خود واولادشان عمرهاشان سپری شد ویکی از آن وعده‌ها وفانشد باز دسترنج خودرا برای رئیس یا خدای خود میفرستد که اودرلوحش گفته است مادعا کردیم که برای شما برکت حاصل گردد !!

بلی درمدت هشتادسال یکنفر باقراف پیداشده که از تخم مرغ فروشی دررشت (که خودش برایم حکایت کرد) در بهائیت برتبه ملیونری رسیده دارای یك ملیون یابیشتر ثروت گشته وبهائیان بنده خدااورا برخ همه کس میکشند ونمیگویند که اوهم ازمعجزات روسیه بود که ملیونر شد نه بهائیت ولی هزاران مانند زین‌العابدین پسر حاجی احمد کفاش یزدیرا فراموش میکنند که پدرش در یزد کشته یاشهیدراه بهاء شد وخودش باهزار زحمت به آستان بوسی عباس افندی رفته برکت خواست وصریحاً باو وعده داده شدو نتیجه وعدهٔ مولایش این شد که در عشق آباد زنش دیوانه شد وهستیش سپری گشت وآخرخودش درسال مجاعه ۱۳۳۶ درهمین طهران از گرسنگی درکنار کوچه جان داددرحالتیکه بهائیان کمسیون فقراء هم داشتند .

آری کمسیون فقراء داشتند ولی حکایت اعضای آن کمسیون مانند همان واعظ بود که سرمنبرقسم یادمیکرد که هرچه بدهید بمردمان برهنه میدهم وزن وبچه خودرادرخانه برهنه کرده بایشان تحویل میداد یااینکه کمسیون فقرا مانند اعتبارلیدر بهائیان یعنی شخص دوافروش مشهور بود که اورادر تهران ازبانك معتبرتر شمرده هربیوه‌زنی ده‌تومان یاصد تومان اندوخته خودرا باو میسپرد که او دعا کرده وطرف اطمینان سرکار آقا است وپول درنزد اوعیب نمیکند ولی خوشبختانه همین روزها شنیده‌اید که هشتادهزار تومان ورشکسته «اگرفردا بقول یکنفر همین پولها از جای دیگر سردر نیاورد » والبته خوانندگان یاددارند که درجلد اول شرح حقه بازی وخیانت حضرات را نگاشتیم وقضیه شرکت جدیده طهران وروحانی مصر وکمپانی شرق درتبریز گوشزد کردیم وشاید مردم درصحت آنها بواسطه بی خبری تردید داشتند ولی حکایت این دوا فروش عبرت است وازمساعدتهای خدا وطبیعت است درتأیید مندرجات کشف‌الحیل . باری معجزات شوقی افندی هم درنگاهداری اینگونه نفوس فداکار خود ازپدر و جدش کمتر نیست

خلاصه بهائیان بنده‌خدا هشتادسال است که اینگونه معجزات رانمیبینند

ولی معجزه دولت باقراف راکه گفتیم آنهم از معجزات روسها بوده می بینند و باور میکنند بلی این برای آنست که بندگان خدا (!) توجهشان بفقر وغنا بحدی‌است که دلشان‌راضی نمیشودبگویند دعای بهاپاشوقی‌افندی اثری‌ندارد. وهمچنین برای حیات وممات‌وبقا وفنا بقدری این‌بندگان خدا اغفال شده‌اند که هرکس درهرجای دنیامیمیرد ولودر سن‌صدسالگی‌باشد میگویند برای آنست که مخالفت‌با امر بهائی کرده وهرکس سالم‌میماند برای آنست که موافقت نموده !! خصوصاً اگریکی از رؤساء درحقش کلمه «سوف» هم فرموده‌باشد ناصرالدین شاه پنجاه‌سال بکمال قدرت سلطنت کرد درحالتیکه هزارسین‌وسوف کتباً وشفاها ازبهادرحقش صادر شده‌بود که چون مخالفت‌نموده وگوسفندکشی کرده است‌عنقریب چنین شودوزود باشد چنان گردد.

حاجب‌الدوله که میرزاورقا وروح‌الله پسرش‌را درحبس کشت‌شنیده ام هنوز درحیات است.

خلاصه هرجاهرکس بمیرد از معجزه این‌آقایان است‌وهرجاهرکس بماند آنهم بطور دیگراز معجزه ایشان است درحالتیکه عباس افندی یك پسر هشت ساله‌داشت که اسمش حسین‌افندی‌بودگلو دردگرفت‌وبهاهم‌هنوز زنده بود بقول خودشان اهل حرم خودرا کشتندکه حسین افندی نمیرد و آخر مرد وبندگان خداابداً این معجزه معکوس‌راندیدند ولی‌اگر(آواره) تاسی سال‌دیگرهم بمیرد آنرااز معجزه شوقی افندی و پدران اومیشمرند در حالتیکه آواره اینك‌درسن شصت پانهاده وتمام‌عمرراهم در رنج سفرو حضروابتلای گوناگون بوده است‌ودیگرمرك ومرض وضعف وغیره برای مرد شصت ساله چیزعجیبی‌نیست. اینست که مخصوصاً اولاد ودوستان‌خود راوصیت میکنم که اگرامری‌رخ دهد حتی بعجلهٔ که ازهمین دم‌قلم ازدستم افتاده قادر برتمام‌کردن‌همین جمله نشوم یقین‌بدانید که باطن‌بهاوعائله‌اش ابداً دخالت ندارد وآنها اگرباطن صافی‌داشتند بایست حسین افندی‌عزیز خودرا ازمرك‌نجات دهند (۱)

---

۱ ـ پنجسال دیگرهم تاموقع تجدید طبع این کتاب گذشته‌ومعجزه واقع نگشته ! بازهم دوازده سال گذشت و اینك آیتی (آواره سابق) ۷۳ ساله و در کمال صحت است و هنوز اغنام بهاء در انتظار مرك او و معجزهٔ بهایند !!

بازیادم آمد که برادران احمد اف میلانی که ازابتدای طلوع باب تا کنون ابا عن جد دراین بساط بوده وخدمت ها نموده وصاحب الواح کثیره شده و صدها مرتبه ازروسای بهائی درحقشان دعاوطلب برکت شده ووعده صریحه داده شده وحتی یك دروغ بزرك هم که حفظ جسد باب است بآن خاندان نسبت داده اند ..یك همچو خاندانی بازحمات هشتاد ساله ودارائی کرور وملیون بطوری ورشکست شده اند که حتی اثاثیه را خورده وهنوز بیچاره هاراضی نمیشوند بگویند این از معجزات معکوسه بهاء است بلکه درهرمجلسی اظهار حیرت نموده میگویند نمیدانیم حکمت چه بوده که ما بااینهمه خدمت وبااینکه حقوق مال خودمان راهم داده ایم بازورشکست شده ایم چه که بها در کتابش صریحاً وعده داده است که اگر حقوق الله (صدی نوزده) بما بپردازند مالشان ازخطر مصون والاحتما مورد خطر واقع میشودوچون خیانت در سهم ما کرده است خداهم با او خیانت نموده مالش را بخطر خواهد انداخت (!)

خلاصهٔ باصل موضوع بر گردیم سخن در اینجا بود که چند صد یا چندهزار نفر از مردمان ساده بسیط بنده خدارا افسار کردن وبعقب خود کشیدن دلیل بر هیچ امری نیست خصوصاً در قضیه بابی وبهائی که اگر درست بتاریخ و فلسفه آن آگاهی حاصل شود دانسته خواهد شد که چه موجباتی این مذهب راکه از تمام مزایای مذهبی تهی و بر کنار است تا امروز بهمین حدها رسانده است که دیده میشود ولی افسوس که نه تنها مسلمین وطبقات سایره از متن تاریخ و فلسفه تاریخ وقضایای تاریخیه این امر بی خبر یاکم اطلاع مانده اند بلکه بهائیان بندهٔ خدا بواسطه اینکه فقط اقوال مدعیان و زعماء خودرا مدرك میدانند از همه کس بی خبر تر مانده اند وفی الحقیقه اگر بقدر نگارنده استقصاء وتحقیق درآن میکردند وسر سری نمیشمردند کار باینجا نمیکشید . اینها تعجب دارند که چگونه آواره باآن خلوص یکمرتبه باین درجه مخالفت اظهار میدارد درحالتیکه بنده یقین دارم که باستثنای چند نفر استفاده جوئی که نزد من معروفند بقیهٔ بهائیان اگر مجاهدت وتحقیقشان بحد کمال برسد وواقعاً عالم بقضایا شوند ازآواره مخالفتشان شدیدتر خواهد شد . چنانکه هرکس بوئی ازحقیقت بمشامش خورد در مقام مخالفت برآمد . پس جهل است که یکمده مردم را

گوسفند بها ساخته وحتی مطالعه کلمات دیگران را جائز نمیشمارند وهمین قضیه بزرگترین دلیل بر جهل حضرات وحیله رؤسا است که در این دنیای علم وتحقیق معاشرت مخالفین خودرا تحریم ومطالعه کلماتشان را تقبیح و تهدید میکنند وبندگان خدا هم قبول کرده دل ودیده ودامن را ازهمان شخص مطلعی که دیروز مسجود ایشان بوده امروز دور میدارند که مبادا بیدار وآگاه شوند(فاعجب من هذا العجاب المعجب)

آیتی - سخن بر سر مزایای یك شریعت ومشرع آن بود وچنانکه اشاره شد بهترین راه شناسائی بهائیت این است که آگاهی از تاریخ و نوع ظهور وبروزکلمات واحکام باب وبهاء حاصل شود وبا مشرعین شرایع حقه تطبیق شود درآنصورت بدیهی است که حق از باطل وشمس ازظل شناخته خواهد شد پس خوبست مقدمتاً شر ذمه ازتاریخ باب وبهاء وسپس نبذهٔ ازکلمات ایشان ذکر شود تا در خاتمه تطابق وعدم تطابق آنها با ادیان حقه مبرهن آید .

آواره - بنا براین باید مقصود فوق‌را دریك مقدمه وچهار مرحله انجام دهیم .

مقدمه تاریخی

پوشیده نماند که تاریخ دارای سه رکن است ۱ - قضایای عمومی ۲ - خصوصی ۳ - فلسفه آن قضایا - اما قضایای عمومی در تاریخ باب وبها همان مسائلی است که مورخین معاصر از قبیل سپهر درناسخ التواریخ وامیرالشعرا درروضة الصفاوبسیاری ازامثال ایشان درکتب خود ذکر کرده‌اند - ولی اگرکسی بخواهد بی حقیقتی وبی اطلاعی اتباع باب وبهارا تشخیص دهد همین بس است که بهیچیك از مندرجات کتب تاریخ اعتماد نکرده بمحض اینکه عنوانی ازکتب تاریخ بمیان میآیدبدون تأمل وتعمق میگویند تاریخ صحیحی موجودنیست وهرچه درکتب تاریخ ثبت است متکی براغراض وبی حقیقتی است !! این اولین قدمی است که بهائی نمیخواهد باافکار عمومی و مسائل مسلمه عندالقوم همراه باشدخصوصاً بعد ازآنکه یك استدلالیهٔ پراز اغراض ازقلم عباس افندی درتاریخ حیات باب واوائل دورهٔ بها صادر وبنام (مقاله سیاح) دربین حضرات منتشر شده ازآن ببعد بهائیان اعتماد از هر مقاله وکتابی قطع وبمقاله سیاح که ازاسمش خدعه نویسنده‌اش مبرهن است تکیه کرده اند . تا مدتی اصلا بهائیان هم نمیدانستند که این رساله کوچك

استدلالی که بنام تاریخ منتشرشده اثرقلم کیست و حتی استدلال میکردند که بیبند شخص بی‌طرفی راجع بعظمت این‌امرچه نوشته؛ ولی پس‌ازچندی معلوم شدوازمحارم اسرار بروز کرده بگوش‌همه رسید که‌این‌سیاح بیطرف همان‌عباس افندی‌است که سیاحتش ازعکا تاحیفا (دوفرسخ) راه بوده زیرا درآنموقع که این‌رساله رانوشت تامدت سی‌سال نتوانست از این دوفرسخ مسافت تجاوز کند. پس‌سیاح عبارت‌ازهمچو آدمی که درمدت‌سی‌سال درقلعه عکا محبوس بوده وزیاده از دوفرسخ راه مسافتی نه پیموده چرا یکدفعه هم باهزار زحمت تابیروت رفته برای اینکه بمدحت پاشاالتزام بسپارد که خود و پدرش در خاك عثمانی هیچگونه تبلیغات انجام ندهند حتی تبلیغات مرشدی ومرادی که بعنوان تصوف‌خودرابدان معرفی کرده بودندتاچه‌رسد بتبلیغات‌دینجه یدوسیاسی وازاین بود که‌دائماً اطرافیان‌او بمسافرین میسپردند که درخاك عثمانی باکسی صحبت نکنند.

بیچاره ایرانی! وامابیطرفی وبیغرضی‌عباس افندی‌هم درحق باب و بها معلوم است حاجت‌بذکرنیست یعنی‌همه‌کس میفهمد که آدمی که هوای جانشینی پدرخودرا برسرداشته واین‌خدا رابرای آن میساخته که خودش بجای او معبود ومسجود مردم‌شود تاچه درجه درتحریرتاریخ حیات آن‌پدر یاخدای خود بیطرف خواهد ماند؛ چنانکه باهمه نازك‌کاریهائی که کرده باز هرکوری میتواندبه بیند که اومرادش‌استدلال بوده نه‌تاریخ بیطرفانه مگر یکرقم کورها که نمیبینند ویکعده‌جهال که نمیفهمند وآنهاهم (بقول آقای نیکو) برای‌اینست که بوصیت مولای خودعمل کرده کورشده اندتا جمالش به‌بینند! (چنانکه بها درکلمات مکنونه اش میگوید - کور شو تا جمالم بینی‌وکر شو تالحن و صوت ملیحم‌را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب ببری!)

قسم دیگراز قضایای‌عمومی در این‌تاریخ‌آنها است که ازقلم‌مورخین خارجه تهیه‌شده ازقبیل‌تألیفات علامه مفضال ومستشرق مقدام ادواردبرون بزرگترین پروفسورکامبریج‌لندن‌ومانند کنت گوبینوومسیو نیکولای‌فرانسوی ومستر جاکسون‌آمریکائی که‌درجائی‌هم بدکترژاك معروف شده‌ودربعضی قسمتهای‌این‌مذهب‌نگارشاتی داردویاکسانیکه‌طرداً للباب‌درطی مطالب‌دیگر اسمی‌ازاین‌طایفه‌برده‌اند مانندلردکرزن‌انگلیسی ومزرمور مخبرتایمس که دربعضی ازتألیفات‌ومجلات‌مختصراشاره‌ای باین‌سوسیته مذهب‌صورت کرده

اند؛ شبههٔ نیست که بعضی ازاین نویسندگان هرچندجنبهٔعمومی تاریخ باب وبها رادرنظر داشته‌اندولی نتوانسته‌اندخودرااز القاآت خصوصی اهل بهابر کنارو بلاتأثر گذارند. مثلا کنت گوبینوومسیو نیکولا بتصریح خودشان پارهٔمطالب را درطهران ازحاج ملاعلی‌اکبر شهمیرزادی که از ابادی واعمدهٔ امربها بود سؤال کرده وهرچه شنیده‌اند نگاشته اند وچون حاجی‌آخوند مذکور از اساتین این مذهب بود وچندین دفعه بکیفر اعمال و اقوال خود بحبس ناصرالدین‌شاه وکامران میرزانایب‌السلطنه رفته وفوق‌العاده‌مشهور ومنفور ملت اسلام شده بود وبا هیچ‌آب وگلابی شسته وتطهیر نمیشد وبازگشتی برایش متصور نبود هرچه القا میکرد جنبهٔ مصالح بابیه وبهائیه‌رادرنظر میگرفت ودرحقیقت‌درساخت وساز این‌دین‌از ابادی بود (همانطور که بها درحقش گفته) یعنی قسمتی ازاین مذهب بدست او ساخته شده چنانکه‌خود بهائیان‌هم دربین خودشان متفق الکلمه میگویند که احکام صوم وصلوة و مسائل رسالهٔ سئوال وجواب وقسمتی از کتاب اقدس نتیجه فکر وپیشنهادو دخالتهای اوبوده . دراینصورت جای‌هیچگونه شبهه نیست که القاآت اودر مسائل تاریخی ولو بقلم هرکس جاری شده باشد در اعتبار و صحت مانند نگارشات خود عباس‌افندی‌است که جز برنفع بهائیت بر روی هیچ اساس دیگر نبوده وابداً قصدش حقیقت گوئی وحق‌جوئی نبوده است فقط چیزیکه آن نویسندگان‌را ازانتقاد معاف‌میدارد همین‌است که اسم راوی‌را در کتب خودذکر کرده اند ونیزهرجاازخود اظهارعقیده نموده اند چندان ازمنهج حقیقت دورنرفته واقلا بیطرفی‌خودرا ثابت نموده اند . تنهاکسیکه‌درمیان این‌دسته بیش ازهمه استقصاء ودقت‌نظر بکاربرده پروفسور برون‌بوده که بدبختانه اوهم بسبب‌اینکه اخیراً کتاب تاریخ حاجی میرزاجانی کاشانی را که نقطة الکاف نام دارد طبع کرده بسعایت بهائیان او را بطرفداری ازل متهم کرده اند؛ اماگذشته از اینکه هر عاقلی اینحرف‌را کاملا بی اساس میداند دفاع‌ازاوهم بروجدان من‌است که تاآخر درجه امکان ازاو دفاع کنم‌وبرای کشف حقیقت‌بگویم که‌شهدالله این‌مردبزرك خیلی بزرگتر‌ازاینها بود که دامن‌پاکش بلوث اینگونه اتهامات آلوده گردد . من‌خودباومکاتبه وملاقات کرده‌ام وبعضی‌از اشعار مرابیادگار گرفته وواسطهٔ این‌رابطه‌ادبی مسترهارت بوددرلندن که درگاردین مقیم وبرادرش متخصص درعلم گیاه شناسی بودونیز آثار خامه آن‌علامه‌ایران‌دوست را مطالعه کردم وبالاخره

یقین کردم که این شایعات بهائیان هم مانند شایعات دیگرشان است که چون کسی اندکی ازروی اخلاق تظاهر بمحبت کند انتشار میدهند که او ازماست یعنی او ازبندگی خدا وحقیقت و پیروی عقل و دانش خود استعفاء داده و گوسفند بی اراده بها شده واگر کسی یك کلمه از حقایق تاریخیه بیان کند که برضرر ایشان تمام‌شود فوری انتشار میدهند که این شخص ازلی یاناقض یااقلا طبیعی ومادی‌شده واگردیدند مثلا درخیابانی عبور کرد که پرتستانها در آن خیابان‌منزل‌دارندفورآمیگویند پرتستان‌شده «اما پرتستانهای برگشته را نمیدانم چه خواهند گفت؟» واگرساکت و بیطرف مانده در حضورش ساکت ودرغیابش بغمزولمز اشاره میکنند که این ازماست نهایت اینستکه نمیخواهد مردم بدانند ودلیلشان‌هم‌همین است که ببینید چگونه فلانی‌رادر اینموضوع ساکت‌است‌وازلا ونعم‌سخنی‌نمیگوید. چه‌که بهافرموده‌هرکس برمانیست باماست عیناقضیه ما وبهائیان‌بنده خدا حکایت خر سواری شیخ است که اگر باپسرش‌سوارمیشد ملامتش‌میکردند واگر پیاده‌میرفت مورد ملامت بود واگریکی‌ازپدروپسرسوارمیشدند بازمورد غمزولمز وملامت مردم بودند بعضی ازمامردم چنین‌شده ایم که نمیدانیم سوارشویم یاپیاده‌تا گوسفندان بهامارا رهاکنند.

باری ادواردبرون بقدری‌فکرش عالی بود که ادراکات‌این‌بندگان‌خدا یااغنام بها نسبت‌باوبرخرهای‌لنك‌وسوارباد‌پران چون‌خدنك‌بود واگر او بوجود سید باب بیشتر از بها اهمیت داده باشد یا آنکه در مقام بیان حقایق تاریخی گفته باشد که میرزا یحیی صبح‌ازل جانشین باب‌بود وبها با او حقه بازی‌وحیله‌ورزی‌نمود ومقامش‌راغصب کرد. این‌سخنان دلیل‌برآن نیست که پروفسوربرون مثلا باب‌یا ازل‌راخدا یایك‌وجب پائین‌تر ازخدامی دانسته! حاشاوکلابلکه‌اوفقط صحت‌تاریخ‌رامنظورداشته‌وکاربااین‌نداشته که سخنش بنفع‌ازل‌تمام‌شود یابهامثل‌اینکه عیناً امروزبنده بالصراحه میدانم و میگویم که بهائیان‌بنده‌خدا فقط‌درمذهب خودشان‌مایل‌براستی وراست‌روی بودندبایستی بعدازفوت‌عباس افندی‌ببرادرش بگروند زیرانص‌صریح بهادر وصیت‌نامه اش اینست که (قداصطفیناالاکبر بعدالاعظم) یعنی مقام‌محمد علی غصن‌اکبر بعداز مقام عباس افندی‌غصن‌اعظم‌مقرر ومسلم است. ولی آیااین‌را که میگویم مقصودم اینست که اگر چنین‌شده بودآنوقت بهاء و من‌یقوم مقامه حق بود؟! استغفرالله من‌هذاالتصور. یااینکه مقصودم‌ازاین

سخن اینست که طرفداری از محمدعلی افندی کرده باشم (۱) و فرضاً مایل باشم پولهای ایران برای شوقی افندی که عنصر فاسدی است نرودو برای غصن اکبر که عنصر صالحی است برود ؛ حاشا و کلامن درپاکی وناپاکی هردوعنصر یك نظردارم ویقین دارم که ازباب تامحراب وازبهاتاسها وازصبح ازل تاشام ابدزعماء اینطایفه همه خداع وکاذب وخائن ومضر بحال بشرویژه ایران بوده وهستند وبهیچیك بقدر ذرهٔ عقیده ندارم بلکه مرادم ازآن سخن اینست که مردم بدانند که حتی زعماء بهائی درداخله خودشان نیزیکرو و راستگو نیستند ونسبت ببرادروفامیل خود نیز برسر منافع دنیا و ریاست شیوه وحقه بکارمیبرند دراینصورت از دروغها و دورونیهای خارجشان که بکارمسلمین وسایر ملل برده ومیبرند تعجب نکنند واز حقیقت حال نکبت مآل ایشان غفلت نورزند ادواردبرون نیز مقصودش از آنهمه تحریر وتألیف وتکرار مطالب همین بوده است که بملت ایران بفهماند که خاندانی که بابرادر خود آن نوع رفتار نمایند و تاریخ را اینطور زیر ورو و منقلب سازند چه اعتمادی بردین سازی وشریعت بازی ایشان است . دراینجادیگر بی اختیارانه میخواهم بر پروفسوربرون رحمت بفرستم که میگفت چکنم من بهائیت رااینطورشناخته ام که اگراندکی بیش ازاین ترقی کند اصلا آزادی واخلاق ودرستی وراستی ازدنیا معدوم خواهدشد صورت مکتوبی که ازلندن بکامبریج نزد ادواردبرون ارسال شده ٢٦ فوریه ۱۹۲۳ محترم ادیبامعظم لبیبا روزگاری درازودهری بی انبازمیگذردکه این خاکسار شرقی دیدار آن مستشرق غربی رامشتاق ولهیب نارفراق بدرجه لایطاق رسیده . تااین اوقات که گردش ایامم بلندن افکنده درانگلستان روائح آن گلستان که گلهای اخلاق وفضائل حضرتعالی را پرورده بیش ازپیش مشام جان رامعطر کرده ولی متأسفانه تااینندم نعمت ملاقات مرزوق نگشته (ای بی نصیب گوشم وای بینوا البم) شبی در مجمعی خانم محترمی را ملاقات کردم که نام ایشانرا هم فراموش کرده بودم امروز خطی ازطرف ایشان رسیدومرقوم بود که من در طی مراسله خود بجانب پروفسوربرون ذکری ازتو کرده ووعده اشارت را بایشان داده ام . بااینکه سبقت براین جسارت خود ذنبی عظیم بودمحض امتثال امر ایشان شطری وسطری چند مشتمل بردو غزل ویك مناظره تیغ وقلم

---

۱ ـ اکنون که بچاپ سیم این جلد وششمین چاپ جلداول پرداخته ایم محمد علی هم ببرادرش عباس پیوسته .

بتوسط آن‌خانم‌محترم ابفادنموده ضمنا تذکرمیدهدکه اگرعزم‌سرافرازی وسرغریب‌نوازی‌دارید آدرس‌ازقرارذیل‌است -ویست‌بن گرو -من‌موث‌رود .نمره ٥ ٢عبدالحسین آواره‌جواب‌ازطرف پروفسوربرون‌بخط فارسی‌خوانا

پنجم مارچ ۱۹۲٤ - نمره ۱۳۳

ادیب ارجمندوادیب فرهمند جناب‌آواره‌دام‌عزه‌ومجده دوستامحترماً مژده‌وجود شریف ازطرف خانم محترم (مسس‌هارت) انضمام اشعارآبدار سرکاربمخلص‌شماررسید بهترین ارمغان‌وراه‌آوردی‌است‌که ازراه‌آوردی ومخلص‌را ممنون کردید . آنرادر مضبطه خود ضبط نمودم‌وهمیشه‌یادشما عزیزش‌خواهم‌داشت . منت‌خدارا که هنوزسرزمین ایران‌ادیب‌پروراست. بسیارمشتاق‌ملاقاتم مگراینکه اندکی کسالت دارم هرگاه‌رفع شددر لندن بآدرس‌شما که‌مسس‌هارت نوشته‌اند خدمت‌میرسم‌وگرنه مخلص‌انتظار سرکار را خواهم داشت‌که در کامبریج تشریف فرماشوید دوست‌شما ادواردبرون

پس ازآنکه پروفسور برون‌را آنطورکه باید بشناسم‌شناختم یادم آمداز آن‌لوحی که عباس‌افندی راجع‌بتألیفات این شخص‌محترم برای‌خودم فرستاد واصلش‌درنزد بنده‌ضبط‌است‌که درآنجا خصوصاً کتاب نقطة‌الکاف رابی اساس‌ذکرنموده مثل اینکه ادوارد برون‌مثلا آنرا ساخته وبنام‌حاجی میرزا جانی منتشرکرده ومن آن‌مضمون‌راصحیح تصور نموده درکتاب کواکب‌الدریه بآن اشاره کردم بعد ازتذکر باین لوح بر درجهٔ دروغ و حیلهٔ عباس‌افندی آگاه‌شدم ودیدم این‌شخص‌تاچه اندازه جمال بوده‌وبرای پیشرفت مقصد خودش بهرکسی پیرایهٔ بسته !که تالیف حاجی‌میرزاجانی راکه نسخهٔ خطاخودش‌حتی نزد دکترسعیدهم موجود است آنرا جعل وبی حقیقت قلمداده !!

بالجمله برگردیم‌باصل موضوع‌ادواردبرون بقدری‌ازتاریخ‌وقضایای باب وازل وبها خوب مطلع‌بوده و تألیفات مفیده دارد که اگر خدماتش بایران منحصر بهمین قضیه باشدکافی‌است و نیز اوتمام‌کتب والواح‌بها و عبدالبهارا بموزهٔ بریتانیا رسانده است‌که بعداً حضرات نتوانندانکار کنند که فلان‌لوح وجودنداشته واگرروزی مذهب بهائی بخواهد ازعالم حالیه قدم‌فراتر نهدوعرض‌اندامی کندهمان‌مدارك‌واسنادکافی‌است برای‌ابطال‌ایشان ولواینکه‌همه‌آن‌نسخ‌درایران‌هم‌هست‌ولی ممکن بودکه الواح‌وکتب‌موجوده درایران‌رابه بی‌اعتباری‌معرفی نمایند ونسبت‌تحریف‌بآن‌بدهندولی‌خوشبختانه

منحصر بایران نمانده ودر کتابخانه‌های خارجه وجود دارد و بحمدالله طوری نیست که احدی بتواند ترهات باب ولاطائلات نزل و خزعبلات بها هیچیك را انکار کند

بخوانید و بخندید

از معتمدی شنیدم گفت عکسی از بها درلندن دیدم که هروقت یادم میاید بی‌اختیار خنده غلبه کرده تا دو دقیقه نمیتوانم خودداری کنم واگر شماهم ببینید همینطور میخندید وآن عکسی است که بانقاب برداشته چشم و ابرویش ازنقاب بیرون است وبقیه صورت درنقاب مخفی است .

من باور نمیکردم ولی مدتها بود از گوسفندان بهاء (استغفرالله - بندگان خدا) میشنیدم که جمال مبارك ممکن نبود عکسشان برداشته شود هروقت عکاسی خواست عکسی بردارد نورجمال مبارك شیشه‌راخورد میکرد بااینکه اینحرف یکحرف کودکانه عامیانه بود متحیر میشدم که این سخن برروی چه‌اساس است تاآنکه شرح آن عکس‌را درلندن شنیدم وآنکس که هادی این سبیل بود گفت یکنفرعکاس انگلیسی خواست عکس بها را بگیرد بها قبول نمیکرد زیرا اوهمیشه درپشت پردهٔ جلال مخفی میشد وخودرا کمتر نشان میدادحتی بندگانش که‌ازهزاران منزل راه برای زیارت جمالش میرفتند آنقدر معطلشان میکرد و ناز وغمزه میفروخت واطرافیانش نزدآن مسافربیچاره حقه میزدند ووهم بدلش میافکندند که‌وقتی پس‌ازچندروز بارحضورمییافت دیگر دلی برایش نمانده بود آنوقت‌هم یکی از پسرها یابرادرهای بها یااقلا یکی ازاصحاب‌محرم جلو افتاده ازمردم درب‌منزل یعنی ازآنجا که دیگر بیگانه‌ای نیست وکسی نمیبینند تادرب‌اطاق صدها مرتبه بخاك میافتاد وزمین‌میبوسید وهردم‌شیوهٔ میزد وسخنی میگفت که مثلادعا کن طینتت پاك باشد وجمال مبارك‌را بنظر خلقی نه بینی اینجا جای امتحان است مبادا همینکه جمال حق‌را درهیکل بشری دیدی تصور کنی که او بشر است خلاصه در هر قدم اینگونه حقه‌ها وشیوه‌ها بکار میبردند تااورا بزیارت جمال مبین ! میرساندند . الغرض این خدا که باین شیوه‌هاخدائی خودرا حفظ میکردمیترسیدعکس او باطراف برود و مردم به بینند که هرچه‌میشنیدند آوازدهل بوده واو باسایرمردم هیچ تفاوت ومزیتی ندارد این بود که‌ازعکس گرفتن اندیشه‌داشت وهرعکاسی که تقاضای عکس میکرد باو میگفتند نمیشود عکس برداشت زیرا نورجمال مبارك شیشه‌رامیشکند تاآنکه آن‌عکاس رند گفت‌اهمیتی نداردمانقابی حایل‌صورت‌میکنیم که شیشه نشکند اینجا است که بلاهت وحمق گریبان انسان‌را میگیرد ویا روح حقیقت‌خودرا

نشان‌داده باخدای حقیقی چشم وگوش این بشر راکه هوای خدائی برسر دارد کورو کرمیسازد . القصه این‌خداگول‌بنده طاغی خودخورده‌خیال کرد که اگراین کاربکنند آن‌منظورتأمین شده برعظمتش هم خواهد افزوداما همینکه عکس برداشته‌شد اطرافیان‌دیدند بدافتضاحی ببارآمده واین‌عکس بقدری‌مضحك‌ومسخره‌ورسواست که‌تدبیرات‌سایره‌راهم‌ازمیان‌خواهدبرد(۱) لهذا بهرقیمتی بودشیشه را گرفتند وشکستند وقسمهادادند ومرغهاوپلوها بیاروی‌عکاس خورانیدندوقول‌ازاوگرفتند که حکایت‌را باز گونکند واوهم چون‌فرنگی‌واخلاقی بودبروزنداد ولی‌یکدانه‌برای‌تفریح خودش نگاهداشته واینك درلندن‌درمحل‌مخصوصی‌است که غیرازبنده چندنفردیگرهم‌دیده‌اند واطمینان‌میدهم که تاهروقت‌باشدهمان‌عکس بازاری خواهدشدوحضرات‌هم نمیتوانندانکارکنند زیراعکس‌بی‌نقاب‌میرزا خداهم در عکا هست یعنی آن عکسی که‌محض‌یادگاری‌میخواست‌برای‌اولادخودش بگذارد دیگرآنجاشیشه نشکست‌ونقاب لازم‌نشدوآن عکس‌رانه تنها من بلکه‌همه مسافرین دیده‌اند منتها اینست که نمیگذارندکسی کپیه برداردوزیادشودزیرا سرمایه دخل‌از دستشان خواهد رفت این‌عکس‌وامثال‌آن امامزاده‌ایست که بایدعلی‌الدوام احمقهای سیستانی وسنگسری ونجف‌آبادی وآبادهٔ وگاهی‌هم‌یك قمصری‌و اردستانی بروندآنجاسجده کنند ونذورات اداءنمایند .

صحبت سرکجابود ؟ هایادم آمدصحبت سر تاریخ بود که اینهمه‌دست وپاکردندکه تواریخ معتبره ایران ازقبیل‌ناسخ‌التواریخ وغیره‌رااز‌اعتبار بیاندازند وهرروز برنگی القائی کردند وبا خودچیزی‌نوشتند که‌شایدلکه‌ هااز تاریخ‌شسته‌شود وعقلاهم‌مانند سفهابدام ایشان بیفتندولی‌نشدونخواهد شد وحقیقت ناچار است که ازپرده برایدوبازاری شود .

اماقسمتهای‌خصوصی تاریخ‌ازقسمت‌عمومی آن‌مشکل‌تراست که‌حقیقتش بدست آیدچه‌درصورتیکه‌قسمت عمومی آن‌اینقدرقابل حشووزوائدوتصرف وتحریف‌باشد قسمت خصوصی آن‌که مخصوص‌یك‌عائله وطایفهٔ‌باشدآنهم طایفه‌مستوروعائله منفوربدیهی‌است بهرقسم‌خودشان بخواهندشهرت‌وجلوه میدهند ویافتن‌بعضی‌نکات تاریخی هنگامی ممکن‌میشود که امری‌واقع‌شود وبین خودشان اختلافاتی احداث شودآنوقت‌است که بعضی‌ازکارهای‌پنهانی

---

۱ ـ بعدازطبع این کتاب عکس‌نقابدارمیرزا بدست‌آمده درضمیمه‌و جلدسوم کشف‌الحیل‌وعکس‌بی‌نقابش‌درجلدسوم‌فلسفه نیکوطبع شده(ناشر)

آشکارمیشود . مثلا وقتیکه ریاست بین بها وازل درمعرض تقسیم درمیاید آنوقت ازل وخواهرش آن قضیه‌را بروزمیدهند که درجلداول اشاره‌شد راجع باینکه میرزا بهاء دختر خود سلطان‌خانم را نزد عمش ازل به‌پیشکشی فرستاده که تصرف کند یاوقتیکه میرزا آقاجان خادم‌الله‌سهمی ازاین بساط میطلبدو نمیدهند آنوقت بروزمیدهد که آنهمه‌الواح وآیات خوب یابد صحیح یاغلط ازاثر قلم من وچندتن ازامثال من بودنه‌بها یاوقتیکه یکی‌دیگر اعراض کرد بروز میدهد که درفلان شب باعباس افندی رفتیم‌دونفرمخالف خودرا کشتیم ولای پایه مخفی کردیم یاهنگامیکه‌عباس‌افندی‌اقوال‌پدرخویش‌رانسخ‌میکند برای اینکه‌این کمپانی مذهبی بخود وعائله‌اش تخصص‌یابدآنوقت‌میرزا محمدعلی میگوید خواهرعباس افندی شوهرقبول نکردنش مبنی بریك اساسی بود غیرازاینها که‌میگویند . وچون‌نگارنده قرارداده‌اماینگونه امور رابی‌پرده ذکر نکنم ازآن‌میگذرم . وهنگامیکه‌آقامهدی کاشانی‌خادم خاص‌عباس و عباسیان‌میرود بمیرزامحمدعلی تمسك‌میکند درآن‌موقع عبدالبها این‌عمل‌را حمل بریك قضیه‌عجیبی نموده میگوید آقامهدی‌رافروغیه‌خانم(خواهردومادری خود افندی)فریب داده وآقا مهدی فقط برای اینکه یکدفعه سرخودرا در دامان همشیره نهاد و . . . از ماگذشت وباو روی آورد . یا وقتیکه زن عبدالحمیدمصری‌بواسطه بعضی‌پیش‌آمدها رنجورمیشود پارهٔاسرارزنانه که بین‌او و . . . خانم صبیه عبدالبها بوده فاش‌میکند ومیرزاجلال داماد‌عبدالبها آنزن بیچاره‌آنقدر میزند که مجنون‌شده برای معالجه اورا بسمت بیروت میفرستند . یاوقتیکه ورقه‌علیاخواهرعباس‌افندی براثرشهادتهای ناحقی که درحق شوقی‌افندی‌داده واورا خدا ساخته توقعاتی‌دارد وادانمیشودآنوقت است که یکهفته قهراً بخانه پدریش درعکا عزلت میکند وپارهٔ زمزمه‌های تاریخی آغاز نموده تا ازشدت خوف میرزا هادی پدرشوقی میرود دست و پایشرا میبوسدواورابمنزل برگردانیده سرپوش‌روی‌کارمیگذارد . یاوقتیکه سیدمهدی‌دهجی که‌اعظم مبلغ حضرات بود واورا اسم الله خطاب کرده در حضورش‌نمی نشستند بقول خودش مطلع برقضایای سریه میشود وبقول‌خود بهائیهاطمع دردختر عباس‌افندی میکند ونمیدهندآنوقت است که خبطهای عباس‌افندی‌را روی‌کاغذ آورده نبذه‌هائیکه بعضی ازمطلعین خوانده‌اند و شایدماهم یکی‌دوفقرهٔ‌آنرا بیان کنیم مینویسد ومنتشرمیسازد .

مقصود اینست تاریخ خصوصی‌وخانوادگی رابسهولت نمیتوان‌بدست

آورد و بامدارك شایعه منتشر ساخت مگر جسته جسته در اینگونه مواقع فقط سررشتهٔ بدست آید و تادرجهٔ اخلاق وروش این خاندان شناخته شود ومتأسفانه در اینگونه مواقع هم یك تاریخ بصورتهای مختلفه درآمده هریك آنچه راخود میگویند قلمداد کرده از گفته دیگران سلب اعتماد مینمایند واتباع هم بدون تعمق آنرا میپذیرند ـ اما فلسفه تاریخ فرع بر اطلاع کامل است که کسی حوادث تاریخیه را بدون کم وزیاد چنانکه هست بشناسد آنوقت میتواند فلسفه آنرا بدست آرد وازجمع وتطبیق قضایا نتیجه‌ای بگیرد وفلسفهٔ بشناسد .

اکنون که مقدمه بپایان رسید تذکر داده میشود که بقدری این بنده در هرسه قسمت از این تاریخ استقصا بعمل آورده است که خود بهائیان در اغلب کتب والواح ورسائلی که درغرب میخواستند منتشر سازند اقوال مرا سند وحجت میدانستند واگر چه پس از بروز مخالفت من تاآخر درجهٔ امکان کوشیده اند که نشریات راجعه باین مقام را جمع کنند ولی «مشت است و درفش وآهن سرد» مثلا کتاب دکتر اسلمونت اسکاتلندی که بعقیده خود مسائل صحیحه آنرا از مورخ بهائی (آواره) نقل نموده و بانگلیسی بطبع رسیده چگونه ممکن است نسخ آن محو شود ؛ خصوصاً که اغلب نسخهای آن در دست کسانی است که عقیده بمذهب بهائی ندارند یامجلات نجم باختر که درهر شماره‌اش ذکری از آواره هست چگونه ممکن است همه معدوم شود . اینجاست که باید برسوء تدبیر وجهل زعماء بهائی اعتراف نمود ویقین کرد که چون خدا بخواهد تقلب قومی را ظاهر سازد ازمیان خودشان کسی را برانگیزاند که عالم براه وچاه باشد وازراه خود موفق بمقصود گردد اذا اراداللّه بشیئی هیئی اسبابه وهو بکل شیئی علیم .

مرحله اولی درتاریخ باب

سیدعلیمحمد باب درشیراز در روز اول محرم ۱۲۳۵ هجری مطابق ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی از صلب سیدمحمدرضا ورحم فاطمه بیگم متولد شده تحصیلات مقدماتیش درهمان شیراز درنزد شیخ عابد معلم انجام گرفته واسم اصلی شیخ عابد (محمد) بوده است بشهادت خود باب فی قوله (ان یا محمد یامعلمی لاتضربنی) الخ سپس در بوشهر بتجارت پرداخته و بار دیگر از تجارت دست کشیده بکربلا رفته ومدتی درحوزه درس حاج سید کاظم رشتی حاضر میشده وازهمان اوقات براثر بعضی از احادیث واخبار صعبه مستصعبه ذهنش مشوب شده ومعلوم نیست که ازچه زمان شروع بدعوی نموده فقط

معلوم است که درسنه ۱۲۶۰ ادعای اوعلنی شده ولی بازهم در اینکه اوچه ادعائی دارد مبهم بوده وآخرهم درابهام مانده درهرمقام سخنی گفته وداعیهٔ کرده چنانکه خود بابیها وبهائیها معتقدند براینکه سید شش مرتبه ادعای خویشرا تغییرداده است . دربادی امرعنوان ذکریت نموده وبسیدذکر مشهورشده آنگاه داعیه بابیت کرده وخودرا نایب خاص امام غایبی خوانده که حالا بهائیان میگویند اصلا همچو امامی درپس پرده غیبت نبوده ونیست . آنگاه دعوی مهدویت ونبوت وربوبیت والوهیت نموده واحداً بعدواحد . خلاصه تا مدتی سید باب باب وواسطه بین مردم ویك همچو امام موهومی بوده است واین اولین قدم دروغ و حیله است که اگر معتقد بوجود امام حی غایبی نبود چرا خودرا باب ونایب خاص اومیشمرد وبا آنهمه آب وتاب درتفسیر سوره یوسف وغیره بوجود وحیات وبقای او استدلال میکرد ؟ واگر بودچه شد که یکمرتبه آن امام حی غایب دروجود خودباب جلوه نموده خودش قائم ومهدی وامام حی منتظرشد ؟! امابایددانست که داعیه ذکریت و بابیت او تقریباً علنی بوده واگرنزدهمه کس اظهار نکرده دراغلب مواقع این معنی راتفهیم مینموده است ولی داعیه قائمیت ونبوت وربوبیت والوهیت اوخیلی مستوربوده وحتی درحیات خودش درهیچ مقام ومحضرونزداحدی علناً اظهار یکی ازآن دواعی ننموده بلکه اخیراً ازداعیه بابیت هم بموجب توبه نامه خودش استنکاف کرده واین عنوانات قائمیت ونبوت و ربوبیت والوهیت تماماً بعداز قتل سید مطرح مذاکره شده بعضی ازآنها عنوانش دراوراق سید یافت میشده وبعضی هم تغییراتی است که برآن جسته اند وانتشار داده اند وعامل عمده آن تقلبات این دوبرادر نوری بهاوازل بوده اند. باری برگردیم باصل موضوع خیلی وقت لازم است واطلاع وموشکافی میخواهد که بدانیم درمیان عوامل دینیه وعلمیه وسیاسیه کدام عاملی درسید بیشترمؤثرشده واورا برزمزمه ذکریت وبابیت واداشته ولی غالباً چنین فهمیده میشود که هرچه بوده است ازابتداء سید باب نمیخواسته است کاررا باینجاها بکشاند وپیش آمدها که قسمت عمده اش سوء سیاست بوده کاررا باینجا کشیده اما سفسطه های سید رشتی دراو اثری داشته زیراسید زمزمه آغازنهاده بود که جای مهری برای آتیه خود میگذاشت یعنی رکن رابعی برای توحید ونبوت وامامت قائل شده گاهی خودرا معرفی نموده گاهی هم میگویند اشاراتی میکرده که عنقریب ندائی بلندخواهدشد واگرچه ماننوانستیم حتی یك کلمه ازکلمات سیدرشتی رامدل برصحت این قول باشد

پیدا کنیم که او وعده ارتفاع بدانی داده باشد ولی بافرض اینکه تسلیم شویم که اشاراتی کرده شبهه نیست که اشاراتش بوجود خودش بوده و جز خود احدی را منظور نداشته و در واقع آن ثمری که باب و بها برداشته اند از کشته او بوده زیرا بهائیان میدانند که این رویه در باب و بها هر دو موجود بود که از ابتدا انظار مردم را بخود متوجه نداشته پیوسته افکار را بطرف دیگری مصروف میداشتند و آنچه بهم میبافتند تکیه اش را بغیر خود میدادند و چون جمعی گردشان جمع میشد آنوقت متدرجا با کمال احتیاط پرده را بلند کرده خود را نشان میدادند که آن نفس مشارالیها خود مائیم

مثلا باب بطوریکه گفتیم در بادی امر تمامش بشارت بقرب ظهور میداد و خودرا واسطه فیض میخواند بین خلق و امام و تا اواخر ایام هم هنوز در کلماتش (یا بقیة الله انی قدیت بکلی لك) میگفت و اخیراً بهائیان زور سرزدند این اشارات را بیها چسبانیده اند و حال آنکه بکلی خلاف حقیقت است و همچنین بهاء از ابتدا خود را ببرادرش ازل میچسبانید و همه کلمات را باو منسوب میداشت و در بعضی احیان با کمال احتیاط گوشزد میکرد که عنقریب از پس پرده غیب جمال ازلی بیرون آید و باین کلمات برادر خود را ساکت و مریدان را مشغول نگهداشت و وقتی که خواست بساط خدائی را بتنهائی بیلمد گفت مقصودم از آن اشارات باطن خودم بود که آن روز هنوز در پس پرده اختفاء مستور بودم و حال عرض اندام کردم و من همان جمال غیبی هستم که بدان اشاره میشد !!

باری کلام بر سر سید رشتی بود که اگر وعده و نویدی میداده عیناً قضیه همین بوده است که اراده داشته خودش زمزمهٔ آغاز کند و عمرش وفا نکرده سید باب چون محرم اسرار و هشیار و بیدار کارش بوده این دعوا را درحق خود مصداق داده و از موقع استفاده کرده بتبلیغ شاگردان سید رشتی پرداخته و چون خودش شاگرد آن دبستان بود این شد که او هم در ابتدا برای تقریب مردم چندان پارا بالا نگذاشت و شاید اگر رقیبی مثل حاجی کریم خان پیدا نمیشد باز هم در همان درجات اولیه میماند و بهمان بابیت و نیابت قناعت مینمود ولی همینکه خان کرمانی مقام رکن رابعی را بتمامه احراز کرد میدانی برای سید باب نماند و ناچار شد که قدم فراتر نهد و اقوال سید رشتی را از جنبه دیگر بخود منسوب دارد و بار دیگر این قضیه در میرزای نوری تکرار شد چنانکه اشاره کردیم جز اینکه معلوم است دو تقلید مانندهم طابق النعل بالنعل

بیرون نمیآید این بود که درسومین تقلید که میرزا خدامتصدی آن بود صورت دیگررا بخود گرفت ودر نتیجه اختلاف ازلی و بهائی پدید شد پس خلاصه اینست که تخم این فتنه رابدون شبهه سید کاظم رشتی کشت منتها اینکه او میخواست خرمنش رااخر دش حصاد کند ولی اجل مهلت نداد و تخم افشانده ویرا سید باب درو کرد واوهم نتوانست کامی از آن شیرین نماید وخرمن را پاك نکرده وبه



عکسی است که از پرده نقاشی گرفته شده آن طفل کوچك ناصر الدین شاه است با وزراء در موقع ولیعهدی وطرف راست شاه شخص آخرین که منحنی است بروی عصای خود معتمدالدوله و طرف چپ مقدم حاجی میرزا آقاسی است که عصا بدست دارد .

آسیا نداده گذاشت وگذشت لهذا میرزای نوری که از ابتدا تا انتها همراه و بیدار کار بود خودرا روی خرمن انداخت تصاحب کرد وگندمهای این خرمن را باهر حیله بود بخانه رسانید ونان پختن آنرا بعهده پسرش عباس افندی گذاشت واو دکانی علم کرد ونانی پخت واین همان نان است که پس از هشتاد سال امروز شوقی افندی میخورد .

درابتدای پیدایش باب دونفر ازدولتیان سوءسیاستی بروز دادند که هریك ازجهتی خسارت کلی باین ملت وارد کردند و قضیهٔ باب را کاملا بموقع

اهمیت گذاشتند اول ـ حاجی میرزا آقاسی بصورت مخالفت دوم ـ منوچهرخان معتمدالدوله بصورت موافقت وقبل از آنکه شروع بفلسفه این قضیه شود عکس هردورا درصفحه قبل ببینید تا وارد مطلب شویم .

شبهه نیست که اگر ازطرف حاجی میرزا آقاسی سختی وفشار ونفی بر باب و حبس وارد نشده بود وبالعکس ازطرف معتمدالدوله منوچهرخان خواجه حاکم اصفهان پذیرائی ونگهداری بعمل نیامده بود وقضیهٔ باب بخونسردی تلقی شده بود تا این درجه خسارت بمال وجان وحیثیات مدنی وملی ایران وارد نمیشد امامع الاسف حاجی میرزا آقاسی بسبب جنبه تصوف وهوای مرشدی که برسر داشت رعایت سیاست نکرده او امرا کیده برفشار باب صادر کرد واین اقدامات سلسله اش میکشد تا بحبس باب درقلعه ماکو این بود که حسینخان آجودان باشی حاکم فارس سیدرا مضروب ومشلق نموده برانکار دعوی خود محکوم ساخت وبرحسب امر صاحب اختیار سیدباب سرمنبر برآمده ادعای خویش را انکار وتبعیت اسلام را اقرار نمود وعباس افندی در مقالهٔ سیاح خواسته است آنرا باصطلاح ماست مالی کند ومیگوید طوری برمنبر صحبت کرد که موجب اطمینان دیگران ومزید ایمان تابعان شد ولی هرکسی میفهمد که اینها کلی بهتان مالیدن است صاف وساده باب برسرمنبر منکر شد که من ادعائی ندارم وحتی لعن کرد کسی را که صاحب داعیهٔ باشد واز تبعیت اصول وفروع اسلامی خارج باشد وباردیگرهم توبه وانکار باب درتبریز تکرار شد که خوشبختانه درآن دفعه بقلم خودش روی کاغذ آمده واصل نسخه راپروفسور برون گراور کرده ماهم امیدواریم درمحل مناسبی نقل نمائیم .

باری پس ازچندی باب باصفهان مهاجرت کرد ومعتمدالدوله منوچهرخان خواجه حاکم اصفهانی که اصلا گرجی نژاد بود ازطریق دیگر باعث فساد شد زیرا اومدت ششماه باب را درحرمسرای خود حفظ کرد ومعلوم نیست برای چه مقصد پرورد ومیگویند باو ارادت اظهار کرده ولی بنده ازبس دروغ و شایعات بی حقیقت ازاینطایفه دیده ام راجع باینگونه امور نظریهٔ دیگری پیدا کرده ام وخلاصه اینکه برای این مسائل بعوامل خارجی معتقد شده آنرا نتیجه یك نوع سیاستهائی شناخته ام که دردوره قاجاریه درایران شایع شده بوده است یعنی راجع بمساعدتهای معتمدالدوله بباب ومساعدتهای قونسول روس ببهاء و شفاعت وخلاص او ازحبس ناصرالدین شاه ومساعدتهای بعضی ازمامورین انگلیس بعبدالبهاء درسوریه وفلسطین ودادن لقب سری هیچیك راه پی نبریکند وحسن

نظر وعقیده ندانسته فقط یکنوع از سیاست را موجب این مساعدتهای جزئی میدانم که اتفاقاً آنگونه سیاست را هم نمیتوانم سیاست خوبی بدانم ولی خوشبختانه سیاست مدار مشخص وبقا ودوامی ندارد چنانکه بکلی اخیراً این سیاست‌ها تغییر کرده سیاست معتمدالدوله خواجه را خدا بعد از ششماه تغییرداد واورا بسرای آخرت فرستاد «این اولین معجزه باب» وسیاست روسها راهم انقلاب روسیه تغییرداد و اینك اثری از آن سیاست در روسیه نیست بدرجه‌ای که مشرق‌الاذکار بهائیان درعشق آباد جزیك تفرجگاه عمومی چیز دیگری نیست (۱) « اینهم معجزه بها باآن همه وعده‌ها که درحق امپراطور روسیه داده بود» سیاست انگلیسها هم تصورمیکنم که بفوت عباس افندی تغییر کرده باشد . زیرا ازخود بهائیان طهران خاصه اعضای محفل روحانی شنیدم که می گفتند قونسول تازه مانند قونسول قبل باما مساعدت ندارد و گفته است بهائیان مانند دیواری هستند که هیچ حرکت نداشته باشد ودر دیوار بودن هم استوار نیستند بلکه دیوار شکستهٔ هستند که نمیتوان برآن اعتماد کرد «اینهم معجزه ونفوذ ولیاقت شوقی افندی» مجملا بعد از فوت منوچهرخان پسر برادرش گرگین خان که وارث او بود رابرت بحاجی میرزا آقاسی داد که باب درسرای عمم مستور ومخفی است لهذا حاجی میرزا آقاسی غلامانی چند برای جلب او بطهران فرستاد ولی بعد که باسایر وزراء مشورت کرد صلاح براین کار ندیدند واورا ازقریهٔ کلین (کامیر -درقاموس) بسمت تبریز فرستادند ودرقلعه ماکو که در خارج تبریز دور ازآبادی است محبوس داشتند .

در اینجا باید این نکته را متذکر شد که تا آن وقت امر باب اهمیتی نداشت زیرا نه داعیه‌اش معلوم بود ونه چندان جمعیتی بهم زده بود ونه اتفاقات مهمی افتاده بود فقط زمزمهٔ درپرده کرده بود بر اثر کلماتی که مانند کلمات شخص خواب زده مبتدا وخبرش مجهول وکبری وصغری

۱- دراین موقع که چاپ سیم این کتاب آغاز شده نسخهٔ خطی بدست آمده ازقول گینیادالفورکی شاهزاده روسی که در سفر دویمش بطهران سفیر روس بوده وگوید درسفر اول بحیله در طهران مسلمان شده ومعمم گشته وشیخ عیسی لنکرانی نام گرفته ودختر برادر شیخ محمد نامی گرفته وبعداً بکربلا رفته وتلمذ سید رشتی اختیار کرده وهم کلاس سیدباب شده و اورا بادعای مهدویت تشویق کرده اگر این نسخه صحیح باشد نظریهٔ مارا مؤید است ویژه در آنچه بنام معتمدالدوله نوشته.

نظر وعقیده ندانسته فقط یکنوع از سیاست راموجب این مساعدتهای جزئی میدانم
که اتفاقاً آنگونه سیاست راهم نمیتوانم سیاست خوبی بدانم ولی خوشبختانه
سیاست مدارمشخص وبقا ودوامی ندارد چنانکه بکلی اخیراً این سیاستها
تغییر کرده سیاست معتمدالدوله خواجه را خدا بعد از ششماه تغییرداد واورا
بسرای آخرت فرستاد «این اولین معجزه باب» وسیاست روسها راهم انقلاب
روسیه تغییرداد و اینك اثری از آن سیاست در روسیه نیست بدرجه‌ای که
مشرق الاذکار بهائیان درعشق آباد جزیك تفرجگاه عمومی چیزدیگری نیست (۱)
« اینهم معجزه بها باآن همه وعده‌ها که درحق امپراطور روسیه داده بود»
سیاست انگلیسها هم تصورمیکنم که بفوت عباس افندی تغییر کرده باشد.
زیراازخودبهائیان طهران خاصه اعضای محفل روحانی شنیدم که می گفتند
قونسول تازه مانند قونسول قبل باما مساعدت ندارد و گفته است بهائیان مانند
دیواری هستند که هیچ حرکت نداشته باشد ودردیوار بودن هم استوار نیستند
بلکه دیوارشکستهٔ هستند که نمیتوان برآن اعتماد کرد «اینهم معجزه ونفوذ
ولیاقت شوقی افندی» مجملا بعدازفوت منوچهرخان پسربرادرش گرگین خان
که وارث او بود راپرت بحاجی میرزاآقاسی داد که باب درسرای عم مستور
ومخفی است لهذا حاجی میرزاآقاسی غلامانی چند برای جلب او بطهران
فرستاد ولی بعد که باسایر وزراء مشورت کردصلاح براین کارندیدندواورا
ازقریهٔ کلین (کامبر – درقاموس) بسمت تبریز فرستادند ودرقلعه ماکو که‌در
خارج تبریز دور ازآبادی است محبوس داشتند.

در اینجا باید این نکته را متذکر شد که تا آن وقت امر باب
اهمیتی نداشت زیرا نه داعیه‌اش معلوم بود ونه چندان جمعیتی بهم زده بود
ونه اتفاقات مهمی افتاده بود فقط زمزمهٔ درپرده کرده بود بر اثر کلماتی
که مانند کلمات شخص خواب زده مبتدا وخبرش مجهول و کبری وصغری

۱- دراین موقع که چاپ سیم این کتاب آغازشده نسخهٔ خطی بدست
آمده ازقول گینیادالفورکی شاهزاده روسی که در سفر دویمش بطهران
سفیر روس بوده و گوید درسفر اول بحیله در طهران مسلمان شده ومعمم
گشته وشیخ عیسی لنکرانی نام گرفته ودختر برادر شیخ محمد نامی گرفته
وبعداً بکربلا رفته وتلمذ سید رشتی اختیار کرده وهم کلاس سیدباب شده
و اورا بادعای مهدویت تشویق کرده اگر این نسخه صحیح باشد نظریهٔ
مارا مؤید است ویژه در آنچه بنام معتمدالدوله نوشته.

ونتیجه‌اش نامعلوم‌است عنواناتی گوشزد معدودی ازصحابهٔ سیدرشتی یعنی طایفه شیخیه کرده آنهارا درحق خود ظنین کرده بود که شاید رتبه رکن رابعی‌را او بهتراز دیگران درخوراست وازعنوان‌بابیت که‌اخیرأسرزبانها افتاده‌بود منکر وتائب‌شد چنانکه اشاره‌نمودیم وبالاخره قضیه چندان‌مهم نبود ولی همینکه در ماکو محبوس شد بر اهمیت قضیه افزود و آنها که حسن ظنی داشتند قدم فکر را فراتر نهادند وبطوریکه بعدأ خواهیم دانست بابیت اورا مسلم شمرده تحمل مصائب را دلیل بر حقیقت دانستند ومقام بابیت‌را برایش کم شمرده بمهدویت ستودندش زیرا کلمات اودارای چندپهلو بود وهر رتبهٔ ازآن استنباط شده وبوسیلهٔ چند نفر از مأمورین دولت که در حقیقت خیانت بزرگی مرتکب شده‌اند مراسله بین او وچند تن از رفقایش دایر شد بلی رفقا گفتم و غلط نبود زیرا آنهاکه از ابتدا برای تحقیق‌حق وانتظار ظهورآمده‌بودند بعدازآنکه قدمی چندبرداشتند درجامعه ببابی مشهورشدند ومقاماتشان از دست رفته بود لهذا با سیدباب شریك در بساط دین‌سازی شدند وهر یك از خود رائی زده وپیشنهادی داده از رفقای سید محسوب شدند و بزرگترین شاهدما در این مدعا قضیه بدشت(۱)است که اشاره‌خواهدشد . ازقضیهٔ‌بدشت وجنك‌مازندران وزنجان بخوبی معلوم میشود که صحابهٔ خاص باب رفقای دین ساز او شده از مقام ارادت فراتر رفته وبرتبه شرکت رسیده‌اند زیرا مؤمنین بیك نبی‌هیچگاه از خود اظهاروجودواقدام بکار وتصدی تقنین قانون وشرع جدیدنمیکنند ومعقول نیست این‌کار ولی بالعکس در قضیهٔ باب هر یك از اصحاب و محارم اسرار ورفقای باب استقلال وجودی داشتند وحتی بقائمیت موصوف میشدند وبجملهٔ (قائم‌فی‌الجیلان‌وقائم بطبرستان وقائم‌بخراسان) که اشاره بملامحمدعلی‌حجة ومیرزامحمدعلی‌قدوس بارفروش‌وملاحسین بشرویی‌است تمسك‌واستدلال‌میکردندوبهاوقرةالعین‌دربدشت برای‌تغییراحکام‌نقشه میکشیدند خلاصه‌عملا ثابت‌شده‌است که‌تمام‌چیزهای‌این مذهب‌برضد همهٔ‌ادیان‌بوده‌یعنی داعیه مبهم‌ومخفی‌وهرروزقابل تغییر ومقام‌نبوت‌وامامت والوهیت هم‌دربین خودشان‌مانندالقاب‌تکیه‌بوده‌است که‌بهرکسی‌روادانسته ومنسوب‌میداشته‌اند

---

۱ ـ بدشت درقدیم‌بسیارآباد بوده که آنرابه‌دشت‌ودشتیه‌نیز گفته‌اند وگاهی‌با یاء(بی‌دشت ، دشتبی)استعمال‌کرده اند ودر تاریخی دیده شد که عمربن‌سعد را بوعدهٔ حکومت‌بدشت یا به‌دشت فریفته بکربلافرستادند

ونتیجه‌اش نامعلوم‌است عنواناتی گوشزد معدودی ازصحابهٔ سیدرشتی یعنی طایفه شیخیه کرده آنهارا درحق خود ظنین کرده بود که شاید رتبه رکن رابعی‌را او بهتراز دیگران درخوراست وازعنوان‌بابیت که‌اخیرأسرزبانها افتاده‌بود منکر وتائب‌شد چنانکه اشاره‌نمودیم وبالاخره قضیه چندان‌مهم نبود ولی همینکه در ماکو محبوس شد بر اهمیت قضیه افزود و آنها که حسن ظنی داشتند قدم فکر را فراتر نهادند وبطوریکه بعدآ خواهیم دانست بابیت اورا مسلم شمرده تحمل مصائب را دلیل بر حقیقت دانستند ومقام بابیت‌را برایش کم شمرده بمهدویت ستودندش زیراکلمات اودارای چندپهلو بود وهر رتبهٔ ازآن استنباط شده وبوسیلهٔ چند نفر از مأمورین دولت که در حقیقت خیانت بزرگی مرتکب شده‌اند مراسله بین او وچند تن از رفقایش دایر شد بلی رفقا گفتم و غلط نبود زیرا آنها که از ابتدا برای تحقیق‌حق وانتظار ظهورآمده‌بودند بعدازآنکه قدمی‌چندبرداشتند درجامعه بابی مشهورشدند ومقاماتشان از دست رفته بود لهذا با سیدباب شریك در بساط دین‌سازی شدند وهر یك از خود رائی زده وپیشنهادی داده از رفقای سید محسوب شدند و بزرگترین شاهدما در این مدعا قضیه بدشت(۱)است که اشاره‌خواهدشد. ازقضیهٔ‌بدشت وجنگ‌مازندران وزنجان بخوبی معلوم میشود که صحابهٔ خاص باب رفقای دین ساز او شده از مقام ارادت فراتر رفته وبرتبه شرکت رسیده‌اند زیرا مؤمنین بیك نبی‌هیچگاه از خود اظهاروجودواقدام بکار وتصدی تقنین قانون وشرع جدیدنمیکنند ومعقول نیست این‌کار ولی بالعکس در قضیهٔ باب هر یك از اصحاب و محارم اسرار ورفقای باب استقلال وجودی داشتند وحتی بقائمیت موصوف میشدند وبجملهٔ (قائم‌فی‌الجیلان‌وقائم بطبرستان وقائم‌بخراسان) که اشاره بملامحمدعلی حجهٔ ومیرزامحمدعلی‌قدوس بارفروش‌وملاحسین بشرویئی‌است تمسك‌واستدلال‌میکردندوبهاوقرةالعین‌دربدشت‌برای‌تغییراحکام‌نقشه میکشیدند خلاصه‌عملا ثابت‌شده‌است که‌تمام‌چیزهای‌این مذهب‌برضد همهٔ‌ادیان‌بوده‌یعنی داعیه مبهم‌ومخفی‌وهرروزقابل تغییر ومقام‌نبوت‌وامامت والوهیت هم‌دربین خودشان‌مانندالقاب‌ملکیه‌بوده‌است که‌بهرکسی‌روادانسته ومنسوب‌میداشته‌اند

---

۱ ـ بدشت درقدیم‌بسیارآباد بوده که آنرابه‌دشت‌ودشتبه‌نیز گفته‌اند وگاهی با یاء(بی‌دشت ، دشتبی)استعمال کرده اند ودر تاریخی دیده شد که عمربن‌سعد را بوعدهٔ حکومت‌بدشت یا به‌دشت فریفته بکربلافرستادند.

وتمام‌افراد اولیه درکار تشریع دخالت داشته اند وکسر حدود واشاعه فسق ونشردروغ‌ومطالب بی‌حقیقت‌برای‌اخذنتیجه واعمال‌قوه هووجنجال‌مهمترین عامل‌مرام‌ومبدأشان بوده‌وبرخلاف همه کتب دینیه که بایدفصیح‌وادبی باشد اینها تعمد برغلط ومزخرف‌سرائی‌میکردند وچون‌این مفاسدشروع‌شدسید باب‌دیدکاری‌شده ونوعی قضیه ترتیب‌شده که اگراوخوددست ازآن بردارد بها وازل‌وقدوس وباب‌الباب وقرةالعین ووحید وحجة و امثالهم که از عوامل حل‌وعقدند دست برنمیدارند چه‌که بابودن باب بازهریك از اینها داعیهٔ داشتند یکی‌دم ازقائمیت‌میزد دیگری‌ازنبوت سومی ازربوبیت‌وآن دیگری‌ازالوهیت وبالاخره‌همه آیات‌میگفتند همه‌احکام جعل میکردند همه مصداق یفعل مایشاء بودند مجملاسیدباب دید حبس و ضرب برای اومسلم شده‌کاسه‌ها کلاه‌ها برسراوشکسته شده‌حالیه اگراندکی‌اودرکار سست شود دیگری زمام‌رابدست میگیردوندارا بلندکرده نعرهٔ انّی انا الله بفلك دوار میرساند وشاید اگر مطمئن بود که ادعای دیگری مورث خلاصی خودش خواهد شد او رهامیکرد تادیگری بردارد اما میدید که هرچه بیشتر این زمزمه‌ها بلندشودتقصیر اوکه مبدء بوده شدیدتروعظیمتر خواهدگشت این بودکه تن بکاردرداد ودرهمان‌حبس شروع بتألیف کتاب بیان‌نمودکه‌آنهم خوشبختانه اجل‌مهلت نداد که بتمام‌برسد وازینمسئله مضحك است که اوخود تحدی بسرعت تحریرنموده ومعجزهٔ خودقرارداده میگوید درما کوباآن‌فراغت بال‌درمدت چهارسال‌هشت‌واحدنوشته است که شاید هشتهزاربیت‌باشدواگر ازروزی چهارهزار بیت کتاب میکرد چرا نتوانست همهٔ بیان را که کاردو روزاوبود چهارساله تمام‌کند !! خلاصه بعد ازآنکه قائمیت را دیگران‌هم هوس کردند ویکی قائم گیلان شد دیگری مهدی‌خراسان‌وآن دیگری‌حجة زنجان‌ویکی‌قائم طبرستان گشت وآن‌دیگری وحیددرفارس‌وکرمان‌آنوقت بودکه قائمیت‌را برای خود کم‌دیده ادعای نبوت کرد وتغییر شریعت راکه ازبدشت برایش پیشنهادکردند متصدی‌شده وبشرکت دیگران دست‌بکار تشریع‌زد وبعبارهٔ ساده پیغمبرشد واجازه تبلیغ نبوت داد وکسر حدودکه مهمترین نقطه نظر قرةالعین‌وقدوس وبهابودشروع شد .

چون‌چندی برآمدمقام نبوت‌بقدوس بخشیده شده‌ودوره ربوبیت‌رسید وازل‌مرآت شمس ربوبیت‌شد ودراواخرایام که بنابود ازجهان‌رخت‌بربندد بمنصب‌الوهیت ارتقاء جست وفوری دوره حیاتش سپری شده‌مصلوب گشت

وتمام افراد اولیه درکار تشریع دخالت داشته اند وکسر حدود واشاعه فسق ونشر دروغ و مطالب بی حقیقت برای اخذ نتیجه واعمال قوه هو و جنجال مهمترین عامل مرام و مبدأشان بوده و برخلاف همه کتب دینیه که باید فصیح وادبی باشد اینها تعمد برغلط و مزخرف سرائی میکردند وچون این مفاسد شروع شد سید باب دیدکاری شده ونوعی قضیه ترتیب شده که اگر او خود دست از آن بردارد بها وازل وقدوس وباب الباب وقرة العین ووحید وحجة و امثالهم که از عوامل حل وعقد بودند دست برنمیدارند چه که با بودن باب باز هریك از اینها داعیهٔ داشتند یکی دم از قائمیت میزد دیگری از نبوت سومی از ربوبیت و آن دیگری از الوهیت وبالاخره همه آیات میگفتند همه احکام جعل میکردند همه مصداق یفعل مایشاء بودند مجملا سید باب دید حبس و ضرب برای او مسلم شده کاسه ها کلاه ها برسر او شکسته شده حالیه اگر اندکی او در کار سست شود دیگری زمام را بدست میگیرد و ندا را بلند کرده نعرهٔ انني انا الله بفلك دوار میرساند وشاید اگر مطمئن بود که ادعای دیگری مورث خلاصی خودش خواهد شد او رها میکرد تا دیگری بردارد اما میدید که هرچه بیشتر این زمزمه ها بلند شود تقصیر او که مبدء بوده شدیدتر وعظیمتر خواهد گشت این بود که تن بکار در داد و در همان حبس شروع بتألیف کتاب بیان نمود که آنهم خوشبختانه اجل مهلت نداد که باتمام برسد واینمسئله مضحك است که از خود تحدی بسرعت تحریر نموده و معجزهٔ خود قرار داده معهذا در مدتی که با آن فراغت بال در مدت چهار سال هشت واحد نوشته است که شاید هشت هزار بیت باشد اگر از روزی چهار هزار بیت کتاب میکرد چرا نتوانست همهٔ بیان را که کار دو روز او بود چهار ساله تمام کند ؟! خلاصه بعد از آنکه قائمیت را دیگران هم هوس کردند و یکی قائم گیلان شد دیگری مهدی خراسان و آن دیگری حجة زنجان ویکی قائم طبرستان گشت و آن دیگری وحید در فارس و کرمان آنوقت بود که قائمیت را برای خود کم دیده ادعای نبوت کرد وتغییر شریعت را که از بهشت برایش پیشنهاد کردند متصدی شده وباشرکت دیگران دست بکار تشریع زد وبعبارهٔ ساده پیغمبر شد واجازهٔ تبلیغ نبوت داد وکسر حدود که مهمترین نقطه نظر قرة العین وقدوس وبها بود شروع شد .

چون چندی برآمد مقام نبوت بقدوس بخشیده شد و دوره ربوبیت رسید وازل مرآت شمس ربوبیت شد ودر اواخر ایام که بنا بود از جهان رخت بربندد بمنصب الوهیت ارتقاء جست وفوری دوره حیاتش سپری شده مصلوب گشت

وازجهان‌فانی در گذشت وبعبارة اخری خدای حی لایموت مقتول گردید ودورة او بسر آمد ومرحله ثانی که دوره حیات بهاو ازل باشد پیش آمد وبرای تقسیم الوهیت بین این دو برادر فتنه وفساد شروع شد وعنقریب بشرح آن خواهیم رسید ودرباب باب مفاد آیه قرآن مجید ظاهر شد (قال انا ربکم الاعلی فاخذه الله نکال الاخرة والاولی)

اسطرداد

با اینکه نگارنده در موقع تالیف وتصنیف کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه بقدری در بین اهل بهامشار بالبنان ومورد اطمینان بودم که بقول یکی از آنها «گرد چمدان آواره را برای تبرك میبرند!» وبدیهی است در آن موقع اگر بی عقیده به بهائیت هم میشدم ممکن نمیشد که لکه های تاریخی بر ایشان در کتاب بگذارم واگر میگذاردم ناچار آنها بشست وشوی آن مبادرت میکردند چنانکه کردند یعنی هزاران قضیهٔ مسلمه تاریخی را که محل تردید نبود از تألیف من برداشتند بعنوان اینکه صلاح امر نیست وصدها دروغ بجایش گذاشتند بعنوان اینکه حکمت اقتضا دارد که اینها نوشته شود معذلك کله اینك بامراجعه نظر می بینیم باز حقائقی ازقلم جاری شده ودرهمان کتاب ثبت گشته و عباس افندی هم باهمه زرنگیهایش وبااینکه چندین دفعه آن کتاب راخواند وقلم اصلاح در آن نهاد باز برخورد نکرده و آن مسائل برای استدلال کنونی ما باقی مانده واینجاست که باید گفت یاآواره در نگارش آن کتاب بیدار بوده یاخدای بهائیان در آنموقع خوابش برده بوده است وآن هذالشیئی عجاب! وازجمله آنها قضیه بدشت است که اینك از کواکب الدریه نقل میشود باضافه توضیحاتی که در آخر خواهیم داد.

نقل از کواکب الدریه صفحه ۱۲۷

درسال ۱۲٦٤ کبار اصحاب باب یك مصاحبه مهمی ویك اجتماع وکنکاش فوق العادهٔ در دشت بدشت کرده‌اند که موضوع عمدهٔ آن دو چیز بوده یکی چگونگی نجات وخلاصی نقطهٔ اولی (باب) ودیگر در تکالیف دینیه واینکه آیا فروعات اسلامیه تغییر خواهد کرد یانه.

مجمل از این قضیه آنکه چون اصحاب از طهران بجانب خراسان ره فرسا شدند یك دسته بریاست قدوس وباب الباب از جلو ودسته دیگر بریاست بهاءالله وقرة العین ازعقب میرفتند دشت بدشت رفتند تابدشت بدشت رسیدند درآنجا

و از جهان فانی در گذشت و بعبارة اخری خدای حی لا یموت مقتول گردید و دورهٔ او بسر آمد و مرحله ثانی که دوره حیات بها و ازل باشد پیش آمد و برای تقسیم الوهیت بین این دو برادر فتنه و فساد شروع شد و عنقریب بشرح آن خواهیم رسید و در باب باب مفاد آیه قرآن مجید ظاهر شد (قال انا ربکم الاعلی فاخذه الله نکال الاخرة والاولی)

اسطرداد

با اینکه نگارنده در موقع تالیف و تصنیف کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه بقدری در بین اهل بها مشار بالبنان و مورد اطمینان بودم که بقول یکی از آنها «گرد چمدان آواره را برای تبرک میبرند!» و بدیهی است در آن موقع اگر بی عقیده به بهائیت هم میشدم ممکن نمیشد که لکه های تاریخی بر ایشان در کتاب بگذارم و اگر میگذاردم ناچار آنها بشست و شوی آن مبادرت میکردند چنانکه کردند. یعنی هزاران قضیهٔ مسلمه تاریخی را که محل تردید نبود از تالیف من برداشتند بعنوان اینکه صلاح امر نیست و صدها دروغ بجایش گذاشتند بعنوان اینکه حکمت اقتضا دارد که اینها نوشته شود معذلك که اینك با مراجعه نظر میبینیم باز حقائقی از قلم جاری شده و درهمان کتاب ثبت گشته و عباس افندی هم با همه زرنگیهایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خواند و قلم اصلاح در آن نهاد باز برخورد نکرده و آن مسائل برای استدلال کنونی ما باقی مانده و اینجاست که باید گفت یا آواره در نگارش آن کتاب بیدار بوده یا خدای بهائیان در آنموقع خوابش برده بوده است و آن هذا الشیئی عجاب! و از جمله آنها قضیه بدشت است که اینك از کواکب الدریه نقل میشود با اضافه توضیحاتی که در آخر خواهیم داد.

نقل از کواکب الدریه صفحه ۱۲۷

در سال ۱۲٦٤ کبار اصحاب باب یك مصاحبه مهمی و یك اجتماع و کنکاش فوق العادهٔ در دشت بدشت کرده اند که موضوع عمدهٔ آن دو چیز بوده یکی چگونگی نجات و خلاصی نقطهٔ اولی (باب) و دیگر در تکالیف دینیه و اینکه آیا فروعات اسلامیه تغییر خواهد کرد یا نه.

مجمل از این قضیه آنکه چون اصحاب از طهران بجانب خراسان ره فرسا شدند یك دسته بریاست قدوس و باب الباب از جلو و دسته دیگر بریاست بهاءالله و قرة العین از عقب میرفتند دشت بدشت رفتند تا بدشت بدشت رسیدند در آنجا

چادرها زدند وخیمه‌ها برپا کردند و بدشت محل خوش‌هوائی است که واقع شده است بین شاهرود وخراسان ومازندران و نزدیک است بمحلی که آنرا هزارجریب میگویند واگرچه اخبار تاریخیه دربسیاری ازمسائل بدشت ساکت است و افکار ناقلین دراینموضوع متشتت(۱) ولی قدرمسلم اینست که عمده مقصد اصحاب دراین اجتماع و کنکاش درموضوع آن دومطلب بوده که ذکرشد چه ازطرفی باب‌الباب بماکو رفته محبوسیت نقطهٔ اولی را دیده آرزو مینمود که وسیله نجات حضرتش فراهم شود ونیز قرةالعین دراین اواخر باب مکاتبه با باب را گشوده همواره مراسله مینمود وازتوقیعات صادره ازماکو چنین دانسته بود که وقت حرکت وجنبش است خواه برای تبلیغ وخواه برای انجام خدمات دیگر ودرهرصورت خاموش نباید نشست واما . . . . بهاءالله مکاتبه‌شان با باب استمرار داشت وچنانکه اشاره شد وبشود اکثر ازاصحاب پایهٔ قدرش را برتر ازادراک خودشناخته ومیشناختند ومشاوره باحضرتش رادرهرامرلازمتر ازهمه‌چیز میشمردند(۲) وازطرف دیگر اکثر تکالیف مبهم وامور درهم بود بعضی امرجدیدرا امری مستقیم وشرعی مستقل میشناختند وبعضی دیگر آنرا تابع شرع اسلام درجزئی وکلی میدانستندوحتی تغییر درمسائل فروعیه نیز جایز نمیشمردند وبسیاری ازمسائل واقع میشد که تباین وتخالف کلی درانظار پیدامیشد وغالباً قرةالعین راحکم کرده جواب کتبی یاشفاهی ازاو گرفته قانع میشدند . اونیزهرچند درابتدا مستقلاً جواب میدادولی بعد ازتشرف بحضور بهاءالله بدون مشورت باایشان جوابی نمیداد واقدامی نمیکرد واگرچه سراً هم بود بعد از مذاکره ومشاوره باآن ... جوابی میداد واقدامی مینمود. وبعضی ازمورخین گفته اندحتی طلب کردن طاهره رابطهران «که بهامیگویند اورا ازقزوین خواسته» واقدام اوباین مسافرت برای مسئله بدشت بوده خلاصه این دواعی سبب شد که اصحاب درگوشه فراغت ودشت پرنزهت مجتمع ساخت تا آنکه درصفحه ۱۲۹ کواکب‌الدریه مطلب باینجا میرسد .

پس درباب نجات باب تصمیم گرفتند که مبلغین باطراف بفرستندواحباب را دعوت بزیارت کنند که هرکسی برای زیارت حضرت بماکو سفر کندوهر

---

(۱) مسکوت بودن تاریخ بدشت فقط برای افتضاحات حاصله است که نمیشود همه قضایا رانوشت اینست که هرمورخی قضیه بدشت راباابهام برگذار کرده

(۲) اینها از القاآت بهائیان است که برای اهمیت بها بتاریخ منضم کرده‌اند ودر تواریخ سایره ذکری ازاهمیت بها درآنروز نبوده‌است .

چادرها زدند وخیمه‌ها بر پا کردند و بدشت محل خوش هوائی است که واقع شده است بین شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیک است بمحلی که آنرا هزارجریب میگویند و اگرچه اخبار تاریخیه در بسیاری از مسائل بدشت ساکت است و افکار ناقلین در اینموضوع متشتت (۱) ولی قدر مسلم اینست که عمده مقصد اصحاب در این اجتماع و کنکاش در موضوع آن دو مطلب بوده که ذکر شد چه از طرفی باب الباب بماکو رفته محبوسیت نقطهٔ اولی را دیده آرزو مینمود که وسیله نجات حضرتش فراهم شود ونیز قرة العین در این اواخر باب مکاتبه با باب را گشوده همواره مراسله مینمود واز توقیعات صادره از ماکو چنین دانسته بود که وقت حرکت وجنبش است خواه برای تبلیغ وخواه برای انجام خدمات دیگر ودرهرصورت خاموش نباید نشست واما . . . . بهاءالله مکاتبه‌شان با باب استمرار داشت وچنانکه اشاره شد وبشود اکثر از اصحاب پایهٔ قدرش را برتر از ادراك خود شناخته ومیشناختند ومشاوره با حضرتش را در هر امر لازمتر از همه چیز میشمردند (۲) واز طرف دیگر اکثر تکالیف مبهم وامور درهم بود بعضی امر جدید را امری مستقیم وشرعی مستقل میشناختند وبعضی دیگر آنرا تابع شرع اسلام درجزئی وکلی میدانستند وحتی تغییر در مسائل فروعیه نیز جایز نمیشمردند وبسیاری از مسائل واقع میشد که تباین وتخالف کلی در انظار پیدا میشد وغالباً قرة العین را حکم کرده جواب کتبی یا شفاهی از او گرفته قانع میشدند . اونیز هرچند در ابتدا مستقلا جواب میداد ولی بعد از تشرف بحضور بهاءالله بدون مشورت با ایشان جوابی نمیداد واقدامی نمیکرد واگرچه سراً هم بود بعد از مذاکره ومشاوره با آن ... جوابی میداد واقدامی مینمود. وبعضی از مورخین گفته اند حتی طلب کردن طاهره را نظهران « که بهامیگویند اورا از قزوین خواسته» واقدام او باین مسافرت برای مسئله بدشت بوده خلاصه این دواعی سبب شد که اصحاب در گوشه فراغت ودشت پر نزهت مجتمع ساخت تا آنکه درصفحه ۱۲۹ کواکب الدریه مطلب باینجا میرسد .

پس درباب نجات باب تصمیم گرفتند که مبلغین باطراف بفرستند واحباب را دعوت بزیارت کنند که هرکسی برای زیارت حضرت بماکو سفر کند وهر

---

(۱) ـ مسکوت بودن تاریخ بدشت فقط برای افتضاحات حاصله است که نمیشود همه قضایا را نوشت اینست که هر مورخی قضیه بدشت را با ابهام برگذار کرده

(۲) اینها از القاآت بهائیان است که برای اهمیت بها بتاریخ منضم کرده‌اند ودر تواریخ سایره ذکری از اهمیت بها در آنروز نبوده است .

کس را هرچه مقدور است بردارد وماکورا نمرکزدهند وازآنجانجات...
را ازمحمدشاه بطلبند اگراجابت‌شد فبها والا بقوه اجبار .... را از حبس
بیرون آورندولی حتی‌المقدوربکوشند که امربتعرض‌وجدال‌وطغیان‌وعصیان
بادولت‌نکشد وچون‌این‌مسئله خاتمه‌یافت‌وازتصویب گذشت سپس درموضوع
احکام فروعیه سخن‌رفت . بعضی‌راعقیده این‌بود که هرظهور لاحق‌اعظم‌از
سابق است وهر خلفی اکبرازسلف وبر این‌قیاس نقطه اولی اعظم است
ازانبیای سلف ومختار است درتغییر احکام فروعیه (!) بعضی دیگر معتقد
شدند که درشریعت اسلام‌تصرف‌جائز نیست‌و.. باب‌مروج ومصلح آن‌خواهد
بود وقرةالعین از قسم اول بوده اصرار داشت‌که باید بعموم اخطار شود و
همه بفهمند که . . دارای‌مقام شارعیت است وحتی شروع‌شود ببعضی‌تصرفات
وتغییرات ازقبیل‌افطارصوم رمضان وامثالهاواگرچه قدوس هم‌مخالف‌نبود
ولی جرأت‌نداشت این‌رأی‌را تصویب نمایدزیراهم‌خودش درتعصبات‌اسلامیه
قوی‌بودوبسهولت نمیتوانست‌راضی‌شود که مثلاصومی‌راافطار کندوهم‌توهم
ازدیگران‌داشت که‌قبول‌نکنندوتولیدنفاق‌واختلاف گرددولی‌قرةالعین‌میگفت
این‌کار بالاخره شدنی‌است واین‌سخن گفتنی‌پس‌هرچه‌زودتر بهترتاهرکس
رفتنی است برود وهرکس ماندنی وفداکار است بماند .

پس روزی‌قرةالعین این‌مسئله را طرح‌کرد که بقانون اسلام ارتداد
زنان سبب قتل ایشان نیست بلکه باید ایشان را نصیحت وپند داد تا از
ارتدادخود برگردند و باسلام بگرایند لهذا من در غیاب قدوس اینمطلب
راگوشزد اصحاب میکنم اگر مقبول افتاد مقصد حاصل و الاقدوس سعی
نماید که مرا نصیحت کند که از این بی عقلی دست بر دارم و از کفری
که شده برگردم و توبه نمایم این رأی نزد خواص پسندیده افتاد و در
مجلسی که قدوس بعنوان سردرد حاضر نشده وبهاء الله هم تب وزکامی
عارضشان شده بود ازحضور معاف بودند (!) قرة العین پرده برداشت و
حقیقت مقصود راگوشزد اصحاب نمود همهمه در میان اصحاب افتاد بعضی
تمجید نمودند وبرخی زبان‌تنقید گشودند ونزد قدوس رفته شکایت نمودند
قدوس بچرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم فاضل را
موکول بملاقات طاهره (قرةالعین) و استطلاعات ازحقیقت فرمود وبعد از
ملاقات قرارداد اخیر این‌شد که قرةالعین این‌صحبت‌را تکرار کند وقدوس
بمباحثه بطلبد وقدوس درمباحثه مجاب وملزم گردد

کس را هرچه مقدور است بردارد وما کورا تمر کزدهند واز آنجا نجات... را ازمحمدشاه بطلبند اگراجابت‌شد فبها والا بقوه اجبار .... را از حبس بیرون آورندولی حتی‌المقدوربکوشند که امربتعرض‌وجدال‌وطغیان‌وعصیان بادولت‌نکشد وچون‌این‌مسئله خاتمه‌یافت‌وازتصویب گذشت سپس درموضوع احکام فروعیه سخن‌رفت . بعضی‌راعقیده این‌بود که هرظهور لاحق‌اعظم‌از سابق است وهر خلفی اکبرازسلف وبر این‌قیاس نقطه اولی اعظم است ازانبیای سلف ومختار است درتغییر احکام فروعیه (!) بعضی دیگر معتقد شدند که درشریعت اسلام‌تصرف‌جائز نیست‌و.. باب‌مروج ومصلح آن‌خواهد بود وقرةالعین از قسم اول بوده اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که . . دارای‌مقام شارعیت است وحتی شروع‌شود ببعضی‌تصرفات وتغییرات ازقبیل‌افطارصوم رمضان وامثالهاواگرچه قدوس هم‌مخالف‌نبود ولی جرأت‌نداشت این‌رأی‌را تصویب نمایدزیراهم‌خودش درتعصبات‌اسلامیه قوی‌بودوبسهولت نمیتوانست‌راضی‌شود که ملاصومی‌راافطار کندوهم‌توهم ازدیگران‌داشت که‌قبول‌نکنندوتولیدنفاق‌واختلاف گرددولی‌قرةالعین‌میگفت این کار بالاخره شدنی‌است واین‌سخن گفتنی‌پس‌هرچه‌زودتر بهترتاهرکس رفتنی است برود وهرکس ماندنی وفداکار است بماند .

پس روزی‌قرةالعین این‌مسئله را طرح کرد که بقانون اسلام ارتداد زنان سبب قتل ایشان نیست بلکه باید ایشان را نصیحت وپند داد تا از ارتدادخود برگردند و باسلام بگرایند لهذا من در غیاب قدوس اینمطلب راگوشزد اصحاب میکنم اگر مقبول افتاد مقصد حاصل و الاقدوس سعی نماید که مرا نصیحت کند که از این بی عقلی دست بر دارم و از کفری که شده برگردم و توبه نمایم این رأی نزد خواص پسندیده افتاد و در مجلسی که قدوس بعنوان سردرد حاضر نشده وبهاء الله هم تب وزکامی عارضشان شده بود ازحضور معاف بودند (!) قرةالعین پرده برداشت و حقیقت مقصود راگوشزد اصحاب نمود همهمه در میان اصحاب افتاد بعضی تمجید نمودند وبرخی زبان‌بتنقید گشودند ونزد قدوس رفته شکایت نمودند قدوس بچرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم فاصل را موکول بملاقات طاهره (قرةالعین) و استطلاعات ازحقیقت فرمود وبعد از ملاقات قرارداد اخیر این‌شد که قرةالعین این‌صحبت‌را تکرار کند وقدوس بمباحثه بطلبد وقدوس درمباحثه مجاب وملزم گردد .

لهذا روزدیگر چنین کردند وچنان شد که منظور بود اما با وجود الزام و افحام قدوس باز همهمه و دمدمه فرو ننشست و حتی بعضی از آن سر زمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر بر نگشتند و در صفحه ۱۳۱ است.

ولی آنها که طاقت نیاورده و رفته بودندسبب فساد شدند وجمعی از مسلمین برحضرات تاخته ایشان را مضروب و اموالشان را منهوب کرده آنهارا از آن حدود متواری کردند و آنها باهمان تصمیم که در تمرکز بباکو داشتند ازآنجا بسه‌جهت‌تقسیم شده بهاءالله‌وجمعی بطهران وطاهره باقدوس بمازندران وباب‌الباب باممدودی اولا بمازندران و بعدآبخراسان رهسپار شدند (انتهی)

پوشیده نماند که آبرومندترین فلسفهٔ که راجع بقضیهٔ بدشت پیدا کرده اند ویا ساخته اند همین شرحی است که ماهم در آن تاریخ مغلوط نوشته ایم‌وآنرا رنك‌وروداده ولکه‌های‌سیاهش راگرفته‌مورد قبول‌زعمای بهائی قرار داده ایم وبا وجود این بطوریکه ملاحظه میشود بقدری این سرگذشت حقایق غیر مقدسه را در زیر پرده مخفی دارد بلکه بی پرده و آشکار است که هرکسی میتواند شطری از آنرا دریابد واین هم واضح است که اگر اجتماع کبار اصحاب‌باب در آن‌دشت بدشت فقط برای همین مقصدباشد که دراین تاریخ اظهارشده باز مذهب بابی و بهائی را بپاکی وسادگی معرفی نکرده کاملا میفهماند که حکایت‌حضرات حکایت عقیده‌ودین وخدانبوده بلکه دین را بازیچه و ساختهٔ دست‌بشر پنداشته و حقیقت وحی والهام وارادهٔ الهی را درآن‌دخیل نمیدانسته‌اند که یك دسته‌مردمی که‌حتی رئیس خود را ندیده و کلماتش را تشخیص نداده اند دور هم جمع شده برای حل وعقد وتشریع وتقنین آن امرونسخ شریعت قبل مشورت نموده بلکه ازمشورت‌هم گذشته بقسمی که دیده میشود بین چند نفرتبانی وتصنع میشود ! واگربعبارت‌آن برخورد نفرموده باشید دوباره وسه باره مراجعه فرمائید تا خوب حقیقت‌آنرا بشناسید (فارجع البصر کرتین)

وهرگاه ازاین جمله های‌آبرومند بگذریم وبشایعات بین خودشان برخوریم که درمواقع محرمیت وگرم شدن لاشهٔ بهائیت با هم میگویند و لذت میبرند آنوقت می‌بینیم که مسائل بسیاری از قلم تاریخ نویس افتاده است یاعمداً ننوشته است ولی چه‌توان کرد که بعضی مسائل گفتنی ونوشتنی

لهذا روز دیگر چنین کردند وچنان شد که منظور بود اما با وجود الزام و افحام قدوس باز همهمه و دمدمه فرو ننشست و حتی بعضی از آن سر زمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر بر نگشتند و در صفحه ۱۳۱ است.

ولی آنها که طاقت نیاورده و رفته بودندسبب فساد شدند وجمعی از مسلمین برحضرات تاخته ایشان را مضروب و اموالشان را منهوب کرده آنهارا از آن حدود متواری کردند و آنها باهمان تصمیم که در تمرکز بماکو داشتند ازآنجا بسه‌جهت‌تقسیم شده بهاءالله‌وجمعی بطهران وطاهره باقدوس بمازندران وباب‌الباب باممدودی اولا بمازندران و بعداً بخراسان رهسپار شدند (انتهی)

پوشیده نماند که آبرومندترین فلسفهٔ که راجع بقضیهٔ بدشت پیدا کرده اند ویا ساخته اند همین شرحی است که ماهم در آن تاریخ مغلوط نوشته ایم‌وآنرا رنگ‌وروداده ولکه‌های‌سیاهش راگرفته‌مورد قبول‌زعمای بهائی قرار داده ایم وبا وجود این بطوریکه ملاحظه میشود بقدری این سرگذشت حقایق غیر مقدسه را در زیر پرده مخفی دارد بلکه بی پرده و آشکار است که هرکسی میتواند شطری از آنرا دریابد وآین بسی واضح است که اگر اجتماع کبار اصحاب‌باب در آندشت بدشت فقط برای همین مقصدباشد که دراین تاریخ اظهارشده باز مذهب بابی و بهائی را بپاکی وسادگی معرفی‌نکرده کاملا میفهماند که حکایت‌حضرات حکایت عقیده‌ودین وخدانبوده بلکه دین را بازیچه و ساختهٔ دست‌بشر پنداشته و حقیقت وحی والهام وارادهٔ الهی را درآن‌دخیل نمیدانسته‌اند که یك دسته‌مردمی که‌حتی رئیس خود را ندیده و کلماتش را تشخیص نداده اند دور هم جمع شده برای حل وعقد وتشریع وتقنین آن امرونسخ شریعت قبل مشورت نموده بلکه ازمشورت‌هم گذشته بقسمی که دیده میشود بین چند نفرتبانی وتصنع میشود ! واگربعبارت‌آن برخورد نفرموده باشید دوباره وسه باره مراجعه فرمائید تا خوب حقیقت‌آنرا بشناسید (فارجع البصر کرتین)

وهرگاه ازاین جمله های‌آبرومند بگذریم وبشایعات بین خودشان برخوریم که درمواقع محرمیت وگرم شدن لاشهٔ بهائیت با هم میگویند و لذت میبرند آنوقت می‌بینیم که مسائل بسیاری از قلم تاریخ نویس افتاده است یاعمداً ننوشته است ولی چه‌توان کرد که بعضی مسائل گفتنی ونوشتنی

نیست وباز بهتراست که آبرومندترین مسائل بدشت رابطوریکه مسیو نیکولا نوشته اشاره کنیم. آری مسیو نیکولا فرانسوی در تاریخ خود شرح ذیل را مینویسد ونگارنده هم در آنموقع که تاریخ مینوشتم بتوسط میرزا ایوب همدانی گفتار نیکولارا ترجمه کرده خواستم قسمتی از آنرا درج کنم ولی بازهم حضرات صلاح ندیدند واینك مختصر آن اینست :

نیکولا میگوید

بطوریکه از بزرگان بهائی شنیده ایم دربدشت قرةالعین حجاب را باینطریق برداشت که درروزی که نوبت نطق با او بودو برحسب معمول پشت پرده نشسته نطق میکرد درآنروز مقراض کوچکی بخادمهٔ خود سپرده ودستور بوی داده بود که در وسط نطق او بند تجیر را چیده پرده را بیندازد تا اصحاب باب اورا ببینند وخودنیز درآنروز آرایشی تمام کرده بود ولباس حریرسفید پوشیده بر اثراین هوائی که برسرداشته نطقش هم باعشق وجذبه توأم و مورد توجه و قبول واقع شده یکمرتبه در وسط صحبت او اصحاب می بینند پرده فرود افتاد و قرةالعین در کمال قشنگی و زیبائی با زیورهای آنروزی (یعنی خال وخطاط ووسمه وسرمه) بنظرشان جلوه کرد . فوراً بعضی ازاصحاب برحسب عادت اسلامی یاعفت ذاتی شرمنده و ازچشم بستند و بعضی بروافتادند و برخی بالعکس دیده گشادند و دل بان دلبر دادند وقرةالعین باصطلاح بجنك زرگری تغیری بخادمهٔ خود کرده گفت چراپرده را درست نبستی ؟! و فوری رو بجمعیت کرده گفت اهمیت ندارد مگرمن خواهرشما نیستم ؟ مگر شما بتغییر احکام اسلام معتقد نشده اید آری ، من خواهرشماهستم ونظرشما برمن حلال است انتهی

این بودخلاصهٔ ازمندرجات کتاب مسیو نیکولا ولی باید دانست که از همان دم همهمه و زمزمه در اصحاب افتاده از اینجا بعضی رخت بربسته رفتندوبرخی راپورت بباب داده منتظر بودند که قرةالعین راطرد ویا اقلا توبیخ نماید ولی بها و قدوس وبعضی دیگر آغوش محبت گشودند و بر مقامات قرةالعین افزودند ونمیدانیم اقوال مسلمین آنحدود را تاچه اندازه صحیح دانیم که زدن وطرد کردن حضرات راازآن سرزمین مبنی براشاعهٔ فسوقشان قلمداد کرده اند ؟

عجب دراینست که تمام این قضایادربین بهائیان از مسلمیات وبدیهیات و حتی موردِاستدلال است یعنی درموردی که بخواهند ازبی حجابی زنی دفاع

کنند ویا زنی رابه‌تبلیغ وحشر بامردان بگمارند همه این قضایارا تصدیق نموده ومحل استدلال قرارداده حتی بیحیائی را بجائی میرسانند که میگویند قرةالعین وارد حمام مردانه شده یعنی در حمامی که چندتن ازاصحاب باب من‌البهاءوالازل‌والقدوس حضورداشتند واردشده واین راازکمال بزرگواری اومیدانند . امابمحض اینکه یکنفر غیربهائی بخواهد یك کلمه‌از این‌سخنان‌را ولو باشاره باشد بگوید بانواع وسائل ودلائل تشبث نموده در مقام ردآن برمیآیند اگرگوینده بکلی از بساط بهائیت دور و ازحقائق اخلاق ایشان بیخبر است باو میگویند : این تهمت‌هارا اعدای ماميزنند و اگر اندکی نزدیك است درمقام استدلال برآمده میگویندبوم‌ظهوریوم عروسی وهرامری درآن جایزاست باری‌بقدری از اینگونه‌مسائل دارم وبی‌حقیقتی وبیوجدانی ودروغگوئی وحق‌پوشی از این گوسفندان بها (استغفرالله - بندگان‌خدا) مشاهده کرده‌ام که حیرت دارم کدام را بنگارم و باچه لسان و قلم بگویم بگویم که مردم‌باور کنند .راستی حکایات‌این‌طایفه باورنکردنی است‌چنانکه خودم قبل ازورود دراین‌طایفه وپیش‌از محرمیت ومبلغ شدن‌وحتی پیش‌از اینکه قرةالعین‌هارا برأی‌العین ببینم هرکس‌هرچه گفت باورنکردم‌وهمه‌را حمل برغرض مینمودم‌وبهمین سبب‌واردشدم‌وتاچندسال هم‌هرکنایهٔ که منقذ بمقصود بوددیده ومیشنیدم حمل برصحت میکردم‌تاآنکه پرده‌هابالارفت و جمال مقصودپدیدشد «ورأیت مالارات‌عین‌ولاسمع اذن وماخطر بقلب بشر» واکنون که میخواهم ذکری ازآنهابکنم می‌بینم غیر ممکن است‌زیرا از یکطرف فرموده‌اند« لا کلما یعلم‌یقال» وازطرفی میگویم« لا کلمایقال‌یقبل» چه همانقسم که خودم باورنمیکردم مگر بعداز رؤیت بسبب‌اینکه حضرات ازآن دفاع میکردند وانکارمینمودندالبته آن‌انکار ودفاع حالیه‌هم‌موجود است ودیگران مانندخودم به آن‌مدافعات متأثرشده قضایارا باورنخواهند کردفضلاًاز اینکه پارهٔ ازقضایا قابل‌درج درکتب‌نیست مگربعنوان‌مطایبه ویادرکتاب اعترافات والانوع دیگر ممکن نیست و باهر نزاکتی اشاره شود بازخواهندگفت دشنام داده شده‌است . جزاینکه خوشبختانه بیان این قضایامنحصر بآواره نیست‌واز روزطلوع این‌مذهب عجیب‌تاکنون‌هرچندی یك‌یاچند نفرکه دراطلاع بقضایا بحدکمال ویقین‌رسیده اند برگشته وهر کدام شطری وسطری چند نگاشته اند واگر هم حضرات بهائی بهر کدام پیرایهٔ بسته وبهانهٔ جسته باشند بالاخره مردمان‌بیناهستند وحقیقت‌را ازبس

پرده‌های گوناگون بازخواهند جست چنانکه آقای نیکو بقول خودشان ازاول هم واردنبوده ومحض تحقیق رفته بوده دراین اوقات دانسته های خود را بنام فلسفهٔ نیکونگاشته ومنتشر داشته اند .



عکس آقای حاجی میرزا حسن نیکو

اکنون نظری افکنیم بعلم وعمل قرة العین وقدر وقیمت آن

قرة العین و ادبیات درعالم نسوان

پوشیده نماند که قرة العین صبیه مرحوم حاجی ملاصالح قزوینی که اسمش ام سلمه خانم بوده وازقرارمعلوم لقب قرة العین لقبی است که سید رشتی اورا بدین لقب ملقب ومخاطب میداشته واخیراً سیدباب گویا اورا طاهره خطاب میکرده تاآندرجه که مشهوراست دارای هوش وذکاء مدهشی بوده وقریحه ادبی اونزدبعضی مسلم شده مگراینکه دونظر درمراتب اومنظوراست که نمیتوانیم از ذکرآن بگذریم .

اول اینکه آیا باین درجهٔ ازشهرت که رسیده است واقعاً مراتب فضل وادبیاتش درخور این درجه ازشهرت بوده یامسائل دیگری مزید این اشتهار شده دوم آنکه آیا شور ونشور او کلاً منبعث ازعوالم مذهبی بوده وحقیقتاً راه حق را آنطور که اظهار کرده شناخته ویامسائل دیگری هم باین مقصد توأم ومخلوط شده و بالاخره آیا واقعاً طاهره بوده یا غیر طاهره ؟ پس باید دانست که در مراتب ادبیه مثل قرة العین و بهتر از او زنان بسیاری هم قبل ازاو هم بعداز او آمده‌اند ولی هیچکدام دارای این درجه ازشهرت نشده‌اند پس بدیهی است که موجب شهرتش همین قضایای دینیه بوده که آنهم بطورحتم آلودهٔ بحرفهائی شده که شهرتش به نکبتش ارزش ندارد . واگر هم بخودی خود مایل باینگونه آلایشات نبوده پس ازحشر باخانوادهٔ میرزا بزرك نوری پاك از آلایش نمانده است باری (این سخن بگذار تا وقت دگر) بلی چنانچه گفتیم قرة العین تهی از فضل وادب نبوده ولی نه باین حدیکه مشهور است مثلاً اشعاری باو نسبت میدهند که یکی از آن اشعار اثر قریحهٔ قرة العین نیست . مشهورترین غزلی که باو نسبت داده شده این غزل است .

لمعات وجهك اشرقت	بشعاع طلعتك اعتلا
زچه روالست بربکم	نزنی بزن که بلی بلی

چندان این غزل باو منسوب ومشهور شده که نمیتوان از هیچ ذهنی بیرون کرد وگفت این اشعار از قرة العین نیست مگر عدهٔ قلیلی از اهل تتبع وتحقیق که کتاب صحبت لاری را دیده باشند ودانسته باشند این اشعار از ملا باقر صحبت است وبطبع رسیده است وتخلص آن اینست (بنشین چو صحبت و دمبدم) که حضرات میخوانند « بنشین چه طوطی ودمبدم » درحالتیکه تخلص قرة العین طوطی نبوده نگارنده اینمسئله را درهمان تاریخ مغلوطی که برای بهائیان نوشته واینك آنرا بسبب اغلاطی که درآن هست الغا کرده وهر دم بالغاء آن تکرار مطلع میکنم همین مطلب را نوشته ام وحضرات میخواستند ازآن کتاب محو کنند ومردم را باز در شبهه گذارند ولی در این قضیه مقاومت کردم و گفتم آخر شعر شاعر دیگری که در کتاب خودش مندرج ومطبوع است نمیتوان دربوتهٔ اجمال واشتباه گذاشت ویا بکسی دیگر نسبت داد و این اشعار از صحبت لاری است و باید در تاریخ ذکر کرد که اشتباهاً بقرة العین منسوب شده بعدازآنکه ملزم ومفحم شدند عجب در اینست که یك بهائی بندهٔ خدا گفت شاید صحبت لاری از

قرةالعین اقتباس و استراق کرده و بخود نسبت داده ! گفتم عجبا صحبت لاری مقدم برقرةالعین بوده است‌زیرا قرةالعین بعدازطلوع باب جلوه و عرض اندام کرده و صحبت لاری در احیان طلوع باب در گذشته چگونه ممکن است که او از قرةالعین اقتباس کرده باشد وانگهی از سایر اشعار صحبت معلوم است که اوطبعی سرشار و قریحهٔ گهربار داشته پس گفتم این حکایت شبیه است بکارمهدی نامی که مدعی‌شد غزلی ساخته ام وشروع کرد بخواندن غزل‌سعدی بدون کم‌وزیاد وچون بمقطع آن رسید بجای سعدی مهدی‌را ذکر کرد گفتند آقای‌عزیزسعدی است‌نه مهدی وشما شعرسعدی را سرقت کرده اید گفت بلکه سعدی‌ازمن سرقت کرده باشد گفتند ٦٠٠ سال قبل تو کجا بودی که سعدی از تو سرقت کند گفت اگر بودم که مانع میشدم چون‌نبودم این‌سرقت واقع شد ! پس از این مذاکره ترك مشاجره گفتند واین‌قضیه درکتاب درج شد ! باری فقط غزل قرةالعین که تا کنون نتوانسته‌ایم صاحب دیگری برایش پیدا کنیم این غزل است که در تاریخ مذکورهم درج‌است وباز آنرا در اینجا تکرار میکنیم و میگوئیم که اگرفردا برای این‌غزل هم صاحبی پیداشد بما مربوط نیست (الحق یرجع لاهله) ولی‌عجالتاً ممکن میدانیم که این غزل ازاو باشد .

غزل قرةالعین

گربتو افتدم نظرچهره بچهره روبرو
شرح دهم غم ترا نکته بنکته مو بمو

ازپی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام
خانه بخانه دربدر کوچه بکوچه کوبکو

دور دهان تنك توعارض‌عنبرین خطت
غنچه بغنچه گل بگل لاله بلاله بوببو

میرود از فراق‌توخون دل ازدودیده ام
دجله بدجله یم‌بیم چشمه بچشمه جو بجو

مهر ترا دل‌حزین بافته بر قماش جان
رشته برشته نخ بنخ تار بتار پو بپو

دردل‌خویش‌طاهره گشت‌ونجست جزترا
صفحه‌بصفحه لا بلا پرده‌بپرده توبتو(۱)

---

(۱) صاحب این‌غزل‌هم بعد ازچهارسال پیدا شد رجوع بجلد سوم کشف‌الحیل کنید

اما منشآت فارسی وعربی اوشبیه است بهمان ترهات باب وبها چه
که درآنروز بطوریکه اشاره کردیم همهٔ اصحاب باب معتقد بودند که طرز بدعی
درنگارشات خود اتخاذ کرده باشندو آنرا کلمات فطریه وآیات منزله بخوانند
وبقول یکنفر گویا انقلاب ادبی بکار میبردند ولی چه انقلابی که هرادیبی را
منقلب میکندو بحیرت میافکند که آیا انسان هم ممکن است اینقدر الفاظ بیمورد
بیمعنی را بهم ترکیب کندوخودرا عاقل پندارد ؟! اکنون برای نمونه مناجاتی
که میگویند ازآیات وآثار قرةالعین ودرهمان کتاب تاریخ مادرتحت نظر
عباس افندی درآمده ومورد تصدیق اوواقع شده مینگاریم ولو اینکه افندی در
این تصدیق هم منظورش این بوده که اشارات آن مناجات را بپدرخود مرجوع
داردچه اسم بها درآن مذکوراست .(هرچندمیرزای نوری درآنوقت مشهور
ببها نبوده وقرةالعین این کلمه را بعنوان وصفی بیان کرده واگر لفظ مناط
باشد لفظ ازل هم در آن کلمات هست وماهردورا موهوم میدانیم)

مناجات قرةالعین

صفحه ۲۷۲ کواکب الدریه

الله هوالاعز الارفع المجیب

ثنائیات مضیئات ازحقایق اهل حقیقت در شعشعه وضیاء وبهائیات منیرات
ازذوات ارباب محبت درلمعان وبها آفرین برجان آفرینی که سوای اونیست
تاآنکه اورا آفرین گوید وتحسین بر خالق تحسینی که اوسزداورا تحسین
نماید ای جان آفرینی که بخودی خودت بخداوندی خدائی ویابدیعی که بدع را
ازروی خودنمائی(!)نظری تمام بر اهل ولایت بالتمام وصطلی ازصطلات غمام
براهل نظام(!)الهی مشاهده مینمایم بعین العیان که ایشان مظهر از کل ماسوی
آمدند وملاحظه میفرمایم(!) که قابل عطیات کبری شدند .الهی عطیهٔ نازله
ازمصدرقدرتت الیوم سرربوبیت است وآنچه قابل اعطای الهیه است آن عین
الوهیت است. الهی مشاهده مینمایم که درحقیقت مقدسه ئی دربروز وملاحظه
میفرمایم که درحقیقت نقطه ئی درظهور - الهی بهجتم لایق عطای سرمدی
وآنکه دلیل اویم قابل عطای احمدی الهی صلوات تونازل بربهائیات بهیه و
زمیرات سرمدیه . . . بعزتت که نقصی درهیکل امر مبرمت دربدء وجوداو
نبوده وطرئی بروجه حکم احکمت ازیوم ازل نازل نانموده ... الهی باید که
براندازی حجاب را ازوجه باقی دیمومی وبایدبپاشی ذرات سحاب را ازظلمت

قایم قیومی تاآنکه‌اهل‌حقیقت ازمرکز واحده باجتماع برآیند وسردعوت را اظهار امنیت خود ابراز فرمایند . ای ملك وهابی که ام‌یزل فواره(!) قدرتت در رشحان ولایزال عین‌عنایتت براهل‌تبیان در جریان اشهد که مد مدادم ازنزدت نازل(!)واری که سر توصیل ودادم از حضرتت واصل الخ .

اما اینکه گفته‌شد زنان ادیبهٔ پیش از قرةالعین وبعد از اوآمده اند که بمراتب‌ازاو خوش‌قریحه‌تر وداشمندتر بوده‌اند شاید بیجا نگفته‌باشیم. چه اگر باشعار مهستی گنجوی و زیب‌النساء خانم و حیاتی همشیره نور علیشاه مشهور وصدها امثال ایشان مراجعه شود دیده میشود که هریك‌در پرداخت نکات ادبی نهایت لطافت ونزاکت ومهارت‌را بکار برده‌اند .

زیب‌النساء خانم‌میگوید

بشکند دستی که خم بر گردن یاری نشد
کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صدبهار آخر شد و هر گل بفرقی جاگرفت
غنچهٔ باغ دل مـا زیب دستـاری نشـد

محترمهٔ دیگری از محترمات معاصر گوید :

زیبا پسرا بر خیز وین طره بیك سو زن
کاین دهر نمی‌ارزد بعداز تو بیك سوزن
تا بر رخ چون ماهت زلف تو حجاب آمد
آواره بیك سو مرد آشفته بیك سوزن

اشعارپروین وامثال او درهمین سنین بنظر اهل ادب رسیده ومورد تحسین گردیده(۱). درنثر مقالات بدرالملوك‌صبا وصدهااز امثال درجراید ومجلات حاوی‌نکات‌ادبی وعلمی ومورد توجه‌هرادیب‌دانشمندشده وبالاخره اگر انصاف‌دهیم خدمات‌هریك ازاین‌مخدرات باکدامین بمقام علم وادب و ترقی نسوان بمراتب‌بیش‌ازقرةالعین‌بوده وهست چه که‌این‌محترمات‌پیرامون

---

۱ ـ مع‌الاسف در این هنگام که پروین اعتصامی جوانمرك شده برهبری یکی‌از دوستان مراجعه بدیوانی کردم که بنام دیوان پروین منتشر ساخته‌اند ودیدم سه‌چهارم ازآن دیوان تقریباً استراق‌است از اشعاررونق علیشاه که تماماًکلمه رونق از آن برداشته و کلمهٔ پروین بجایش گذاشته شده وبسی افسوس خوردم از اینگونه خیانتهای ادبی که دیگران هم از پیروان قرةالعین آموخته واعمال نموده اند .

سفسطه‌های دینیه بابیه نگشته ودامن بامور غیرمقدسه نیالوده فقط درعلم و ادب سخن گفته‌اند اما قرةالعین جزاینکه خودرا درقضایای دینیه انداخته و با مردانی چند بهرسو و کو دویده وعاقبت‌هم برخلاف آنچه گمان میکرده است (که ارتداد زن سبب قتل او نمیشود) بقتل رسیده دیگر هنری بروز نداده وحتی خدمتی بجامعه نکرده بلکه بالعکس حرکات او یکصد یا چندصدسال ترقی زنان ایران را عقب انداخته بطوریکه هنوز هر خانم محترم را که بخواهند هو کنند پیرایهٔ باو بسته خصوصاً اگر یکروز از کوچهٔ که یکزن بهائی درآن کوچه است عبور کرده باشد اورا بدان اتهام متهم داشته از ترقی بازش میدارند واگر بگویند قرةالعین دامنش پاك بوده بس باید گفت معاشرتش با بها ومن معه وشهرت اسمش درمیان این طایفه واستدلال ایشان بنام او اقلا نام او را خراب کرده ومقام ادبی وعلمی اونیز فاسد وبی نتیجه گشته وبالاخره از وجود او نتیجهٔ خوبی حاصل نشده است اینست که دراینجا هرخانم محترمی که قصدش ترقی خود وهمجنسانش باشد باید بیدارشود وتا آخر درجه امکان از زنان بهائی ومجالس ایشان بگریزد وازهیچگونه سخن خوش آب ورنگشان متأثر نشده فریب نخورد که دراین بساط جزخرابی دنیا وآخرت چیزی یافت نمیشود واز ترقیات دیگرهم انسان بازمیماند ونیزازاستراق ادبی بپرهیزند که بالاخره مکشوف میشود وبجای نیکنامی بد نامی ببار میآورد



(من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال)

☆(کتاب بیان)☆

آبرومندترین منشآت باب که خودش هم بآن اعتماد داشته وآن‌را ام‌الکتاب خود قرارداده وتقریباً ماسوای آنرا برای استدلال غیرکافی شمرده همان کتاب بیان است که بهامیخواست آنراهم مثل بعضی از توقیعات باب محو کند ولی موفق نشد ، محو کردن آثار باب از دونقطه نظربود یکی آنکه ازآثاراو بهیچوجه فهمیده نمیشد که بایدظهور دیگری بشود مگربعداز دو هزارسال ونیز مقام وصایتی برای بهاء درآن آثار معین نشده بودبلکه بالعکس وصایت برادر بها یعنی میرزایحیی صبح ازل منصوص شده بود . این بود که بها تمام حیل وخداع رابکاربرد برای امحاء آن آثار وسبب دیگرش این بود که میدید کلمات باب بقدری مفتضح ونازیباست که باهیچ خال وخطاطی اصلاح نمیشود این بود که میل داشت محوشود ومردم نبینند که منشأ ومبدأ

مغسطه‌های دینیه بپایه نگشته ودامن بامور غیر مقدسه نیالوده فقط در علم و
ادب سخن گفته‌اند اما قرة‌العین جز اینکه خودرا درقضایای دینیه انداخته و با
مردانی چند بهرسو و کو دویده وعاقبت هم برخلاف آنچه گمان میکرده است
(که ارتداد زن سبب قتل او نمیشود) بقتل رسیده دیگر هنری بروز نداده
وحتی خدمتی بجامعه نکرده بلکه بالعکس حرکات او یکصد یا چندصدسال
ترقی زنان ایران را عقب انداخته بطوریکه هنوز هر خانم محترم را که
بخواهند هو کنند پیرایهٔ باو بسته خصوصاً اگر یکروز از کوچهٔ که یکزن
بهائی در آن کوچه است عبور کرده باشد اورا بدان اتهام متهم داشته از ترقی
بازش میدارند واگر بگویند قرة‌العین دامنش پاک بوده پس باید گفت معاشرتش
با بها ومن معه وشهرت اسمش درمیان این طایفه واستدلال ایشان بنام او اقلا
نام او را خراب کرده ومقام ادبی وعلمی او نیز فاسد وبی نتیجه گشته وبالاخره
از وجود او نتیجهٔ خوبی حاصل نشده است اینست که دراینجا هر خانم محترمی
که قصدش ترقی خود وهمجنسانش باشد باید بیدار شود وتا آخر درجه امکان
از زنان بهائی ومجالس ایشان بگریزد واز هیچگونه سخن خوش آب ورنگشان
متأثر نشده فریب نخورد که دراین بساط جز خرابی دنیا وآخرت چیزی یافت
نمیشود واز ترقیات دیگر هم انسان بازمیماند ونیز از استراق ادبی بپرهیزند که
بالاخره مکشوف میشود وبجای نیکنامی بد نامی ببار میآورد .

(من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال)

☆(کتاب بیان)☆

آبرومندترین منشآت باب که خودش هم بآن اعتماد داشته وآن را
ام‌الکتاب خود قرارداده وتقریباً ماسوای آنرا برای استدلال غیر کافی شمرده
همان کتاب بیان است که بهامیخواست آنراهم مثل بعضی از توقیعات باب محو
کند ولی موفق نشد ، محو کردن آثار باب از دونقطه نظر بود یکی آنکه
از آثار او بهیچوجه فهمیده نمیشد که باید ظهور دیگری بشود مگر بعد از دو
هزار سال ونیز مقام وصایتی برای بهاء در آن آثار معین نشده بود بلکه بالعکس
وصایت برادر بها یعنی میرزا یحیی صبح ازل منصوص شده بود . این بود که
بها تمام حیل وخداع رابکاربرد برای امحاء آن آثار وسبب دیگرش این
بود که میدید کلمات باب بقدری مقتضح ونازیباست که باهیچ خال وخطاطی
اصلاح نمیشود این بود که میل داشت محو شود ومردم نبینند که منشأ ومبدأ

این امر بر روی چگونه کلماتی قرار گرفته وچون موفق بر محو آنها نشد خودش شروع کرد بمشق در تحریر وتقریر وانشاء بر آن رویه تابگوید در این نوع انشا تعمدی بعمل نیامده واینها آیات فطریه است که بالبدیهه صادر میشود ؛ ولی پس از آنکه پسرش عباس افندی بزرك شد ودید دنیای امروز باین ترهات علاقمند نشده خود بخود این اوهام را معدوم خواهد ساخت لهذا پدر را از آن رویه منصرف نموده رویه دیگری که اندکی معقول تر باشد پیش آورد وهمه را انشاءالله بجای خود خواهیم شناخت .

کتاب بیان تنها کتابی است که اگر طبع ونشر شود مردم بخودی خود میفهمند که نویسنده آن دریکی از سه حالت بوده است وجز این سه حالت هیچ امری نتواند چنین انشائی را ایجاب کرد : ۱- جنون ۲- تعمد ۳- بیسوادی واشتباه . نوع کلمات باب بکلمات شخص خواب زده ومخبط شبیه است واین حالت در توقیعاتش بیشتر ودر کتاب بیانش کمتر دیده میشود عقلای آنعصر قسمی ازجنون درحالش دیده وتشخیص داده بودند ولی علاقمندان باو این را نتوانسته اند باور کنند وماهم درجنون او نمیتوانیم اظهارعقیده نمائیم .اگرچه ازاطبای حاذق شنیده شده که اینقسم از جنون که مالیخولیای مذهبی وفلسفی است دربسیار اشخاص بکم وزیاد دیده شده وکاررا بجائی میرساند که خودش هم بعضی چیزها را در خود باور کرده خوابها میبیند وحالات عجیبه مشاهده مینماید ومؤید اینمطلب همهمان حالت باب است که حرم اصفهانیش تا این اواخر بعنوان معجزات سید بیان میکرده است که او شبها خواب نداشت و همیشه یاچیز مینوشت یا فکر میکرد یا قدم میزد یاگریه میکرد یا . . . .

پس این حالات مجنونانه برسرهم سبب میشود که کلمات او بی نظم وترتیب برروی کاغذ ترسیم وترقیم شود اما اگر بگوئیم این احتمال ضعیف است پس باید بتعمد او قائل شد که متعمداً خواسته است رویهٔ انشا وتقریر وتحریر را تغییر دهد تا بعنوان اینکه (اینها آثار فطریهٔ است وبکلمات بشر شبیه نیست) مردمی که هرسخن نفهمیده ومغلق ویا دو رو وسه پهلورا فوق العاده ومنبعث ازجهان دیگر تصور میکنند مخدوع شده به آن بگرایند واگر این تصور را هم ضعیف شمریم باید بگوئیم بقدری سید کم سواد ومبتدی بوده که هرچه از قریحه اش سر میزده آنرا بهترین کلام وهرحکمی که بنظرش جلوه میکرده آنرا مهمترین احکام تصور میکرده .

راستی باید تصدیق کرد که اغلب مردم فلسفهٔ مذهب باب و بها را

خوب شناختِه‌اند مگر آنها که مقصدی دارند واین مذهب را دام مرام خود ساخته ویا در بلادت حکم همان گوسفندانی را دارند که مطیع ارادهٔ چوپان خودند والا سایرین نیکو تمیز داده‌اند که میگویند اگر کتاب بیان باب و مبین واقدس بها طبع وتوزیع شود برای ابطال این مذهب کافی وبهتر از هر ردیه وتحقیقی‌است . اکنون این مرحله را بیك جمله از کتاب بیان ونص توبه‌نامهٔ باب خاتمه میدهیم وبمرحله دوم وارد میشویم .

طلیعه بیان !

(بسم‌الله الامنع الاقدس)

تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم‌یزل ولایزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست ولم یزل ولایزال بعلو ازلیت خودمتعالی‌بوده از ادراك کلشیئی بوده وهست‌خلق‌نفرموده آیهٔ عرفان‌خودرا هیچ شیئی الا بعجز کلشیئی از عرفان‌او وتجلی‌نفرموده بشیئی الا بنفس‌او ازلم تزل متعالی بوده از اقتران بشیئی وخلق فرموده کلشیئی را بشانیکه کل‌بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او دریوم‌قیامت باینکه نیست ازبرای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرده وهست بملیك‌الوهیت خود ومتعزز بوده وهست بسلطان ربوبیت خود نشناخته‌است اورا هیچ شیئی حق‌شناختن وممکن‌نیست که بشناسداورا بشیئی‌بحق‌شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است اورا بملیك مشیت خود و تجلی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیهٔ معرفت اورا در کنه کلشیئی تا آنکه یقین کند باینکه او است اول واواست آخر واو است ظاهر واواست باطن واو است خالق ورازق واواست‌قادر وعالم واواست‌سامع وناظر واواست‌قاهروقائم واواست محیی وممیت واواست مقتدر وممتنع واواست مرتفع ومتعالی واواست که دلالت نکرده ونمیکند الا برعلو تسبیح اووسمو تقدیس او وامتناع توحید او و ارتفاع تکبیر اوونبوده‌از برای‌اواولی باولیت‌خودونیست ازبرای‌اوآخری الا باخریت‌خود وکل‌شیئی بماقدقدرفیه اویقدرقدشیئی بشیئیته وحقق‌بانیته وباو(!) بدع فرمودخداوندخلق کل شیئی را وباوعود میفرماید خلق کل شیئی‌را واوست که ازبرای او کل‌اسماء حسنی بوده‌وهست‌ومقدس بوده کنه ذات او ازهربهائی وعلائی‌ومنزه بوده‌جوهر مجرد اوازهرامتناعی‌وارتفاعی واواست اول‌ولایعرف به اواست‌آخر ولایوصف به واو است ظاهر ولاینعت

به واوست باطن ولایدرك به واواست اول من یومن بمن یظهره الله واواست اول من آمن بمن ظهر ✡(انتهی)✡

راستی این جمله آخر که برجسته‌تر است خواندنی وخندیدنی است! دوباره بخوانید تابرفضیلت صاحب بیان آگاه شوید میگوید خدا اول کسی است که ایمان خواهد آورد به آنکسیکه بعدازاین ازجانب خدا ظاهرخواهد شد وخدا ایمان آورده است بآنکسیکه اورا خدا ظاهر کرده است!! آیا کسی هست که بتواند این عبارت را معنی کند وبفهمد که سید باب میخواسته است چه بگوید ؟ وآیامرادش ازخدای ایمان آورنده کیست وخدای مرسل ومظهر کدام است وچطورخدا بمن یظهره الله ومن ظهر ایمان آورده ومیآورد بازدر اینجا بایدبگویم باب هم مانندبهابخدای دوآتشه بلکه سه آتشه معتقد شده یکجا خدابمذاق اوظاهر کننده بشری است بنام من یظهره الله یا من ظهرویکجا ایمان آورنده بآن بشر است فضلا از اینکه همان بشر را هم بهائیان خدا میدانند پس میشود سه خدایکی آنکس که این بشررا فرستاده یکی هم خود این بشرسوم هم آنکس که باوایمان میآورد . ازاین عبارت معلوم میشود که بهاهم ازاویاد گرفته که درنمازش چنانکه درجلد اول گفتیم (قداظهرمشرق الظهورومکلم الطور) آورده. یعنی خداظاهر کردآنخدائی راکه‌در کوه‌طور تکلم میکرد !! راستی این هم بگوئیم اگر بهائیان بکتاب بیان معتقدند باید بگویند باب ردبهارا کرده است زیرا میگویدخدا (متعالی بوده کافورسازج او ازهربهائی وعلائی) واگر نظری ببهاداشت بایست اقلاخدا را منزه و متعالی ازبهائیان نکندبلکه اوراعین بهاگوید .

باری (من چگویم یك رگم هشیار نیست) فی الحقیقه انسان متحیر است که چگونه میگویند بشر ترقی کرده بشریکه دراین قرن نورانی معتقد باشد که اینگونه کلمات وحی منزل ومنجی بشر است آیا باین بشرچه باید گفت ؟ باید گفت چنین بشری همان مقامی که خدا یارئیسش برایش پسندیده است (گوسفندان) درخوروسزاواراست واین نکته راهم ناگفته نگذاریم که این عبارات و اشارات آبرومند ترین کلمات بیان است که در فاتحهٔ کتاب قرارگرفته وباصطلاح ادبا براعت استهلالی است که باب در اول کتابش بکار برده وبقیه کتاب ازاین مهملتراست وجز الفاظ زائده وکلمات مکرره وتعبیرات بارده چیزی درهمه بیان یافت نمیشود که بتوان اقلا یك استفادهٔ اجتماعی یا ادبی ازآن کرد وباوجوداین بمعجز بودن چنین کلماتی استدلال

کردند وچند هزار نفر بآن گرویدند وچندصدتن هم جان ومال و خانمانشان (ولوبحالت اجبار بود) درراه این ترهات هدر شد. وان هذالشیئ عجاب. اگر همین کلمات راهم یك رو ویکجهت برهان خودشمرده بود و بر آن مستقیم ایستاده بود بازمیگفتیم کارمهمی کرده ولی کلام در اینست که اینکلمات هم مانند داعیه والواح بهازیردوشکی بود ودرعالم اجبار هر وقت گریبانش گیر آمده بحاشاوانکارزده چنانکه ازمضمون این توبه نامه معلوم است و گمان میکرد حرفهایش در پرده میماند و مورد تعرض نمیشود وقتیکه دید مورد تعرض شد این بود که توبه نامه رابخط خود نوشته نزد ناصرالدین شاه فرستاد که در آنوقت ولیعهد بود و عین خط باب که متضمن توبه نامه است درصفحه مقابل درج است.

(ازملحقات طبع دوم)

ونیز مراسله دیگر نوشته است برای عموم که سواد آن ذیلا درج میشود:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی محمداً وآله الطاهرین وبعدچنین گوید اقل خلق الله علیمحمد بن المرحوم محمدرضا طاب ثراه که جمعی ادعای مقام بابیت امام علیه السلام رانسبت باین بندهٔ ضعیف داده اندوحال آنکه مدعی چنین امری نبوده ونیستم وحتم است بر کسی که ادعای چنین امرعظیمرا نماید که متصف بجمیع صفات کمالیه علمیه وعملیه بوده علمی از علوم ورسمی از رسوم را فاقدنباشد واحاطه بر کل علوم ظاهریه وباطنیه بنهج تحقیق وتفصیل داشته باشد ونباشد امری از امور کرامت یاخارق عادت که عندالله محمود باشدمگر آنکه برنحو فضیلت نه بنحو قوهٔ امکانیت که درهمه اشیاءخداوند بالاصاله یا بالعرض قرارداده مالك باشد واگرامری از اموررا یاحرفی از علوم رافاقد باشد شکی نیست که حامل این مقام عظیم نیست وخداوند عالم واهل ولایت اوشاهد وبصیرند که بحرفی ازعلوم رسوم اهل علم وبامری از خوارق عادات عالم وقادرنیستم و کلماتی اگر جاری ازقلم شده باشد برمحض فطرت بوده و کلا مخالف قواعدقوم است ودلیل برهیچ امری نیست وهر کس درباره حقیر اعتقاد رتبه بابیت امام علیه السلام را نماید خداوند گواه است که درضلالت است ودرآخرت درنار ودراین ورقه حیه وتقیه نیست بلکه ظاهر وباطنم بر آنچه نوشتم گواهی میدهد وکفی بالله علی ما اقول شهیدا

پوشیده نماند که بعضی میگویند درصورتیکه سیدعلی محمد باب یك همچو توبه‌نامهٔ نزدناصرالدین میرزا فرستاد خوب بود وازاومیگذشتند و اورا نمیکشتند ولی برای اینکه این مطلب هم درابهام و ناتمام نماند میگوئیم هرچند درجواب توبه نامه اش علمای تبریز متمسك باعترافات سابقهٔ او شدند ونوشتند که توبه مرتد فطری مقبول نیست ولی دولت تعجیل درقتل وی نکرده وتا مدتی بمسامحه گذرانید که شاید براین توبه‌نامه ترتیب اثرداده شودو مریدان که فهمیدند او توبه کرده عقب کارخود بروند ولی برعکس مقصود نتیجه بخشیدوتصمیمی را که اصحاب باب دربدشت گرفته بودند خواستند عملی کنند وبسمت تبریزوماکو حمله نمایند وباب‌راجبراً ازدولت بگیرند نتیجه آن شد که درمازندران در ابتدای جلوس ناصرالدین شاه آن فتنه شدید با یه وقضیه جنك قلعه طبرسی واقع شد که شرح آن کاملا در تواریخ ضبط است . ودرحقیقت مریدان باب گرمتر ازآتش شده عصبانی گشتند که چرا مرشدشان توبه کرده چه هریك ازآنها خاصه پسرهای میرزا بزرك نوری که محرك آن فتنه بودند برای خودمقصدی درزیر پرده داشتند این بود که متصدی آن فتنه بزرك شدندو جمعی را درمازندران بکشتن دادند . بلی بها وازل خودشان درقلعه حاضرنشدند ولی پیوسته اصحاب را تحریك و بدان صوب گسیل میدادند فنعم ماقال .

بس کردبلا و فتنه انگیخته ئی آنکه زمیان کار بگریخته ئی

وپس ازواقعه طبرسی قضیه زنجان وطغیان ملامحمدعلی حجة با اصحابش رخ داد وسپس حادثه نی ریز وسید یحیی وحید واینجا بود که هر یك قائم مستقلی شده وصاحب الزمان شهرودیار خود گشته باچندتن ازحداد و بقال هوای تشکیل دولت حقهٔ یاحقه (بضم حا) برسرداشتند و «قائم بالزنجان وقائم بالجیلان وقائم بالفارس» راقائل شده باب رابرای خدائی وپیغمبری تخصیص میدادند وخود قائم میشدند .

خلاصه بقسمی که در تواریخ خوانده شده مدتی فکردولت مشغول اطفای آن نیران بود وجان ومال بهدر شد تافتنه کبری فرونشست و بحسن سیاست امیر کبیر آن قضایا خاتمه یافت وپس ازآنهمه ظلم وطغیان دوره مظلومیت ایشان فرارسید ! وناله مظلومی وبیچارگی ازحلقوم حضرات بمسامع مردم رسید ولی این بسی واضح است که مظلومیت این طایفه بعد ازآن قضایا ابداً اهمیتی ندارد و نباید غفلت نمود که اگر اندکی موفق بمقصود خود شده بودند

هرگز ناله مظلومیت بلند نکرده همان قساوت‌ها را که در ابتدا متصدی شدند تعقیب میکردند . خلاصه سخن در اینجا بود که سید باب را اصحاب مغرض و طماع و ریاست طلب او بکشتن دادند ومیتوان گفت عمده کسی که باب را به کشتن داده بها بوده که دقیقهٔ از خیال زمامداری و ریاست خود فارغ نبود . پس دانسته شد که اگر سوء سیاستی شده همان سوء سیاستی بوده که در ابتدا حاجی میرزا آقاسی ازطرفی و منوچهرخان خواجه از طرف دیگر اعمال نموده اند زیرا سیاست در این بود که نه حاجی میرزا آقاسی طرفیت کند نه منوچهرخان رأفت وهمراهی نماید والا پس از وقوع این حوادث دیگر علاجی جز قطع ریشه فساد نمانده بود وامیر کبیر درقلع این شجره قصور نکرده وچاره جز قتل باب ندیده وحسن اثر آنهم همین بود که ظالمین مظلوم شدند وهمان بها که برقتل شاه نفوس برمیانگیخت بتعلیمات اخلاقی شروع کرد این بود فلسفه ناقبول ماندن توبه نامه باب ومقتول شدن او براثر فتنه اصحاب

✡(انتقاد)✡

دراینجا لازم افتاد که بریکی از مطالب فلسفه نیکو انتقاد کنم .

هرچند آقای حاج میرزا حسن نیکو درتالیف کتاب فلسفه خود زحمتی بسزا کشیده ولایق هرگونه قدردانی استچه در این چندسال اخیر که این بنده قلم مخالفت رابدست گرفته‌ام درمیان صدها اشخاص از بهائی برگشته وغیر بهائی که مطلع برقضایا بوده فقط این یکنفر براثر وجدان توانست متأثر از هیچگونه دسیسهٔ نشود وحقایق را برشتهٔ تحریر درآورد واگرچه رساله بارقهٔ حقیقت اثرنگارش آن خانم محترم (قدس ایران) صبیه میرزا عبدالکریم خیاط زوجه سابق یاور رحمت‌الله خان علائی که ازپدرومادر و شوهر بهائی خود کناره نموده پس از قبول اسلامیت آن رساله را نگاشته قابل تقدیر است وهرچند آقا میرزا صالح عکاس مراغهٔ نیز که هشت سال دربساط حضرات بوده ودر ترفیع رتبه به مقام تبلیغ وریاست یاانشاء محفل روحانی بهائیان نائل شده بوددر این ایام درنتیجه خرق استار خدعه اهل بها و زور اخلاق سری شوقی افندی آن حوزه پر ازفساد را بدرود گفته درصدد نگارش کتابی برآمده ولی تااین دم هنوز کتابی بهتر ازفلسفه نیکو نوشته نشده ویکی از محسنات آن اینست که راه بهانه بهائیان درآن قطع شده نمیتوانند پیرایه هائی را که بآواره میبستند بآن ببندند چه در حق آواره

گاهی گفتند او جانشینی عباس افندی را طالب بوده وچون باو نداده‌اند برگشته وگاهی گفتند ما اورا جواب کرده‌ایم نه اینکه او ازما برگشته باشد وگاهی گفتند برسر کتاب تاریخش مکدرشده وگاهی گفتند محرك خارجی دارد و بالاخره هرروز رازی زدند ونوائی نواختند درعین اینکه خودشان میدانستند که یاوه میگویند.

ولی در کتاب فلسفه وشخص نیکو این سخنان را نمیتوانند گفت وبواسطه اینکه آقای نیکو بقدر آواره داخل درآن بساط نبوده واگرهم درحقش سخنی بگویند دور از ذهن است ودیگر آنکه بکتاب کشف‌الحیل این پیرایه را بستند که درآن دشنام داده شده ولی آقای نیکو دشنام هم نداده است وبا وجود این اغلب مسائل آن با مندرجات کشف‌الحیل تطبیق یافته پس آقای نیکو خدمتی بسزا انجام داده و بیش از هر کس این بنده قدر خدمات ایشان را میدانم ولی از یك نکته غفلت فرموده واینك آن نکته را توضیح میدهم که آقای نیکو در عالم صدق وصفای خود هوس کرده است که‌ای کاش شوقی افندی و میرزا محمدعلی بجای اینکه باهم برسر این بساط منازعه کنند متحداً اعلان میدادند که حقیقتی دراین مذهب نیست وسیاستهائی منظور بود که آنهم دوره‌اش بپایان رسیده (این بود مفهوم آرزو وهوس آقای نیکو)

اکنون عرض میکنم آقای نیکو این چه هوس و آرزوئی است که شما کرده اید؟

کسانیکه تاکنون اینقدرمردم بدبخت بی‌خبر رابکشتن داده واینهمه ساخت وساز وحیله ومکر بکار برده‌اند تایك همچو دکان رنگینی ساخته‌اند که سالی پنجاه هزار تومان پول ایران را بعناوین مختلفه ـ تبلیغ ـ تعمیر مقام اعلی ـ بنیان قبر بهاء ـ اعانه باحبای امریکا ! اعانهٔ باحبای ژاپون ! اعانه باحبای آلمان ! ساختن مشرق‌الاذکار (که هیچیك وجود خارجی ندارد واحبائی نیست تا اعانه لازم افتد) اعانه ببازماندگان شهدا ـ بنائی بیت‌الله در بغداد ! (که الحمدلله اصلش هم بهمت مرحوم آیةالله خالصی وشیعیان بغداد از دست رفت وبتصرف مسلمین در آمد) تعمیر بیت‌الله در شیراز ! بنای مدرسه کرمل ـ وقس علیهذا بهزار عنوان دیگد از پول مردم بگیرند ومیگیرند همچو اشخاص آیا ممکن است محض رفع نفاق و رعایت تمدن وعلم وملاحظه حال مردم بی‌خبر دست از دین‌سازی بردارند ؟ بقول صور اسرافیل (یکبار بگو مرده شود زنده آکبلائی) سبحان‌الله اگر کسی راه

مدخلی درنظر داشته باشد که درسال یکصد یاچندصد تومان بلکه چند تومان از آنراه بتواند تحصیل کند محض تأمین آن چند تومان می بینیم که از هیچ حیله ودروغی مضایقه ندارد مگراینکه فوق العاده شریف باشد و باز هم محل تأمل است پس چگونه میشود که آدمهای بابی بی وجدانی که خودشان میروند درمحلهای امن ونزهتگاههای دنیا راحت می نشینند وبعیش وخوشی پرداخته دورا دور مردم را بجانفشانی وفداکاری دعوت و تشویق مینمایند وهرروز هم برای ترغیب اتباع وتهییج حس رقابت ایشان یك مخالفی برای خود میتراشند وصحبتی ازنقض ونبوت بدست وپا میاندازند وبساط علی و عمری درست میکنند تابیشتر نتیجه بگیرند آیامیشود ازهمچو نفوس انتظار چنین وجدانی داشت ؟! ثانیاً اینکه بافرض حصول آرزوی شما باز نمیتوان یقین کرد که دکان خراب وحال مردم آباد شود زیرا اگر این رؤسا دست بردارند تازه مریدان دست برنمیدارند . پس باید مرید را نصیحت کرد و تدبیری اندیشید که گوسفندان بطرف انسانیت بگرایند و الا مادام که گوسفندی یافت میشود چرا شیروپشمش را نبرند ؟ مادام که حیوانی موجود است چرا پیاده راه بپیمایند ؟ کیست که از منفعت گریزان باشد عبث نیست که رؤسا اتباع خودرا ازمطالعه کتب من وشمامنع شدید نموده (من قرء کتاب الاواره فلیس منی) درلوح خودمینویسند زیرا می بینند هر یکنفری که بخواند بیدار شود یك ضرری است که بر مادیات ایشان وارد میشود

آقای نیکو این حکایت را درمیان حضرات شنیده اید متذکر شوید و اگر نشنیده اید من شنیده ام وبرایتان نقل میکنم وازاین حکایت تاآخر مطلب را بخوانید وقبل ازبیان حکایت درعکس صفحه بعد چهار نفر محبوس بحبس ناصرالدین شاه رابه بینید و آن جوان یاطفل پانزده ساله را که در جنب پدر خودنشسته بنظر بیاورید تامطلب راعرض کنم .

این چهار نفر از مبلغین بهائی یکی حاجی ایمان زنجانی است و دوم میرزا حسین وسوم میرزا علیمحمد ورقایزدی وچهارم پسرش روح الله دونفر زنجانی مذکور بوسائلی ازحبس ناصرالدین شاه خلاص وبالاخره باجل طبیعی مردندودونفردیگر به روپسر درموقع قتل ناصرالدین شاه بدست حاجب الدوله مقتول شدند . راجع بجسد میرزاورقاپسرش که ازمحبس بیرون برده ودر چاهی افکنده اند وپس ازسالهاورثه اومدعی شده اند که ماجسد راازچاه بسر قبرآقا وازآنجا بباغ بیرون شهر طهران (ورقائیه) انتقال داده ایم و

آنجارا باغی ومقبره ساخته اند ومیل‌دارند درآتیه زیارتگاه بهائیان قرار دهند همانطورکه ورنه دلیلی ومدرکی برصحت این‌قول‌ندارند منهم نمی توانم‌مدرك بدست‌دهم ولی‌من برای‌خودم یقین کرده ام‌که این‌ساخت‌وساز



فرع برهمان ساخت‌وسازی است که درجسد باب بعمل آمده واستخوان‌ورقا درهمان‌چاه محبس پوسیده وبسرانش استخوانی عوضی‌بباغ ورقائیه‌انتقال داده‌اندفضلاازاینکه میدادند اگرهمان استخوان‌هم باشدقیمتی ندارد ودر عین‌این که‌خودشان‌هم بمرده‌پرستی‌عقیده ندارندواین‌حقه رازده‌اند که درآتیه معبود ومسجود اهل بها وه‌متولی‌وخادم ورقائیه باشند . ولی موضوع مااین مسئله نیست بلکه موضوع آنست که روح‌الله راهمه جا پیراهن عثمان کرده میگویند طفل ۱۵ یا سیزده ساله را کشتند (شهید کردند) و فوری از مراتب ومقامات ایمانی اوسخن‌میرانند ومن بکرات شنیده‌ام که میگویند روح‌الله بقدری در ایمان ثابت بودکه چون با پدرش بعکا حضور بهاء الله مشرف‌شد خود بهاءالله باو فرمودند میرزا روح‌الله اگرمن بگویم شوخی میکردم وخدانیستم توجه خواهی کرد ؟ آنطفل گفت من‌شما را تبلیغ‌میکنم که از حرف خود برگردید زیرامن یقین‌دارم‌که جزشماخدائی نیست !!

هروقت این قصه راشنیدم مرا خنده گرفت بیاد آنکس که باو گفتند ما ازمرشدتوپرسیده‌ایم گفته است من‌شبها بمعراج نمیروم پس تودرعروج آقا بمعراج اشتباه کرده‌ئی گفت خیر من اشتباه‌نکرده‌ام ومرشد غلط کرده است‌که اینحرف‌را زده و . . . بلکه اوشکسته نفسی میکند که میگوید به

معراج نمیروم من میدانم که او بمراج میرود .

آقای نیکو قومی که اینست فکر وعقیده باطنی یا تظاهر و تقلب ظاهری ایشان و بامثال این ترهات مردم رانگاه میدارند آیا منتظرید که رؤسای ایشان دست ازخدائی خود بردارند ؛ سالها زحمت کشیده واینطور مردم را اسیر قهقرائی داده وازترقی وتمدن و پیشرفت ایشان جلوگیری کرده و القاآت موهومه نموده تاایشانرا باین درجه ازجهل یا تقلب رسانیده اند حالا شما منتظرید که همان طوری که من وشما پس از فهم مطلب دست از دوستی ایشان کشیدیم وقدم درراه مخالفت بااین قضایای موهومه گذاشتیم و منتها آرزوی مااینست که این بساط خدعه ونفاق برچیده شود ایشان هم چنین کنند ؛ من وشما شریك منفعت نبودیم که توانستیم بوجدان خود پیروی کنیم اما آنها که از ابتداهم دراشتباهی نبوده بهتر ازهمه کس میدانسته ومیدانند که خبری نبوده و نیست و برای نفع خود این بساط را درست کرده اند آیا ممکن است دست ازآن بردارند بازهم میگویم (یکباره بگو مرده شود زنده آ کبلائی) .

آقای نیکو شما میدانید که اتباع وپیروان این دین سازان قرن تمدن روبهٔ تذبذب ودروئی را بقسمی مشق کرده اند وازرؤسای خود تعلیم گرفته اند که هردم بلباسی جلوه مینمایند و همه جلوات ایشان فقط برای احتیاط است که شایدروزی استفاده ازجهتی حاصل شود پس درصورتیکه پیروان برروی نفع موهوم بایستند رؤسا که نفعشان مسلم ومعلوم است چگونه ممکن است که تابع وجدان وصدق وراستی شوند وازاین تصنعات بگذرند ؛

آقای نیکو دراین چندساله شما خوب مطلعید که چه کسان وچنددفعه خواستند از این مذهب کناره کنند واعلان نمایند وباز برای نفع موهوم و ریاست نامعلومی خودرا بحضرات بستند وتظاهر بعقیده کردند ! شما کاغذ های میرزااحمدخان یزدانی را که درمصر به بنده رسید دیدید. شمامراسلات علی فیروز همدانی را که درقاهره رسید دیدید .شماخط شجاع الله خان علائی را که ازپاریس نوشته بودملاحظه کردید شمارحیم ارجمندرا که از اروپابر گشته واندکی ملتفت حقایق شده بود درمصر ملاقات کردید وشرح حال و مقالش را بشماگفتم . شماحرفهای عباس نعمت الله گراورساز ورفیقش مرتضی خان را درمصر شنیدید. شما سخنان فائق افندی وبعضی دیگر از متظاهرین بهائیت را درمصر بگوش خود اصغا کردید . شماحرفهای همان عده معدود



معراج نمیروم من میدانم که او بمعراج میرود .

آقای نیکو قومی که اینست فکر وعقیده باطنی یا تظاهر و تقلب ظاهری ایشان و بامثال این ترهات مردم رانگاه میداوند آیا منتظرید که رؤسای ایشان دست ازخدائی خود بردارند ؟ سالها زحمت کشیده و اینطور مردم را سیر قهقرائی داده واز ترقی وتمدن و پیشرفت ایشان جلوگیری کرده و القاآت موهومه نموده تاایشانرا باین درجه ازجهل یا تقلب رسانیده اند حالا شما منتظرید که همان طوری که من وشما پس از فهم مطلب دست از دوستی ایشان کشیدیم وقدم درراه مخالفت بااین قضایای موهومه گذاشتیم و منتها آرزوی ما اینست که این بساط خدعه ونفاق برچیده شود ایشان هم چنین کنند ؟ من وشما شریك منفعت نبودیم که توانستیم بوجدان خود پیروی کنیم اما آنها که از ابتداهم دراشتباهی نبوده بهتر ازهمه کس میدانسته ومیدانند که خبری نبوده و نیست و برای نفع خود این بساط را درست کرده اند آیا ممکن است دست از آن بردارند بازهم میگوییم (یکباره بگو مرده شود زنده آ کبلائی) .

آقای نیکو شما میدانید که اتباع وپیروان این دین سازان قرن تمدن روبهٔ تذبذب ودوروئی را بقسمی مشق کرده‌اند وازرؤسای خود تعلیم گرفته اند که هردم بلباسی جلوه مینمایند و همه جلوات ایشان فقط برای احتیاط است که شایدروزی استفاده ازجهتی حاصل شود پس درصورتیکه پیروان برروی نفع موهوم بایستند رؤسا که نفعشان مسلم ومعلوم است چگونه ممکن است که تابع وجدان وصدق وراستی شوند وازاین تصنعات بگذرند ؟

آقای نیکو دراین چندساله شما خوب مطلعید که چه کسان وچنددفعه خواستند از این مذهب کناره کنند واعلان نمایند وباز برای نفع موهوم و ریاست نامعلومی خودرا بحضرات بستند وتظاهر بعقیده کردند ! شما کاغذ های میرزااحمدخان یزدانی را که درمصر به بنده رسید دیدید. شمامراسلات علی فیروز همدانی را که درقاهره رسید دیدید .شماخط شعاع‌الله‌خان علائی را که ازپاریس نوشته بودملاحظه کردید شمارحیم ارجمندرا که از اروپابر گشته واندکی ملتفت حقایق شده بود درمصر ملاقات کردید وشرح حال و مقالش را بشما گفتم . شماحرفهای عباس نعمت‌الله گراورساز ورفیقش مرتضی خان را درمصر شنیدید. شما سخنان فائق افندی وبعضی دیگر از متظاهرین بهائیت را درمصر بگوش خود اصغا کردید . شماحرفهای همان‌عده معدود



بهائی ایرانی‌را دربرت سعید شنیدید شما اختلافات «گوسفندان» بغداد را دیدید‌شما بی‌عقیدگی اصحاب خاص حیفاو‌عکاردیدید . شما‌اقوال بعضی‌از تلامذه کلیه آمریکائی بیروت را نسبت برفتار شوقی افندی شنیدید شما سخنان میرزا محسن داماد عباس افندی را شنیدید شما بروحیات بهائیان هند و برما آگاه شدید‌و‌شرح اعمال مبلغین آنحدود را اصغا کردید شما رفاقت بهائی‌زادگان طهران‌را درمدت چهارسال‌آزمودید .چه شد که‌چون ماوشما برسر‌وجدان خود استوارایستادیم بعضی از آنها‌که اینقدرحرارت بروز میدادند‌مذبذب‌بیرون آمدند و کسانیکه تادیروز‌مارا تشویق‌میکردند که باید پرده‌رادرید ومردم‌را آزاد کرد امروز پرده برومیگذارند ؛ شما بکرات خودتان اظهارحیرت کردید که اینها چه مردمی‌هستند که در خلوت هرچه را مافهمیده ایم وانمودمیکنند که‌آنهاهم فهمیده اند حتی‌اگرماوشما دشنام نمیدهیم آنهاهزارلعن ودشنام ببها وعبدالبهاحواله میکنند که‌اینطور وسیله نفاق فراهم‌کرده‌اند واین اواخر هم یك‌عنصر فاسدی را برگردن بهائیان سوار کرده‌اند وباوجوداین بازوقتی که برفقای‌سابق خودمیرسند اظهار عقیده وایمان میکنند ولوح میخوانندو اگر خودشان پول برای سفر شوقی افندی بسویس نمیدهند ومقدمات نذر و مناجات اورا درصحنه های اروپا([1])فراهم‌نمیکنند ولی‌دیگران‌رابه‌پرداخت وجه تشویق‌مینمایند ! بالاخره‌شما خودتان عقیده پیدا کردید که بهائی زاده علاج ندارد وچون‌در آنمحیط بزرك شده وباین‌مزخرف کاریها عادت کرده وازهر محیط وجامعه بی خبر وازهرعلم وفلسفه بی‌اطلاع وازهر تربیت وتمدنی بی نصیب واز هر تجربه وعلمی بی‌بهره مانده وهمه چیز را در وجودبها و جای نشینان اوشناخته اینست که اگر هرروز بچشم خود هزار امر مغایر بیند (چنانکه میبیند) وهزارحرف بی‌اساس بشنود (چنانکه میشنود) بازنمیتواند دل از آن بساط بردارد (لمؤلفه)

کی‌توانی دریدپرده وهم ؟	زان وجودیکه شدخیال‌اندیش
پرده عنکبوت چون بدری	می تند پرده دگر بر خویش

آری یکی گفت من درخارج ایران که‌میدیدم خبری ازبهائیت‌نیست ومردم هم احتیاجی باین‌مذهب ندارند وخودم هم بی‌نیاز بودم این‌اظهارات را کردم ولی در ایران که چند هزار نفر بهائی هست چرا دست از آن بردارم ؟ عجالتاً یك سوسیته‌ایست که باآن هستیم دیگری گفت چون‌محتاج

باستقراض بودم اگر نزد صنیع‌السلطان اظهار بهائیت نمیکردم صدتومان بمن قرض نمیداد یکی گفت از ارث حافظ‌الصحه محروم میشوم دیگری گفت از مساعدت حقیقی رئیس ارزاق بی‌بهره میمانم !! (حالا چه شد) یکی گفت بواسطه تظاهر به بهائیت ما از محله یهودیها بیرون آمده پشت میز نشین شده‌ایم دیگری گفت آری آری ماهم دکتر شده‌ایم(غافل از اینکه اینها از برکت تمدن وقانون مشروطه وهمت آزادیخواهان است نه بهائیت) یکی گفت پدرم در این راه کشته شده چگونه بگویم بر خطا رفته دیگری گفت برادرم بخون آغشته شده(قالوا اناوجدنا آبائنا علی امة وانا علی آثارهم لمقتدون)غافل از اینکه آنها ببهائی بودن پسرشان زنده نمیشوند وبهتراست که دست برداری تانظیر پیدا نکند .

یکی گفت میدانم هر چه گفته اند دروغ در آمده ولی چکنم مبتلا شده‌ام یکی گفت اگر بهائی نباشم دخترم عاقم میکند دیگری گفت زنم طلاقم میدهد این گفت پدرم بدرم میکندآن گفت مادرم بما درم نمیدهد . این گفت برادرم بر آذرم مینشاند آن گفت خواهرم جواهرم میربآید این گفت جدم حدم میزند آن گفت مامم نامم نمیبرداین گفت شوهرم گوهرم‌میشکند آن گفت نامزدم بامردم می نشیند این گفت عمم غمم نمیخوردآن گفت خالم حالم نمیپرسد این گفت دایه‌ام دانه‌ام می برد آن گفت همسایه ام همشانه ام نمیگردد این گفت مشتریم کم میشود آن گفت‌شستریم نم میشود این گفت ماستم در تغار میترشد آن گفت پنیرم در بازار میخشکد .

نماند جز دوسه تن مردمان دل آگاه   که‌هیچو دیده دل هوشمندشان بیناست

آقای نیکو خیلی گذشت میخواهد خیلی شهامت وشجاعت میخواهد خیلی وجدان زنده میخواهد که کسی از نفع موهوم بگذرد تاچه رسد بنفع معلوم . بسی همت لازم است که انسان پشت پا بر همه چیز بزند و برای کشف حقیقت از ابتدا چشم از هر علاقه بپوشد و چون حقایقی یافت باز دیده از هر بی حقیقتی بر بندد وبدوستی ودشمنی کسی اعتنانکند وبا کذب وناراستی مبارزه نماید . پس آن عده که تا اینم من‌وشما میدانیم اگرفکر خودرا روی کاغذ نیاورده ودر جامعه منتشر نکرده اند از آنطرف‌هم‌خود داری نموده وباصرار حضرات‌ترتیب اثر نداده وبرخلاف وجدان‌خودقلمی نگرفته وقدمی نزده‌اند آنها وجودشان‌ذیقیمت‌است وبشما اطمینان میدهم که آنهاهم روزی ازپرده خفادرآیند وآنچه میدانند بنگارند خصوصاًآن

جوان باوجدان که سه سال منشی عباس افندی بوده و چه چیز ها دیده وچه رازهای نهفته را دریافته که شطری از آنرا برای من وشما حکایت کردو امیداست همه آن اسرار یابقلم خودش‌یادیگران بتأییدات الهیه در موقع مناسب گفته شودوبافرض اینکه برای او مانعی پیداشودبشما قول میدهم که امثال اوبرهبری یزدانی منتظرند تا در این‌راه دبیری مؤید گردند (۱).

آقای‌نیکو گرچه بنده‌ازرؤسا مأیوسم ویقین‌دارم که تا یکنفر مرید بارکش‌هم‌دارند دست ازاین‌بساط بر نمیدارند ولی از همین اتباعی که تا امروزبدان اوصاف که ذکرشد موصوفند مأیوس نیستم و اطمینان دارم که این بندگان خداهم یاخود یانسل آتیه شان بهمین زودی آگاه خواهند شد که براه خطائی رفته اند و بدون شبهه روزی بیایدکه بفهمند من و شما غرضی جزغرض‌حقگوئی نداشته ایم وگذشته نمونه آینده است . شمادیدید که در این‌چند ساله چه مقدارمراسلات از اطراف‌رسید ومعلوم شدتاچه‌حد چشم وگوش‌حضرات‌بازشده‌ودانسته اند که‌ماوشماخیر خودشان رامیخواهیم فقط حجاب وسد ایشان یك توهمات رقیقه ایست که آنهم بعون الله بزودی رفع‌خواهد شدمثلایك توهمشان‌توهم معاش‌وزندگانی‌است که تصورمیکنند اگر ازمعاشرت‌ودادوستدبا دسته خودشان‌باز مانند دیگرهمه درهابرویشان بسته میشود وازاینست که بکرات گفته اند من وشما شنیده‌ایم که‌قدری‌باید صبر کردتابیبنیم‌آواره ونیکو که‌بااین‌شدت صداارابلند کرده اندبکجامیرسند

آری عزیزم مردم‌ضعیفند مردم اعتمادبنفس ندارند مردم علاقه شان بدنیازیاداست خصوصاًبااین‌اوهامی که هشتادسال‌است درکله‌های‌ایشان کرده اند که هرکس بچهٔ آورده آنرا معجزه بها شمرده‌اند هرکس نیاورده باز معجزه بهابوده هرکس‌فقیرشده ازمعجزه اوبوده هرکس غنی شده باز از معجزه بهابوده وازطرفی بطور وهم‌درکله ها جای‌داده‌اند که راستی‌اغلب اتباع وقتیکه‌سرگرم تبلیغ میشوند هرچه بزبانشان‌آمد میگویندونمیفهمند چه میگویند .

اگرعده است دم از کرورو ملیون میزنند درحالتي که شما میدانید

---

(۱) ـ مقصود از منشی‌افندی‌آقای صبحی است که چندماه بعدازطبع این کتاب موفق بتألیف ونشر کتاب خودشدموسوم بکتاب(صبحی)ولی‌رهبر ویزدانی کاری‌نکردند رهبر برای خاطر یزدانی ویزدانی برای پایداری درطریقه شیطانی ودبیر مؤید بجهت نافهمی یعنی‌دورماندن از فهم‌خود .

که هیچ مذهب کوچك باطلی هم عده‌اش باین کمی نیست و اگر عده داشتند اقلا دریکی از نقاط دنیا عرض‌اندامی کرده بودند ولی چون می بینند باشش هفت یا منتهاده‌هزار جمعیت متشتت که هرده نفرش دریك‌دهی درزیرهزار پرده دین‌باقی میکنند وهمه ازادانی خلقندنمی‌توان عرض اندام کرداینست که تمامش ازراههای دوردروغ میبافند وباطراف میفرستند واتفاقاًدروغ را فروغی‌نیست واثری‌ندارد واز این دروغهای هشتادساله شان نتیجه این شده که امروزعده‌شان کمتراز آن موقعی‌است که باب‌را کشتند وبهاراتبعید کردند واگر اهمیت اشخاص بهائی است جزانگشت ناپاك بدامنهای پاك درازکردن کاردیگر ندارندبقسمی که شمامیدانید چه‌کسانی را ازداخل و خارج بخود نسبت‌داده و میدهند درحالتی که ثابت شده است که روح آن اشخاص خبرندارد که اصلا بها دردنیا بوده‌وچه گفته‌تاچه رسد باینکه مهمل گفته باشد یا مستعمل وبالاخره ثابت‌شده است که درهمه دنیایکنفر شخص مهم داخل اینطایفه نیست و هرچه گفته شده است از شایعات خادعانه خود بهائیان است واگرمبادی وتعلیمات است یااحکام وحدودهرعاقلی میداند که یکدسته اخلاقیاتی که از قبل وبعد هر کس گفته است واین حضرات ازهمه ناقص‌تر گفته اند اگرآنهارا ازکتب ایشان برداریم‌دیگرهیچ نمیماندمگر الفاظ مکرره بسیار وقبیح وخوشبختانه آن تعالیم‌اخلاقی همچون ازقریحه های پاك‌ازهرآلایشی‌صادرنشده ودرزیرپرده مقاصددیگری بوده‌است‌ابداً مؤثر نگشته چندان که‌دیدیم که فساد اخلاق درجامعه باین کوچکی‌و تازگی (بهائی) بیش‌ازهرجامعه موجود است‌حتی‌جامعه مذهبهای کهنه چندین‌هزار ساله وهمچنین موهومات که نه تنها خرق نشده بلکه التیام یافته و باکمال شدت دربین حضرات شایع گشته .

باری‌سخن‌برسراین‌بود که باین‌اوهام وضعفی که در نفوس بهائیه‌است بیداری ایشان قدری مشکل است ولی‌طبیعت دنیاآنهارا بیدار خواهد کرد اگرامروز بلجاج وعناد مبتلا شده سخن هیچ خیر خواه را نمیشنوند بلکه بموجب سد وبندی که رئیسشان گذاشته کتاب امثال‌من و شمارا نمیخوانند ولی بالاخره حقیقت خودرا نشان‌خواهدداد تاریخ خود را جلوه خواهدداد خصوصاً برای کسانی که تحصیلاتشان‌تکمیل‌شود وتنها امیدمن همین‌است که تحصیل کرده‌های آتیه‌زیربار این اوهام نخواهندرفت بشرطاینکه‌معارفشان کاملا تابع‌معارف‌عمومی‌شودوتزریقات‌خصوصی ازمیان برودولاحول‌ولاقوةالاباالله .

مرحله ثانیه درتاریخ بهاءالله

میرزا حسینعلی نوری ملقب ببهاءالله می گویند درروز دوم محرم سنه (١٢٣٣) هجری مطابق ٢١ اکتبر ١٨١٧ میلادی درطهران ازصلب میرزا عباس ملقب بمیرزا بزرك نوری ورحم خانم جانی متولدشده وباین مناسبت روز ولادت اوراباولادت باب که گفتیم روز سیم محرم ١٢٣٥ بوده درجوار هم قرار داده درآن دوروز بهائیها باکمال احتیاط وهراس عیدمیگیرند!

اما دراینکه آیا واقعاً بها در روز دوم محرم متولد شده یا در این تاریخ هم نظر بمصالحی چند تصرفاتی بکاررفته وتصنعاتی اعمال شده قابل دقت است . زیرا دراطراف همین تاریخ وقضیه ساده غیرمهم وقتی خواستیم تحقیقات صحیحه بعمل آوریم برخوردیم بچیزهائی که کاملا این قضیه رامتزلزل ساخت وبرای اینکه خوب زمینه مطلب روشن شود عرضه میدارد که نگارنده قبل ازورود درحضرات مکرر از زبان قدمای مسلمین میشنیدم که حاجی میرزا حسین نوری یاحاجی حسینعلی نوری ادعای خدائی کرده واو کسی است که غلام پیشخدمت شاهزاده معتمدالدوله بوده وآن شاهزاده بافرهادمیرزا اسخنانی راجع بایام صبارت او گفته اند (١)

مقصود بر سر کلمه حاجی بودکه بکرات شنیده شده است باینکه میرزاحسینعلی حاجی بوده بعدازآنکه در بین حضرات وارد شدم دیدم از لقب حاجی ابداً بحثی نیست تاموقعی که خواستم تاریخ بنویسم ازهرکس که با این خانواده اندك سابقهٔ داشت خواه مسلمان وخواه بهائی وخواه ازلی تحقیقاتی بعمل آورده تا اینکه برخوردم بشخص مطلعی که اوازپسر میرزا رضاقلی برادر مسلم بها شنیده بودکه تولد ایشان در ماه ذیحجه (١٢٣٢) واقع شده وچون معمول بودکه هرکس در آن ماه متولد شود اورا حجی گویند لهذا میرزا حسینعلی را هم بحجی میرزا حسین و یا حسینعلی موسوم ساختند .

اینجا بودکه بر جعالیت وتاریخ سازی بها واطرافیانش آفرین گفتم چه بین ذیحجه ١٢٣٢ تا محرم ١٢٣٣ ده بیست روزی بیشترفاصله نیست. مثلا آقای نوری درنهم یا دهم ذیحجه متولدشده باشد تا دوم محرم

---

١ ـ اشتباه نکنید که این معتمدالدوله غیراز آن معتمدالدوله خواجه است که قبلا ذکر شد .

بیست ویکروز یا دو روز فاصله است پس تدبیر اندیشیده‌اند که این عید مولود را از آنجا برداشته بیاورند بچسبانند بمولود باب که بیك تیرچند نشان زده باشند :

۱ - اینکه لقب حجی‌را بیمورد انگارند وازآن لقب که بنظرشان ننك میامده خلاص شوند .

۲ - اینکه دردهه عاشوراکه ایام عزاداری مسلمین‌است عیدی‌قرار داده باشند یا اگر بابیها برای باب عیدی میگیرند ایشانهم درجوار آن درآیند تا یکروزش دو روز وعیدش مهمتر ومفصلتر شود .

۳ - اینکه این مجاورت زمانی را هم نوعی از معجزه قلمداد کنند که مثلا خدای مطلق بقدرت‌خود این دوخدای مقید را در دوروز متوالی (ولی بفاصله دوسال) بوجودآورده که دو روزش یکروز محسوب‌شود ! واین سخن از نصوص مضحکه بها است که میگوید(این دو یوم عندالله یك یوم محسوب است)

آیا شما تعجب نمیکنید که دویوم چطور یك‌یوم محسوب میشود ؟!

مجملا بها بقول خودشان دو سال تمام وبقول دیگران دو سال و بیست‌روز کم از باب بزرگتر بوده‌است واینجا است که میدان‌برای تاخت وتاز ازلیها باز شده بر بها حمله کرده اند . زیرا باب درکتاب بیانش که گفتیم یکدسته از ترهات است گفته‌است که باید در دین‌بیان ضرب‌اطفال موقوف شود وهیچ معلمی باطفال دبستان چوب نزندبرای اینکه آن‌مظهر آتیه که دربیان (بمن یظهره‌الله) تعبیرشده غیرمعلوف (۱) است و درآن زمان که بخواهد قدم بعرصه ظهور گذارد درردیف سایر اطفال در دبستان خواهد بود پس‌بایدچوب باطفال‌زده‌نشود که مبادا دربین‌چوبهائی که معلم باطفال میزند چوبی‌هم ازروی‌ناشناسی بآن مظهرمقدس وارد وقلب منیرش مکدرگردد. ازاین سخن معلوم میشود که باب‌تصور میکرده است که دین خودش مانندادیان رسمیه دنیارسمیت‌پیداخواهد گردواحکامش مجراخواهد شد وپس ازهزار یاقول‌خودش دوهزارویکسال‌بعدمطابق عدد (مستغاث) ظهور دیگری خواهدشد که او موعود بیان خواهد بود لهذا نهی ازضرب اطفال‌را ازنصوص مسلمهٔ بیان‌قرار داده که برآن‌طفل دبستانی که سرآبنا

---

۱ - معلوف ازغلطهای چاپخانه است ودرستش معروف اما از بس غلط خوبیست بجاگذاشتیم .

بیست ویکروز با دو روز فاصله است پس تدبیر اندیشیده‌اند که این عید مولود را از آنجا برداشته بیاورند بچسبانند بمولود باب که یك تیرچند نشان زده باشند :

۱ ـ اینکه لقب حجی‌را بیمورد انگارند وازآن لقب که بنظرشان ننك میامده خلاص شوند .

۲ ـ اینکه دردهه عاشورا که ایام عزاداری مسلمین‌است عیدی‌قرار داده باشند یا اگر بابیها برای باب عیدی میگیرند ایشانهم درجوار آن درآیند تا یکروزش دو روز وعیدش مهمتر ومفصلتر شود .

۳ ـ اینکه این مجاورت زمانی را هم نوعی از معجزه قلمداد کنند که مثلا خدای مطلق بقدرت‌خود این دوخدای مقید را در دوروز متوالی (ولی بفاصله دوسال) بوجودآورده که دو روزش یکروز محسوب‌شود ! واین سخن از نصوص مضحکه بها است که میگوید(این دو یوم عندالله یك یوم محسوب است)

آیا شما تعجب نمیکنید که دویوم چطور یك‌یوم محسوب میشود ؟!

مجملا بها بقول خودشان دو سال تمام وبقول دیگران دو سال و بیست‌روزکم از باب بزرگتر بوده‌است واینجا است که میدان‌برای تاخت وتاز ازلیها باز شده بر بها حمله کرده اند . زیرا باب در کتاب بیانش که گفتیم یکدسته ازترهات است گفته‌است که باید در دین‌بیان ضرب‌اطفال موقوف شود وهیچ معلمی باطفال دبستان چوب نزندبرای اینکه آن‌مظهر آتیه که دربیان (بمن یظهره‌الله) تعبیرشده غیرمعلوف (۱) است ودرآن زمان که بخواهد قدم بعرصه ظهورگذارد درردیف سایر اطفال در دبستان خواهد بود پس‌بایدچوب باطفال‌زده‌نشود که مبادا در بین‌چوبهائی که معلم باطفال میزندچوبی‌هم ازروی‌ناشناسی بآن مظهرمقدس وارد وقلب منیرش مکدرگردد. ازاین سخن معلوم میشود که باب‌تصور میکرده است که دین خودش مانندادیان رسمیه دنیارسمیت‌پیداخواهد کردواحکامش مجراخواهد شد وپس ازهزار یابقول‌خودش دوهزارویکسال‌بعدمطابق عدد (مستغاث) ظهور دیگری خواهدشد که او موعود بیان خواهد بود لهذا نهی ازضرب اطفال‌را ازنصوص مسلمهٔ بیان‌قرار داده که برآن‌طفل دبستانی که سرآبنا

---

۱ ـ معلوف ازغلطهای چاپخانه است ودرستش معروف اما از بس غلط خوبیست بجاگذاشتیم .

هست خدا شود وهنوزخدای نارس است صدمه واردنشود ! (این یکی از وقایعی است که بوی جنون میدهد)

اما میرزای نوری مدعی‌شده است که من یظهره‌الله مذکور دربیان که سیدباب بشارت بظهورش داده منم !

ازجمع این‌دومطلب هرعاقلی‌میفهمد که یا باب دیوانه بوده وبها هم میدانسته یابها بی‌دین وعقیده ومعتمد بخطا بوده یاهردووآین‌سخن‌بسی‌بجا وبمورد است که گفته شودآقای‌نوری شما که دوسال ازباب بزرگتربیدودر موقع صدور این کلمات بیان وبشارات باب شما شخص سی و دوساله بودید چگونه مصداق این کلمه شدید ؛ مگربگوئیم سیر قهقرائی بعمل آمده .

خدارحمت کندقاآنی‌را که درمطایباتش شرح‌میدهد حکایت آنکسی راکه از سنش پرسیدند و گفت‌میگویند بیست امانیست تاآنجاکه سائل‌می گوید ازبس‌بقهقرا رفتی ترسیدم بمنجلاب . . . . افتی .

خلاصه میرزا حسینعلی درموقعی که ندای‌بابیت سید باب‌راشنیدبیست وهفت ساله‌بود وفارغ‌التحصیل شده‌بود وبقسمی که درجلد اول اشاره‌شداو گذشته از اینکه پدرش منشی بودوخط وانشاء را بفرزند خودآموخته‌بود بعلاوه بها درهرحوزه رفته‌بود ومدتها تحصیل علم وعرفان کرده بود گاهی بقول میرزا ابوالفضل درمحضر میرزانظرعلی‌حکیم بود وگاهی درمدرس دیگران گاهی از درباریان چیزی میاندوخت وگاهی از مراشد و اقطاب سخنی میاموخت .

اما در اینکه اوازچه زمان بسید باب ایمان آورده وازچه نقطه نظر بوده ومبلغش کیست تاریخ ساکت است وازقرائن فهمیده‌میشود که انس‌و الفت تامی باکلمات شیخیه داشته و شهرت قرةالعین در وجود اوتأثیرمهمی نموده ودرهرصورت درهمان اوائل محبوبیت باب‌بها باوتوجه کرده است‌و درحلقه مریدان وی درآمد .

بطوریکه بعضی‌از اهل تحقیق تشخیص داده اند دربادی امر میرزا حسینعلی براثر سادگی ذهن وعادت برعرفان بافی بسیدباب‌معتقد شدودور نیست که توجهات مقدماتی‌اومنبعث‌ازعقیده بوده‌ومثل سایر فریب‌خوردگان اوهم فریبی خورده ولی شبهه نیست که بزودی ملتفت شد که راه خطائی پیموده ومقامات سابقه خودرا هم ازدست‌داده ولی‌کار ازدست وتیرازشست درگذشته بودلهذا درصدد برآمد که از جانفشانی و فداکاریهای اتباع باب

استفاده نموده تزلزلی درارکان سلطنت اندازد واز هرطرفی از دیانت یا سیاست که بهتر ممکن‌شد بهرهٔ بگیرداین بود که در حوادث قلعه طبرسی و امثالها کوششها کرد و پولها صرف نمود ولی موفق نشد وبکرات بچنگ دولتیان مبتلا شد ویکدفعه هم در درجزحبس شلوچوب‌خورد وسعی درقتل ناصرالدین‌شاه کرد تاآنکه محمدصادق تبریزی و ۵ نفردیگررا درسال‌دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه واداربرحمله ورمی براونموده نتیجه آن‌شد که تیر هاکارگرنگشت وحمله کنندگان مقتول‌شدند وبها بحبس سیاه چال افتاد و درآنموقع برادربزرگش میرزاحسن نوری‌منشی سفارت روس‌بودوبالاخره بوسیله میرزا حسن سفارترا وادار برشفاعت کردند وپس‌ازچهارماه‌وچیزی بها بشفاعت سفیرروس ازحبس خلاص وببغداد باعائله‌اش تبعیدشد دربغداد تاچندی‌ساکت بود ولی‌بابیهای متواری ومنفور ازجامعه تک‌تک ببغدادرفته بعضی نزدبها وبعضی نزدازل میرفتند وتحریک‌میکردند که شما قبل از قتل باب مورد توجه وحامل اسرارباب بودید چراخاموش نشسته واقدامی نمی کنید بازهم چندان لاشه الوهیتش گرم نشد بلکه از دست ایشان بسلیمانیه فرار وانزوا اختیارکرد که شایددست‌ازاوبردارند ولی بابیها ازبیچارگی خودشان که درجامعه منفورودرنزددولت مغضوب شده بودند وبهیچ وسیله نمیتوانستند خودرا باز بجامعه ملحق کنند دست از این دوبرادر بر نداشته هردم رفتند وآمدند تاآنکه بها از سلیمانیه برگشت وآثار بعثت‌ظاهرشد یعنی اگر مظاهر حقه ازجانب‌خدا برای هدایت مردم مبعوث میشدند این مظهر حقه از طرف بندگانش برای ضلالت مردم مبعوث شد ؛ زیرا دید مادهٔ گوسفندان برای افاده‌مستعداست‌لهذا شروع بکار کرد وازهمان‌دم بابی های جسته گریخته بقدرپنجاه شصت‌نفر آلت دین سازی‌شده از اصحاب‌خاص اوشدند ولی طولی نکشید که کارهای نهانی ایشان آشکارشد وهرروزصدا وندائی بود وبطوریکه در جلد اول گفتیم کاررسیدبجائی که مخالفین‌خود را هرجا دسترس داشتند ترورکرده مخفی میکشتند وچند قتلی که دربغداد واقع‌شده پس از تفریق‌بین دوبرادر (بهاوازل) مورداختلاف‌شده یعنی تاباهم بودند معلوم نبود که فلان‌مقتول‌قاتلش که بوده ولی‌بعد ازتفریق هریك ازاین دوبرادر آن‌فتنه‌ها وقتل‌هارا‌بدیگری‌نسبت داده خودرا مظلوم‌واخلاقی وانمودمیکردند.مجملابراثراینحرکات‌باز گردفتنه‌برخاست وغبارآن‌دامان‌خود واصحابشان راگرفت ودولتین‌ایران وعثمانی برتبعیدایشان تصمیم گرفتند.

سیاست ترکمانی ـ آقای کتک خورده

از ابتدائیکه میرزای نوری هوای الوهیت بر سرش افتاد سیاست ترکمانی یا آقای کتك خورده را پیش گرفت وشرح آن ازاینقرار است که دزدهای ترکمان مشهور است که چون ازچپاول قافله فارغ میشدند نعل اسبهای خود رامیکشیدند ووازگونه می کوبیدند که کسی نتواند بفهمد اینها از کدام راه رفته اند ونعل واژگون زدن مشهور شده وحکایات آقای کتك خورده را که متضمن سیاست ترکمانی است بکرات از خود عباس افندی شنیدم وپس از مطالعه دیدم این حکایت عیناً درخود وپدرش مصداق دارد

گویند آقائی وارد سرطویله شد ونوکر خودرا مورد خطاب وعتاب قرارداد که چرا اسبهارا نیکو تیمار نکردی ؟ وبالاخره سقط گفتن آغاز کرد نوکر پیمانه صبرش لبریز شده آقا را درمیان ذبلها (پهن) دراز کرده کتك کاملی باوزد درآن بین صدای درب طویله بلندشد که کسی واردمیشد نوکراز روی سینه آقا برخاسته بکناری ایستاد وحالت مظلومیرا بخود داده هردم میگفت ای آقاچه کرده ام که اینطور مرامیزنی ؟ آیا سزای خدمات من است که چنین مشلقم میسازی ؟ آقادید درحضور شخص ثالث نمیتواند حقیقت را بگوید وکتك خوردن خودرا اظهار نماید لهذا گرد از لباس و کلاه افشاندن گرفت وهمی گفت من چنینم هر نوکری که درست خدمت نکند او را میزنم تومیخواهی بمان وکتك بخور والا ازپی کارخود برو .

عباس افندی آن مضمون را برای عثمانیها درست کرده بود که هر وقت در قضیهٔ مغلوب شدند یا اتفاقی برایشان افتاد عکس العمل آنرا جلوه داده جشن میگیرند وباطراف اعلان فیروزی خودرا میدهند ولی خوداو وپدرش در طول حیات خویش این سیاست ترکمانی را تعقیب نموده همیشه رفتار آقای کتك خورده را سرمشق خود داشتند وطلیعه این سیاست هنگام تبعید شدن ازبغداد طلوع نمود که چون بها واصحابش را در تحت تضییق کشیده باسلامبول حرکتش دادند باطراف محرمانه نوشت که بعثت جهری درآن موقع واقع شده ومریدانش را واداشت نگاشتند که جمال مبارك در آنوقت در باغ نجیب پاشا دوازده روز بانزال الواح و آیات پرداخته ندای خودرا بمسامع اهل عالم رساندند وبالاخره پس از چندین سال آن ایام را عیدرضوان نام نهاده از سی ودوم عید نوروز تا دوازده روز اتباع رابجشن وسرور مأمور کردند درحالتي که آن ایام ایام کتك خوردن این آقا

بوده وحرفی از بعث‌والواح نبوده وهرچه گفته شده پس ازسالها درمواقع
فراغت حال‌وبال وازروی‌ساخت وسازهای شوروی صورت گرفته وبالاخره
این‌سیاست‌ترکمانی همواره همراه‌حضرات بوده وتاکنون‌هم تعقیب میشود
بقسمیکه اگربادوربین نظر ونظر دوربین در زوایای تواریخشان بنگریم
می‌بینیم هرجا افتضاحی رخ‌داده فوری‌همانجا رامورد معجزه یاقدرت‌قرار
داده نعل‌وازگون را سوار کرده اند چنانکه درجلد اول‌شرح‌لوح ناپلئون
راگفتیم که چون عریضه خاضعانه بها ارسال بفرانسه نشدو برخلاف انتظار
او ناپلئون‌هم‌مغلوب ومنکوب‌شدفوری لوح‌قهریه صادر کردند وپیش گوئی
که ازپس گوئی هم عقب‌تربود آغاز نمودند .
باآنکه راجع بقضایای اسلامبول بسرش عباس افندی درمقاله سیاح
قسمی وانمود کرده که گویا سلطان عبدالعزیز و وزرایش نسبت بمقام این
میرزاخدا فوق‌العاده خاضع‌و یااقلامتحیر بوده‌اند درحالتی که بقدری عثمانی
ها بایشان درباب عالی بنظرحقارت نگریسته اند که ازوصف خارج‌است .

دروغگو حافظه ندارد

توضیح آنکه حضرات‌دولوح‌زیردوشکی دارندیکی فارسی‌ودیگری
عربی که خطابات‌شدیده درآن‌دولوح‌است ومخاطب آن‌مجهول‌است‌دریکی
(ان‌یا رئیس) خطاب‌شده ودردیگری (ای‌نفسی که خودرا اعلی‌الناس‌دیده)
بهائیها میگویند مخاطب باین خطابات سلطان عبدالعزیز است ! در این‌دو
لوح بقدری‌ازآن‌رئیس شکایت‌شده که معلوم‌است بی‌نهایت ازدست‌اوعصبانی
بوده اند. دراینمدت یکنفر نگفت که این‌الواح وخطابات‌چیست ؟ ولو آنکه
زیردوشکی بوده وجزچشم بعضی‌ازگوسفندان بها (استغفرالله بندگان‌خدا)
چشم‌احدی برآن نیفتاده ولی‌درهرصورت باآن‌شوکتی که افندی گفته‌است
این‌الهام‌وآن‌عبارت‌وقورتهای افندی‌درمقاله‌سیاح چیست ؟یعنی‌اگردرباریان
اسلامبول بطوریکه درمقاله است احترام‌از (جمال مبارك !) کرده انداین
شکایات بهاچیست ؟ واگر حرفهای بهاصحیح‌است‌وشکایات اومورددارد آن
فیسهای‌عباس‌افندی‌درمقاله چه مورددارد ؟ دراین‌مقام باید گفت گاهی‌دروغ
پرداز دروغگورا مفتضح میکند واین ازآن‌موارد است .
اینك شأن‌وشوکت بهاراکه درنظر سلطان عثمانی داشته است‌درطی
حکم نفي ایشان از ادرنه که بترکی‌صادر شده و ماآنرا بازحمانی بدست

آورده در کتاب تاریخ خودشان هم نگاشته ایم تقدیم خوانندگان میداریم تاهمه سیاستهای ترکمانی حضرات شناخته شود .

سبحان‌الله که انسان برای فریب‌دادن مردم واستفادهٔ غیر مشروع بچه راهها سیرمیکند ؛ ما درجلد اول شرح بیچارگی حضرات‌را در اسلامبول بیان کردیم تابدرجهٔ که بناسبودعباس افندی نزدشخص تاجر ایرانی مستخدم باشدوبجهت مفقودشدن کمربند قیمتی اومتهم واخراج‌شد ولی بهائیان گمان کردند که مااین‌تهمت‌راازخوداختراع کرده‌ایم درحالتیکه‌اگراین‌قضیه‌تهمت هم باشد بماراجع‌نیست وخودبها ازآن‌دفاع کرده‌دررسالهٔ که موسوم‌است برساله ابن ذئب وبخوبی معلوم میشود که یك‌چیزی بوده‌است که اومجبور بردفاع شده زیراربابعقل سلیم مبرهن است که‌گاهی دفاع ضررش بیشتر از سکوت است‌چنانکه‌بهابرای اینگونه مدافعات‌درچند موردقیافه راباخته وخودرامو‌هون‌ساخته‌یکی همین‌مورداست‌ویکی‌هم‌راجع بادعای‌معتمدالدوله فرهاد میرزا که درمجلس علمی‌بعنوان‌شرب ممنون داشته گفت بملاعلی‌اکبر وملارضا که‌چگونه شمااورا خدامیدانید وحال آنکه‌اوبامن شرب کرده‌است ودرمجالس سری حرف‌دیگری هم گفته است راجع بایام صباوت وسادگی ایشان که اغلب ایرانیان آنرا شنیده اند .

خلاصه پس ازآنکه ملاعلی اکبرابادی وملارضای مبلغ ازحبس در آمدندواین‌سخن‌رابه‌بهای‌خود راپرت‌دادند بهاقیافه‌راباخته درعوض‌مسکوت گذاشتن قلم را بمدافعه کشید وشنیده‌ام درچندلوح‌ولی‌آنچه راخودم‌دیده‌ام در یك لوح میگوید ـ شخصی مثل معتمدالدوله نباید سخن بی حقیقت بفرماید من‌باایشان فقط دودفعه ملاقات کرده ام یکی درمرغ محله ودیگر درطهران خلاصه شرحی باین‌مضمون درآن‌لوح ازخوددفاع کرده وبطوری که دیده میشوددفاع هم ناقص‌است‌زیرامعتمدالدوله تعیین دفعات‌نکرده‌بوده است که ایشان بیش‌ازدودفعه ملاقات‌را انکارمیفرمایند .

باری بقول یکنفر گفت ما اینقدرسخن صحیح داریم که حاجت ببحث دراینگونه مسائل‌نداریم وبهتراست که ترك اینگونه مباحث کنیم تانگویند مقصد آواره دشنام‌بوده‌است وبپردازیم بمسائلی که راهی برای دفاع‌وانکار آنها نیست . سخن‌دراین‌بود که سلطان‌عثمانی ووزرایش نظریکه بحضرات داشتند این‌نظر بود که اینها یك‌دسته مردمان مفسدشروری هستند که بنام دین ومذهب وسیله نفاق وشقاق‌رافراهم کرده اند واین بود که فقط التزام‌از

ایشان گرفت که درخاك عثمانی مذهب خودرا منتشر نسازند وچون درادرنه پس ازپنجسال بازمعلوم شد که سراً بنشرعقائد خودپرداخته وآمدوشدا تباع را اجازه داده اند این بودکه این حکم در تبعید ایشان صادرشد و ما آنرا ازکتاب (کفرطوربه سی) تألیف رامی بابا بکواکب الدریه نقل کرده اینك ازکواکب نقل باینجا مینمائیم .

صورت فرمان سلطان عبدالعزیز

دستور مکرم و مشیر مفخم نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الانام بالرأی الصائب ممهد بنیان الدوله والاقبال مشیدارکان السعادة والاجلال المحفوف لصنون عواطف الملك الاعلی ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذیشاننی حائز و حامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجلاله و فخرالامراء الکرام معتمدالکبیر الفخام ذوالقدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بمزید عنایة الملك العلام میرمیران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی در دنجی رتبه مجیدی شان ذیشاننك حائز وحاملی هادی پاشادام اقباله وقدوة التراب المتشرعین عکا نائبی مولانا زیدعلمه توقیع رفیع همایونم واصل اولیجق معلوم اوله که مقدما ایرانده بابی فامیله بر مذهب ظهورایدمرك بونلرك تعدیلاتدن بعضریله ایران دولتنجه مجازات ایدلدیکی مثللو برازی دهطرد ونفی اولوند قلری جهتله بونلردن شیخ میرزاحسینعلی و صبح ازل و برادرلری و رفقا سی حملهٔ ادرنه یه گوندر لمشدی مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقا سندن طوبجی قائم مقام لقندن مخرج آقا جان بك (۱) ایله قره باغلی شیخ علی سیام (۲) وخراسانلی میرزا حسین نام دیکری مسکن قاسم ومحمدقدوس (۳) وعبدالغفارو درویش علی واصفهانلی محمد باقر نام شخصلرك مخابرات مفسدتکارانه‌ای وقوع بولمی یعنی استخبار اولونمسیله اشخاص مرقومه اخذ وتوقیف ایله دیوان احکام (عادله مده تشکیل اولنان قومیسیوند تدقیق اولوندیغنده یدلرنده بولنان کاغذ ورسائلك مدلول ومآللرینه و کندولرك احوال وافعاللرینه نظراً مرقوم شیخ یحیی صبح ازلك کندوسنه عربی وفارسی بر کتاب نزولندن بحثله برنوع نبوتی متضمن مهدیلك ادعاسنده بولوند یعنی اکلاشلمش بومثللو ارباب ضلالك شوبولده حرکته

---

۱ ـ مقصود میرزا آقاجان خادم الله کاتب وحی باواهی است ۲ـ سیاح ـ مقصود حاجی سیاح است که سیام نوشته ۳ـ غیرازقدوس مشهور است که در طبرسی کشته شده .

قیاملری جاهل اولان برطاقم اهل سلامك اغفالی مقصدینه مبنی اولدیغنه بنادیوان حرب احکامی اقتضاسنجه مرقوملرك نفی ابدایله مجازاتلری لازم کلمش واکرچه مرقوملرك علی صبح ازل امرلریله مقتدی اولملرینه نظراً برنجی طوپخانه عامره قائم مقام لغندن مخرج سلماسی آغا جان بك ترویج افساد اتلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ناشئ ایکنجی قره باغلی شیخ علی صیام وخراسانلی میرزا محمد حسین نام دیکری عسکر قاسم ومرقوم علی صبح ازلك وکیلی قدوس و اصفهانلی محمد باقر وشیخ میرزا حسینعلی وصبح ازلك برادرلری میرزا موسی ومیرزا محمد قدوس واحباسندن عبدالغفار و خدمتکارلرندن درویش علی نام کیمسه لری دخی فضله اتباع و اقتدا ایله اوچنجی درجه ده طوتولملری لازم کلور ایسه ده عبارهٔ قانونیه ده علی الاطلاق اون اتفاقلر دیو لسان کولنن کیمسه لره صراحتی بولنمق ایچون درجه تعیننه لزوم کوسترمش ایدیکندن جمله سنك محل بعیده یه نفی ابدایله دفع وتغریبی وفقط قانون جزا احکامی حکمنجه نفی ابدجزاسی حبسی جامع اولدیغندن بونلر کیده جکلری محللرده حبس اولنمازلر ایسه فرار ویاخود مملکت ایچریسنده کزه رك برطاقم کسانی اضلاله اجتسار ایده جکلرینه بناء قلعه بند صورتیله محبوس بولونه‌دیریله حقلرینه ضمیمه ترتیب مجازاتلری قلنمسی قومیسیون مذکور جانبندن بامضبطه بیان اولنمش اولوپ واقعا مرقوملر بولنه‌جقلری محللرده کرك اهالی وکرك بر بریله اختلاط ایتدیرلمه ملك اوزره قلعه ایچنده برخانه ده اقامت ایتدیرلمك وهیچ بر کیمسه ایله اختلاط ایتدیرلمه سنه دائر مأمورین وضابطان طرفندن دائما دقت و نظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکا وماغوسه قلعه‌لرینه موبداً نفی وتغریبلری بالتنسیب کیفیت طرف شاهانه مه عرض ایله‌لدی الاستیذان برمنوال محرر اجراسی خصوصنه ارادهٔ ملوکانه م مهابت صدور اولمش موجبنجه اشخاص مرقومondan صبح ازل ایله رفقا سنك قبریس جزیره سنه نفی وتغریبلری ایچون دیکر برامر شریفم تصدیر قلنمش اولمقین سز که ضبطیه مشیری مشار الیهسنه مرقومondan شیخ میرزا حسینعلی وآغا جان بك و اوغلی محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمد قلی و درویش علی نام شخصلری اقتضای وجهله تحت الحفظ مؤبداً عکایه نفی و از سالارینه رؤیت ایلیه سزه سز که متصرف و نایب مومی الیهما سز مرقومونك اول طرفه وصوللر نده قلعه ایچنده برخانه ده مؤبداً منفیاً اقامت ایتدیرلمسنه هیچ بر کیمه ایله اختلاط

ایتدیرلمه سنه مأمورین طرفندن بغایت دقت و نظارت وخطوه واحده محل آخره حرکتلرینه رخصت اولمیوب هرحالده قرار ومحافظه لرینه اعتنا وصرف مقدوت ووصوللرینی بیان واشاره مبادرت ایله سز تحریراً فی یوم الخامس من شهر ربیع الاخر سنهٔ خمس وثمانون ومائتین والف .

توضیحاً اغلاطی چند دراین فرمان دیده میشود که باید آنرا اغلاط مطبعی دانست ولی چون ما تخصص در انشای ترکی نداریم باصلاح آن اقدام ننمودیم .



عکس کسانی است که اسامی ایشان در فرمان مذکور است باستثنای بهاوازل وباضافه عباس افندی وبرادران کوچکش که دروسط نشسته اند و این عکس درادرنه در همان اوان حرکت و تبعیدشان گرفته شده است

☆(تنبیه)☆

پوشیده نماند که عباس افندی در مواقع بسیار اشاره باهمیت ایام توقف ادرنه کرده میگوید مامورین خارجه نزد بها آمدوشد میکردند واو را اهمیت میدادند وحتی یکوقتی شفاهاً چیزی ازاوشنیدم که همان را در در تاریخ نگاشتم همان تاریخ که در تحت نظر خودش قرار گرفته و آن شرحی است که درصفحه ۳۸۱ آن کتاب درج است راجع بنیابت قونسول فرانسه که در اوان تبعید بها ازادرنه بحضور آمده وتکلیف کرده که شما از تبعیت اسلام منصرف شوید تاشما را باروپا بریم وبها استنکاف کرده .
اکنون میگوئیم اگر اینهم مانند سایر حرفها جعل وتصنع نباشد دلیل است براینکه بعضی از مامورین خارجه دانسته بودند که او خائن ایران واسلام است ومیخواستند اورا آلت سیاست خود سازند واگر اوآلت سیاست بعضی نشده برای بعضی دیگر آلت شده و بالاخره پسرش عباس افندی با اینکه فکر باطن وسیاست خائنانه خود را علنی نکرده بازحب مفرطش بریاست

ایتدبرلمه سنه مأمورین طرفندن بغایت دقت و نظارت وخطوه واحده محل آخره حرکتلرینه رخصت اولنمیوب هرحالده قرار ومحافظه لرینه اعتنا وصرف مقدوت ووصوللرینی بیان واشاره مبادرت ایله سز تحریراً فی یوم الخامس من شهر ربیع الاخر سنة خمس وثمانون ومائتین والف .

توضیحاً اغلاطی چند دراین فرمان دیده میشود که باید آنرا اغلاط مطبعی دانست ولی چون ما تخصص در انشای ترکی نداریم باصلاح آن اقدام ننمودیم .



عکس کسانی است که اسامی ایشان در فرمان مذکور است باستثنای بهاوازل و باضافه عباس افندی و برادران کوچکش که در وسط نشسته اند در این عکس درادرنه در همان اوان حرکت و تبعیدشان گرفته شده است

✡(تنبیه)✡

پوشیده نماند که عباس افندی در مواقع بسیار اشاره باهمیت ایام توقف ادرنه کرده میگوید مأمورین خارجه نزد بها آمدوشد میکردند واو را اهمیت میدادند وحتی یکوقتی شفاهاً چیزی ازاوشنیدم که همان را در در تاریخ نگاشتم همان تاریخ که در تحت نظر خودش قرار گرفته و آن شرحی است که درصفحه ۳۸۱ آن کتاب درج است راجع بنیابت قونسول فرانسه که در اوان تبعید بها ازادرنه بحضور آمده وتکلیف کرده که شما ازتبعیت اسلام منصرف شوید تاشما را باروپا بریم وبها استنکاف کرده .

اکنون میگوئیم اگر اینهم مانند سایر حرفها جعل وتصنع نباشد دلیل است براینکه بعضی از مامورین خارجه دانسته بودند که او خائن ایران واسلام است ومیخواستند اورا آلت سیاست خود سازند واگر اوآلت سیاست بعضی نشده برای بعضی دیگر آلت شده و بالاخره پسرش عباس افندی با اینکه فکر باطن وسیاست خائنانه خود را علنی نکرده بازحب مفرطش برباست

سبب شده که دربعضی موارد پرده ازکارش بر کنار رفته و شاید این معنی را درطی یك قطعه عکس دیگری که درج میشود بیابیم عجالتا همین قدر می گوئیم که ممانعتهای شدیده که عباس افندی در الواح خود باتباع کرده و تأکید مینماید که زنهار در سیاست دخالت نکنید خودش یکنوع سیاستی است که باید آنرا همان سیاست ترکمانی و نعل وارونه تعبیر کرد و مقصودش ازاین اذکار آن بود که و طنخواهان ایران را اغفال نماید که گویا او ابدا سیاستی درنظر ندارد وفقط روحانی است و بالاخره هرخیانتی متصدی میشود کسی ملتفت نباشد فضلا ازاینکه پیروان خودرا هم میشناخت که اگر اجازه تصرف درسیاست بایشان بدهد چون مردمان نالایقی هستند اورا مفتضح خواهند کرد ولی هرجا شخص لایقی را دیده دستورها داده وحقه ها زده و اینست که هریك از اتباعش که توانسته اند خودرا در یك گوشه بگنجانند و آلت خیانتی شوند ولو بعنوان جاسوسی بوده فرو گذار نکرده اند وخلاصه اینکه آنی فکرش از دخالت درسیاست فارغ نبود منتها اینکه نتوانست کار خودرا بجائی برساند والا ازوضع تشکیلات ایشان که درجای دیگر اشاره خواهد شد هر کسی خواهد دریافت که اوچه هوائی برسر داشته وهنوزهم جانشین اویکی مأیوس نشده آن فکر را تعقیب مینماید .

ولی در آتیه با بیداری ملت ایران و نالایقی رئیس کنونی بهائیان امیداست دست ناپاك ایشان ازدامان ملك وملت کوتاه شود واگر ایشان محض اصلاح دنیا آمده اند ایرانرا برای دست آخر بگذارند یعنی اول سایر ممالك را اصلاح کنند و هروقت ایرانی دید که بهائیت دریکی دوسه مملکت ازممالك دنیا رسمیت یافته وباصلاحات موفق شد وپارلمانها ودر بارهای آن ممالك را احراز واشغال کرد آنوقت ایرانی هم تأسی خواهد کرد عجالتا ایرانی این مصلح دنیا را لازم ندارد !! اکنون این مقال رابدین دوبیت که ده سال قبل سروده ودر کتاب تاریخشان گنجانیده ام وامروز نتیجه میدهد بپایان میرسانیم

(دو بیتی)

اهل ایران همه درخواب و قلیلی بیدار   بازشد دفتر نجری بزبان اسرار
عنقریب است که صبح آید وخورشید دمد   راز و نجوای کسان شهره شود دربازار

تصنع ودوروئی

درنشر کتب ورسائل

یکی ازآلات وادوات فریبندگی حضرات درطرز اشاعه کتب ورسائل

است که همواره این حالت باهرلوح ورسالهٔ ایشان توأم بوده‌مشهورترین کتب میرزا بها ایقان‌وهفت‌وادی‌واقدس‌ومبین‌است یارساله ابن‌ذئب‌باصطلاح خودشان ومعروفترین کتب‌عباس افندی‌یامیرزا عباس مقاله سیاح‌ومفاوضات است واخیراً هم سه جلد از مکاتیب عبدالبها راشیخ فرج‌الله طبع وتوزیع نموده وخوشبختانه چندلوح یا مکتوب از آن مکاتیب آثار قریحه آواره است که شیخ کردی تشخیص نداده‌وبجای آثار ومکاتیب‌عبدالبها طبع ونشر نموده واین رادرجای دیگر توضیح میدهیم . طرز نگارش ونشراین کتب برخلاف همهٔ انبیابلکه برخلاف همه نویسندگان یك‌طرزخادعانه ودروئی بوده که نظیرش درعالم دیده نشد .

(کتاب هفت وادی)

مثلا کتاب هفت وادی بطوریکه آقای نیکو اشاره کرده است عیناً هفت وادی شیخ‌عطار است که ازنظم‌بنثر آورده وکلمات سایر عرفا رابآن مخلوط وممزوج کرده و این هنر شاگردان مدارس است که معلمین برای امتحان قریحه وانشا نظمی‌رابایشان میدهند که نثر نمایند و اتفاقاً درهمین اوقات که‌من‌خود بتدریس ادبیات درمدارس متوسطه مشغولم بکرات‌دیده‌ام بعضی از شاگردان خوش قریحه بقدری نظم را خوب نثر میکنند که بمراتب‌از میرزای نوری که این‌هنر خود را عطیهٔ آسمانی پنداشته بهتر و برتراست مقدمه هفت وادی وچهاروادی که بقبول آقای نیکوخوب بوده‌مه را یکدفعه یازده وادی نام مینهاد اقتباس ازعرفای قبل است وتصرفی که میرزا بها کرده همان تأویل‌عجیبی است که برنام گنجشك جسته ! وطالبین باید بفلسفهٔ نیکو یاخودهفت وادی مراجعه کنند و بخوانند و بخندند وبا وجود این دراوائل‌چنان وانمودمیکردند که‌گویا ازاین کتاب بهتروادبی‌تر کتابی نیامده و برای الوهیت میرزا همین کتاب کافی است ! (۱)

---

(۱) ازغرائب اینکه امسال سال ۱۳۱۱ شمسی است درمنزل آقای قربان کتابی‌خطی‌دیدم مشتمل برچند رساله درعرفان که هیچ‌دخلی ببهائیت ندارد از جملهٔ آنها همین‌هفت وادیست که میرزا حسینعلی بها بخود نسبت داده‌و معلوم شد اینهم سرقت بینی است که میرزا ازعرفا کرده و تغییرات جزئی درعبارت آن داده و بخود منسوب ساخته وآن کتاب آلان در نزد من موجود است . (آیتی)

کتاب ایقان یا خالویه

اما ایقان بدون شبهه درمدت دوسال که آقای میرزاخدا درسلیمانیه ودر کوه سرکلو انزوا داشته درآن گوشهٔ فراغت این دوهزار بیت کتابت را انجام داده وشاید پنجاه دفعه پاك نویس کرده وعیوب آنرا بیرون نموده است وبا وجود این آنرا خالی از عیبی نتوان شناخت واگر باور ندارید همان طلیعهٔ ایقان را بخوانید تا بآخر خواهید فهمید زیرا بدون مقدمه چنین شروع میشود(الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحرالعرفان الخ)وختم میکنند بکلمهٔ (مطیورا) که هر دو غلطی فاحش و رکیك است فضلا از اینکه مطالب آنهم عیناً متخذ ازکتب عرفا است خصوصاً عرفای نقش بندیه که میرزا بها در سلیمانیه با ایشان محشور و حتی نزدشیخ عبدالرحمن مرشد صوفیه متلمذ بوده ودر اسرار مسافرت و عزلت در سلیمانیه منظور نظر بوده است یکی آنکه نزد مسلمین وانمود شود که اوطالب ریاست ونزد اهل بیان اظهار شود که ایشان از مخالفت ازل اندیشه‌ناك بوده‌اند ودوم وانمود میشده‌است که مقصود از انزوای این شخص تکمیل علم کیمیاست وبالاخره هم همین شهرت بود که ارباب طمع را بگرد او جمع کرد وبجای اینکه بهرهٔ از اوببرند از هستی ساقط شدند وگمان نرود که این سخن موهوم ویا متزلزل است من خود در کرمانشاه امتحان کردم که مردم تاچه اندازه باینگونه خدعها پابند میشوند .

الکلام یجر الکلام

در کرمانشاه روزی شخصی نزدم آمد که از سخنانش دانستم در حق من حسن ظنی دارد وگمان کرده است من دارای صنعت کیمیا هستم لهذا محض اینکه تصوراتم در حق بها تکمیل وعملی شود مانندخود بهاء باآن‌شخص از در دوروئی‌وحرفهای دوپهلو بصحبت واردشدم واصطلاحات حکمای قدیم راکه دراین صنعت میدانستم بر شمردم گاهی از حجر سخن گفتم و دمی از شمس و قمر وگاهی از بیضهٔ شقرا گفتم ودمی از ارض بیضا . وقتی بحمام ماریه‌اش بردم ودمی مهرهای سلیمانیش بر شمردم گهی از بول الصبیان گفتم و وقتی از ذهب ابریز و عقیان یکدم ببول العجلش افکندم و دم دیگر بخل و خمر دلالتش کردم یکوقت آثار ذهب طایر را بر شمردم ووقت دیگر زیبق فرار رابدمس بردم گاهی ازکبریت و نوشادر تمجید کردم‌ودمی‌ازطلق‌وعقاب‌تنقید کردم گاهی شعرسابقین‌رابرایش‌خواندم که

خذالفرار والطلقا　　　وشیئا یشبه‌البرقا
اذا مزجته سحقاً　　　ملکت‌الغرب‌والشرقا

گاهی این کلام منسوب بامام راشاهد آوردم که

خذالحدید المزغفر وزنجارالنحاس‌الاخضروا جعل بعضه ماء و بعضه ارضا و افلح‌الارض بالماء وقتی شعر شیخ بهائی را برایش خواندم که

از طلق درهمی وز فرار درهمی　　　آنگه از عقاب دو جزء مکرمی
پس‌حل وعقد کن‌تونه‌با کوره ودمی　　　والله شاهد هو اکسیر اعظمی

بالاخره شنونده دیوانه‌وار نعرهٔ بزد وازجای خود برخاسته خویش را برقدمهای مبارك من ! افکند ودامان کرمم راگرفت که‌اکسیراعظمش بخشم وحجر مکرمش دهم صنعت قمرش آموزم ویا شمسی در کیسه‌اش اندوزم‌یدوبیضائی آشکار کنم‌وصفهٔ بیضاو حمرائی پدیدارسازم(نامحرومش) نکنم ومأیوس ومغمومش ننمایم.

لهذا نوازشش کردم ووعده‌اش دادم که اگر مقدر باشد بمراد دل خواهی رسید و او در مدت نه ماه هر روز آمد و هرشب رفت هر صبح آستانم را بوسید و هر عصر چیزی از من پرسید ولی آخر مقدر نبرد (زیرا چیزی نمیدانستم) و تنها استفادهٔ که از من برد آنمقدار عمری بود که در معاشرت بامن هدر داد وچندی از کارش بازماند واگر بی‌وجدان بودم کلاهش‌رامیربودم وگوشش‌را میبریدم زیراثسبتاً بی‌چیز نبودجزاینکه این حرکت خلاف وجدان را نکردم و هنوز از بیطمعی خود خوشنودم و اوهم چون طمعی ندیده هنوز دل نبریده و پس از ده سال میشنوم که چون نام مرا شنود آب در دیده گرداند وگوید آواره نخواست این‌صنعت را بما یاد دهد والا دارا بود !! وبهرهٔ که‌من از اینکار بردم تکمیل‌تجربت بودکه دانستم آدمی بدمی فریب میخورد وبها از همین راهها نفوس‌اولیه را فریب داده.

☆(بازگشت بمطلب)☆

باری سخن دراین بودکه این انزوای‌میرزابها که فقط برای‌تألیف دوهزار بیت کتاب ایقان بود یا شرکردن هفت وادی شیخ عطار بصورت وانمود شدکه محض تکمیل صنعت‌کیمیا است واین بودکه در مراجعتش ببغداد دستها بدامانش درازشد وپنجاه شصت‌نفر از بابیهای‌جسته گریخته مقیم‌کویش شدند وشب و روز جان میکندند و کسب میکردند و نیمی از

دسترنج خودرا به میرزاخدا میدادند که روزی ده برابر از کیمیای او بهره برداراند وهرکس هم با ایشان طرف محاوره کتبی وشفاهی میشد ازدور ونزدیك باو میفهمانیدند که این خدا دارای کیمیا است ولی بعد از شصت سال هنوز آن کیمیا از دمس بیرون نیامده است !!

حالا به بینیم آن کتاب ایقان که نتیجه دوسال عزلت بود بچه‌صورتی نشر شد ؟

آری انتشار دادند که خالوی‌سیدباب در باب بابیت همشیره‌زاده‌اش شبهه داشته وسئوالاتی نگاشته وبفاصله شبی یاچندشبی این کتاب درجواب او نازل شده و لهذا آنرا هم گاهی برساله خالویه مینامیدند که سیاست ترکمانی با آن همراه باشد .

☼(کتاب اقدس)☼

واماکتاب اقدس روح احکام و مسائلش از حاجی ملا علی اکبر و زین‌المقربین ومشکین قلم است که کتباً وشفاهاً هرچه بنظرشان خوب آمد بمیرزا خدا پیشنهاد میدادند واو در قوالب الفاظ عربی درآورده در آن عربیهای عجیب‌هم پسرهای خودرا دخالت داده با مشورت ایشان شریعت میساخت وعبارت میپرداخت واین ازقضایای‌مسلمه‌است که میرزا محمدعلی غصن اکبر درآن اوقات بطوری‌موردتوجه‌شده بود که ادعای شمس‌الشموسی کرد وخودرا از پدر خویش برتر خواند وعباس افندی حسادت ورزید و سعایت کرد تا آنکه پدرش باطراف نوشت که اگر آثاری از قلم‌اغصان سر زند که مورد توجه شما شود آنرا از تأییدات ما بدانید .

باری غرض این بود که شریعت‌سازی وعبارت پردازی بها درابتدا بکمك برادرانش میرزاموسی و میرزا محمد قلی صورت می‌بست و بس از بلوغ و رشد پسرهایش بکمك ایشان انجام میافت فضلا ازاینکه‌قسمت عمده آنها هم از قریحه وفکرمیرزا آقاجان خادم کاشانی سرزده‌است واز این است که چون بدقت درالواح و آثار منتشره مطالعه شود اختلاف طرز وروش وانشا و تاویلات و عرفان بافی نظم و نثراین ترهات بقدری زیاد دیده میشود که همان اختلاف وارده بارده بانسان میفهماند که این احکام ومطالب از قریحه یکنفر و بقوة الهام صادر نشده و دقت هم در اصلاح و تصحیح آنها بعمل نیامده.چنانکه گفتیم یکجا دراقدس حکم زنا بنه مثقال جزای نقدی تعیین شده و یکجا در رساله سئوال و جواب حکم آن معوق

وموکول به بیت العدل موهوم گشته و اینجاست که آیه مبارکه قرآن کاملا مورد توجه میشود(لو کان من غیر عندالله لوجد وافیه اختلافاً کثیرا)ومهمتر از همه اینکه آثارباب و بها بجای اینکه سهل و ممتنع باشد صعب ومبتذل است از فرط تعقید و ابهام و تکرر درلفظ وسایر معایب کلامیه

❊(مبین یاسوره هیکل)❊

اما کتاب مبین یاسوره هیکل عبارتست ازیك سلسله الفاظی که متضمن هیچگونه حکمت وصلاح ودستورالعمل کافی نیست برای مقصدی وعربیهائی است مرکب از الفاظ مفرده که مفرداتش عربی وترکیبش نه فارسی است ونه عربی واغلب آنها درطی خطاباتی است که بصورت وانمود میشود که گویا میرزا بها بانسان مهمی وبخاقان وسلطانی خطاب میکند وگاهی هم اسم میبرد « ان یاملك الروس اسمع نداءالله الملك المهیمن القدوس » ویا اینکه خطاباتی بملکه لندن(ویکتوریا) میکندولی هنگامی که درروح این کلمات استقصا شود دیده میشود که بشهادت تاریخ این کلمات درطول حیات بهااز زیر دوشك بیرون نیامده و تازنده بود تاکید میشد که کسی بر مضامین آن کلمات آگاه نشود حتی بعد ازآنکه آنرا درهندوستان باکمال احتیاط طبع کردند نسخه مطبوع آنرا بکسی نمیدادند مگر آنکس که مسلم باشد که ازگوسفندان بی اراده بها شده وبالاخره جزعریضه که بناصرالدین شاه نوشته شده ومعلوم نیست که آن عریضه عینااین لوح است که انتشارداده اند یاچیز دیگر بوده آن کلمات نیز نه تنهابنظرسلاطین نرسیده بلکه کسی جز معدودی ازمحارم اسراربها برمضامین آنها آگاه نشده باوجود این عباس افندی پس ازمرك پدرش آن کلمات زیردوشکی راکه خودش همدرساخت و ساز آن شریك بوده وبرای همچو موردی ذخیره مینموده آنهارا مدرك نفوذوقدرت پدرخویش قلمداد کرده ودر مفاوضات وسایرالواح بآن استدلال نموده ! آری خواهید گفت دراینصورت اومردمدبری بوده وسیاست خوبی بکار برده وعرض میکنم اگراینحرف مورد تصدیق شود بازحرف ماموردتکذیب نخواهدبود که گفته ومیگوئیم طریقهٔ بهائی مذهب نیست وبرروبه ادیان انبیاءعرض اندام نکرده بلکه سیاست مذبذبانه ایست که برای استفاده شخصی اتخاذشده وماتاحالا تاهمین حد مسلمش سخن میرانیم وحال آنکه درسوء سیاست اوهم مردمان عاقل سیاسی سخن گفته اندوبرای سوء سیاست افندی همین بس است که احکام بیت العدل راولو موهوم بود ولی چون ساخته دست

پدرش بود خوب بود مبدل بحکم وراثت وریاست شوقی افندی نکرده باشد نسلا بعد نسل وبدون شبهه این بار سنگین ننگین را عاقبت همان گوسفندان هم ازدوش خود خواهند انداخت پس درحسن سیاستش هم حرف است وما را مجال تطویل کلام دراین مقام نیست

مجملا برگردیم بموضوع کتب والواح که تاکنون یك کتاب ولوحی ازاین پدروپسر بطور سادگی وآن قسم که بوده نشرواشاعه نشده است

☆(کتاب مفاوضات)☆

مثلا مفاوضات عبدالبها که نتیجه فکرسالیان درازاو بوده چنین وانمود شده است که مسس بارنی مادام مسیو دریفوس برسرناهار سؤالاتی کرده و عباس افندی مرتجلا این جوابهارا داده است بااینکه اگرهم چنین بود اهمیت نداشت زیرا بقدری سهوواشتباه وغلط وفلسفه های معوج درآن کتاب موجود است که باید چندین کتاب درکشف اغلاط آن یك کتاب نوشت معهذا این وانمودهم غلط وبی حقیقت است که این سخنان صحبت سر ناهار باشد بلکه نتیجه نگارش سالی سه چهار است نه صحبت سرناهارچنانچه درسال(۱۹۲۳) میلادی که از لندن بپاریس واردشدم عینا این سخن را خودم ازمس بارنی دریافتم درشبی که بارنی مادام دریفوس مرا بکشمش پلوایرانی مهمان کرد درطی صحبت پرسیدم درآن موقع که شما مشرف بودید ومفاوضات تنظیم میشد چندمدت درعکا ماندید ؟

فوری ازروی سادگی جواب دادمن بیش ازچند روز توقف نکردم ومفاوضات را پس ازچندین سال سرکارآقا نزد ما فرستادند وفرمودنداین کتاب برای ایران خوب است ومیخواهیم نام شمادرمشرق مشهور شود لهذا بنام شمامیل داریم طبع شود !!

خلاصه بارنی مقصود مرا نفهمید زیرا سابقه ذهنی نداشت ولی بنده مقصود عباس افندی را فهمیدم چه که سابقه ذهنی داشتم واینگونه تقلبات او را درهرلوح وکتاب ومطلب ومرامی شناخته بودم

☆(توضیح گفتار)☆

پوشیده نیست که مطالب مفاوضات بردوقسم است قسمی راجع بتاویل آیات تورات وانجیل است وقسمی دیگر راجع بعقائد اشاعره ووحدت وجودی وتناسخی وامثالهم که کلمات مجمله ازایشان در مفاوضات بصورت تزلزل و تمجمج بیان شده گاهی ضرداللباب بعضی ازآن کلمات مورد اثبات وگاهی

درمحل نفی درآمده هرجا خواسته است رد کند ازعهده برنیامده وهرجا خواسته است اثبات کند طوری آنرا بیان نموده است که گویا مخترع این سخن خود اوست وبازهم خوشبختانه ازعهده اثبات آن بر نیامده است مثلا شرحی مینویسد درالقاء موازین اربعه ـ عقل ونقل وحس و الهام ـ و مارا در این سفسطه های آقا دونظر است .

☆(نظر اول)☆

اینکه این سخن بافتهٔ فکر وبافتهٔ وجدان ایشان نیست واساس این حرف از اشاعره است نه بدین قسم که این آقا بطور حتم ازعدم لیاقت ومیزانیت آنها سخن گفته است وبعلاوه عباس افندی تا این درجه هم متصرف ومستنبط نبوده ومخترع این فکر یعنی اختراع اینکه این حرف را از اشاعره باید اقتباس کرد میرزا ابوالفضل بوده که قبل ازنشر کتاب مفاوضات اودر کتاب فرائد خود این مطلب را بیان نموده است پس عباس افندی مقتبس ازمیرزا ابوالفضل ومیرزا ابوالفضل مقتبس ازاشاعره است .

☆(نظر ثانی)☆

اینکه چون میرزا ابوالفضل مطالعات خودرادر امرباب و بها بانجام رسانید دید اینهمه عیوبی که اهل علم ومنطق وحکمت وفلسفه در کلام و آیات واحکام واشارات واعمال و استدلال بها وبهائیان جسته اند به هیچ قسمی اصلاح ومرتفع نمیشودمگر اینکه مانندپیرهون حکیم یونانی مطلقا بوجود برهان قائل نشویم ویا مانند اشاعره اسلام موازین اربعه را ازکار بیندازیم لهذا تشبث کرد باینکه ادراك حس ناقص است بدلیل اینکه شعلهٔ جواله رادایرهٔ از آتش تشخیص میدهد وسراب راآب می انکارد ـ و نتیجه این میشود که اگر مثلا کسی بچشم خوددید که آقای شوقی افندی با پسر میرزا باقرخان شیرازی اذان صبحی وارد حمام خصوصی بیروت شدندواز قماشان رفته باز بدیده خوددید (مالارات عین) وخواست آنچه رادیده است بازگوید بگویند حس درمحسوسات خطا میکند وشما باشتباه دیده ایدیا اگر شخصی شرح سلیمانیه و بغداد بهارا که با دراویش مأنوس واسمش درویش محمد بوده وقلیان حشیش استعمال مینموده بگوش خود ازعبدالبها شنید فوری بگویند حس توخطا کرده است ومحسوسات میزان ادراك و معرفت اشیاء نتوانند شد یاآنکه اگر کسی بعقل خوددریافت که تعلیمات عبدالبها در الغاء وطن خواهی برای اغفال ایرانی و استفادهٔ اجانب است فوری باو

بگویند عقل خطاکاراست ؛ بدلیل اینکه مدرکات و معقولات سابقین مورد انتقاد لاحقین شده است وخطای عقول آنان ثابت گشته واگر کسی بگوید مثلا عقل قبول نمیکند که جسد باب را در آن موقع انقلاب کسی از تبریز بطهران نقل داده باشد واحدی مطلع نشده باشد وپس از پنجاه سال بحیفا رفته باشد ودرهیچ گمرکی کمتر تعرض وتفتیش بعمل نیامده وقضیه مستور مانده باشد وبالاخره امامزادهٔ حیفا مصنوعی است نه حقیقی ـ فوری بگویند عقل میزان برای ادراک مطالب نیست و اگر بگوید که فلان قضیه را از فلان شخص صحیح القول شنیدم و فلان حکایت را از نزدیکترین اعضای فامیلی بها وعبدالبها استماع کردم فلان صحابهٔ خاص چنین گفت وفلان مقرب چنان روایت کرد وجواب دهند که نقل میزان مستقل نیست و بمفاد (الخبر یحتمل الصدق والکذب) نمیتوان بر اقوال اعتماد کرد ولو آنکه بمقام تواتر رسیده باشد ؛ واگر کسی گوید بالهام که درمقابل هم میتوان بوجدان تعبیرش کرد دریافته ام که مثلا میرزا بها مظهرشیطان است نه رحمن (چنانکه یك نویسندهٔ انگلیسی گفته است) فوراً بگویند که الهام مدرك معرفت اشیاء نیست زیرا مردداست بین الهامات رحمانیه وتسویلات شیطانیه .

خلاصه برروی این اصول میرزا ابوالفضل که درآنوقت کارکن صمیمی حضرات بود این مسئله راکه از متخذ ازافکار اشاعره است در کتاب فرائد مطرح کرد وعبدالبهاهم برای مقصدخود بی نهایت موافق یافته کامش بطوری ازاین طرح شیرین شد که نمك اقتباس را هم برخود گذارده آنرا مشروحتر در کتاب مفاوضات تکرار نمود ودرخاتمه این راهم اضافه کرد که میزان خطا ناپذیر تأییدات روح القدس است واین حرف باین مهملی را در بوتهٔ ابهام گذاشت وگذشت ومریدانهم نفهمیدند چه گفت ومغالطه بکجا کشید ! و بالاخره غافل ماند ازاینکه راه ابطال این قول دوکلمه بیشتر نیست وآن اینست که برسیده شود آقای عبدالبها شما خودخطاونقص این موازین اربعه را باچه مدارك ومیزانی دریافته اید ؟ علیکم بالجواب

و چون عبدالبها از دنیا رفته اینك از جانشین او شوقی افندی می پرسیم آقای غصن ممتاز وولی امرالله ! که میخواهید دراین قرن علم وتمدن مردم گوسفند بی اراده شما باشند وهمینکه یکنفر ازشماصرف نظر کردشما اینهمه طعن ولعن واستهزاء وایذایش میکنید همین یك کلمه را جواب گوئید بااینکه شاید سؤال ماراهم نمیفهمید تابرسیم باینکه بجوابش قادر باشید

یانه) آری تکرار میکنم که نفهمیدید چه گفتم ـ گفتم اگر موازین اربعه درمعرفت اشیاء همه ناقص وناتمامند خودعبدالبها باچه میزان همین مسئله نقص وناتمامی موازین را شناخته است ؟ حالا یادم آمد که راه مغالطه شمارا هم ببندم که نگوئید اوفقط بهمان میزان روح القدس این را تشخیص داده فراموش نکنید که اینجا آن مغالطه هم راه ندارد گفتیم پیش از او میرزا ابوالفضل وپیش از میرزا ابوالفضل اشاعره این را درك کرده اندو گفته اند پس باید بگوئید که آنها باچه میزان خطای موازین اربعه را یافته و ذکر کرده اند ؟ (۱)

☆(حل قضیه)☆

برارباب کیاست وفراست مبرهن است که هرچند این موازین اربعه هریك بتنهائی ممکن باشد خطا کنند یعنی درمیان صدهزار مدرکات صائبه یکی هم خطا بیفتد این دلیل نمیشود براینکه همهٔ مدرکات اوبرخطاوناقص وناصواب است . مثلا گوش هزاران قسم از مسموعات دارد که همه صحیح است یك وقت هم خطائی از اوسرمیزند که صدای منعکس ازکوه را صدای دیگری میشنود ومیشناسد ولی فی الفور خطای اورا قوهٔ دیگر یعنی عقل که میزان دیگری است تشخیص میدهد و بانسان میفهماند که این صدای ثانی نیست یا آنکه چشم سراب را آب می بیند ولی درهمان حین عقل اورا برخطایش دلالت میکند که آب نیست سراب است یاعقل تصور خطائی میکند وچون حس آنرا یافت خطای عقل را بخودش میفهماند یانقل خطامیافتد وروایت ناصوابی شنیده میشود ولی عقل درمقام تحقیق وکنجکاوی برآمده خطای نقل را ادراك واثبات نموده آنرا درمعرض تکذیب در میاوردویا الهام که مابوجدان تعبیرش میکنیم خطا میکند ولی چون بحس معروض افتاد حس خطای آنرا مییابدیاآنکه عقل میفهمد آن مدرك وملهم از تخیلات واهیه بوده است وبالاخره حس یاعقل خطای الهام یانقل را توضیح میدهند .

مثلا بنده درابتدا حرف ها وروایاتی از اهل بها شنیدم وکلمات خوش

---

۱ ـ دراین موقع که این کتاب درزیرچاپ سیم است یازده سال از تاریخ پرسشهای متن گذشته وپاسخی ازجناب شوقی ودیگر از اساتین امر نرسیده وهر کس دیگرهم هرچه پرسیده بلاجواب مانده مانند پرسشهای جزیرهٔ برچم زیراشوقی ومبلغین اواهل منطق واستدلال نیستند وجز مال الله منظوری از نگهداری امر ندارند ! !

آب ورنگی دیدم که بکمال شوروشعف آن را استقبال کردم و گفتم چه بهتر ازاین که یك پیغمبر ازایران ظهورفرموده باشد ودرسایهٔ تعالیم عالیهٔ او این ملت فرسوده راه ترقی پوید ولی هرقدر نزدیکتر شدم خطای نقل را بهتر یافتم یکوقت شنیدم که عبدالبها برای ترقی وشرافت ایران واستقلال و عظمت این سرزمین دراروپا وامریکا نقلها کرده وافکار مردم رابدینصوب معطوف داشته یکوقت هم خودم رفتم باروپا دیدم آن نقلها کلا خطا بوده واوجز تملق وچاپلوسی باروپائیان وامریکائیها وتمجید ازقوانین ایشان و مذمت ازشرق وبژه ایران سخن نگفته وحتی مبادی و تعالیمی که پیشنهاد کرده برای اغفال مردم ایران بوده دراینصورت شبههٔ نیست که پس ازدرك خطای نقل نباید ازادراکات عقل هم چشم بپوشم که چون نقل خطا بودشاید عقل هم خطا باشد . پس خلاصه اینست که خطاهای نقل را عقل ادراك وخطای عقل را حس دریافت نمود مثلا عقل میگفت یکنفری که میخواهد دارای ریاست روحانی باشد وجمع کثیری رامطیع اراده خودنمایدطبعاً میتواند ازشهوات خود جلوگیری کند واگرنکرد اقلا میتواند آنرا مستوردارد واگربعداز طرفی صدائی بلند شدآنوقت دیگرقطعاً ازخود جلوگیری خواهدکردولی حس من خطای این ادراك عقلانی را دریافت و بالحس والعیان دیدم که شوقی افندی بطوری بینائی چشمش درپردهٔ شهوات مستور شده وحواسش فالج گشته که نمیتواندازخودجلوگیری نماید وحتی بعدازبلندشدن صداهای متوالی بازهم نتوانست یکسال رفتن بسویس ورقصیدن با مادموازلها را فدای مبادی و ریاست خود نماید در اینصورت نمی توانم بگویم که چون عقلم از اول در ادراك مقام او خطا کرد ممکن است حس و نقل هم در محسوسات ومنقولات مسلمه خطاکار باشد چه که خطای هرمیزان رامیزان دیگر متذکر است - ولی حضرات قصدشان ازطرح آن مسئله همین است که هرگز هیچکس برمحسوسات ومعقولات ومنقولات ووجدانیات خودترتیب اثر ندهد وهمیشه گوسفند بی ارادهٔ ایشان باشد اینست که آن مطلب رااز اشاعره گرفته ودرهرنوشته وسخن خوداعاده مینمایندوبالاخره سد این مغالطه وقتی میشود که شوقی افندی جواب این مسئله را نه لوح زیر دوشکی بلکه ببیان صریح همه کس پسند توضیح دهدکه آنان که این را فهمیده اند که موازین اربعه ناقص و خاطی است باکدام برهان ومیزانی این را تمیز داده اند ؟ اگربایکی ازاین موازین اربعه است چگونه میزان ناقص که درآنجا

خطاکاربود دراینجاصائب میشود اگر از مجموع این موازین هریك که مدرك ومصحح خطای دیگری تواندبود اینرا فهمیده اند اولاچراعبدالبها این را توضیح نداد و بدامن روح القدس بحالت ابهام چسبید و گذشت؟ثانیا همانطورکه اوباهمین موازین ناقصة بالانفراد وکاملة بالاجتماع اصل مسئله را تشخیص داد دیگران هم تشخیص داده ومیدهند وبطلان ایشان راشناخته اند ومیشناسند دیگرروح القدس دراین میانه چه کاره است والغاء موازین برای ایشان چه ثمردارد؟ وخوبست آقای شوقی افندی که دیگرچکیدهٔ خدائی شده این مسئله راهم توضیح دهد که مقصودآقا از ذکرروح القدس چیست؟ وچگونه فیض روح القدس میزان معرفت اشیاء است .

اگرمیگوید فیض روح القدس برای همه کس ممکن است وحتی اگر کسی بخواهد شیرینی وتلخی شکر وحنظل هم بشناسد مثلا حس ذائقه اش خطاکار است و باید به فیض روح القدس آنرا بشناسد بسیار خوب این برهان عجیب را توضیح دهند تا بفهمیم وتازه هم خواهیم گفت دراینصورت وجود آقای بها وعبدالبها زیادی است زیرا همه کس از فیض روح القدس ادراك حقائق مینماید دیگر ایشان چه کاره اند و چه از جان و مال مردم میخواهند . واگر میگویند فیض روح القدس منحصر بخودشان و پدرشان وشمااست باز هم میگوئیم برای خود شماست دیگر چه کار بمردم دارید؟

مردمی که موازین ایشان ناقص وخاطی است واز فیض روح القدس هم بی بهره اند باچه قوه دسترس بمعرفت شما دارند وچه تکلیفی برایشان است؟ شما که با روح القدس هم آغوشید همه چیز را بفهمید مردم هم که آشنائی با او ندارند هیچ چیز نفهمند دیگر شمای فهمیده از جان ومال مردم نفهمیده چه میخواهید؟ فعلیکم بالجواب یا وارث البهائیه والباب بزعم الاحباب؟

اکنون ازاین موضوع بگذریم وشرح الواح واوراق متفرقه ومبادی مذشته ومقتبسهٔ ایشان را بمرحلهٔ سوم محول داریم و در اینجا همین قدر گوئیم که معاون بها در تألیفاتش که حضرات آنهاراکتب آسمانی وحتی الواح متفرقهٔ اورا نیز آیات منزله میدانند اشخاصی مثل ملا علی اکبر ایادی درطهران وزین المقربین در عکا بوده اند .

ولی معاون عباس افندی در تألیفاتش میرزا ابوالفضل بود وچندنفر دیگرکه اغلب آنها یا برگشتند یا پشیمان ازکارهای خود شده دراواخر

ایام مخمود و گوشه‌نشین گشته با حال حسرت وافسوس ازجهان درگذشتند
جز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که فوق‌العاده محیل و مکار بود و با
وجود نداشتن عقیده تاآخرین نفس شریك این کمپانی بود ودر واقع اغلب
مسائل علمی واستدلالی که آقای عبدالبهاء به آنها تشبث کرده مبتکر آن
میرزا ابوالفضل ومیرزا حیدرعلی بوده‌اند وکتاب دلائل‌العرفان و فرائد
بنفسهما شاهد این‌مدعا است الا اینکه کتاب دلائل‌العرفان میرزاحیدرعلی
مانندآثار عباس‌افندی مغلوط وبی‌اساس است وکتاب‌فرائدمیرزاابوالفضل
را هم بیك جمله میتوان از اعتبار انداخت و آن جواب از سر لوحه و
دیباچهٔ آن کتاب است زیرا او خود در ابتدای کتاب شرحی مینویسد که‌تمام
ملل متفقند براینکه درآخرالزمان بواسطهٔ طلوع دونیر اعظم عالم‌قمیص
جدید پوشد و جنك وجدال مرتفع شود وآلات حرب‌به‌ادوات کسب مبدل
گردد ! الی آخر ما قال — و بطوریکه دیدیم بعد از طلوع باب وبها
درعالم هیچیك از این شئون ظاهر نشد بلکه‌آلات جهنمیه اختراع گشت
وبمراتب بیش از پیش جهان در خطر افتاد و کار بجنك عمومی کشید و
همان صلح عمومی که ازمبادی‌دیگران‌است وحضرات دست تصرف‌غاصبانه
بر روی‌آن‌نهاده‌خویش‌رامبتکر آن‌قلمدادمیکردند وحتی‌عبدالبهاء درالواح
اروپ وآمریك خود حسب‌العاده بوقوع آن بشارت‌داده (۱) مبدل بجنگهای
خانمان سوز گردید و هنوز (این رشته سر دراز دارد) پس استدلال
میرزا ابوالفضل استدلالی‌معکوس‌است‌ومعلوم‌است که‌جز یك‌سلسله‌اوهامی
که‌در مغز خودش‌رسوخ‌داشته وآنهارازوی کاغذ آورده چیزدیگری‌نبوده
واوگویادروقت نوشتن‌آن کلمات گمان میکردداست که‌همهٔ اینها واقع‌شد
مگر آنکه بگوئیم مانند استدلالات دیگر خود که عمداً قسمتی‌ازحدیث‌را
انداخته بقسمت دیگرش استدلال کرده است در این بیانات هم تعمدنموده
تاموجب اضلال شود ودرهرصورت فرائد جزیکدسته تصنعات وادلهٔ‌ساختگی
که‌فقط بامهارت علمی وادبی ساخته‌وبرداخته‌شده‌چیزدیگری نیست‌وفرقش
باکتابهای رؤسا همین‌است که‌آنها لفظاً ومعناهردو مغلوط ومغالطه‌است
وفرائد صورتاً مربوط ومعناً مغلوط است وبالنتیجه هردو ثمره شجرهٔ تصنع

(۱) چنانکه درچند جامیگوید الحمدلله علم‌صلح عمومی برپاشدمژده
باد که‌شلیك وحدت عالم‌انسانی‌بلند گردید !

ایام مخمود و گوشه‌نشین گشته با حال حسرت وافسوس ازجهان درگذشتند جز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که فوق‌العاده محیل و مکار بود وبا وجود نداشتن عقیده تاآخرین نفس شریك این کمپانی بود ودر واقع اغلب مسائل علمی واستدلالی که آقای عبدالبها به آنها تشبث کرده مبتکر آن میرزا ابوالفضل ومیرزا حیدرعلی بوده‌اند وکتاب دلائل‌العرفان و فرائد بنفسهما شاهد این‌مدعا است الا اینکه کتاب دلائل‌العرفان میرزاحیدرعلی مانندآثار عباس‌افندی مغلوط وبی‌اساس است وکتاب‌فرائدمیرزاابوالفضل را هم بیك جمله میتوان از اعتبار انداخت و آن جواب از سر لوحه و دیباچهٔ‌آن کتاب است زیرا او خود در ابتدای کتاب شرحی مینویسد که‌تمام ملل متفقند براینکه درآخرالزمان بواسطهٔ طلوع دونیر اعظم عالم‌قمیص جدید پوشد و جنك وجدال مرتفع شود وآلات حرب‌به‌ادوات کسب مبدل گردد ؛ الی آخر ما قال — و بطوریکه دیدیم بعد از طلوح باب وبها درعالم هیچیك از این شئون ظاهر نشد بلکه‌آلات جهنمیه اختراع گشت وبمراتب بیش از پیش جهان در خطر افتاد و کار بجنك عمومی کشید و همان صلح عمومی که ازمبادی‌دیگران‌است وحضرات دست تصرف‌غاصبانه بر روی‌آن‌نهاده‌خویش‌رامبتکرآن‌قلمدادمیکردند وحتی‌عبدالبها درالواح اروپ وآمریك خود حسب‌العاده‌بوقوع آن‌بشارت‌داده (۱) مبدل‌بجنگهای خانمان سوز گردید و هنوز (این رشته سر دراز دارد) پس استدلال میرزا ابوالفضل استدلالی‌معکوس‌است‌ومعلوم‌است که‌جز یك‌سلسله‌اوهامی که‌در مغز خودش‌رسوخ‌داشته وآنهارا‌روی کاغذ آورده چیزدیگری‌نبوده واوگویادروقت نوشتن‌آن کلمات گمان میکردداست که‌همهٔ اینها واقع‌شد مگر آنکه بگوئیم مانند استدلالات دیگر خود که عمداً قسمتی‌ازحدیث‌را انداخته بقسمت دیگرش استدلال کرده است در این بیانات هم تعمدنموده تاموجب اضلال شود ودرهرصورت فرائد جزیکدسته تصنعات وادلهٔ‌ساختگی که‌فقط بامهارت علمی وادبی ساخته‌وپرداخته‌شده‌چیزدیگری نیست‌وفرقش باکتابهای رؤسا همین‌است که‌آنها لفظاً ومعناً‌هردو مخلوط ومغالطه‌است وفرائد صورتاً مربوط ومعناً مغلوط است وبالنتیجه هردو ثمره شجرهٔ تصنع

---

(۱) چنانکه درچند جامیگوید الحمدلله علم‌صلح عمومی برپاشدمژده باد که‌شلیك وحدت ء ام‌انسانی‌بلند گردید !

وتعصب است لاغیر (۱)



عکس میرزا عباس مؤلف دروغی مفاوضات

تقلب ابوالفضائل

شاید بندگان خدا ! بگویند میرزا ابوالفضل چه تقلبی کرده‌است جواب اینکه گذشته ازساخت‌وسازهائی که برای حضرات انجام‌داده شخصاً هم درهمه‌جا بلباس‌های‌مختلف وانواع دوروئی مشی نموده مثل‌اینکه‌عین منشآت خودش را که‌در بخارانوشته‌بوده‌است درمصرمحل‌استشهادقرارداده

۱ ـ ازجنك عمومی گذشتیم وصلحی ندیدیم وهم اکنون‌باجنك‌دوم مواجهیم که صد برابر از اول بدتر است واینك سال چهارم است که بسبب جنك اروپا تمام مردم دنیا در عذاب الیم‌ند پس اف‌برآن ابلهان که دیدند ومی‌بینند که پس از صد ودو سال از طلوع باب دنیا یکقدم بصلح نزدیك نشده و (هر دم از این باغ بری میرسد) باز خودرا معطل این سخنان بی‌مغز کرده اند !!!

وتعصب است لاغیر (۱)



عکس میرزاعباس مؤلف دروغی مفاوضات

تقلب ابوالفضائل

شاید بندگان خدا ! بگویند میرزا ابوالفضل چه تقلبی کرده‌است جواب اینکه گذشته ازساخت‌وسازهائی که برای حضرات انجام‌داده شخصاً هم درهمه‌جا بلباس‌های‌مختلف وانواع دوروئی مشی نموده مثل‌اینکه‌عین منشآت خودش راکه‌در بخارانوشته‌بوده‌است درمصرمحل‌استشهادقرارداده

۱ - ازجنك عمومی گذشتیم وصلحی ندیدیم وهم اکنون‌باجنك‌دوم مواجهیم که صد برابر از اول بدتر است واینك سال چهارم است که بسبب جنك اروپا تمام مردم دنیا در عذاب الیمند پس اف برآن ابلهان که دیدند ومی‌بینند که پس از صدودو سال از طلوع باب دنیا یکقدم بصلح نزدیك نشده و (هر دم از این باغ بری میرسد) باز خودرا معطل این سخنان بی‌مغز کرده اند !!!

میگوید شیخ فضل‌الله ایرانی درفلان رساله‌چنین‌فرموده‌است ! و اینمعنی از کتاب دررالبهیهٔ اونیزیافته میشود ونیز دکتر محترمی که‌الان درطهران است گفت اورا درهمدان دیدم که بنام ملا عبدالله‌خودرا موسوم داشته بودو مهروتسبیح دربغل گذارده بمحض اینکه یکی واردمیشد آنراروبقبله‌نهاده وباآن‌مواجه نشسته وانمود میکرد که تازه از نماز فارغ‌شده‌ام ومن بدکتر گفتم کسیکه مولایش خودراشخص‌سیاح مجهولی وانمود کرده کتاب‌خودرا مقاله سیاح نام نهد عجبی نباشد که مریدهم‌باواقتدا کند - بابه اقتدی‌عدی فی‌الکریم ✿ ومن‌یشابه‌ابه‌فما ظلم :

(شاهدقضیه)

آقا سیدمسلم عرب که‌چند سال‌قبل‌عید رضوان حضرات‌راعزا کردو مجلس آنهارا برهم زدوصدر فریدنی مبلغ مشهورحضرات‌راتنبیه‌نموداین آقاحکایت‌میکند که‌درسفراسلامبول‌میرزاابوالفضل درکشتی باماهمسفرشدو اورانمیشناختیم‌روزی‌صحبت‌بمیان‌آمدودرنزدمن‌چنان‌اظهارتشیع کردوازائمهٔ اثنی عشر سخن‌سرود که میگفتم از اودرتشیع ثابت قدم تری نیست فردای آن در نزد رفیق‌سنی‌من اظهارتسنن کرده بحدی تمجید ازخلفای راشدین نموده بود که آن‌سنی متعجب شده‌بود که‌آیا ممکن است شخص‌ایرانی باین درجه سنی متعصب باشد ؟ وچون شب اینرابرایم حکایت کرد درصددتحقیق حالش برآمدیم معلوم شد میرزا ابوالفضل مشهور همین‌آقا است لذاباو از درصحبت بعنوان تحقیق وارد شدیم درابتدا فحاشی کرد وحتی سخنانی گفت که مفهومش انتقاد ازامربها بود وچون در معاشرتهای سوم و چهارم دیدضرری ازما متوجه اونمیشود بتبلیغ مابرداخت‌وکاررا بجائی‌رسانید که گفت بشماقول میدهم که تاسه سال‌دیگر چندین‌سلطان مقتدر در ظل این امردر آیندوبقدری‌ازنفوذ امربهاء تعریف کرد که‌هرشنونده متحیرمیگشت ازهرجا سخن رفت از ملیون و کرور گفت وازهرفاضل وحکیم وفیلسوف ومقتدری دم زدیم اورا بغمز ولمز ببهائیت چسبانید وازمصر که محل‌اقامت خودش بود هزارها بهائی عرب و عجم میشمرد و اتفاقاً ماکه بمصر رفتیم دیدیم ازعرب صفر وازعجم هم عدهٔ بهائی به بیست‌نفر نمیرسد وحالهم سی سال است که هنوزوعدهٔ سه سال میرزامنقضی نگشته شاه و وزیر که سهل است امپراطورهای دنیاهم که بیکارنیستند مردمان سادهٔ بلیدی هم که قبلا میگفتند برویم ببینیم این حضرات چه میگویند دیگر نزدیك ایشان نرفته

میگوید شیخ فضل‌الله ایرانی درفلان رساله‌چنین‌فرموده‌است ! و اینمعنی‌از کتاب دررالبهیهٔ اونیزیافته میشود ونیز دکتر محترمی که‌الان درطهران است گفت اورا درهمدان دیدم که‌بنام ملا عبدالله‌خودرا موسوم داشته بودو مهروتسبیح دربغل گذارده بمحض اینکه یکی واردمیشد آنرارو بقبله‌نهاده وباآن‌مواجه نشسته وانمود میکرد که تازه از نماز فارغ‌شده‌ام ومن‌بدکتر گفتم کسیکه مولایش خودراشخص‌سیاح مجهولی وانمود کرده کتاب‌خودرا مقاله سیاح نام نهد عجبی نباشد که مریدهم‌باو اقتدا کند - بابه اقتدی‌عدی فی‌الکریم ☆ ومن‌یشابه‌ابه‌فما ظلم :

(شاهدقضیه)

آقا سیدمسلم عرب که‌چند سال‌قبل‌عبد رضوان حضرات‌راعزا کردو مجلس آنهارا برهم زدوصدر فریدتی مبلغ مشهورحضرات‌راتنبیه‌نمودابن آقاحکایت‌میکند که‌درسفراسلامبول‌میرزاابوالفضل در کشتی باماهمسفرشدو اورانمیشناختیم‌روزی‌صحبت‌بمیان‌آمدودرنزدمن‌چنان‌اظهارتشیع کردوازائمهٔ اثنی عشر سخن‌سرود که میگفتم از اودرتشیع ثابت قدم تری نیست فردای آن در نزد رفیق‌سنی‌من اظهارتسنن کرده بحدی تمجید ازخلفای راشدین نموده بود که آن‌سنی متعجب شده‌بود که‌آیا ممکن است شخص‌ایرانی باین درجه سنی متعصب باشد ؟ وچون شب اینرابرایم حکایت کرد درصددتحقیق حالش برآمدیم معلوم شد میرزا ابوالفضل مشهور همین‌آقا است لذاباو از درصحبت بعنوان تحقیق وارد شدیم درابتدا فحاشی کرد وحتی سخنانی گفت که مفهومش انتقاد ازامرمها بود وچون در معاشرتهای سوم و چهارم دیدضرری ازما متوجه اونمیشود بتبلیغ ماپرداخت وکاررا بجائی‌رسانید که گفت بشماقول میدهم که تاسه سال‌دیگر چندین‌سلطان مقتدر در ظل این امردر آیندو بقدری‌ازنفوذ امر بهاء تعریف کرد که‌هرشنونده متحیرمیگشت ازهرجا سخن رفت از ملیون و کرور گفت وازهرفاضل وحکیم وفیلسوف ومقتدری دم زدیم اورا بغمز ولمز بیهائیت چسبانید وازمصر که محل‌اقامت خودش بود هزارها بهائی عرب و عجم میشمرد و اتفاقا ماکه بمصر رفتیم دیدیم ازعرب صفر وازعجم هم عدهٔ بهائی به بیست‌نفر نمیرسد وحالهم سی سال است که هنوزوعدهٔ سه سال میرزامنقضی نگشته شاه و وزیرکه سهل است امپراطورهای دنیاهم که بیکارنیستند مردمان سادهٔ بلیدی هم که قبلا میگفتند برویم ببینیم این حضرات چه میگویند دیگر نزدیک ایشان نرفته

آنهائی هم که در این مذهب بوده اند هر روز یکی دوتا یا یکدسته دو دسته برمیگردند.

سخن برسر میرزا ابوالفضل بود که اگرچه درآخر عمرش پشیمان شده وسرا برگشته بود ولی در دورهٔ حیاتش تلون بهرلونرا جایزمیشمرد برای پیشرفت مقصد خود واین دستورمولای او بود وبازباید گفت (اذا کان رب البیت بالدف مولعاً ✿ فشیمة اهل البیت کلهم الرقص) وقتیکه خود افندی درعکا وحیفا اظهارتسنن کند ودر مجامع اهل سنة نماز اسلامی بجا آورد و اقتدا بمفتی نموده شیعهرا شنیعه گوید وادعای پدر خود را مخفی دارد بلکه منکرشود شیعهٔ نیستمریدنیز بایدتابع مراد باشد واین‌دوروئی میرزا ابوالفضل بجائی رسیده بود که در سفر آمریکا بکلی روی پرده افتاده یکی از نویسندگان نوشت که فن این شخص ایرانی فقط اینست که کنجکاوی کرده عقیدهٔ باطنی طرف مقابلرا بدست میآورد وفوراً با اوهم عقیده شده بقدری تمجید از عقیده اومینماید که اوازآنراه تن بصحبتش‌در دهد واگر بهائی نمیشود اقلا مخالفت اظهار ندارد وهمینکه مخالفت‌نکرد حضرات اورا داخل سپاهی لشگر خود مینمایند وازعکس‌او یا ازسکوت‌او استفاده میکنند اگرچه تعریفی‌هم از ایشان نکرده باشد.

بازگشت بتاریخ

از متن فرمان سلطان عبدالعزیز دانسته شد که دولت عثمانی کاملا حضرات رابه عنوان مفسد وشریر شناخته بود وداعیهٔ مذهبی ایشانرادام و وسیلهٔ مفسدت وشرارت تشخیص داده بودواین‌بسی واضح است که‌دودولت مهم معظم اسلامی که در آنموقع فساد و شرارت را در حضرات بحدکمال شناخته وتمیز داده بودند نمیتوان گفت بکلی از حقائق امور بیخبربوده‌اند واطلاعات وافیه فقط درنزد اشخاصی مانند عمو شعبان جگرفروش کاشانی ومحمدرضای قناد شیرازی و قاسم مسگر قمی وامثالهم‌بوده فضلاازاینکه آنها هم اظهاراتشان ساده و خالی از غرض نبوده وکمترین غرض این مریدان باب و بها حفظ مال وجان خودشان بودکه بقول آقای نیکو بدام غول افتاده وهستی را ازدست داده بودند و چارهٔ جز استقامت نداشتند.

مجملا بموجب فرمان سلطان عثمانی که در ۵ ربیع‌الاخر سنه۱۲۸۵هجری صادرشده‌درروزبیستم‌همان‌ماه‌وسال حضرات‌را از ادرنه‌که در کتب بهاء (ارض‌سر) تعبیرشده حرکت دادند ودرآن موقع‌عباس افندی ۲۵ ساله بود

آنهائی هم که در این مذهب بوده اند هر روز یکی دوتا یا یکدسته دو دسته برمیگردند.

سخن برسر میرزا ابوالفضل بود که اگرچه درآخر عمرش پشیمان شده وسرآ برگشته بود ولی در دورهٔ حیاتش تلون بهرلون را جایز میشمرد برای پیشرفت مقصد خود واین دستورمولای اوبود وبازباید گفت (اذاکان رب البیت بالدف مولعاً ✡ فشیمة اهل البیت کلهم الرقص) وقتیکه خود افندی درعکا وحیفا اظهارتسنن کند ودر مجامع اهل سنة نماز اسلامی بجا آورد و اقتدا بمفتی نموده شیعه‌را شنیعه گوید وادعای پدر خود را مخفی دارد بلکه منکرشود شبههٔ نیست مریدنیز بایدتابع مراد باشد واین دوروئی میرزا ابوالفضل بجائی رسیده بود که در سفر آمریکا بکلی روی پرده افتاده یکی از نویسندگان نوشت که فن این شخص ایرانی فقط اینست که کنجکاوی کرده عقیدهٔ باطنی طرف مقابل‌را بدست میاورد وفوراً باا وهم عقیده شده بقدری تمجید از عقیده او مینماید که اوازآنراه تن بصحبتش در دهد واگر بهائی نمیشود اقلا مخالفت اظهار ندارد وهمینکه مخالفت نکرد حضرات اورا داخل سپاهی لشکر خود مینمایند وازعکس او یا ازسکوت او استفاده میکنند اگرچه تعریفی هم از ایشان نکرده باشد.

بازگشت بتاریخ

ازمتن فرمان سلطان عبدالعزیز دانسته شد که دولت عثمانی کاملا حضرات رابه عنوان مفسد وشریر شناخته بود وداعیهٔ مذهبی ایشانرا دام و وسیلهٔ مفسدت وشرارت تشخیص داده بودوابن‌بسی واضح است که‌دودولت مهم معظم اسلامی که در آنموقع فساد و شرارت را در حضرات بحد کمال شناخته وتمیز داده بودند نمیتوان گفت بکلی از حقائق امور بیخبر بوده‌اند واطلاعات وافیه فقط درنزد اشخاصی مانند عمو شعبان جگرفروش کاشانی ومحمدرضای قناد شیرازی و قاسم مسگر قمی وامثالهم بوده فضلاازاینکه آنها هم اظهاراتشان ساده و خالی از غرض نبوده وکمترین غرض این مریدان باب و بها حفظ مال وجان خودشان بود که بقول آقای نیکو بدام غول افتاده وهستی را ازدست داده بودند و چارهٔ جز استقامت نداشتند.

مجملا بموجب فرمان سلطان عثمانی که در ٥ ربیع‌الاخر سنه ۱۲۸٥ هجری صادرشده‌درروز بیستم‌همان‌ماه‌وسال حضرات‌را از ادرنه‌که در کتب بهاء (ارض‌سر) تعبیرشده حرکت دادند ودرآن موقع عباس افندی ۲٥ ساله بود

وبزرگترین معاون پدرش شده بود . ازاغلب اوراق تاریخیه فهمیده‌شده است که عده شان در آنوقع هشتاد نفر بود که سی نفر را با ازل بقبرس فرستادند وپنجاه‌نفر بابها بعکا گسیل دادند آن‌پنجاه نفر که بابها بعکا رفته اند امروزه باز همان پنجاه نفرند تقریباً یعنی آنها مرده اند و اولادشان هستند ولی زیاد نشده اند واگر گاهی ازیك خاندان برعده افزوده باشد بعضی از آنها باطراف سفر کرده اند وبالاخره مریدان یاصحابهٔ خاص که به(طائفین‌حول) تعبیرشان‌میکنند حالاهم مثل‌آنروز پنجاه نفر بیشتر نیستند وهمه ایرانی وچشم وگوش بسته یعنی در اینمدت شصت سال علی الاتصال رؤساء مواظب بوده اند که‌این گوسفندان بیدارنشوند ومعذلك هرسال‌یکی دونفرشان یا قهر میکنند یادشمن میشوند یا بدستهٔ میرزا محمدعلی ملحق میکردند وحضرات برای بازگشت هریك چه‌تشبثاتی مینمایند و چه تدبیر هائی میکنند واین رویه دائماً درعکا وحیفا و بیروت ومصر ادامه دارد در عکا -بیست‌نفر - حیفا - سی‌نفر - بیروت ۱۷ نفر - مصر ۲۵ نفر وبالاخره درهمهٔ آن حدود در حدود یکصد نفر بهائی‌زادهٔ ایرانی‌درتحت نظررئیس باید اداره شوندودرجزئی وکلی حتی کسب وکار وازدواج وغیره بااجازه رئیس‌شان باشد ومضحك است که چهارسال قبل احمد نامی ازمریدان‌ثابت قدم شوقی افندی صبح آمد درب خانه وپارهٔ سخنان‌مرض آمیز گفته رفت وپس ازچند ساعت خبررسید که آلت رجولیت خود را بریده است !! بعد او را بمریضخانه بردند ومعلوم‌نشد یعنی نگذاشتند کسی بفهمد که علت‌این کار چه بوده ؟ عاقبت هم پس‌از مدتی معالجه نتیجه حاصل‌نشد وهمان‌احمد که دربین مردم بالحن مسخره‌آمیزی مشهورشده‌بود باحمد (آلت‌بریده) ازجهان درگذشت .

مقصود این بودکه بعضی از مردم‌گمان دادندکه حضرات در آنجا تبلیغاتی کرده و قسمت عمدهٔ اهالی رابدین‌خود درآورده اندرحالتیکه‌در اینمدت شصت سال خدائی این میرزا خدا ازچهاردیوارخانهٔ خودش‌تجاوز نکرده بقول پسر عمیدالاطبای رشتی درحیفا گفته بود عباس افندی خدای توی خانه خودش است خدای بیرون که نیست تاآز او اندیشه کنیم‌راستی هم چیز غریبی بود وقتیکه دو ساعتی‌شب در درون اطاق پرده ها افکنده میشد حکایت پابوسیدن‌مریدهابود ونغمات انتی‌اناالله بها ویا عبودیت‌ورقیت عبدالبها که مفهوم آن‌هم الوهیت بها است اما همین که آقایان از درون

وبزرگترین معاون پدرش شده بود . ازاغلب اوراق تاریخیه فهمیده‌شده است که عده شان در آنوقع هشتاد نفر بود که سی نفر را با ازل بقبرس فرستادند وپنجاه نفر بابها بعکا گسیل دادند آن‌پنجاه نفر که بابها بعکا رفته اند امروزه باز همان پنجاه نفرند تقریباً یعنی آنها مرده اند و اولادشان هستند ولی زیاد نشده اند واگر گاهی ازیك خاندان برعده افزوده باشد بعضی از آنها باطراف سفر کرده اند وبالاخره مریدان یاصحابهٔ خاص که به(طائفین‌حول) تعبیرشان‌میکنند حالاهم مثل‌آنروز پنجاه نفر بیشترنیستند وهمه ایرانی وچشم وگوش بسته یعنی در اینمدت شصت سال علی الاتصال رؤساء مواظب بوده اند که‌این گوسفندان بیدارنشوند ومعذلك هرسال‌یکی دونفرشان یا قهر میکنند یادشمن میشوند یا بدستهٔ میرزا محمدعلی ملحق میگردند وحضرات برای بازگشت هریك چه‌تشبثاتی مینمایند و چه تدبیر هائی میکنند واین رویه دائماً درعکا وحیفاو بیروت ومصر ادامه دارد در عکا ـ بیست‌نفر ـ حیفا ـ سی‌نفر ـ بیروت ۱۷ نفر ـ مصر ۲۵ نفر وبالاخره درهمهٔ آن حدود در حدود یکصد نفر بهائی‌زادهٔ ایرانی‌درتحت نظررئیس باید اداره شوندودرجزئی وکلی حتی کسب وکار وازدواج وغیره بااجازه رئیسشان باشد ومضحك است که چهارسال قبل احمد نامی ازمریدان‌ثابت قدم شوقی افندی صبح آمد درب خانه وپارهٔ سخنان‌عرض آمیز گفته رفت وپس ازچند ساعت خبررسید که آلت رجولیت خود را بریده است!، بعد او را بمریضخانه بردند ومعلوم‌نشد یعنی نگذاشتند کسی بفهمد که علت‌این کارچه بوده ؟ عاقبت هم پس‌از مدتی معالجه نتیجه حاصل‌نشد وهمان‌احمد که دربین مردم بالحن مسخره‌آمیزی مشهورشده‌بود باحمد (آلت‌بریده) ازجهان درگذشت .

مقصود این بود که بعضی از مردم‌گمان دادند‌که حضرات در آنجا تبلیغاتی کرده و قسمت عمدهٔ اهالی رابدین‌خود درآورده اندرحالتیکه‌در اینمدت شصت سال خدائی این میرزا خدا ازچهاردیوارخانهٔ خودش‌تجاوز نکرده بقول پسر عمیدالاطبای رشتی درحیفا گفته بود عباس افندی خدای توی خانه خودش است خدای بیرون که نیست تاااز او اندیشه کنیم‌راستی هم چیز غریبی بود وقتیکه دو ساعتی‌شب در درون اطاق پرده ها افکنده میشد حکایت پابوسیدن‌مریدهابود ونغمات انّنی اناالله بها ویا عبودیت‌ورقیت عبدالبها که مفهوم آن‌هم الوهیت بها است اما همین که آقایان از درون

آن اطاق بیرون میآمدند حتی در صحن خانه شان خبری از خدائی نبودو هر کس هم وارد میشد ولو مرید ثابت قدم نبایست تعظیم و تکریم و زمین بوسی کند و بایست مثل آدم بایستد و سلام کند و حرف نزند و برود عقب کارش ولی در کوچه ایستادن و حرف زدن و سلام کردن هم ممنوع بود و هنوز هم تقریباً همان بساط است . و این بساط را عباس افندی درعکا برای پدرش پهن کرد. یعنی در اوائل که تا چند سالی کار سخت بود و بمضمون همان فرمان که خوانده شد فوق العاده مأمورین عثمانی برایشان سخت میگرفتند و گاهی لوحی اگر بهاء مینوشت برای مریدان ایرانش با کمال احتیاط واختفا بود و خیلی با زحمت آن را بیرون میداد و هروقت هم گیر میافتاد بحاشا میزد و هزار دلیل میتراشد که از من نیست ولی ازدور بعضی از اتباع ساده لوحش که عده شان هم خیلی کم بود تصورات دیگر داشته گاهی یکی - از مریدان او باهزار زحمت خود را بعکا میگرفت وبسا موفق نمیشد که یکدفعه هم جمال مبارك یانامبارك را ببیند ومأیوس برمیگشت و اگرهم دردلش شك در خدائی میرزا کرده یایقین بغیر خدائی او نموده بود نمیتوانست بگوید زیرا اصلا اسم عکا بقدری ناباك بود که اگر آنرا برزبان میآورد دیگر نجاتی نداشت لهذا ازهمه کس مستور میداشت تا درمیگذشت و این معنی از شرح استنطاق محمد حسین عطار قزوینی پدر دکتر یونس خان درحبس نایب السلطنه که رساله مخصوص است وماهم درکواکب الدریه درج کرده ایم بخوبی فهمیده می شود جزاینکه فرزند وبستگان آنشخص که محرمانه آگاه بودند که پدرشان تاعکا رفته تصور میکردند که او خیلی چیزها دیده وحقائقی فهمیده و بالاخره اینها متدرجاً دراثر آن تصور داخل گلهٔ گوسفندان میرزا میشدند واوهامی چند در قلبشان رسوخ کرده دراینجا پابند میشدند .

باری تا مدتی حال حضرات درعکا بدان منوال گذشت تا آنکه در سلطنت وسیاست عثمانی تغییراتی پیداشد وترتیب امورحضرات هم صورت های دیگر بخود گرفت وچنانکه گفتیم عباس افندی هم بمدحت پاشا ودولت عثمانی نوشته سپرد که در خاك عثمانی هیچگونه تبلیغاتی نکنند و از آن ببعد راه آمد وشد مریدان راباز کردند وبساط خدا بازی در درون اطاق های اندرونی بقوهٔ تدبیر یا تزویر افندی منبسط گردید

بوق ومنتشا یشعل مایشاشد ؟

از این تیتر یا عنوان عجیب تعجب خواهید کرد وشاید این تعجب شما

از مطالعهٔ شرح ذیل هم رفع نشده بلکه بر تعجب بیفزائید ولی حقیقت را باید گفت .

من نمیدانم بوق ومنتشا وپوست تخت‌درویش‌وتبرزین وتسبیح‌هزار دانه وتاج درویشی دراز (از ترمهٔ کشمیری) با سنگ‌سفید بزرگ یا لعل سفیدی که بر بالای آن تاج قرار گرفته و جبهٔ گشاد عجیب و چنتهٔ صد وصلهٔ هیکل و غلیان نارجیل و بعضی دیگر را که فراموش کرده ام و همه را خودم در اطاق خاص بها دیده ام از کی وکجا و بچه عنوان بدست میرزاخدای نوری آمده ؟

همین قدر میدانم در سال ۱۳۲۵ هجری که من ۱۸ روز در عکا بودم یکدفعه عباس‌افندی را در اطاقی دیدم که یکی ازمامورین‌عثمانی‌را در آنجا میپذیرفت ومن‌طوری رسیدم که نتوانست مرا جواب کندواجازه ورود داد و دیدم آن اطاق تمامش پربود از اینگونه اسباب و بالاخره باستثنای فرش وصندلی مبل وزینت در و دیوار آن عبارت بود از همان اشیاء که ذکر شد و چون مامور مذکور رفت عباس افندی گفت جناب میرزا عبدالحسین‌اینها آثار جمال‌مبارک‌است که‌در سلیمانیه بدرویش محمد مشهورشده بودند و ما محض حکمت ؛این آثار مبارکه را در اینجا ضبط کرده ایم . اگر بدانید ،مامورین عثمانی چه قدر بر جمال مبارک سخت گرفتند ولی قدرت جمال مبارك را به بینید که بوسیله بوق ومنتشا خدای بفعل مایشاشدند .

باری شطری از این ترهات‌بر قالب زد ولی آنچه‌باید بفهمم فهمیدم آری فهمیدم که نه تنها میرزا ابوالفضل ملا عبدالله میشد جمال مبارك هم درویش محمد شده است . عباس‌افندی هم شخص سیاح مجهول شده نه‌تنها میرزا ابوالفضل بفرمایشات شیخ فضل الله ایرانی استشهاد‌کرده عباس افندی هم بمندرجات مقاله شخص سیاح استشهاد نموده است نه تنهامیرزا ابوالفضل مهر و تسبیح میگذاشته و در حضور واردین تظاهر بنماز میکرده میرزاخداهم بوق و منتشا میزده و در حضور مامورین عثمانی‌به مرشدی دراویش تظاهر میکرده وعباس افندی هم‌بترویج تسنن در جامع مسلمین عرض اندام می نموده و بس خنده‌آور بلکه خجالت آور است که این خدعه‌ود وروئی رابقدرت نمائی تعبیر کنند وبگویندبها بوسیله‌بوق‌ومنتشا یفعل‌مایشاشداماا گرتعزمن‌تشاء راقافیه بوق ومنتشاآورده‌بودمناسبتر‌بود .

امور تضحك السفهاء منها و یبکی من عواقبها اللبیب

دین داشی و لوطی گری - یا خیك پر از باد

یادش بخیر صبحی (۱) بود یکی از رفقا در خانه ای میگفت ماهر قدر بالواح و سخنان عباس افندی نظر میکنیم می بینیم همه حکایت از داشی و مشدی گیری و لوطی بازی بوده . در هر لوح رجز میخواند که ما چه قسم بر عمو و برادر خود غلبه جستیم فلان خصم خود را چگونه ذلیل کردیم گاهی لاشه خود بینیش گرم شده بسلاطین طعنه میزد (ولی آهسته در پس اطاق) گاهی بعلما طعنه میزند قوله (این آخوند های یقه چرکین چگونه میتوانند با ما مقاومت نمایند !) گاهی از معاشقه شاهزاده خانمی که در طهران باپسرعمش میرزا علی اکبر نام نوری داشته حکایت میکند که شاهزاده خانم چطورمیرزا علی اکبر را بمنزل خود دعوت میکرد وبا او هم آغوش میشد و میرزا نصرالله نامی که عوضی بمنزل خانم رفته بود چگونه مغضوب خانم شد ؟ و خانم میگفت خاك برسرت کنند توعوض میرزا علی اکبر نوری آمده میخواهی رقیب اوباشی ؟ وگریز میزد که به آقاجمال بروجردی بگوئید تومیخواهی همچشمی باجمال مبارك کنی ؟

گاهی میگفت دولت روس برای ایران فکری دارد دولت انگلیس هم فکری دارد ماهم فکری داریم ! و باین حرفهای بی مغز مشدیانه سر گوسفندان خودرا میبست و آنهاهم تصور میکردند که واقعاً او یك فکر اساسی کرده وفرداست که مثلا امور ایران را بتعالیم خود منقلب خواهد کردودر سایهٔ مراحم خود ایران رابهشت برین خواهدساخت (چنانکه گفته است) ولی ماهر قدر درحال ومقال او دقت کردیم جزخیك پر از باد که چون روزنی بهمرساند آن هیکل به آن عظمت پوست خشکیدهٔ خواهد شد چیز دیگر ندیدیم . و حتی از سخنان اخلاقی او هم جز لفظ و هیاهوی بی حقیقت اثری نیافتیم .

برگردیم بگفتارخود

مقدمات سابقه بما فهمانید که دوری از ایران و بیخبری مریدان و ساخت وساز رؤسا باعثمانیان راجع بتبلیغ نکردن درآنجا سبب شد که بساط خدائی بها منبسط گشت و بابی زادگانی که راه بجای دیگر نداشتند راه مکاتبه وارتباط با حضرات بازجسته بدان سو شتافتند ویکی ازحیل مسلمه

---

(۱) مقصود فیض‌الله صبحی است .

این بود که چون مسافری وارد میشد قبلا یکی یاچندنفر ازاخوان واولاد واصحاب بها اورا ملاقات کرده دل بدلش میدادند تا شطری ازسرگذشت حضر یاسفر خودرا باز میگفت وهمه را شبانه بسمع میرزا خدامیرسانیدند ومیرزاخدا یادداشت نموده مطالعات خودرا انجام میداد که کدام از آن حرفها قابل است که اوفردا درحضوراین مسافرتازه وارد مطرح نماید ودر اطرافش سخن گوید و یا لوح نازل کند و چون مقدمه درست میشد فردا مسافر را بارحضور میدادند و درهمان خلوت خانه که جز خدا و بنده اش کسی نبودنزول لوح یاسخن سرائی شروع میشد ومرید بعضی از قضایای مرکوزهٔ درذهن خودرادر آن سخنان تلویحاً یاتصریحاً بازمیجست وفوری در مسافرخانه زبان گشوده ازمعجزه وغیبگوئی مولای خودحرفها میزدو بالجمله بایك دسته از اوهام راسخهٔ در ذهن خود بایران بر میگشت و در هزار مجلس آن اوهام را نشر میکرد تا اتفاقاً یکی هم بهدف خورده یك ساده لوح دیگری مثل خودش بمضامین لوح میگرائید

مجملا باین رویه بابیها بطور اکثر باو متوجه شدند جز کسانیکه در نصوص باب رسوخ تامی ودروصایت ازل عقیدهٔ جازمی داشتند آنها نگرائیدند بلکه هم مخالفت کردند ودرحقیقت میتوان گفت ازلی درمقامی صاف وساده تراست ودر مقامی بصیرتر اما صاف وسادگی ازلی از اینجهت است که گمان کرده استهرچه راباب گفته است صورت خارجی پیدا خواهد کرد و بهائیان مردمان خائنی هستند که بآن شریعت آسمانی و حافظ آن (ازل) خیانت ورزیده اند . اما بصیرت ایشان از اینجهت است که عجالتاً اگربآن مهدی جعلی دل داده واورا باور کرده انداین میرزاخدای جعلی را شناخته باطاعت اونپرداخته اند پس باید گفت اگر فی الحقیقه ازلی معتقدی وجود دارد کسی است که یك فریب خورده وبهائی حقیقی کسی است که دوفریب خورده است وازآنطرف هم ازلی متظاهری که معتقد نباشد دسیسه وحیله اش یك لطمه بحیثیات ایران میزند که همان لطمهٔ مذهبی است ولی بهائی دسیسه کار دولطمه میزند . لطمهٔ مذهبی - ولطمهٔ وطنی واینکه من ازلیها را رها کرده ازبهائی تعقیب میکنم فقط برای همین است که گذشته ازاینکه ازلیها مدتیست بساط تبلیغ ودکان داری را برچیده اندبعلاوه آنها دشمن وطن نیستند زیرا درتعالیم باب وازل الغاء وطنیت نیست ولی درتعالیم بها وطنخواهی بنصوص صریحه الغاء شده وحتی باطناً بهائیان باعقیدهٔ وطنپرستی

بی نهایت مخالف و پیوسته درصدد تخریب آن هستند تا بحدیکه (لیس الفخر لمن یحب الوطن) را که بیان خادعانهٔ بهااست صریحاً استدلال میکنند وسخن عباس افندی را که کرهٔ زمین وطن واحد است منشأ عقیده خود قرار داده مردم رابآن دعوت مینمایند .

این سخن را ترجمهٔ پهناوری گفته آید در مقام دیگری

بازهم حاجی امین وامین امین

وباید دانست که بزرگترین چیزیکه این مذهب راتأسیس کرد وجود واقدامات حاجی ابوالحسن اردکانی بود که امین حقوق است ودربین حضرات بحاجی امین معروف است زیرا اودر ادرنه بهارادید وساخت وسازوقرار داد کرد که جنبهٔ مالی این مذهب دردست اوباشدرهنوز کتاب اقدس نوشته نشده ومال اللهی تعیین نگشته بود که او درایران شروع کرد بپول گرفتن ازبابیها وچون چند فقره وجوهات بعکا رفت دهان حضرات شیرین شدومحکم بدامان دین سازی چسبیدند واینجا است که شرکت حاجی امین هم دردین بهاء ثابت میشود واوحق دارد که ازرؤسا اطاعت نکند وبرای محفل روحانی که حضرات آنرالازم لاطاعه میدانند فاتحه نخواند چه او خود میداند که رکن اعظم این دین را او ساخته که هرروز دروغی گفته وپولی گرفته بعضی را صرف مفاسد اعمال و اخلاق ومهمل کاریهای خود کرده وقسمتی هم برای رؤسا فرستاده . بهائیان هم اورا بقدررؤسا یاکمی پائین تر احترام میکنند و میدانند که باقدام او این دین ساخته شده و پیشنهاد صدی نوزده مال الله را هم شاید اوداده است که در کتاب اقدس منصوص شده و حاجی امین الیوم قریب صد سال ازسنش میگذرد وفکری جز دریافت وجه ندارد

مجملا بهائیان سادهٔ که این حقه بازی رامذهب شناخته و تصوردارند که باقی میماند وعالمگیر میشود حاجی امین را مستحق هرگونه ستایش وتمجید میدانند واورامانند رؤسا پرستش مینمایند ولی چون به عقیدهٔ من بهائیت باطل است وباطل هم بقاندارد ومن بطورحتم میدانم که این مذهب یا پس از چند سال بکلی زایل میشود یادر همین حالتهای حاضره میماند ومانند مذاهب باطلهٔ کوچك مستوره که صدها سال است در زیرپرده چند صدیا چند هزار نفربآن معتقدند ازقبیل درزی مذهب وعلی اللهی وامثالهما وهیچگاه نتوانسته اند عرض اندام کنند این مذهب مزخرف هم بهمین قسمها وباهمین عدههای محدود از مردمان بیشرافت صعود ونزول خواهد کرددر

اینصورت باید تمام لعن ونفرین ویااکثر ازنفرینها را بحاجی امین مذکور تخصیص داد که باعث اینهمه فساد وخونریزی شده چه اگر او باین جدیت بجمع کردن پول وفرستادن برای غول اقدام ننموده بود این مذهب کثیف تاهمین پایه هم نمیرسید دیگر امین امین راتابیبنیم بچه اندازه خود را مستوجب آن مقام خواهد کرد ؟ (۱)

یك پس گوئی خنده آور

بین بهائیان مشهوراست که میرزاخدای نوری راجع به ادرنه که (بارض سر) تعبیر کرده « بمناسبت اینکه سر وادرنه در عدد یکی است » یك پیش گوئی عجیبی که راستی باید به پس گوئی خنده آور تعبیر کرد انجام داده است وآنرا بعربی هم ادا کرده است که خوب مسجل شود وکسی نتواند شبهه نماید و عین عبارت او اینست (سوف تبدل ارض السر و تخرج من یدالملك) یعنی زود باشد که حکومت ادرنه تبدیل یابد وزمین ادرنه از دست پادشاه عثمانی بیرون رود . بکرات پرسیدیم از مبلغین بهائی که این غیب گوئیرا ان عالم السر والخفیات ؟ درچه تاریخ انجام داده ؟ گفتند همان سالی که ایشان را از ادرنه حرکت دادند آقا غضب کردند بر عثمانیها و فرمودند عنقریب ارض ادرنه تبدیل یابد وازدست سلطان بیرون رود .

وباید دانست که اولا این حرف دروغ است که بها این سخن را در سال حرکت از ادرنه (۱۲۸۵) از سماء معیشت خود نازل کرده باشد چه این غیب گوئی درلوح ناصرالدین شاه است وآن لوح راجع بکا است وخود حضرات هم قبول دارند . و اگرچه ما یقین داریم لوح ناصرالدین شاه هم یك عریضهٔ خاضعانه بعنوان توبه نامه (مانند توبه نامهٔ باب) بوده است وبعد آنرا باین آب وتب در آورده اند بسبب اینکه میدانستند بابیها جرئت ندارند آنرا آفتابی کنند ولی با فرض اینکه لوح ناصرالدین شاه همین باشد که نشان میدهند باز خودشان تصدیق دارند که ازعکا ارسال شده ومیرزا بزرك ملقب ببدیع درعکا مشرف بوده و ازآنجا بایران آمده و آنرا آورده واینراهم تصدیق دارند که تانه سال تقریباً بهادرعکا بقدری درفشار بوده که حتی حرفهای یومیه اش نیز تحت سانسور بوده و این

---

۱ - امین مردامین امین هم جان سپردولی زمین خالی از امین نیست وگویند در این روزها پسر درقاء سابق الذکر امین شده ودرخیانت باین سرزمین (ایران) پا میفشارد و نام آن دوخائن رازنده میدارد !

اینصورت باید تمام لعن ونفرین ویااکثر ازنفرینها را بحاجی امین مذکور تخصیص داد که باعث اینهمه فساد وخونریزی شده چه اگر اوباین جدیت بجمع کردن پول وفرستادن برای غول اقدام ننموده بود این مذهب کثیف تا همین پایه هم نمیرسید دیگر امین امین را تا ببینیم بچه اندازه خود را مستوجب آن مقام خواهد کرد ؛ (۱)

یك پس گوئی خنده آور

بین بهائیان مشهور است که میرزا خدای نوری راجع به ادرنه که (بارض سر) تعبیر کرده « بمناسبت اینکه سر وادرنه در عدد یکی است » یك پیش گوئی عجیبی که راستی باید به پس گوئی خنده آور تعبیر کرد انجام داده است وآنرا بعربی هم ادا کرده است که خوب مسجل شود و کسی نتواند شبهه نماید و عین عبارت او اینست (سوف تبدل ارض السر و تخرج من یدالملك) یعنی زود باشد که حکومت ادرنه تبدیل یابد وزمین ادرنه از دست پادشاه عثمانی بیرون رود . بکرات پرسیدیم از مبلغین بهائی که این غیب گوئیرا ان عالم السر والخفیات ؛ درچه تاریخ انجام داده ؟ گفتند همان سالی که ایشان را از ادرنه حرکت دادند آقا غضب کردند بر عثمانیها و فرمودند عنقریب ارض ادرنه تبدیل یابد وازدست سلطان بیرون رود .

وباید دانست که اولا این حرف دروغ است که بها این سخن را در سال حرکت از ادرنه (۱۲۸۵) از سماء معیشت خود نازل کرده باشد چه این غیب گوئی درلوح ناصرالدین شاه است وآن لوح راجع بکا است وخود حضرات هم قبول دارند . و اگرچه ما یقین داریم لوح ناصرالدین شاه هم یك عریضهٔ خاضعانه بعنوان توبه نامه (مانند توبه نامهٔ باب) بوده است وبعد آنرا باین آب وتاب در آورده اند بسبب اینکه میدانستند بابیها جرئت ندارند آنرا آفتابی کنند ولی با فرض اینکه لوح ناصرالدین شاه همین باشد که نشان میدهند باز خودشان تصدیق دارند که از عکا ارسال شده ومیرزا بزرك ملقب ببدیع درعکا مشرف بوده و از آنجا بایران آمده و آنرا آورده واین راهم تصدیق دارند که تا نه سال تقریباً بها درعکا بهقدری درفشار بوده که حتی حرفهای یومیه اش نیز تحت سانسور بوده و این

---

۱ - امین مرد امین امین هم جان سپرد ولی زمین خالی از امین نیست وگویند در این روزها پسر درقاء سابق الذکر امین شده ودرخیانت باین سرزمین (ایران) پا میفشارد و نام آن دوخائن رازنده میدارد ؛

الواح بعد ازنه سال صادرشده پس از این بیانات ثابت میشود که آنگونه الواح ده سال بعد ازحرکت ازادرنه ساخته و پرداخته شده است .

ثانیاً آنکه چون دانستیم که در سنه (۱۲۸۵) هجری حضرات را از ادرنه حرکت داده اند و این مطلب (قولی است که جملگی برانند) و نمیتوانند این تاریخ را تغییر دهند بنابراین غیب گوئی (سوف تبدل ارض السرالخ) خواه درسال ۱۲۸۵ که سال تبعیدشان از ادرنه است وخواه در حدودسنه (۱۲۹۵) ونودوشش صورت بسته باشد درهردوصورت ازموضوع پیش گوئی خارج و جز پس گوئی مضحك چیزی نیست و چون میخواهیم قضیه رابطوری مسلم البطلان نشان دهیم که حتی بموجب گفته‌های خودشان هم بطلانش مبرهن گردد ومعلوم شود که گفتن و باور کردن این حرفهااز شدت جهل وبیخبری ومطالعه نکردن تواریخ است و بصرف عصبیت جاهلهٔ که جز حمق نمیشودنام دیگر برآن‌نهاد لهذا میگوئیم بر اثر جنك عثمانی ویونان بامساعدت دودولت روس وانگلیس ودخالت فرانسه درسنه(۱۲۸۱) ادرنه موقتاً از تصرف عثمانیها خارج شد واین‌قضیه درکتب تاریخ‌مثبوت وموجود است ویك قضیهٔ مسلمهٔ بین‌دول‌را نمیتوان‌برای غیبت گوئی‌خدای بابیها از تاریخ محو یامبدل ساخت .

بنابراین بموجب‌تاریخی که خود حضرات برای‌آن پیش گوئی‌نشان میدهند چهار سال پیش از آنکه بها گوید (سوف تبدل ارض‌السر) این ارض سر معرض‌آن اسرارشده بود ومطابق‌تاریخ صحیح ۱٤ سال پیش‌از صدور اینسخن آن قضیه حاصل شده بود وبالنتیجه پیشگوئی‌بهایا ٤ یا۱٤ سال پس ازحدوث حادثه بوده است .

حال باید فهمید که آیا بها و عبدالبها اینقدر جاهل بودند که حتی از تاریخ حدوث حادثه بی‌اطلاع مانده بودند ؟

جای تردید نیست که آنها اینقدر جاهل نبودند خصوصاً که خودشان درآن حدود مقیم ومتوقف وبرقضایا مطلع وواقف بودند جزاینکه اتباع خودرا شناخته بودند که ابداً اهل تحقیق وعلم و تاریخ نبوده ونیستند و هرچه بایشان گفته شود میپذیرند اگر چه از قبیل سیاهی ماست و سفیدی ذغال باشد ونیز آگاه بودند که قضایای تاریخیهٔ ممالك در ایران بقدری بطئی النشر است کهجز یك عدهٔ قلیلی‌ازدرباریان آن‌عصر مابقی مردم‌هر حادثه راپس‌ازچندین سال هم یانمی‌شنیدند یا باحشووزوائداصغا میکردند

چنانکه عموم ایرانی هنوز هم از تاریخ حوادث ادرنه و امثال آن بلکه از شنیدن نام ادرنه بر کنار و بی اطلاع و بهاهم فقط با همین عده مردم کار داشت یعنی همان کسان که پیش از خواندن این جمل بکلی از حقیقت قضیه بیخبر بوده حالیه هم پس از استماع این قضیهٔ تاریخی بنظر لاقیدی بآن نگاه کرده شاید هم بگویند (این حرفها چیست؟ تاریخ کدامست؟ دلیل چیست؟ برهان کدامست؟ هرچه مولای ما فرموده آن صحیح است!! و مابقی حرفها بما راجع نیست) چنانکه نظیر این سخن را در هر قضیه گفته ومیگویند و ابداً هم خجالت نمیکشند چه که بزرگان گفته‌اند جاهل وعاصی چون دربحر جهل وعصیان مستغرق شد هیچ امری سبب خجلت و انفعال او نخواهد شد چنانکه بها بی‌خجالت در کتاب اقدسش میگوید.

(لو یحکم علی السماء حکم الارض لیس لاحدان یقول لم وبم) (۱)

باز در اینجا لازم است توضیح داده شود که ما نمیگوئیم چرا بها وپسرهایش معجزه ندارند وچرا غیب نمیدانند وحتی نمیگوئیم اصلا کسی باید در عالم مطلع بر اسرار آتیه باشد بلکه میگوئیم آنطور که بها در کتاب ایقان معجزات انبیا را تعبیر وتفسیر کرده ودر نتیجه برای هیچ پیغمبری غیب گوئی ومعجزه قائل نشده اگر آن تعبیرات صحیح است چرا بدین قسم برای خود بضرب تصنع بی‌حقیقت میخواهند معجزه ثابت کنند وبقوهٔ سریشم بهم بچسبانند؟ واگر بگویند چنین نیست با اینکه همه میدانند چنین است باز میگوئیم رجوع بکتاب مفاوضات عبدالبها کنید تا معلوم شود که او صریحاً در حق پدر خود بمعجزه قائل شده وانذارات شدیدهٔ اورا در حق سلاطین تصریح کرده درحالیکه تمامش ساختگی وبی‌حقیقت است!!

پس باید گفت یامیرزا خدا غفلت کرده که معجزات انبیا وحتی معجزات خودش را هم فراموش کرده ویا منکر شده است یامیرزا بنده «عبدالبها» غفلت نموده که هرچه را پدر منکر بوده پسر برسبیل تفنن بریشش چسبانیده وباز هم جادارد بگوئیم نظیر همان مراد ومریداست که مراد منکر معراج رفتن خود بود و مرید منکر این انکار بود و حمل بر خفض جناح مینمود

(فنعم ما قلت واقول واختم الکلام بهذا القول)

---

۱ - یعنی اگر من نام آسمان را برزمین بگذارم یا بالعکس احدی نباید چون وچرا بگوید (!)

ای سخنهای تو ز اژای گفتگوی تو دروغ ٭ گفتگوی تو دروغ وخلق وخوی تو دروغ
ازحق وازصدق میگفتی کنم من جستجو ٭ صدق وحق تو دروغ وجستجوی تو دروغ
خوبی ارخواهی کنی درحق مردم یابدی ٭ میشود کار بد وکار نکوی تو دروغ
دوستم گوئی فلان است وفلانم دشمن است ٭ ای محب تو دروغ وای عدوی تو دروغ
پردهٔ اعمال تو رویش ریا زیرش فریب ٭ چیست اطمینان بتو ای زیر روی تو دروغ
پاره شد این پرده وصد بارش ار سازی رفو ٭ کی رفو بپذیر دای رخت ورفوی تو دروغ
یك عروسك ساختی کاینم نگار ماهرو ٭ عشق تو کذب ونگار ماهروی تو دروغ
ایبهینخاتونکه گفتی میپرستم شویخویش ٭ چون دروغی خود سراپا هست شوی تو دروغ
هیچ میدانی چه کرده با تو این اخلاق زشت ٭ برده سرتاسر فروغ وآبروی تو دروغ
خوشدلی اندر نماز وروزه وغسل ووضو ٭ ای نماز وروزه وغسل ووضوی تو دروغ
گرشوی میخواره وبکشی سبوی می بدوش ٭ مستیت کذب ومی وجام وسبوی تو دروغ
گفتی از بوی محبت تازه سازم مغز تو ٭ کذب نبود مغز من پس هست بوی تو دروغ
مرده شو گفتی برد آواره را با مردشوم ٭ من هنوز م زنده پس شد مردشوی تو دروغ

آری بیست سال است آواره بیهاء واهلش حرف دارد (بعقیدهٔ خودش حق وبقول ایشان دشنام) وهنوز زنده است وشاید ده سال دیگر هم باشد .

مرحله سوم تاریخ حیات

عباس افندی

عباس افندی گویند در روز ٥ جمادی اولی سنه (١٢٦٠) از صلب میرزا حسینعلی نوری ونوابه خانم متولد شده و بازمن درصحت این تاریخ شبهه کرده ام ولی جز کثرت تصنعاتیکه دیده ودانسته ام وقیاس این تصنع هم بر آنها دلیل دیگر ندارم . بلی اگر نمیگفتند قدرت نمائی شده که در همان روزی که باب مبعوث شده درهمان روز هم عبدالبها عباس متولد گشته ممکن بود قصور تصنعی نشود ولی از اینکه مخصوصاً روز ولادت او را باروزی که باب در کتاب بیان ببعثت خود تصریح کرده تطبیق نموده اند اینست که محل شبهه است .

اگرچه ماگفتیم که بروز داعیهٔ باب معلوم نیست وهمان نص بیان هم خالی از تزلزل وتصنع بنظر نمیرسد چه او کتاب بیان را در حبس ماکو نوشته ودر آنجا میگوید که در این روز که ٥ جمادی است و این کلمات برقلم من جاری میشود الخ . پس معلوم میشود قبل ازصدور این کلمات در آن چند سالی

که گاهی دعوت میکرده و گاهی کتك میخورده وازدعوت خود بازگشت و توبه نموده دروغگو بوده وبدون بعث دعوت میکرده وعبث خودراباب خوانده است پس خلاصه اینست که تاریخی راکه باب برای بعث خود دربیان بدان متشبث شده جعلی است و باز میگوئیم دروغگو حافظه ندارد چون خدا میخواست دروغگورارسوا کند این فکررا برسر او افکند که روز بعث برای خود معین کند پس از آنکه چندین سال بود باین بعث عبث دست زده بود .

امابها وبهائیان چون همه ساختمانشان برروی جعلیات باب وبرای جلب انظار اتباع او بوده اینست که روز ولادت بهاراچسبانیده اند بجوار مولد باب وروز ولادت عباس افندی را تطبیق داده اند بروز بعثت باب و ازاین نکته غافل بودند که یکروز هم یکنفر مستنبط ومتتبع پیدا میشود که تصنع همان نص بیان راهم بشناسد وبرای اصل پایه اعتباری نگذارد تافرعی بر آن قرار بگیرد یانگیرد

باری از این موضوع بگذریم چه در روز تفاوتی نیست فرضاً اگر عباس افندی درروزشنبه دهم ربیع الثانی متولد شده باشد دلیل بربطلانش نیست واگر در روز جمعه پنجم جمادی اولی هم متولد شده باشد برهان بر حقیقتش نتواند شد و مقصود اصلی بی اعتباری تاریخ حضرات است که به یك قضیه ازقضایای تاریخی ایشان اعتماد نیست

خلاصهٔ پسرمیرزا حسینعلی را بمناسبت اسم پدرش که میرزا عباس «میرزا بزرك نوری» بوده میرزا عباس نام نهادند واینجااست که آقای نیکو ابداً قصورنکرده وبهمان اسمی که درابتداء میرزای نوری پسر خود رابدان خوانده ایشان هم درفلسفهٔ خود متذکر شده اند ولی آیا بهائیان چها میگویند و چه قدر غضبناك کنند بماند ! !

این میرزا عباس دوم یاسوم ازطایفه نوری خودش شرح کتك خوردن طفولیت خودرامیگفت که در سن ٥و٦ در طهران اطفال باسم بابی برسرش ریخته ومضروبش ساخته اند مجملا بقول خودش تاسن هفت از عمرش درطهران بوده ودرآنسال که سال ۱۲٦۸ بود و پدرش تبعید میشد باپدرواقاربش از طهران ببغداد تبعید شد و دربغداد تا دو سال نزد پدر وعموهایش بتحصیل پرداخته سپس به مدرسهٔ قادریه رفته چندی درآنجاتحصیل کرد ودراواخردر اوان بلوغ تاسن نوزده درنزدشیخ عبدالسلام شوافی به تحصیل حکمت و کلام پرداخته و گاهی بخانقاه دراویش سری میزده وطرف میل وتوجه علی شوکت پاشا بوده که ازمراشدصوفیهٔ عثمانی بوده است وازاومسائل عرفانی آموخته

واین بامزه است که چهار سال بعد از فوت علی شوکت پاشادر حالتی که عباس افندی مردی چهل ساله ودر عکامشار ومشیر بساط خدا بازی پدرش بود شنید که علی شوکت پاشای مرشد و معلمش ازدنیا رفته است فوری قلم کشید و و شرحی راکه بر حدیث کنت کنزاً مخفیاً اززبان مرشد شنیده بود برشتهٔ تحریر و انشا در آورد و در آنجا چنین وانمود کرد که علی شوکت پاشا این مسائل رااز ماسؤال کرده واز بحرعلم ما خواسته است استفاده نمایه در حالیکه چهار سال بود که او مرده بود واگرچه آن شرح وتفسیرهم شامل مطلبی نیست که کمتر استفادهٔ بتوان کرد وجز یك سلسه الفاظ مترادفه وعبارات جافه ناشفه چیز دیگری نیست ولی مقصود تأسی این پسر بآن پدر است که پدر هفت وادی راشر کرد و آموخته های ازشیخ عبدالرحمن را بهرفای عصر میفروخت پسرهم آموخته های ازعلی شوکت پاشا رابمریدانش میفروخت ولی بدبختانه هیچ کدام هم بجوی نخریدند وبارزنی ارزشش ندیدند مگر اینکه آقافضیلت خودرا بروز دادند ودرنزد اهل اطلاع خودرا رسوا ومفتضح کردند جزدر نزد اتباع که هیچ امری موجب فضیحت نیست

مجملا میرزاعباس ازوقتیکه فهمید قلیان خدائی پدرش گل کرده و بندبندگی راشل سخت بترویج پرداخت رایت مساعدت برافراخت بهرمحبی رسیدازمعجزات پدر بلطائف الحیل تزریق کردو بهرمبغضی رسیدازاسلامیت شیخ کبیر تقریر نمودوشایعات راتکذیب فرموده آنجا کلمات پدر را آیات شریفه گفت واینجا اورا تابع ابوحنیفه شمرد آنجا آستین عظمت می افشاند واینجا دامان ازگرد تهمت می تکاند واگرچه همهٔ پسرهای بها باین رویه تربیت شده بودند ولی عباس بیش ازدیگران خودکشی میکردو همواره در نظرداشت که چه وقت اجل مقدر در رسد وعمر (خدا) بسر رسد وخود بر سریر ریاست مستقر گردد تادر سنهٔ (۱۳۰۹) هجری که تیردعایش بهدف اجابت مقرون گشت میرزا خدا از جهان درگذشت

اینجا است که بین بهائی وازلی تعبیر متضادی پیدا شده گویند باب در کلمات خود گفته است (وفی سنة التسع کل خیر تدرکون) این رابهائیان تعبیر بسال طلوع بها کرده اند وگفته اند درسال نهم از طلوع باب بها عرض اندام کرده است ولی حق اینست که او هم مانند باب ادعایش مجهول است واگر سال نهم او مبعوث شده باشد پس عید رضوان که گفتیم تاریخ آقای کتك خورده را تشکیل میدهد لغو است واگر آن تاریخ عید رضوان صحیح

است پس استدلال (بسنة التسع) غلط است زیرا رضوان حضرات یا سیاست آقای کنك خورده درسال هیجدهم بهائي واقع شده واز اینست که ازلی ها نه تنها سنة التسع را بتعبیری که بهائیان کرده اند قبول ندارند بلکه تعبیر میکنند که در سال سیصد و نه چون بهاء مرده است و هرخیری درمرك او بوده پس جملهٔ (وفی سنة التسع کل خیر تدرکون) بمرك بها مصداق یافته .
ولی حق اینست که دومهمل گو بر سر مهمل دیگری مبارزه کرده وهردو مزخرف گفته اند وسخنان باب را جز بحرفهای شخص مخبط بچیز دیگر نمیتوان تعبیر کرد — چنانکه کلمات بها راجز ازمقام شیطنت وتدلیس حاکی از مقام دیگری نتوان دانست .

با اینکه میرزاخدا قبل از (صعود !) مرك خویش بچهار پسرخودش عباس ومحمدعلی وضیا وبدیع یك نظر داشت وهمه را بلقب اغصان ملقب وهریك را بغصنی از اغصان سدرهٔ ظهور مخاطب ساخته بود معهذا درایام اخیر میرزاعباس توانست که در مزاج پدر تصرف کند ونام خویش را در کتاب عهد یا وصیت نامهٔ وی برنام برادر خود مقدم سازد .

آری حق باید گفت بها در رعایت حقوق اولاد خود قصور فاحشی نکرده عباس افندی رابنام غصن اعظم مرجع ومحمدعلی افندی را بنام غصن اکبر درمرتبهٔ ثانی محل توجه دوستان خودقرار داده سفارش سایراغصان وافنان ومنتسبین خود را هم کرده است ولی آیا وصیت او مجری شده یا نشده قضیهٔ غریبی است که جزآنکه در زوایای تاریخ و اعماق حوادث بشود سری بدست آورد راه دیگری نیست .

زیرا پس از بها چنانکه درجلد اول اشاره شد اختلافاتی بین غصن اعظم وغصن اکبر صورتاً بروزکرد و کار بجائی رسید که عباس افندی درهرلوح ومکتوب خود از او شکایت میکرد گاهی اورا ناقض اکبر و گاهی معرض ازامر وانمود مینمود وهرفشاری که ازطرف عثمانیها بر سر مسائل سیاسی بر عباس افندی وارد میشد آنرا نتیجهٔ سعایت برادر خود قلمداد میکرد . در حالتیکه من در دو سه سفری که بعکا رفتم اثری از اقوال عباس افندی را در برادرش ندیدم بلکه صریحاً میدیدم که او ساکت در خانه اش نشسته واین رند قلاش به دروغ ترانهٔ مظلومیت میزند و گاهی اگر مفتشی از باب عالی آمده مخصوصاً یا طرداً للباب دد امور عبدالبها تفتیشی بجا میآورد نه از نقطهٔ نظر مذهبی واختلاف بین دوبرادر بود

زیرا دولت عثمانی علاقمند باین قضایا نبود وسخن محمدعلی در نزدش نافذ نه بلکه از باب اطلاعات دیگری بودکه بدست دولت عثمانی افتاده بود یعنی اطلاعات سیاسی وساخت وسازافندی با اجانب وخیانتهای سری وطنی او چه که عکا از دیر زمان در منطقه فرانسویها و از طرفی مورد توجه انگلیسها بوده‌تحصناتی که ازدویست‌سال قبل باین‌طرف درآن قلعهٔ محکم بعمل‌آمده خود برهانی متین‌است وبالاخره عباس‌افندی ازطرفی‌میخواست حقیقت مطلب پوشیده بماند ومریدانش ندانند که از عامل سیاست اجانب است واز طرفی میخواست رنگی بکاربزندکه در مزاج گوسفندانش‌مؤثر افتاده رگهای شیر دهندهٔ ایشان تهیج شود و رغماً لانف‌المخالفین بیشتر شیر ببخشند لهذا سیاست ترکهای پیش گرفته برادر خودرا بتهمت‌سعایت متهم میداشت و آن برادر هم شاید از هزار یك این قضایا مطلع نباشد زیرا از ابتدای طلوع بها تاکنون پیوسته این رویه درکار بوده است که الواح اخلاقی علنی بوده و همه جا بارائه آنها خود نمائی بعمل آمده که به‌بینید آقا چه تعالیم اخلاقی داده‌اند ! ولی الواحی که در مذمت نفوس صادرمیشد ازقبیل ذم ازازل ذم‌ازمحمدعلی‌ذم از علمای اسلام ذم ازاساقفهٔ مسیحی ذم از فلا سفهٔ طبیعی ذم ازعلمای یهود وزردشتیان ذم از سیاسیون که سیاستشان بر ضرر او تمام میشد ذم از وطنخواهان ذم از مبلغین بر گشته ذم از خلفای اسلام در لوح هزار بیتی یا ذم از بزرگان شیعه در حاشیه ایقان چاپ مصر وبالاخره اینگونه الواح دائماً در تحت استار رد وبدل میشد ومیشود وحتی‌الامکان نمیگذاشتندبه‌گوش مذموم‌علیهم‌بخورد چنانکه امروز هم اطلاع دارم که چه الواحی از مقام رفیع شوقی افندی در لعن وطعن به آواره وامثال‌او صادر میشود وهریك را باید من برمل واسطرلاب بدست آورم والا دائماً سفارش میشودکه زنهار آواره (آن محرم اسرار بر شطری از این قضایا وسطری از آن الواح آگاه نشود قال‌الله تعالی افمن‌یمشی مکباً علی وجهه‌اهدی‌ام‌من‌یمشی‌صراطاً سویاً) —

بلی این‌خود دلیل بر خیانت وتقلب‌است ومانندآفتاب روشن‌میسازد که امربهائی نه‌اینکه مذهبی باطل است بلکه اساساً مذهب نیست وبسط خدعه وخیانت وفساد وشرارت است ومحض گوش بری و کلاه برداری و سیاست‌های خادعانه خائنانه تأسیس شده .

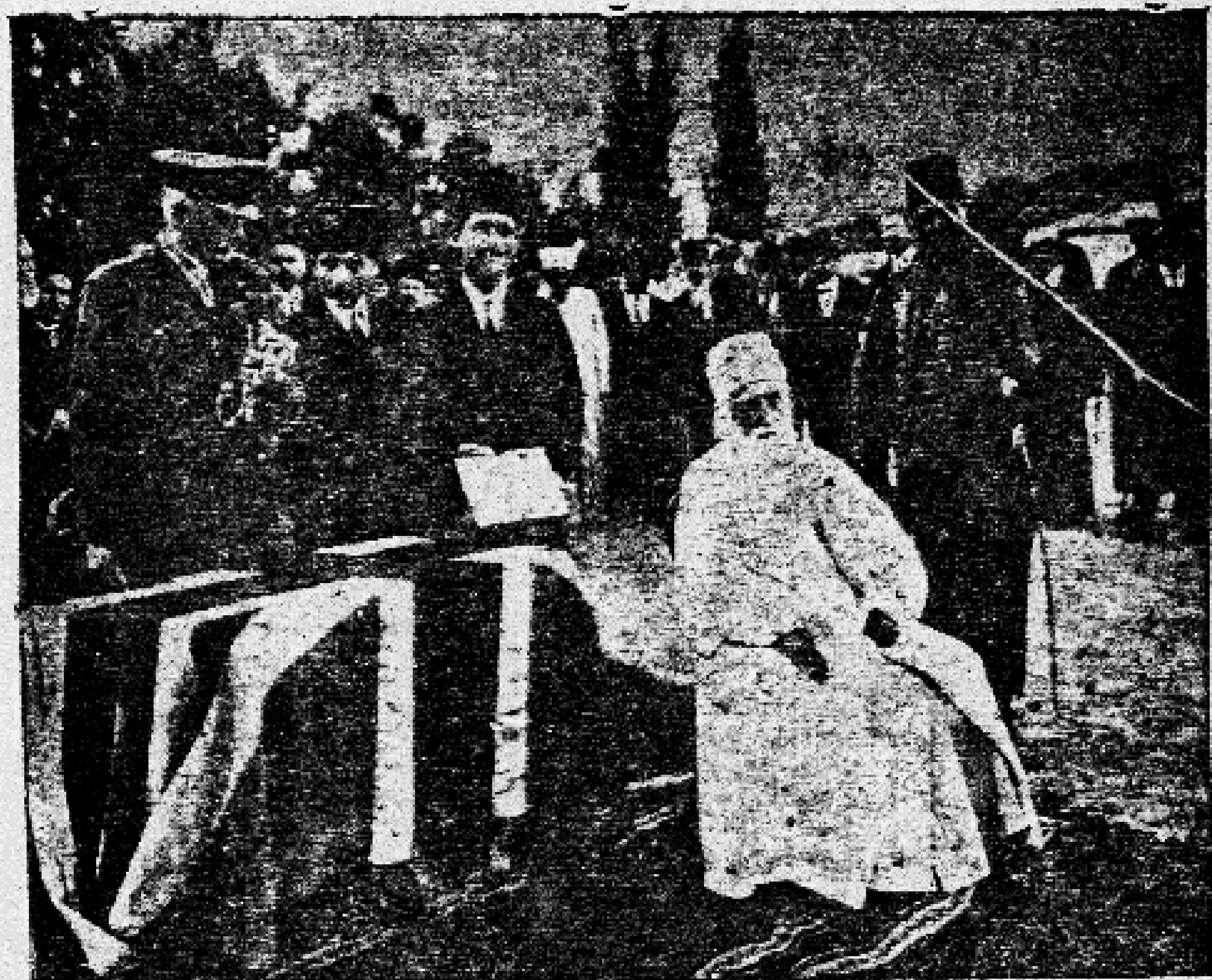
یاللعجب کسیکه در هر لوح تکرار میکندکه ما را با امور سیاسی

مدخلی نیست یکدفعه می بینیم زمزمهٔ مشروطه که بلندمیشود او بتمام‌قوت
باآن مخالفت نموده درهر مکتوب ومراسله باتباع خود توصیه مینماید که
نزدیك مشروطه نروید وسلطنت‌قاجار رابندهٔ فرمانبردار شوید وهنگامیکه
محمد علی میرزا مغلوب میشود از طرفی افندی مینویسد امریکا به احمد
سهراب که مشروطهٔ مشروعه‌است ومیفهماند بامریکائیان که ایران ازاقدام
ما مشروطه شده ازطرفی محرمانه مینویسد بمحفل طهران که حالا بهرقسم
است یکی دوسه وکیل برای دارالشوری انتخاب نمائید وبعدازآنکه‌موفق
نمیشود بازبیاقراف دستورمیدهد که کتاب‌سیاسیه‌مرابرای احمدشاه‌بفرستید
یابعضی کتب دیگروباو تفهیم‌نمائید که مااستبدادطلبیم وکارمیرسدبجائی که
درروزنامهای اسلامبول نسبت بهائیت باحمدمیرزا میدهند وباهزار دسیسه
بهائیان نبیل‌الدوله خودرا در آغوش درباریان جای میدهند . آیا با این
تفصیل‌ما باورخواهیم کردعباس افندی نظرسیاسی نداشته ؟ آیاباورخواهیم
کرد که شوقی افندی دایما برای‌مقصد پدرش کارنمیکند ؟ سبحان‌الله آدمی
که سیاسی نیست‌چه‌کار بلقب‌سری ونشان‌ژرژ انگلستان دارد ؟ درجلد اول
اشاره کردیم که بعد ازورودنظامیان انگلیس بخاك فلسطین حضرات بهائی
بدامن ژنرال آلانبی چسبیدند وتقاضای لقب سری و مدال دولتی کردند
اینك تکرار میکنیم که این عیب نیست برای نظامیان انگلیس که
عباس‌افندی وامثال اورا باعطای یك‌لقب و نشان بندهٔ آستان خود سازند
زیرا آنها بوظیفهٔ سیاسی خود عمل‌مینمایند وحتی بسردارظفر بختیاری هم
این‌نشان ولقب‌را دادند فرقی که دارد این‌راباختیار ومیل خود دادند وآن
را باصرار وخواهش افندی واظهاراینکه ماسالهااست انتظار مقدم شما را
میبردیم‌درحالتیکه اگرفرانسه هم‌آنجارا تصرف کرده بودهمین رامیگفتند
بلکه اگرعثمانیان هم فاتح‌شده بودند نوع دیگراظهار خصوصیت‌میکردند
پس‌خلاصه اینست که عباس‌افندی‌درواقع چندرتبه پائین‌تراز یکنفربختیاری
خودرا معرفی کرده وگویا بسهو حقی بجای‌خود قرارگرفته چه‌که شرافت
بختیاریها هیچ نسبت بامثال افندی نداردحتی لرهای صحراگردشان‌مجملا
این‌کاررا نمیتوان عیبی برانگلیسها گرفت ولی عیب‌است برای کسیکه می
گوید من روحانیم وتصرف درسیاست نمیکنم یکدفعه ازدولت فاتحی‌یك
همچو تقاضائی بکند آنهم باافتخار نشستن وبااین حالتی کهدر صفحه بعد
می بینید عکس گرفتن !



عکس مجلس حیفا در اعطای نشان ولقب سری بعباس افندی

پوشیده نماند که عباس افندی تصور میکرد که بمحض انتشار این قضیه که اوواجد چنین افتخاری شده و بندگی آستان ژرژ انگلستان را قبول کرده وقبول اوهم مورد قبول گشته فوری مردم شرق خاصه ایران مرعوب اوشده ازجمیع انحاء واطراف باوسرمیسپارند خدائی پدرش راگردن می گذارند امابقول عربها (لقد اخطأ السهم) وبقول خودمان تیرش خطاکرد وبیش ازپیش اورا درنظر بیگانه و خویش موهون ساخت چه قبل از این قضیه تصوراتی که درحق اومیشدبراینکه اودرلباس مذهب‌سازی وشریعت بازی میخواهد خودرا بیکی ازدول اروپا نزدیك کندودرسایهٔ حمایت‌ایشان مقامی‌را احراز نمایدآن‌تصورمبنی برحدسهای‌صائبهٔ بودکه مبرهن‌ببرهان بینی نبودومدرکی برای اثبات آن‌دردست‌نه ولی پس از بازی کردن این



عکس مجلس حیفا در اعطای نشان ولقب سری بعباس افندی

پوشیده نماند که عباس افندی تصور میکرد که بمحض انتشار این قضیه که اوواجد چنین افتخاری شده و بندگی آستان ژرژ انگلستان را قبول کرده وقبول اوهم مورد قبول گشته فوری مردم شرق خاصه ایران مرعوب اوشده ازجمیع انحاء واطراف باوسر میسپارند خدائی پدرش را گردن می گذارند امابقول عربها (لقد اخطأ السهم) وبقول خودمان تیرش خطا کرد وبیش ازپیش اورا درنظر بیگانه و خویش موهون ساخت چه قبل از این قضیه تصوراتی که درحق اومیشد براینکه اودرلباس مذهب سازی وشریعت بازی میخواهد خودرا بیکی ازدول اروپا نزدیک کندودرسایهٔ حمایت ایشان مقامی را احراز نماید آن تصورمبنی برحدسهای صائبه بود که مبرهن ببرهان بینی نبودومدرکی برای اثبات آن دردست نه ولی پس از بازی کردن این

رول غلط مشت مبارك آقاباز شد وبکرات مردمان دقیق نکته سنج برخود من ایراد کردند که این ارباب شما یکدفعه خودرا برسراین قضیه رسوا کرد واسرار باطنی خودرا روی دایره ریخت ومن چون جوابی نداشتم دربوتهٔ ابهام واجمال وامیگذاشتم جزاینکه باز هم آبروی ایرانیت را نمیخواستم ببرم وبخودش نوشتم که این قدم خطائی بود که شما برداشتید بمن جوابی نداد ولی ازآن بعد دیدم هر کس از عکا می آید زمزمه عجیبی باواست و معلوم است که دستور ازآقادارد که چنین بگوید .

« انگلیسیها اصرار بسرکار آقا کردند که این لقب ونشان راقبول فرمائید وآقادیدند اگرقبول نکنند آنها بدشان می آید لابد قبول فرمودند ولی در مجلس که عکس برداشته اند بی میلی خودرا اظهار کرده پشت بمدال کرده اند یعنی ما اعتنا بشاه انگلستان نداریم !! » راستی وقتیکه این حرفها را شنیدم خجلت برخجلتم افزود که چقدر بیحیائی لازم دارد که انسان تا این درجه متقلب ودروغگو ومنافق ودو روباشد .

باری برویم برسر مطلب از آنچه ذکر شد بخوبی میتوان یافت که طریقه بهائی فقط وفقط برای دوروئی واستفاده‌های نامشروع تشریع شده وتنها اشکال ابطال آن تفهیم باتباع است که عصبیت ولجاج ایشان رااحاطه کرده وسخنان مطامین را نمیخوانند و الا بانشانیهای صحیحی که در امثال این کتب بایشان ارائه شده ومیشود خواهند فهمید که اگر تمام مسائل نمیتواند مورد قبول ایشان شود اغلب آنها مسلم الصحه است. باری تنها مانع بیداری عدم فحص وتحقیق است والا مردمان سلیم النفس وحق جود درایشان هستند و بمحض اینکه حقیقت را بفهمند ترك این بساط خدعه ونفاق را خواهند گفت چنانکه گفتند آمدیم برسراختلاف دو برادر . هرچند عباس افندی بانواع خداع ولطائف الحیل متدرجاً برادر خودرا ازنظر گوسفندان بها انداخته منفور ساخت ولی محمد علی افندی هم از بانشسته چیزها نگاشت واسرار بسیاری را مکشوف داشت واگردرابتدا خواست مخالفت نکند آخر او را وادار بر مخالفت کردند جز اینکه رفتار این دوسالهٔ او بمؤلف این کتاب چیزهائی فهمانده است که درمقام خود متذکر خواهیم شد واینك شروع میکنیم ببیان شطری از تشکیلات بهائی وتغییراتی که دراین چند مرحله حاصل شده است و شاید از نوع تشکیلات هم حقایقی بدست دهد که محتاج ببعضی مباحث مستقیمه نشویم .

تطورات یا تقلبات چهار گانه

تقریباً هفتادسال است که میرزا حسینعلی نوری وجانشین بهای او مصدر این بازی دین سازی هستند ونظر باینکه از بادی امر قصدی جز احراز مقام استفاده و تصرف درامور ملیه نداشته اند دائماً تابع پیش آمدها شده در هرسالی به حالی درآمده ودرهردوری بطوری درامکارسازه اتباع تصرف نموده اند وتطورات یاتقلباتی راکه دراین هفتادسال متصدی شده اند ودر حقیقت همین تقلبات بوده است که نگذاشته است فکر اتباع روشن شودو حقیقتی را بیابند منقسم میشود بچهارقسم :

اول ـ سیروسلوك درمسلك ومنهج تصوف است که میرزا خداسلوك درآن مسلك را تعقیب وتااواخر ایام که از بغدادحرکت میکرده اند مشی خودرا برآن روش ادامه داده است : منشاآت آن اوقاتش بتمامها حاکی ازحالت تصوف است که اگر درآنها دقت شوددیده میشود تمامش ازقبیل هفت وادی شیخ عطار است اشعاروجدیه هایش همه عبارتست ازمقام عشق وجذبه وحرکات شوقیه وگل ولاله وساغروپیاله وفنای فی الله وبقای بالله خاصه آن مثنوی مضحکش که درجلد اول اشاره شد وآقای نیکوهم بدان اشارتی نموده است وماا گربخواهیم همه نغمات تصوف و ترهات پر هیاهوی اورا بیان کنیم بایدچند جلد کتاب دراین کتاب مندمج سازیم و اینکار اگر محال نباشد لامحاله امری صعب است ولی محض ملح کلام ببعضی از بیانات پر لفظ بی مغز ایشان اشاره میکنیم .

لوح بهاء

ای طوطیان هند جان وای عندلیبان گلستان کوی جانان زچه بر بسته پروبالید وازچه بیادگل از آتش دل نمی نالید مگرتغنیات و رقای احدیه را برسدرهٔ ناریه استماع نمیکنید ونفحات گلهای حدیقه الهی را استنشاق نمیفرمائیدچگونه خاموشید وازجان نمیخروشید . . . الی قوله .

هی هی عاشقان را اینچه غوغاست هاهای معشوق راچه جلوه هویداست هی هی اینچه باده ایست که میچشاند های های اینچه جذبه ایست که میکشاند هی هی اینچه ناریست های های چه سوزنده شراریست هی هی چه عجیب آیتی (۱)

---

(۱) خوبست آقایان بهائی مثل همهٔ کلمات وترهات بها که هریك را تعبیری میکنند این جمله را هم به(آیتی) تعبیر کنند والادرلقب آواره هر تعبیری بشود بعبدالبها بر میگردد زیرا او خویش را آواره خوانده است

است های های غریب حکایتی است الا آخر ما قال طاب‌الله ثراه و علی طینته عافاه مجملا زیاده از هزار صفحه کاغذ را باامثال این کتاب ز اینها پردمدمه‌تر و بیمعنی‌تر اشغال وتضییع کرده است که ما رامجال تکرار نیست اما ازبیان این نکته ناگزیریم .

سر اینکه میرزا درآن‌بادی امر باینگونه کلمات می‌پرداخت این‌بود که هنوزازعراق عرب‌وعجم بیرون‌نخرامیده وسخن‌دیگر بگوشش‌نخورده واز اقطار شاسعه وانحاء واسعه جهان خبری‌نگرفته علم وعرفان‌راحصردر امثال این ادبیات پنداشته ترقی‌راهم در سایهٔ این‌کلمات میدانست خاصه با اینکه دیده بودحاجی‌میرزا آقاسی که هنرش فقط در ادبیات متصوفه بود بمقام صدارت رسیده این‌بود که قبل از ارتفاع ندای باب میرزا از این در ها واردشده بودوعرفان‌بافی را برای احراز مقامات‌کافی میشمرد وپس‌از از توجه بباب نیز تاچندی درهمان وادیها سیرمیکردوازهفت وادی وچهار وادی یا بقول خودش (عقبهٔ زمردی) قدم بیرون نمی نهاد .

دوم ـ تأسی بطرز انشاء سیدباب و احراز مقام بابیت است که بعد ازیأس از احرازمقامات درباری بعنوان تصوف واستغراق دردریای بابیت چاره جز این نمیدیدکه برروبهٔ باب‌سخن گوید لهذا مدتی هم مشق آیات کرد ونگارشاتی از قبیل (علاما عالما علیما متعلما علوما مستعلما اعلاما معلما تعالیما متعلما تعلما استعلاما اعلاما اعلما اعلیما معلوما) را متصدی شد وتا اوائل ورودعکا یعنی‌درمدت شش هفت سال که درادرنه واسلامبول وطی طریق بود این طریقه متداول بلکه تاچند سال هم در عکا باز رویهٔ منشآآتش چندان تغییری نکرده و تنها چیزی که بر آنها اضافه کرده بود جستن تعبیرات وکلمات باب بود که درهرکلمهٔ ازآن‌کلمات مهمله هرچه به نظرش میرسید برای اهمیت مقام خود تأویل‌وتفسیر نموده گاهی بعربی و وقتی بفارسی بهم‌میبافت ونزد اتباع‌میفرستاد واتباع ازل‌یا متوقفین دربیان را طعنهامیزدکه بااین آثار مصرحه‌چرا بمن نمیگروید مثل اینکه درمقامی دوهزار ویکسال مذکور درکتاب بیان راکه مطابق عدد مستغاث میقات ظهورمن یظهر قرارداده‌شده تعبیربنه یا نوزده سال میکند وپسرش‌عباس افندی یك دلیل مضحکی‌هم برایش جسته میگوید باب وقایع‌یوم قیامت‌را که (بخمسین الف‌سنة) یعنی پنجاه‌هزارسال درقرآن تصریح شده‌تفسیر

بیوم ظهور خود کرد و گفت همهٔ آن وقایع درآن واحد تحقق یافت و پنجاه هزارسال در دقیقهٔ منقضی گشت حال ماهم میگوئیم که دو هزارسال در بیان بفاصلهٔ نه سال منقضی شد وظهور جدیدی حاصل گشت ! !

راستی اگر کسی بگوید هزارسال مذکور در اقدس هم بفاصلهٔ چند سالی منقضی شد وظهور آیتی ظهور مستقلی است که کتاب اقدس و دین بهارا منسوخ نموده ومینماید چه خواهند گفت .

خنده می‌آید مرا زین گفت زشت ☆ کان جهنم خو زند دم از بهشت

سوم - منشاآت مستقله وعنوان دین جدیداست که مهمترین تطورات وتقلبات ایشان است پس باید دانست که چون عباس افندی بحدرشد رسید ومخصوصاً درعکامقیم شد که مرکز علمای اسلامی وهمسایهٔ مصر است و برای تحصیل اطلاعات از مراکز اروپا بهترین نقطه ایست که دایم زائرین بیت‌المقدس و سیاحان اروپ وزائرین ناصری موطن مسیح از آنجا عبور مینمایند و ضمناً عباس افندی برحسب حوائجی که بدوائر حکومت داشت خلطه وآمیزش بامردمان مطلع کرد متدرجاً فهمید که آن نغمات تصوف و هوکشیدن وهای‌های یاهی هی گفتن جزدرمعدودی ازدراویش صحرا گرد ازقبیل حاجی مونس مبلغ مفقود وحاجی توانگر مبلغ موجود حضرات در کسان دیگر تأثیری نداردو نیز اشتقاقات زائده بیفایده سیدباب که ازالفاظ گرفته وایشان ازاو تقلید واقتضا کرده‌اند هر چند در نظر عدهٔ قلیلی از گوسفندان - استغفرالله بندگان‌خدا - مؤثرافتد بالاخره مایهٔ افتضاح است این بود که باب دیگر گشود و شروع بمطالعهٔ کتب نموده از هرجا تألیفی بدستش آمدکلمهٔ اقتباس کردوشاید هم اگر (بقول خودش) گرفتار بابی‌ها نشده واین سلسلهٔ دین‌سازی بگردنش نیفتاده بودا صلا ازراه مستقیم وارد سیاست ومسائل اجتماعی میشد ولی چون گرفتار شده بود بقسمیکه ازطرفی معاشش جز ازکیسهٔ بابیهائی که فقط برای همین ترهات باو پول میدادند ازجای دیگر تأمین نمیشد واز طرفی بخائن مذهبی ووطنی وسیاسی متهم ومشهور شده‌بود بطوریکه بسهولت نمیتوانست خود وپدر خود را تبرئه نماید و در آن محبس ابد راهی جز این نداشت که این مشت گوسفندان شیرده‌را برای‌خود نگهدارد لهذاپدروا برآن واداشت که قدری ازترهات فاضحه بکاهد و بربیانات واضحه بیفزاید وگاهی کلمهٔ معقولی را داخل در هفوات و خزعبلات سالفهٔ خود نماید وگویا مطلعین بهائی هم باین نکته

برخورد کرده‌اند که میگویند مقام عبدالبها از جمال مبارك سرا عالیتر است وامر از برکت وجود او استقرار یافته است !

مجملا بطوری که سابق هم گفتیم بها از آن ببعد بمعاونت پسران خود خاصه عباس ومحمدعلی شروع بحل وعقد نموده واز طرفی استعانت ازافکار مریدان درجهٔ اول جسته دست بدست هم دادند واین شریعت را که عبارتست از کتاب اقدس وبعضی الواح دیگری که بالنسبه بکلمات اولیهٔ بهتر ومربوط تراست تشریع وتأسیس کردند وبا وجود این دارای آنهمه عیوب است که شطری از آن درجلد اول ذکر شد وبعضی هم آقای نیکو در فلسفهٔ خود نگاشته وهنوز عشری از عیوب صوری ومعنوی آن بیان نشده .

اینجا است که هر آدم کم عقیده هم میتواند یك نظر بلندی نسبت بانبیای صادق و کتب ایشان پیدا کند و بفهمد که تشریع شریعت از قضایای خلقی وتدابیر بشری ومسائل شوروی نیست وهر شرعی که ازاین راهها تشریع شد مثل شریعت بها مملو ازعیوب ونواقص عجیبه خواهدشد وهر دوره که بر آن بگذرد و زمامداری که برایش پیدا شود بر عیوب ونواقصش خواهد افزود زیرا طبعاً بعضی از معایب آن بنظر زمامداری خواهد رسید که بعداً زعیم آن قوم واقع میشود ومیل دارد که از عیوب آن بکاهد آنوقت اصطکاکهائی میکند که بجای نفع ضرر حاصل میشود چه هر بی‌ادراکی هم میفهمد که این اقدامات خالی ازلغزشی نتوان بود یادرسابق عیب بوده و یا در لاحق و بعقیدهٔ من در هر دو ـ مثلا بها و عبدالبها دیدند کتاب بیان پر ازاغلاط وسفسطه وعیوب است خواستند اصلاح کنند ممکن نشد بالاخره آنرا منسوخ قلمداد کرده بکناری افکندند وحتی بنظر حقارت بآن کتاب ومتمسکین آن مینگرند وغافلند از اینکه کتابی را که پایهٔ خدائی ایشان برآن نهاده شده هرقدر با بی‌اعتنائی به‌آن بنگرند عاقبت معلوم میشود که پایه خراب بوده وبنای خرابتری بر آن نهاده شده ـ یا آنکه عباس افندی دید پدرش خبط و غلطی بزرك متصدی شده که مال‌الله (مالیات بابی گری) را مرجوع بعدهٔ نه‌نفری منتخبین باسم اعضای بیت‌العدل نموده وممکن است وراث خودش بی‌بهرهٔ شوند لهذا درصدد تغییر این حکم برآمد ودر حیات خود آنها را بخود تخصیص داد پس از خودش هم اگر الواح وصایارا خودش نوشته باشد این تغییر را قولا هم متصدی شده سر دخلها را درکیسهٔ شوقی افندی کرد یا آنکه فرضاً شوقی افندی یك تشکیلاتی

بنظرش میرسد وتغییراتی در عنوان آنها میدهد که بنظر خودش مفیدتر میاید ولی همهٔ اینها برسر هم بمردم میفهماند که این بنیان یك بنیان متین ابدی تزلزل ناپذیری نبوده وبا همهٔ شورهائیکه دراطرافش شده بازعیوبی درکار بوده که بهیچ حل وعقدی رفع نمیشود بلکه بر نواقص آن میافزاید ومتدرجاً بهمه خواهد فهمانید که اساساً دین نیست و کمپانی دین سازیست قضیه قضیهٔ اجتماعی وبرای رعایت حال بشر نیست بلکه فقط مقصود اغفال کردن یکعده ایست وبس چهارم - مبادی اجتماعیه ازقبیل صلح عمومی و امثاله که مهمترین دام فریبندگی حضرات شده وناچاریم که در این مبحث قدری بسط کلام دهیم تا روح آن مبادی شناخته شود بعون الله تعالی .چنانکه دانستیم طریقهٔ بهائی ساخته دستهائی بسیاری است که فقط بها وعبدالبها در رأس آن واقع شده بودند واینست که چون با دقت مطالعه شود دیده میشود که در تطورات آن بین رفتار وگفتار بها و عبدالبها چندان فرقی نبوده مثلا در آن موقع که بها هفت وادی مینوشت ودرویش محمد بود وبا بوق ومنتشا حرکت میکرد پسرش هم در نزد پسر علی شوکت پاشا تحصیل مسائل عرفانی میکرد ومکاتیبی مینوشت و اینگونه شعر را شاهد میاورد

(درسی نبود هرآنچه درسینه بود ☆ درسینه بود هرآنچه درسی نبود)

وبالاخره عرفان میبافت و علم سینه بسینه را ترویج میکرد و چون قدری بیشتر رفتند وبیشتر با مسائل اجتماعی آشنا شدند آن وقت بود که مینشستند و با هم مشورت میکردند که مسائل رهبانیت مسیحی و یا قضایای ربا و امثال آنهارا مطرح کنند وبنویسند که رهبانهای ملت روح راما امرفرموده ایم که از انزوا قصد فضا کنند وازدواج نمایند (۱)

با آنکه ما جهاد رانسخ کردیم وربا را مباح ساختیم ودر اواخر ایام که با بعضی از سیاحان اروپا وامریکا ملاقات نموده تبادل افکار بکاربرده خودرا متمسك به ایشان می‌شناساندند بعضی از آن اشخاص بایشان القاء کردند که خوبست پارهٔ مبادی اجتماعیه را داخل مرام خود نمائید تا قابل آن باشد که در اطرافش بحث شود ولی از آنجا که خوب بر مبادی احزاب اروپا آگاه نبودند جسته‌جسته کلماتی مبهم ادا میکردند مثل اینکه بها در

---

۱ - کشیشی این سخن را شنیده بی اختیار گفت تو . . . خوردهٔ که امرکردهٔ مردکه بتوچه ؛ مگر اختیار مردم باتوست؟ هرکه هرنوع میخواهد میکند یکی تجرد را می‌پسندد یکی علاقهٔ ازدواج را الخ !

الواحش همینقدر اسمی از صلح عمومی و وحدت لسان برده ولی به تشریح و تفصیل آن موفق نشده وحتی بلفظ صلح عمومی هم کمتر تفوه کرده و بیشتر بعنوان صلح اکبر سخن‌سرائی نموده چه که اطلاعاتش محدود بوده و گاهی یکجمله میگوید که در کمال مضرت است برای شرق مانند همان جملهٔ (لیس الفخر لمن یحب الوطن) یا آنکه ماحکم جهاد را از کتاب برداشتیم وامثال آنها. وهمینکه عباس‌افندی پر و بالی باز کرد خصوصاً بعد از مرگ پدرش شروع کرد بتحصیل مبادی احزاب ومطالعهٔ آنها واقتباس و تألیف و حل وعقد درآنگونه مسائل بدون اینکه اسمی از مبتکرین آن مبادی برده باشد وبالاخره بعد از آنکه دارای یک کتابخانه بزرگی شده وهر جریده و مجله را دیده بود ومواضعه وتبانیهائی هم با سیاحان اروپ وآمریک کرده بود (همان سیاحان که موظف از طرف دولت بوده وهستند و برای خدمت بوطن خود مسافرت مینمایند وتبلیغات میکنند) آنگاه در هر مراسله ویا لوح خود سخنانی گوشزد کرد که درنظر بعضی از ایرانیان بی‌اطلاع خاصه اتباع خودش که از سایر ایرانیها هم چشم وگوش بسته ترند جلوهٔ داشت وآنها را وحی سماوی وساختهٔ دست افندی می‌پنداشتند واین معنی را کسانی میتوانند بخوبی تشخیص دهند که از طرفی نوع کلمات افندی را در اوائل وتغییرات لحن وبرادر اواخر ویژه پس‌از سفر اروپا وامریکایش شناخته باشند وازطرفی هم آن مبادی اجتماعیه را در ممالک غرب دیده وسنجیده وجمعیت‌های مختلفهٔ در ظل آن مبادی و لیدرهای آنها را شناخته و روح مقصود را یافته باشند.

عجالتاً اگر نگوئیم همان احزاب که اینگونه مبادی صلح طلبی ونزع سلاح ووحدت لسان‌را عمداً برای اغفال یکدیگر یااقلا اغفال شرقیها جعل وتأسیس کرده اند وافندی دانسته وفهمیده آنها راترویج نموده است برای اینکه حسن خدمتی بایشان بروز داده باشد و بکمک ایشان بتواند مقامی احراز کند اقلا میتوانیم گفت که این مبادی گذشته از اینکه مبادی چندین هزارساله است بعلاوه همیشه تئوری بوده وهیچگاه عملی نشده وخودشان هم میدانند عملی نمیشود واگر روزی بیاید که بالنسبه نیران حروب تسکین یابد وبین قلوب تألیف شود فقط درسایهٔ علم وتمدن است نه درسایهٔ بهائیت یادسته هائی مانند بهائی.

این را هم میتوانیم بطور حتم ویقین دراینجا بگوئیم که در صورتیکه

دول مقتدرهٔ اروپا و امریکا خیال صلح و عدالت هم نداشته باشند . از ترویج و تبلیغ این گونه اصول و مبادی جلوگیری نکرده بلکه تشویق مینمایند اگر چه سری باشد . ولی هریك جداجدا در مملکت خودشان از ترویج آن مسامحه بلکه ممانعت نموده پیوسته این مبادی حسنه را برای دیگران میخواهند . وباصطلاح مشهور مرك خوبست ولی برای همسایه مثلا درعین اینکه يك دستهٔ صلح‌طلب‌را قومی‌سراً یاجبراً درمملکت‌دیگران تقویت مینمایند درهمان حال همان دسته راوهمان مبادی‌را در وطن خود جلوگیری میکنند که ترویج نشود وملت خودشان پابند آن نگردد و این معنی را من شخصاً در برایتون لندن ازحال و مقال يكنفر تشخیص دادم . پس ابتدا عکس مرا باآن يك نفرانگلیسی که باسگش‌حاضراست ودونفر هم یکی ایرانی و دیگری خانم انگلیسی است در صفحه بعد مطالعه کنید آنگاه شرح را بخوانید .

برایتو شهر کوچکی است درکنار دریا که ازلندن تا آنشهر باخط آهن یکساعت راه است وهوای آن بهتر از لندن و تا درجهٔ محل ییلاقی بعضی از اهالی لندن است . يك‌خانم درآن شهر بوداسمش مسس نایت و تنها همان يك نفر اسم بهائی راشنیده بود واظهار مینمود که من‌طرفدار بهائیتم ولی بهائی‌غریبی بود که دقیقهٔ خواج ازگردنش دور نشده و هیچ یکشنبه‌ازکلیسا مهجورنمانده تبلیغ بهائیت‌را هم‌بعنوان مذهبی اجازه‌نمیداد

این خانم در ۲۲ فوریه ۱۹۲۳ توسط مکتوبی‌ما را ازلندن بمنزل خود دعوت کرد وباآن‌مردایرانی (ضیاءالله) ومترجم خودم لطف‌الله حکیم یهودی برادرد کترارسطو در۲٤ فوریه‌دوونیم بعدازظهر بدانصوب‌حرکت نموده درمنزل مسس‌نایت واردشدیم .

آن شخص‌انگلیسی که باسك خوددرعکس‌حاضراست وعکس‌مذکور لب‌دریا روز دوم ورود ما یعنی ۲۵ فوریه‌گرفته شده دوست مسس نایت بود وبمهمانداری وپذیرائی‌مامأمورشده بود .درهمان‌محل که عکس گرفته شده آن‌مردبما توصیه کرد که شب در مجلسی که مسس نایت مهیا میسازد تبلیغات مذهبی‌نکنید وتنهامبادی صلح ولزوم وحدت شرق و غرب رابیان کنیدوهرچه میخواهید اثرات (بهائی‌مومنت)یعنی تعالیم بهائیه‌رابیان کنید راجع بشرق بیان کنید که چه تأثیراتی کرده زیرا ممالك ما از اینگونه مبادی مستغنی است‌وشاید هم بگوش مأمورین دولت برسد و برای خانم



خوب نباشد !

اکنون ازشما خوانندگان میپرسیم‌ازاین توصیه‌هاچه می‌فهمید ؟ آیا غیرازاین میفهمید که آن‌زن بادوستش وهرچندنفر دیگری‌هم که در امثال آن بلاد وممالك اظهار طرفداری‌ازمرام بهائی‌وعنوان‌صلح جوئی ووحدت شرق و غرب بنمایند مبنی برعقیدهٔ مذهبی نیست ؟ و نه تنها عقیدهٔ مذهبی بلکه مبنی برعقیدهٔ مسلکی هم نیست وفقط برای اینست که چند نفرهندی وایرانی که درآنگونه مجامع دعوت شده‌اند اغفال شده بگویند این‌مبادی دراروپاهم رواج‌دارد وبالاخره باامثال این تبلیغات آشنا شده خدمات غیر مستقیمهٔ را بدون‌وظیفه واجر ومزدصورت دهند ؟

من‌نمیدانم‌چه حکایت است‌همین‌قدرمیدانم‌عباس افندی‌درسفراروپای خود بقدری اجحاف ومبالغه گفته ونشرداده که انسان متحیرمیشود بهائیان ایرانی تصور دارند که واقعاً اوتبلیغ کرده وکسانی را بدین پدر خود در آورده درحالیکه من برأی‌العین دیدم .

اولا ـ بهائیان انگلستان اشخاص‌ذیلند :

لیدی بلامفیلد ـ مسس کروپر ـ مسس‌روزنبرك ـ مسس‌ژرژ ـ مسس هربك ـ مسس‌هیبیتل ـ مسس کلنزامریکائی ـ مسس‌نایت ـ این چند نفرشد

اینها جمعاً هشت نفرشدند که همه دختران هفتادسالهٔ زشت‌ویا زنان بیوهٔ بی نام ونشانند ـ آیامرددرمیانشان نیست ؟ چرا ۱ ـ مسترسیمسون کارگرزیر زمین ۲ ـ مسترهیموندکه باید مرده باشدزیرا خیلی پیرومریض بود ۳ ـ دکتر اسامونت اسکاتلندی که عکس اورا درجلد اول درج کردیم واو فقط اهل قلم بوده وبر اثرمقاصدی کتاب هم نوشته وشرح کتابش را درجلد اول اشاره کردیم وشنیدم اوهم دراین‌دوساله مرده‌است .پس باید گفت‌دوم‌وسوم هم مسترسیمسون واینك جمع میزنیم زن‌ومرد بهائی نما درآنجا نه‌نفرشدند درمیان نه ملیون‌بلکه چهل‌ملیون جمعیت‌ثانیاً همین‌نه نفرابداً عنوان مذهبی بخود نمیدهند وامر بهائی را مسلکی میدانندکه او واگیر یا اقتباس از مسلك بعضی ازاجتماعیون اروپااست وآنرا برای‌شرق خوب ولازم‌میدانند نه مملکت خودشان‌بلکه اشاعهٔ آن‌را دروطن‌خودشان چندان خوب نمیدانند ثالثاً تبلیغات این مسلك‌را هم جایز نشمرده در دایرهٔ چند نفری خودشان محدود ومستور میدارند وصریحاً میگویند اگر دولت بداندجلو گیری می کند ! دیگرراست‌ودروغ این حرف را هم نفهمیدم ولی اینقدر فهمیدم که مژرتودربول را ازخود میدانستند وشبی‌هم مرامهمان کرد وچون گفتم‌چرا بمجالس‌بهائی‌نمیائید گفت : من‌مأمور دولتم ونمیتوانم درآنگونه مجالس حاضر شوم !

بلی درشبیکه مهمانش بودم‌شرحی از فضائل شوقی افندی گفت ولی خیلی آهسته وبااحتیاط از قبیل ول‌خرجی اوو . . . درخاتمه این راهم از روی تعجب گفت « آیا همهٔ بهائیان ایران‌اورا قبول کردند ؟ »

خلاصه این‌بود روحیات‌بهائیت درلندنی که عباس افندی آنقدراظهار خوشنودی از آن کرده وهمه جا گفته است درانگلستان‌روح دیانت هست ودرفرانسه نیست .درحالتیکه درفرانسه شخصی مانند مسیودریفوس‌یهودی وزنش مسس بارنی دارد وقسمت عمده ازمبادی صلح‌طلبی وزبان عمومی وامثال او داخل درشریعت‌بها کرده یعنی درمشورت‌والقاآت شریك‌ودخیل وبالاخره مشرع این قسمت از شریعت بهائی بوده اندولی در لندن یکنفر مانند مسیو دریفوس هم‌ندارند وپوشیده نماندکه درمنچستر هم یك‌همچو عدهٔ بهائی نما مثل لندن موجود است که با آنهاهم مفاوضاتی انجام داده وعکسهائی گرفته ایم ولی عجالة مجال ذکرش نیست و اگر جلد سومی

تدوین شد بذکر آنهاهم خواهیم رسید (۱) وبالاخره ازاین عدهٔ معدود که درلندن ومنچسترند گذشته دیگر درتمام خاك انگلیس حرفی ازاین مذهب نیست ولو بعنوان صلحجوئی باشد .

بیچاره شرق وبیچاره‌تر ایران

راستی این بدبختی وبیچارگیست برای شرق که هرروزیکی از گوشهٔ سردر آورده خدا وپیغمبر و مرشد وقطب میشود وجمعی راگردخود جمع کرده اولا آنهارا ازکارهای مفید بازمیداردو روح لاقیدی ومهملی در کالبدشان میدمد گاهی بترك دنیا وصحراگردی وگدائی دلالتشان مینماید گاهی بترك وطن وترك دوستی وطن دعوتشان میکنند و ثانیا وقتیکه دسته درست کرد اسباب نفاق و فساد داخله و استفادهٔ خارجه را فراهم میسازد بلی در امریکا اینگونه مذاهب خیلی زیاد پیدا میشود بقسمیکه بهائیت در نزد آنها هیچ نیست ولی فرقی که دارد ازآنها ضرر مادی و معنوی حاصل نشده وازاین مذاهبی که درشرق پیدا میشود ضررحاصل میگردد تابدرجه ایکه مثلا ایرانی بااین فقر بایدپول خودرا برای بهائی آمریکائی باآن غناو وثروت بفرستد ! سبحان‌الله محل تعجب است که اختراعات همه‌جا برای جلب پولهای خارجیست وکارما برعکس است جای عبرت است که هنوزدر جرائد میخوانیم در فلان مملکت از ممالك اروپا مذهب بطوری محدود و مقیداست که کسی حق ندارد مثلا مذهب کاتولیك را داشته باشد و برای این مقصد صدها اشخاص راحبس مینمایند اما همینکه نوبت بایران رسید گفته میشود چرا آزادی مذاهب نیست درحالتیکه مذاهب رسمی درایران ازهمه جا آزادتر است وتنهامذاهب غیررسمی است که لایق آزادی نبوده ونیست درتمام ممالك دنیا مستخدمین دولت کسانی هستند یا اقلا کسانی مقدمند که امتحان وطنخواهی را داده باشند وپایهٔ ملیت و رسمیت را مستحکم داشته باشند ویا درمذهب رسمی کشورباشندولی نوبت بمابیچارگان که رسیدا گر بگوئیم نباید صاحبان مذاهب مضره خاصه مذهب غیررسمی مانند بهائی و امثال آن مستخدم ادارات باشند ونباید این گونه مردمی که قطعاً بیت‌المال ملت را صرف تبلیغات مضره خود میکنند در ادارات باشند وبالاخره بیت‌المال ملت بایدصرف تعمیر ملت شودنه تخریب آن حالا ببینید که چه وسائطی برانگیخته میشودوچه دستهائی درکاردخالت میکند .

---

(۱) درجلد سوم ایفا شده .

جواب سؤال مقدر

تقدیر سؤال اینکه شاید گفته شود ازمتن بحاشیه رفته واز عنوان رد مذهبی و مسلکی خارج شده حرفهای دیگر بمیان میآید . جواب اینکه این رویه متناسب است باطریقهٔ مذهبی ایشان چه اساساً امر بهائی از طریقهٔ مذهبی بیرون رفته عناوین خدا ومذهب واخلاق وعاطفه وملیت وغیرهاهمه را برطاق نسیان زده وقدم در راههای دیگری نهاده اینست که در کشف دسائس و حیل آن نیز طبعاً راههای دیگری پیموده میشود و چاره نیست جز آنکه خائن ودزد اجتماعی را درهمان راهی که قدم میزنند بگیرم وبمردم بشناسانیم پس این قصوری نیست ازمابا که عین مقصود است .

مثلا شجاع الله خان علائی ومیرزا رحیم ارجمند واحمدخان یزدانی راما خوب میشناسیم همان قسم که فرد فرد بهائیان ایران را میشناسیم فرقی که بین اینها وآن بیچارهای یزدی وسنگسری است اینست که آنها بر اثر بی اطلاعی فریبی خورده وبهائیت رامذهب پنداشته اند وباطل راحق انگاشته اند اینست که ما هم کار باسامی ایشان نداریم و میدانیم چندان ضرری از ایشان متوجه ملت نمیشود یعنی ضررش همان ضررمذهبی ودوئیت ونفاق استوهر وقت بفهمند حقیقتی با آن نیست بر میگردند ولی اینگونه اشخاص را که میدانیم تمام مسائل را دانسته اندو بعداز تکمیل اطلاعات بیش از پیش بدامن بهائیت چسبیده ساخت وساز این حقه بازی را عهده دار وحل وعقد این دروغ وخیانت را بدست گرفته عضو بلکه رئیس محافل روحانی (یاشیطانی) می شوند وعلی الدوام بتنظیم متحدالمالهای جعلی پر ازدروغ مشغولند برای تخدیش اذهان ساده لوحان ولایات وکاررا بجائی رسانیده اند که اشخاصی که چیز فهمیده و میخواهند بار بهائیت را از دوش خود بیاندازند شبانه ایشانرا میکشانند بمحفل خود و آنها را تهدید میکنند البته نمیشود از معرفی ایشان صرف نظر کرد بلکه باید گفت ملت حق دارد که از رؤسای مافوقشان تقاضا کند که اینهارا باآن حقوقهای گزاف بلکه باهیچ مقدار از حقوق در ادارات نپذیرید مگر آنکه بهائیت خودرا انکار و ببطلان آن اقرار کنند (۱) .

چنانکه جناب آقای آقاشیخ صالح مراغهٔ بعد از هشت سال سیر در

---

۱ ـ ازاینجا دو صفحه که متضمن اسامی اشخاص بود بسبب تغییرات این چند ساله حذف شد .

وادی بهائیت واحرازمقامات مهمه که یکوقت مبلغ بوداواخر منشی محفل روحانی مراغه وپس ازمطالعهٔ کشف‌الحیل چون نظائر مندرجات آنرا بچشم خود دیده بود کاملا بیدار شده حوزهٔ مفسد تکارانهٔ ایشانرا بدرود گفت واسلامیت خودرا اعلان‌داد وحتی (ایقاظ) ایشان نیز در بعضی ازجرائد مرکز درج شددرحالتیکه این‌شخص داخل شغل رسمی وادارات دولتی هم نبودپس چه خواهد شد اگربعضی دیگر هم از حال دوروئی بیرون آمده یکطرفی خود راابرازدارند ؟ وبااینکه هر بهائی که در اداره پست است بکرات خیانت قانونی او را یافته و اطلاع داریم که برای وارد کردن کتب بهائی وازمیان بردن کتب‌ضدبهائی چه قاچاقهائی کرده‌ایدمعهذا ازآن‌بابت سخنی نگفته همین قدرمنتظریم همان‌قسمی که وزیرمحترم مالیه که‌خدایش پاینده داراد بدون ملاحظه چندین تن ازآن عناصر . . . . . را از ادارهٔ ارزاق اخراج فرمود (ولو بهرعنوان بود) وزیرمحترم پست وتلگراف هم‌که درواقع حافظ ناموس مملکتنددست بعضی از این نفوس را ازادارهٔ خودکوتاه کنند و پاسنه کتبی از ایشان گرفته تبرئهٔ ایشانرا علنی فرمایند و ماشخصاً برای نشر آن حاضریم چنانکه در نشر مراسلات دیگران یعنی آنهاکه دراین دوساله بیدار و بر روحیات بهائی آگاه‌شده اند مبادرت نموده ومینمائیم .

اینك یکی ازآن اشخاص شیخ صالح مبلغ سابق ومیرزاصالح خان عکاس امروز است‌که از مراغه چندین مراسله با چند قطعه عکس خویش فرستاده ودراینجا یکی از آنهابرای نمونه درج میشود . ومحض اینکه‌در تطابق بااصل‌آن نقطهٔ اختلاف دیده‌نشود حتی تاریخ وامضاء والقاب هم که پسندیدهٔ من‌نیست باز درج میکنم طابق‌النعل بالنعل .

سواد مراسلهٔ میرزا صالح مراغه

۳۰ آذر ۱۳۰٦ طهران حضور مبارك حضرت مستطاب اجل اکرم عالی وخادم‌حقیقی عالم انسانی آقای‌آقا میرزا عبدالحسین خان آیتی تفتی دام اجلاله مشرف‌باد .

روحی فداك پس ازتقدیم مراسم ارادت وخلوص معروض میدارد که چندی قبل درمیان حوزهٔ اهل بها بشرح حالات حضرتعالی سابقه رسانیده ونسبت بیوفائی ونقض‌عهدراشنیدم ولی دائماً درفکر و خیال غوطه وربودم که خدایااین‌چه‌امریست‌غریب‌وچه مسئله ایست‌بدیع که شخصی چون‌حضرت

وادی بهائیت واحراز مقامات مهمه که یکوقت مبلغ بود واخر منشی محفل روحانی مراغه وپس ازمطالعهٔ کشف الحیل چون نظائر مندرجات آنرا بچشم خود دیده بود کاملا بیدار شده حوزهٔ مفسد تکارانهٔ ایشانرا بدرود گفت واسلامیت خودرا اعلان داد وحتی (ایقاظ) ایشان نیز دربعضی ازجرائد مرکز درج شددرحالتیکه این شخص داخل شغل رسمی وادارات دولتی هم نبودپس چه خواهد شد اگربعضی دیگر هم از حال دوروئی بیرون آمده یکطرفی خود راابرازدارند ؟ وبااینکه هر بهائی که در اداره پست است بکرات خیانت قانونی او را یافته و اطلاع داریم که برای وارد کردن کتب بهائی وازمیان بردن کتب ضدبهائی چه قاچاقهائی کرده‌ایدمعهذا ازآن بابت سخنی نگفته همین قدرمنتظریم همان قسمی که وزیرمحترم مالیه که‌خدایش پاینده داراد بدون ملاحظه چندین تن ازآن عناصر . . . . . را از ادارهٔ ارزاق اخراج فرمود (ولو بهرعنوان بود) وزیرمحترم پست وتلگراف هم که درواقع حافظ ناموس مملکتنددست بعضی از این نفوس را ازادارهٔ خود کوتاه کنند و یاسند کتبی از ایشان گرفته تبرئهٔ ایشانرا علنی فرمایند و ماشخصاً برای نشر آن حاضریم چنانکه در نشر مراسلات دیگران یعنی آنها که دراین دوساله بیدار و بر روحیات بهائی آگاه‌شده اند مبادرت نموده ومینمائیم .

اینك یکی ازآن اشخاص شیخ صالح مبلغ سابق ومیرزاصالح خان عکاس امروز است که از مراغه چندین مراسله با چند قطعه عکس خویش فرستاده ودراینجا یکی از آنهابرای نمونه درج میشود . ومحض اینکه‌در تطابق بااصل‌آن نقطهٔ اختلاف دیده‌نشود حتی تاریخ وامضاء والقاب هم که پسندیدهٔ من نیست باز درج میکنم طابق‌النعل بالنعل .

سواد مراسلهٔ میرزا صالح مراغه

۳۰ آذر ۱۳۰۶ طهران حضور مبارك حضرت مستطاب اجل اکرم عالی وخادم‌حقیقی عالم انسانی آقای‌آقا میرزا عبدالحسین خان آیتی تفتی دام اجلاله مشرف‌باد .

روحی فداك پس ازتقدیم مراسم‌ارادت وخلوص معروض میدارد که چندی قبل درمیان حوزهٔ اهل بها بشرح حالات حضرتعالی سابقه رسانیده ونسبت بیوفائی ونقض‌عهدراشنیدم ولی دائما درفکر و خیال غوطه وربودم که خدایااین‌چه‌امریست‌غریب‌وچه مسئله ایست‌بدیع که شخصی چون‌حضرت

ایشان بدین نوع کناره جوئی نماید و تبری جوید باز بلوح شرق و غرب رجوع کرده (واخبار قبل‌الوقوع‌را ! درلوح آقامیرزا آقا خان میخواندم ونظریه این بود که‌آن‌حضرت حقیقتاً بسبب عدم تمکین بامر مطرودشده‌اند بعد بزیارت مقالهٔ جواب مبلغ بهائی نائل گردیده شرحی از بیانات حضرت خالصی‌زاده سلمه‌الله‌تعالی امعان‌نموده درضمن بشارت‌طبع رسالهٔ کشف‌الحیل را نیز ملاحظه کرده منتظر زیارت کتاب مزبورگردید . اخیراً بواسطهٔ دعاة پروتستانها که یك نسخه‌آورده بودند ملاحظه‌شد بعد یك‌شب از اول الی‌آخر درنهایت تمعن و تدقیق بیغرضانه تلاوت نمود اگر چه توانم گفت در ذائقه دل وجان چندان حلاوتی بخشید که در عرض این هشت‌سال که در عالم بهائیت قدم زده‌ام همچو حظی نبرده‌ام ولی با وجوداین نظر بمراتب دیگر کرده بار درعقیدهٔ راسخهٔ خویش استوار ماند دراین ضمن یك نسخه ازطهران طلبیده دربین مسافرتی قریب بدوماه بنقاط خالی از ایشان‌رفته با فکری صاف تفکر نموده ومطالب مذکوره را بنظرآورد دراین‌اواخر که‌مراجعت بوطن‌مألوف‌شد بزیارت چاپ دویم کشف‌الحیل با رسالهٔ آخری موسوم(بارقهٔ حقیقت)موفق شده(۱) ودر عرض چند روز مفصلا و تکمیلا مطالعه نمود(وبزیارت جلد ثانی نیز منتظر است) لهذا خود لازم دانستم که برعکس فحشهای شخص همدانی(که هیچ ندانند ومثل‌الغریق یتشبث بکل‌الحشیش نموده) (۲) بنده تصدیق خودرا در حضور مبارك شماعرضه داشته ومراتب تشکر وامتنان‌را ازاین خدمت بعالم انسانیت که ازتشریعهٔ حضرات مفید تر است تقدیم داشته و تقدیس مینمایم و در ضمن محض معرفی خود شرحی‌عرض مینماید ودستوروکسب تکلیف میطلبد .

(بنده اسمم صالح شغلم عکاسی سجلم اقتصاد از اهل‌مراغه ودرمیان بهائیان شیخ صالح ملقب بوده در سنه ۱۲۳۹ بتصدیق مزخرفات و ترهات حضرات گول‌خورده وبا ابوی‌خود کمال بی‌رعایتی را گذاشته وتبلیغ‌مینمود بالاخره بضرب وشتم وحبس مبتلاگردیده دراواخرسنه مذکوره متواری گردید(ولوحی نیز بافتخار بنده رسید)در تبریز چند روزی اقامت نمود آقامیرزاعلی بنکدار تبریزی که شخص عالم وفاضل بود (واخیراً حضرات

---

(۱) کتاب آن‌خانم‌محترم که ذکرش گذشت

(۲)تفصیل قضیهٔ همدانی را در تذییل صفحات بعد بخوانید وهمچنین قضیهٔ اخبار قبل‌الوقوع را که درمیان دو قوس باعلامت‌تعجب ذکر شده

را بدرود گفته در میاندوآب برحمت ایزدی پیوسته) بنده را قدری مذمت نمود واندرز گفت که برگردم اطاعت پدر کنم بنده بغرض حمل نموده اعتنا نکردم تا قزوین آمده حاجی میرزاموسی خان حکیم باشی را ملاقات کرده بخیاطی مشغول شدم آقاسیداسدالله نیز همانروزها وارد قزوین شد که (تقی تبریزی مرده بود) (۱) (وبنده نیز شرحی باچشم دیده‌ام درموقع درج خواهدشد)

بنده را بعنوان رفیق واستخدام ومنشی برداشت (ولی سنم بیست و هشت بود) یعنی مسئله تقی درحق بنده مصداق پیدا نمیکرده وعلاوه عمامه داشتم باری دوباره عودت بآذربایجان نمرده ضمایر نفوس گوسفندان بها را تا یك درجه ملتفت شد که در سیستان بودیم وفات (عبدالبها) واقع شد بعد عودت بقزوین وطهران شد که حضرتعالی حرکت و بحیفا عزیمت فرموده بودید یك عکس نیز دارم که روز مشایعت باحاجی امین وامین امین وغیر هم برداشته اید باری سالی درطهران اقامت کرده درحوالی گردش نموده مجدداً باآقای سیداسدالله وصبحی عزیمت قزوین وهمدان نموده مدت چهار ماه با بودن آقا سیدشهاب فارانی روحیفداه که جوانی هشیارست (۲) وآقا میرزا محمد خان پرتوی بودیم در آنجا نیز پرده از روی بعضی کارها برافتاد (۳) انشاءالله بعنوان تاریخ نگارش خواهد یافت وفروغی مرد که خر نیز عازم کوی جانانش بود (حالا مرده) (٤) که رقص مینمود وفضولی میکرد وآقا سید شهاب خوب مقاومت نمود بعد تا رشت با پرتوی برفتیم که آقا سیداسدالله سکته کرده بطهران برگشتم ونوکری (حاجی آقای واعظ) بقول (میرزا اطراز الله) داشت برداشتم تفصیلی دارم که شرحش موقع دیگر عرض خواهد شد بعد در طهران بمحفل راجع بحرکت خود پیشنهادی داده به

---

(۱) مقصود سید اسدالله قمی است که از مبلغین مشهور بهائی ومعلم اول شوقی افندی بوده واشارة باعمال او خاصه درکاروانسراهای میبد یزد واخیراً با تقی ترك در جلد اول کشف الحیل موجود است

(۲) از مبلغین برگشته است که مراسلهٔ ایشان نیز درج خواهدشد

(۳) مقصود اعمال زنان ودختران بهائی کلیمی همدان است بامبلغین ومسافرین که اندك اشاره درجلد اول شد

(٤) این فروغی دروغی بلکه دوغی است زیرا اهل دوغ آباد خراسان واسمش میرزا محمود بود واز مبلغین مشهور حضرات بود که در یزد از شدت بی‌حیائی و بی‌حجابی با زنان اسباب بلوای ۱۳۲۱ را فراهم کرد

آذربایجان آمده ولی تاامروزها درخط بهائیت معروف ودرمحفل روحانی منشی بوده وهستم پس از زیارت تألیف حضرتعالی چند روز است سراً با پدر مرتبط و برگشت خودرا گفته امروز آقای میرزاحسین آقای مجتهد مراغه سلمه‌الله بخانهٔ ابوی تشریف خواهندآورد که درتشرف باسلام تدبیری کرده باشیم چون هنوز اعلان انحراف خودرا ببهائیها نداده ام لازم شد که حضور مبارك عرضه دارم که مدارك هرچه لازم است بدست آورم اگر چه کتب آقا سید اسدالله در تحویل بنده است وچیزهائی دارم که حضرات ندیده اند وعلاوه هفتاد تومان پول بموجب رسید خود از میرزا علی اکبر میلانی (محب السلطان) طلبکارم که آقا سید اسدالله داده بود الواح ترکی را چاپ کند بعداً که نشد در موقع حرکت حواله به بنده نموده بنده نیز در اوایل چند فقره بمحفل نوشتم جواب آمد که خود میلانی جواب خواهدنوشت (۱) بنده نظر بروحانیتی که داشتم تعقیب نکرده موقوف گذاشتم امروزها مجدداً طلبکاری نموده‌ام تاچه جواب برسد درهرحال باید مساعدت فرمایند که وجه مزبور وصول گردد .

دیگر تقدیم عبودیت دائمی را در حضور حضرت آقای خالصی اگر تشریف داشته باشند بفرمائید .

درخاتمه متذکر میدارد که جلد ثانی کشف الحیل را اگر از طبع در آمده باشد ارسال فرمائید که چند نفرهم ممکن است اصلاح شود کذلك اگر از کواکب الدریه داشته باشید یك جلد بنده طالبم آدرس محقق خودتان را معین فرمائید که من بعد بعرض عرایض مفتخر گردم آدرس بنده مراغه صالح عکاس اقتصاد ـ قربان شما . اگرلازم باشدبنده نیز اطلاعات خودرادر مقاله درج بنمایم .

درمیان مکاتبات آقاسیداسدالله مکتوبی ازسرکارزیارت سواد آن‌را که دلیل برعدم بهائی بودن شما ومحقق بودن در همه حال راثابت مینماید تقدیم داشت گویا راجع بحاجی امین ومریداوست (انتهی)

---

(۱) الواح ترکی عبارتست ازچند صفحه آثار قلم عباس افندی که مثل عربیهای پدرش مرکب از ترکی وفارسی است در تمجید چند نفرترك دهاتی وبرداخت الفاظی که متضمن هیچگونه معنائی نیست وتاکنون محب ـ السلطان ازهرجا توانسته است گوش مردم‌را بریده و پول گرفته بجهة طبع آنها وآخر آنرا صورت نداده برای اینکه یاطمع مانعش شده و یادانسته است که انتشار این الواح بی مغزموجب رسوائی است .

آذربایجان آمده ولی تا امروزها درخط بهائیت معروف ودرمحفل روحانی منشی بوده وهستم پس از زیارت تألیف حضرتعالی چند روز است سراً با پدر مرتبط وبرگشت خودرا گفته امروز آقای میرزاحسین آقای مجتهد مراغه سلمه‌الله بخانهٔ ابوی تشریف خواهند آورد که درتشرف باسلام تدیری کرده باشیم چون هنوز اعلان انحراف خودرا ببهائیها نداده ام لازم شد که حضور مبارك عرضه دارم که مدارك هرچه لازم است بدست آورم اگر چه کتب آقا سید اسدالله در تحویل بنده است وچیزهائی دارم که حضرات ندیده اند وعلاوه هفتاد تومان پول بموجب رسید خود از میرزا علی اکبر میلانی (محب السلطان) طلبکارم که آقا سید اسدالله داده بود الواح ترکی را چاپ کند بعداً که نشد در موقع حرکت حواله به بنده نموده بنده نیز در اوایل چند فقره بمحفل نوشتم جواب آمد که خود میلانی جواب خواهد نوشت (۱) بنده نظر بروحانیتی که داشتم تعقیب نکرده معوق گذاشتم امروزها مجدداً طلبکاری نموده‌ام تاچه جواب برسد درهرحال باید مساعدت فرمایید که وجه مزبور وصول گردد.

دیگر تقدیم عبودیت فانی را در حضور حضرت آقای خالصی اگر تشریف داشته باشند بفرمائید.

درخاتمه متذکر میدارد که جلد ثانی کشف‌الحیل را اگر از طبع در آمده باشد ارسال فرمائید که چند نفرهم ممکن‌است اصلاح شود کذلك اگر از کواکب‌الدریه داشته باشید یك جلد بنده طالبم آدرس محقق خودتان را معین فرمائید که من بعد بعرض عرایض مفتخر گردم آدرس بنده مراغه صالح عکاس اقتصاد ـ قربان‌شما . اگرلازم باشد بنده نیز اطلاعات خودرادر مقاله درج بنمایم.

درمیان مکاتبات آقاسیداسدالله مکتوبی ازسرکارزیارت سواد آن‌را که دلیل برعدم بهائی بودن شما ومحقق بودن در همه حال راثابت مینماید تقدیم داشت گویا راجع بحاجی امین ومربداوست (انتهی)

---

(۱) الواح ترکی عبارتست ازچند صفحه آثار قلم عباس افندی که مثل عربیهای پدرش مرکب ازترکی وفارسی است در تمجید چند نفرترك دهاتی وپرداخت الفاظی که متضمن هیچگونه معنائی‌نیست وتاکنون محب ـ السلطان ازهرجا توانسته است گوش مردم‌را بریده و پول گرفته بجهة طبع آنها وآخر آنرا صورت نداده برای اینکه باطمع مانش شده و یادانسته است که انتشار این‌الواح بی‌مغز موجب رسوائی است .

دروسط سیداسدالله قمی است وازیمین اوآقاشیخ صالح مراغة وازیسارش میرزا موسی‌خان‌حکیم‌باشی قزوینی(۱)



(تذییل)

اولا قضیهٔ شخص همدانی که درمکتوب فوق اشاره‌شده هرچندآقای میرزاصالح تصریح ننموده اند ولی‌چنین میدانم که راجع بحکیم همدانی یهودی نژاد بهائی نما یایکی ازاعضای فامیل‌اوباشد . زیرا دو مراسله با امضای عوضی و سیاست ترکمانی ازهمدان بمن رسیده است یکی بامضای نورالدین ودیگربامضای شیخعلی عراقی بیك‌خط وبا دوعنوان که برسرهم جز فحش وهرزگی چیزی در آنها نیست . مثلا در یکی از آن دو مراسله مینویسد که پس‌ازمطالعهٔ کشف‌الحیل‌فوری‌رفتم‌بتفت وتحقیق کردم ودانستم

۱ ـ برغم اهل بهاء دراین موقع که چاپ سیم این کتاب وششم جلد اول در کاراست جناب‌صالح اقتصاد که خدایش خیر دهاد در زنجان براثر درستیهای خود بریاست اجراء و گاهی حسابداری ثبت اسناد بر قرار و امیدترقی بیشتر هم هست .

که شماحرام زاده هستید و . . . . امادرمراسلهٔ دیگر نوشته است علی الرغم شمامن که شیخعلی عراقی هستیم از مطالعهٔ (کشف الحیل) یقین بر حقیقت امر بهائی کرده بهائی شدم واینك این اشعاررا درهجو توساخته ومیفرستم وگویا بعد گفته اند که این اشعار را نمیتوان بشیخعلی (موهوم) نسبت داد لهذا درظهرآن ورقه دوباره نوشته است که این اشعار را طفل هشت ساله ساخته است !؟

اما بنده پس ازمطالعهٔ این دومراسلهٔ احمقانه هرچند دانستم ازطرف حکیم ... و فامیل اوست ولی خواستم مدرك صحیحی بدست آورم لذا به وسائل مقتضیه درمقام تحقیق برآمدم چه که الحمدلله درتمام نقاط وسائلی دردست داریم وتشکیل ضدبهائی هم مثل تشکیلات خودشان یعنی دارای دو وجهه موجود است خلاصه کتباً خبررسید که اشعار و دومراسلهٔ مذکور از همان حکیم حافظ . . است باکمك برادر ربیع متحدهٔ یهودی کاشانی اسحق که نام خودرا نورالدین ساخته وبرادریعقوب متحده است که درکرمانشاه کشته شد .

لهذا مکتوبی نصیحت آمیز باو نوشتم و محض خالی نبودن عریضه چند شعری هم بامضای (شیخ محمد اردبیلی) لفاً برایش فرستادم و بفاصلهٔ یکهفته ازحکیم جهود جواب رسید مبنی برتحاشی ازاینکه آن دومراسله واشعار ازطرف مانبوده وخبری ازآن نداریم !!

درحالتیکه اینمراسله سوم ثابت کرد که آنها از اوبوده زیرا اینهم عیناً بهمان خط نوشته شده واگر این جواب را ننوشته بود راه انکار بهتر برایش بازبودولی چون حضرات خودشان ممیز نیستند گمان دارند که همه کس مانند خودشان خط وکلام وحق وباطل وسایرشئون اجتماعی وعقلانی راازهم تمیز نداده هرشترگاو پلنگی را مانندمذهب موردقبول خود قرار خواهد داد .

مجملادر جوابش نوشتم عذرشمارابمفاد اینکه (العذرعند کرام الناس مقبول) میپذیرم ومحض حفظ شخص وآبروی شما اشعار راهم انتشار نمی دهم ولی بدانید که خط اخیرهم باهمان قلم نوشته شده است که آن درمراسلهٔ قبل نگارش یافته بود اکنون ازمراسلهٔ آقامیرزاصالح معلوم میشود که آن دشنامهای بسیاروقیح که هیچ اراذلی هم بدان قلم بدان نمی آلاید متحدالمالی بوده است که به بسیاری از نقاط رفته است دراینصورت ماحق داشتیم که عیناً

که شما حرام زاده هستید و . . . . امادر مراسلهٔ دیگر نوشته است علی الرغم شما من که شیخعلی عراقی هستیم از مطالعهٔ (کشف الحیل) یقین بر حقیقت امر بهائی کرده بهائی شدم و اینک این اشعار را درهجو تو ساخته و میفرستم و گویا بعد گفته اند که این اشعار را نمیتوان بشیخعلی (موهوم) نسبت داد لهذا درظهر آن ورقه دوباره نوشته است که این اشعار را طفل هشت ساله ساخته است !؟

اما بنده پس ازمطالعهٔ این دو مراسلهٔ احمقانه هرچند دانستم ازطرف حکیم ... و فامیل اوست ولی خواستم مدرك صحیحی بدست آورم لذا به وسائل مقتضیه درمقام تحقیق برآمدم چه که الحمدلله درتمام نقاط وسائلی دردست داریم و تشکیلات ضد بهائی هم مثل تشکیلات خودشان یعنی دارای دو وجهه موجود است خلاصه کتباً خبر رسید که اشعار و دو مراسلهٔ مذکور از همان حکیم حافظ . . است باکمك برادر ربیع متحدهٔ یهودی کاشانی اسحق که نام خودرا نورالدین ساخته و برادر یعقوب متحده است که در کرمانشاه کشته شد .

لهذا مکتوبی نصیحت آمیز باو نوشتم و محض خالی نبودن عریضه چند شعری هم بامضای (شیخ محمد اردبیلی) لفاً برایش فرستادم و بفاصلهٔ یکهفته ازحکیم جهود جواب رسید مبنی برتحاشی ازاینکه آن دو مراسله واشعار ازطرف مانبوده وخبری ازآن نداریم !!

درحالتیکه اینمراسله سوم ثابت کرد که آنها از او بوده زیرا اینهم عیناً بهمان خط نوشته شده و اگر این جواب را ننوشته بود راه انکار بهتر برایش بازبود ولی چون حضرات خودشان ممیز نیستند گمان دارند که همه کس مانند خودشان خط و کلام وحق و باطل وسایر شئون اجتماعی وعقلانی راازهم تمیز نداده هرشترگاو پلنگی را مانند مذهب موردقبول خود قرار خواهد داد .

مجملا در جوابش نوشتم عذرشمارا بمفاد اینکه (العذر عند کرام الناس مقبول) میپذیرم ومحض حفظ شخص وآبروی شما اشعار راهم انتشار نمی دهم ولی بدانید که خط اخیر هم باهمان قلم نوشته شده است که آن در مراسلهٔ قبل نگارش یافته بود اکنون ازمراسلهٔ آقامیرزا صالح معلوم میشود که آن دشنامهای بسیار وقبح که هیچ اراذلی هم بدان قلم بدان نمی آلاید متعدالمالی بوده است که به بسیاری از نقاط رفته است دراینصورت ماحق داشتیم که عیناً

اشعار آن یهودی‌را که از بوی بدش معلوم‌میشود که از قریحهٔ یهودی سر زده است بامر اسلافش بضمیمهٔ جوابهای آبدار شیخ محمد اردبیلی درج و نشر نمائیم ولی بازهم عصمت قلمی‌را از دست نداده فقط برای اینکه یك روزی اگر حضرات بخواهند منکر شوند نتوانند میگوئیم اشعار آن یهودی چنین شروع میشود .

دارم حکایت از شخص تفتی عبدالحسین‌است اولادمفتی

واشعار اردبیلی درجواب او چنین شروع میشود .

ای صبا رو بجانب همدان پس برون‌آر نامه ازچمدان

آری من میدانم که اینها دستوراتی است از مرکز وحتی آثار قلم خودشوقی هم دیده‌ایم ازمشتقات جعلی وجعلی‌شیرین زبانی کرده است‌ولی تذکرمیدهم که ازبس این مکروبهای عالم اجتماع درزیرپرده در هجوهر کس حتی نسبت بمقامات عالیه ومقدسهٔ روحانیه وجسمانیه اشعارومنشآآت مزخرف که حتی ازلطافت‌ادبی‌هم بر کناروچون کلمات اراذلین گذروبازار است‌ساخته اندو کسی پیدا نشده‌است که آنهارا ازپرده بیرون آورد و در معرض نمایش عمومی گذارد تامردم بفهمند که این‌صلح‌جویان قرن بیستم و مهذبین ومربیان ! بشر . دارای چه اخلاقی هستند اینست که آنها جری و جسور شده این رویه را امتداد داده اند و انشاءالله بنده در صددم که تمام اشعاری که ازچهل‌سال قبل باینطرف از شعرای مهمل گوئی ازقبیل‌فرات بهائی وامثاله صادر شده یابعضی قطعات که درجواب ایشان‌از قریحهٔ آیتی وبعضی دیگر ازشعرا چون قوامی وبسام وامثالهم‌صادر شده در مجموعهٔ طبع‌ونشرنمایم (۱) باری‌درمقابل قومی که این‌است نمونه ادب‌ومعارف‌ایشان وباوجود اینهمه خوف وترس که دارند اینطور بجای پرداخت نکات‌علمی و جوابهای متین بفحاشی بین قلم فرسائی مینمایند نباید اهل علم و ادب انتظار برند که بیش ازاین نزاکت بکاررود ودر کشف حال ومقال ایشان ادیبانه سخن گفته شودزیرا هرکس‌را لیاقتی است و هرقومی را حوصله و طاقتی . ولی این بشارتی است برای مسلمین که بساط بهائیت بطوری خالی ازاهل‌علم وقلم شده که زمام‌خامه را بدست‌اشخاصی مثل حکیم‌رحیم واسحق‌یهودی وامثال‌اوداده‌اند زیرا میرزا محمودزرقانی که درجلد اول

---

۱ ـ فقط قسمتی ازآن اشعار در کتاب ایقاظ آقای‌اقتصاد درج و از باقی صرف نظر شد .

ذکرش گذشت دوماه قبل دررشت عمرش سپری گشت وسیدمهدی گلپایگانی خواهرزاده میرزا ابوالفضل هم بااینکه من میدانم عقیده مند باین مذهب نبود وفقط مزدوربود شنیده‌ام در عشق آبادمرحوم شده فروغی دروغی‌هم مرده است بهادر شیرازی‌هم خوب میدانندچه خبر است وامیدوارم خودرا کنار کشیده باشد نویسندهٔ دیگری هم ندارند اینست که نوبت یهودیها رسیده است واگرچه‌شنیده‌ام یعنی ازمصر در این هفته بمن نوشته اند که شوقی‌افندی فرستاده‌است یکنفر نویسنده‌راازمصر برده اند وآن(بنده‌خدا) را (رازی) باراضی کرده‌است که‌به نگارش جوابی بر کشف‌الحیل بپردازد یعنی هرمسئلهٔ راکه محفل حیفا جعل کرد او انشا نماید وبازبرای تخدیش اذهان ونگهداری گوسفندان حیله های تازهٔ را اختراع و منتشر کنند ولی گمان ندارم آنشخص راضی شود باین‌کار و اگرراضی‌شد سابقهٔ حالش در نزدماست وخواهیم‌نگاشت بعون‌الله تعالی عجالهٔ قصاص قبل‌از جنایت جایز نیست وآنشخص‌هم هیچگاه در بساط حضرات نبوده بلکه‌هم مدتی‌درمصر خصومت میورزیدوخلاصه اینکه بهیچوجه خبری ازعالم بهائیت‌نداردواگر خبری بنگاردولو بامضای عوضی جعل والقااست وبالاخره مزدور است و المامور معذورعجالهٔ (این‌زمان‌بگذارتاوقت‌دگر) ثانیاً مراجع باخبارقبل‌الوقوع ؟ که درمراسله آقامیرزاصالح اشاره شده‌اینست.میرزاعزیزالله‌خان ورقارا عبدالبهاوعده‌داده بودکه دخترم‌را بتومیدهم واو ازهرجا ممکن‌بود ثروتی مشروع ياناه‌شروع تحصیل کرده خود را لایق مقام دامادی افندی دیده‌چندین‌سفر بعکا وحیفا رفت‌ودرهر سفری‌عذری آوردند واورا مأیوس کردند تاآنکه آن‌دختررا (منور خانم) بمیرزا احمدیزدی دادند که ژنرال قونسول پرتسعیدبود واورا باین‌وصلت امیدهاوحضرات رانیزطمع‌هابودکه هردوکاملا بجائی نرسیده‌ونتیجهٔ حاصل‌نگردیده اما میرزاعزیزالله خان را چشم‌آزکماکان بازبودوپس ازنومیدی از وصال منور خانم سی وپنجساله دندان طمع بجمال‌روح‌انگیز خانم‌هفده‌ساله کوبید(یعنی خواهر شوقی‌افندی که درعکس گروپی‌عائله عباس افندی درجلد اول‌درج شد) وچون‌افندی رسمش‌نبود حتی‌المقدور کسی‌را ازخوددورومهجور سازدلذا چندین سال هم اورا برسراین دختر معطل ساخت وبوعده‌های غیرمنجرپرداخت‌تاسال آخر عمر افندی که ورقا زاده باز سفری بخارجه کرده‌اول در اروپا بعلاج حملهٔ خودپرداخت وچون اطمینان یافت بکوی محبوب یا محبوبه شتافت و

افندی خانم رااجازه‌داد که یکی دوسه‌روز درسفر باا‌وهمدم‌باشد قضا رادر آن معاشرت‌های شبانه وروزانه حملهٔ ورقازاده براثر عشق اعاده شد دختر که اساساً هم مایل باو نبود این رابهانه کرده ازمصر بعجد خویش نوشت که ورقازاده مریض است وبالاخره جواب نومیدی راگوشزدش کردند واوبا حالت یأس وافسردگی بایران‌برگشت وطبعاً چنین کسی اگرجوهر ایمان‌یا بلاهت هم‌باشد متزلزل یاآگاه میشود . وبا بقول خودشان در امتحان می افتد ؛ چنانکه گویند اعراض واعتراض سید مهدی اسم‌الله(۱)هم‌مبنی براین بوده که دختر افندی را برای پسرش خواسته ونداده اند وباین واسطه از این آئین برگشته‌ورد یه نوشته است وهمچنین‌شعاع‌الله پسرمیرزا محمدعلی بهارا میگفتند طمع در یکی از دختر عمو های خود داشته وباو نداده‌اند درحالتیکه من برعکس این ازاشخاص صحیح‌القول که ازتبعه عباس‌افندی هم بودندشنیدم که حضرات‌میخواستند دختر بشعاع‌الله بدهند واوقبول نکرده بامریکا رفت وزن غربی یا مترسهای امریکائی را برای خود مناسبتردید وباینواسطه افندی‌اورا غضب‌کردونسبت نقض یابی‌دینی باودادو گویااین صحیح‌ترباشد زیراشعاع‌الله فوق‌العاده خوشگل است و سرمایهٔ گذرانش‌در امریکا همین‌جمال وخوشگلی اوست‌رشوقی افندی‌هم‌دایم درتلاش است که برای تأمین معاش‌سرمایهٔ جمال‌را بکاربرد و دختر ملیونری ازاروپابگیرد ولی هنوز موفق نشده‌است زیرانه جمالش بپایهٔ شعاع‌الله‌میرسد ونه‌قناعتش دردرجات متوسط پابندمیکند خلاصه حرفهای دیگری‌هم راجع بشعاع‌الله و دختر عمویش زده اند که بهتراست ناگفته‌بماند چه که این‌حرفها نسبت‌بآن خاندان‌عصمت!!حرفهای تازهٔ نیست ولی مردم‌گمان‌خواهند کرد که ما قصد بدگوئی داریم پس (این‌سخن ناگفته ماندبهتر است) ونیز یکی ازدماد های میرزا جلال اصفهانی‌هم چون‌پدروعمش در این راه کشته بودند افندی دخترشرا باووعده داد وبعدپشیمان‌شد وچند دفعه خواست اوراجواب کندولی ازاعراض او اندیشناك شد وعاقبت دختر را باو داد . خلاصه چون افندی درامثال این‌قضایا ورزیده‌شده وخبرهم ازباطن کارخود داشت .پس از حرکت ورقازاده باحال نومیدی فوق العاده نگران بود که شاید اوبر

---

(۱) عکس‌سیدمهدی درمجمع‌بابیهای ادرنه که عباس افندی‌هم‌نشسته است موجود است وبعضی مقالات ردیه اش‌رامدیر محترم چهره‌نمافرستاده شاید وقتی نشر شود .

گردد واعراض او اسباب خرابی باشد و اوهم حرفهائی درعرض راه زده بود وخبرش بایران رسید ولدی‌الورود بطهران هم خویش را ازاهل بها کنار گرفت و کمتر معاشرت میکرد وهمهٔ بهائیان طهران وعکاو مصر یقین داشتند که اودیگر دراین بساط نخواهدماند این بود که افندی حسب‌المعمول که در اینگونه موارد روی قلم‌را بجاهای دیگرمیکرد وبلحنهای عمومی حرفهائی گوشزد اتباعش مینمود خامهٔ وحی یاواهی برکشید و خطاباتی باحبای شرق وغرب‌نمود که امتحان شدید است وبیوفایانی‌در کمینند که تیشه برریشهٔ امرزنند وغرض ورزی نمایند . . الخ

این‌لوح دربین بهائیان همهمهٔ‌انداخت وزمزمهٔ بلندساخت ونظریات ایشان‌راتأیید کرد که حتماً مشار باین اشارات ورقا زاده است لاغیر ولی چون مصرح نبود جرئت نداشتند که واضحا بگویند وتنفر سری خود را اظهار کنند از آن طرف ورقا زاده ترسیده چه که افندی جور غریبی گوسفندان خود را تربیت کرده بود و هر شخص بصیری میداند که نوع تربیت او تربیت سیاسی است نه‌روحانی زیرا درهمه‌جا مینوشت ومیگفت که با دوست ودشمن صلح‌جو ومهربان باشید ولی عملا با مخالفین‌داخلی خود بشدتی عداوت میورزید که بهر قسمی ممکن بود درصدد اعدامش‌بر می‌آمد . واگر کار دیگر ممکن نبود بلطائف‌الحیل اورا مورد حمله و شاخ زدن گوسفندان دیگر خود قرار میداد که بطوری اورا هو کنند که‌نه درمیان خودشان‌آبروئی داشته باشد نه درجامعهٔ اسلامی واز این بود که اگرکسی پرده اش میدرید و راه بجائی نداشت بپرتستانها پناه میبرد . چنانکه‌اخیرا میرزاحسن‌صادق‌زاده که از مبلغین حضرات بود در اسلامبول از بهائیان برگشت وبرگشتن اورا یقین دارم ولی میگویند پرتستان‌شده واین‌را هنوز یقین نکرده‌ام اکنون مناسب است اورا دراین‌عکس‌بشناسید وبرویم برسر مطلب لوح شرق وغرب‌ورقازاده وعجب است که افندی‌عمو زادگان خودرا (پسرهای ازل) شماتت میکند که(یکی خادم کلیسا شده و دیگری همدم ترسا یکی وقف شرابخانه ودیگری خادم بتخانه)درحالتیکه این منحصر بعموزادگانش نیست و از فامیل خودش هم هرکدام باروپاو امریکا رفتند جز خدمت بتخانه و تولیت شرابخانه کاری ندارند . الساعه آنچه را من میشناسم بیش از پنجاه نفرند که از بهائیت گریخته و بدامن مسیحیت آویخته اند وبر روی همین اصل بود که آواره را هم قیاس بر



آن‌جوان که درجوار آواره‌نشسته‌است میرزاحسن صادق زاده تبریزی است‌دراسلامبول و شخص ایستاده‌خود عکاس است

(۱)

آنها کرده خود بخود انتشار میدادند که او با پرتستانها متحداست وحال آنکه تنها کسیکه در مدت هشتاد سال موفق شده است که از این بساط بگریزد وبکسی نیاویزد ومعتمد بر نفس خود ومتکل برخدای‌خویش‌باشد آواره بوده‌است وهر کس که بعداز آواره بیاید وباو اقتدا نماید والا تا او این در رانگشود متنفرین‌ازبهائیت یاازلی میشدند یا ناقض یاپرتستان یا متواری در بلدان ومجهول‌التکلیف و این منتها آرزوی حضرات بود که کسی به اسلام بر نگردد و گوش‌بازی برای سخنان خود نیابد.

---

۱ ـ لکه‌ها که درعکس است هنر مرتضی گراورساز تبریزیست که در مصر باما در مخالفت با بهائی ممصدا بود وچون بایران آمد یك زن بیوه وچند ریال سرمایه مجدد اورا بهائی کرد و این هنر را درعکس ما بکار برد !

آری مرامم بسعی ودسیسهٔ خود بهائیان از حوزه‌های دینیه چندی دعوت کردند ودرجواب همه این رباعی را گفتم

(رباعی)

یارب مگراین دل من آهو بره است		کش دیدهٔ هر که در تصرف بره است
هر کس بخیال خود تصرف کندش		اما بخدا هنوز هم باکره است

ونیز راجع بپرتستان شدن و برگشتن لبیب مبلغ زاده شرحی دارم که عجالة مجال ذکرش ندارم باری سخن دراین بود که ورقا زاده چون میدانست اگر در میان اهل بها هو شود دچار رنج وغصه خواهد شد لهذا نمیدانم بچه قسم افندی را قانع کرد . اینقدر میدانم که نزد خودم درهمان ایام بنا کرد از خود دفاع کردن که من تزلزلی ندارم واحباب چرا اینقدر بدگمانند وبالاخره اشخاص را باخود همراه کرد تا بتوانند ازقلم عبدالبها جلوگیری نماید ومیرزا آقاخان قائم مقامی یا بصرافت طبع خود یابخواهش ورقازاده کتباً از افندی سؤال کرد که آیا مراد شما ازاین بیوفایان کیست وچیست ! وخلاصه اینکه کار راخراب کردهٔ خودت آباد کن لهذا لوح دیگری در جواب قائم مقامی رسید که کلمهٔ (بیوفایان) را در حق احدی از احبا تعبیر نکنید زیرا این اخبار قبل الوقوع است ! وقتی بیاید که مصداق آن ظاهر شود ـ خلاصه افندی با این شیوهٔ دیرین خود که شصت سال مشق کرده بود ـ گلی روی مهتاب مالید و رسوائی را در الفاظ سه پهلو مستور داشته و ورقازاده نیزاز این لوح استفاده کرده گفته‌های خودرا حاشا نمود ومحکم بدامن بهائیان چسبید که هنوز هم چسبیده است وشنیده‌ام باز در خواهر شوقی افندی طمع دارد درحالتیکه میداند آن خانم تا کنون چندین نامزد عوض کرده . یکوقت نیرافندی افنان(۱) در مصر مدعی بود که این دختر نامزد من است ومرا میخواهد ودر خارج هم تحقیق کردم دیدم این سخن بی‌سابقه هم نبوده است . وقت دیگر اورا بمحمدحسن میرزای قاجار وعده دادند و واسطهٔ اینکار میرزا احمد یزدی قونسول پرت‌سعید بود که اورا

---

(۱) پسرخواهر عباس افندی است ولی گمان ندارم حتی عقیدهٔ فلسفی هم باین مذهب داشته باشد واو هم مانند سهیل افندی پسرخاله شوقی وخود شوقی وسایر اسباط عبدالبها واسباط و احفاد بها بنظر حقارتی ببهائیان نگریسته آنها را احمق ترین همهٔ مردم میدانند ولی بمال وجمال ایشان علاقه‌مندند .

تبلیغ میکرد ونبیل‌الدوله را باو میچسبانید وعکس روح انگیز را ارائه میداد که‌شاید دلش‌را ببرد ولی‌نمیدانم برد یانه ؟ این‌قدر میدانم روزگار قاجار بآنجاها نرسید که این گونه وصلتها صورت‌بگیر ویا ملاقاتیکه‌شوقی افندی درسویس با برادر مشارالیه در منزل‌آقاخان محلاتی انجام داد و پایهٔ بعضی مقاصد ومفسد را در آن ملاقات محکم میساخت نتیجه بدهد و اخیراً دست‌آن دختر را دردست پسر خاله اش روحی افندی گذاردند و آنها را باروپا فرستادند ولی هنوز مانند مادموازل‌های فرانسه اسمش دختراست (تا که قبول افتد وچه درنظر آید)خلاصه موضوع لوح شرق و غرب بود که چون اخبار بعدالوقوع مبدل باخبار قبل‌الوقوع شد پیوسته‌اهل بهامنتظر بودند ببینند آندر بی‌وفائی او که‌ظاهر میشود که این خبر راباو بچسبانند و درست معجزه بسازند تا آنکه این اخیر و الحمدلله بگردن آواره بار شد وچهارسال است بین بهائیان منتشر است که عجب اخباری بود ولی بجان آقای محب‌السلطان ویزدانی وعلائی و ارجمند که گویندهٔ آن از ترس خودش کنایه بورقا زاده زده بود وهمینکه دید اواز میدان در رفت غنیمت شمرد واین اخبار بعدالوقوع را مبدل بقبل‌الوقوع ساخت والا افندی که سهل است پدر افندی هم نمیکرده بود که یک‌روزی آوارهٔ بآن خلوص تا این درجه‌مخالف‌شود ومابه کرات گفته‌ایم که‌معجزات این‌امر کلا براثر افتضاحات واقع‌شده‌وپیش گوئیهاهمه پسگوئیهای خنده آوری‌است که مگر محب‌السلطانها بگویندوحاجی امینها باور کنند یابالعکس .

گوش باز و چشم باز واین عما حیرتم از چشم بندی خدا

رابعاً — راجع بمکتوبی که‌آقامیرزا صالح از آثار قلم بنده(آواره) در نوشتجات‌آقاسیداسدالله یافته وسوادآنرا فرستاده‌اند تا خودم بدانم که آنروزیکه این مراسله را به آن مبلغ عالیمقام مینوشته ام مجاهد ومحقق بوده ودلباختهٔ این بساط نبوده‌ام !

بلی - عبارتی که بیخودانه از خامه صادر شده و حالیه خودم تعجب میکنم که چرا اینطوردرآن‌روز بیک‌مبلغ رسمی‌بهائی‌خطاب کرده‌ام اینست

«باری بنده نه طرف حب بوده‌ام نه بغض . نه جانب‌ارادات رااختیار کرده‌ام ونه بی ارادتی لهذا کفر وایمانم در بوتهٔ اجمال مانده وحد وسط راگرفته دیگر تاکی این جنین انسی شود واز پردهٔ خفا در آید وبصورت ایمان صرف یاکفر مطلق جلوه کند ولی امیدوارم باز هم کافر باشم نه

تبلیغ میکرد ونبیل الدوله را باو میچسبانید وعکس روح انگیز را ارائه میداد که شاید دلش را ببرد ولی نمیدانم برد یانه ؟ این قدر میدانم روزگار قاجار بآنجاها نرسید که این گونه وصلتها صورت بگیر ویا ملاقاتیکه شوقی افندی درسویس با برادر مشارالیه در منزل آقاخان محلاتی انجام داد و پایهٔ بعضی مقاصد ومفاسد را در آن ملاقات محکم میساخت نتیجه بدهد و اخیراً دست آن دختر را در دست پسر خاله اش روحی افندی گذاردند و آنها را باروپا فرستادند ولی هنوز مانند مادموازلهای فرانسه اسمش دختراست (تاکه قبول افتد وچه درنظر آید) خلاصه موضوع لوح شرق و غرب بود که چون اخبار بعدالوقوع مبدل باخبار قبل الوقوع شد پیوسته اهل بهامنتظر بودند ببینند آثار بی وفائی از که ظاهر میشود که این خبر راباو بچسبانند و درست معجزه بسازند تا آنکه این اخبار الحمدلله بگردن آواره بار شد وچهارسال است بین بهائیان منتشر است که عجب اخباری بود ولی بجان آقای محب السلطان ویزدانی وعلائی و ارجمند که گویندهٔ آن از ترس خودش کنایه بورقا زاده زده بود وهمینکه دید اواز میدان در رفت غنیمت شمرد واین اخبار بعدالوقوع را مبدل بقبل الوقوع ساخت والا افندی که سهل است پدر افندی هم بونکرده بود که یك روزی آوارهٔ بآن خلوص تا این درجه مخالف شود ومابه کرات گفته ایم که معجزات این امر کلا براثر افتضاحات واقع شده و پیش گوئیها همه پسگوئیهای خنده آوری است که مگر محب السلطانها بگویند وحاجی امینها باور کنند یابالعکس .

گوش باز و چشم باز واین عما — حیرتم از چشم بندی خدا

رابعاً ـ راجع بمکتوبی که آقامیرزاصالح از آثار قلم بنده (آواره) در نوشتجات آقاسیداسدالله یافته وسواد آنرا فرستاده اند تا خودم بدانم که آنروزیکه این مراسله را به آن مبلغ عالیمقام مینوشته ام مجاهد ومحقق بوده ودلباختهٔ این بساط نبوده ام !

بلی - عبارتی که بیخودانه از خامه صادر شده و حالیه خودم تعجب میکنم که چرااینطوردرآن روز بیك مبلغ رسمی بهائی خطاب کرده ام اینست

« باری بنده نه طرف حب بوده ام نه بغض. نه جانب ارادات رااختیار کرده ام ونه بی ارادتی لهذا کفر وایمانم در بوتهٔ اجمال مانده وحد وسط راگرفته دیگر تاکی این جن انس شود واز پردهٔ خفا در آید وبصورت ایمان صرف یاکفر مطلق جلوه کند ولی امیدوارم باز هم کافر باشم نه

مؤمن زیرا بنده کفری را که بافهم قرین باشد دوست تر دارم تا ایمانی که باحمق همدم گردد .

اگرچه این روزها خیال کرده‌ام یك پیراهن چرك باجوراب وصله دار درظاهر بعنوان خرید ودرباطن برای استبراك بگیرم تارایحه ئی ازایمان بمشامم برسد ولی اگرنفس سرکش بی پیرنگذارد .

باری برادر این پیش آمد های مذکوره اسباب تنبه و بیداری است برای خودمان تا بدانیم که همه کس همه‌چیز میفهمد و میداند ونکنم کاری که دیگران میکنند ویقین بدانیم که اگرخودرا نزدیك پیره‌زن خرفی هم مقدس و بزرگوارو متبرك شمردیم عاقبت سوء این رفتاردرهرلباس باشد آشکارمیگردد

پوشیده نماند که این کنایات در ظاهر بحاجی امین است که طرف رقابت سید اسدالله بود بواسطه ریش سفیدیکه سرمایهٔ هردوی ایشان بود ولی در باطن بمیرزا خدا وپسرش برمیخوردچه که حاجی امین ابتدا پیراهن چرك آنها را قطعه قطعه بگوسفندان بها میفروخت و پول میگرفت ولی همینکه چاپلوسهای تملق گو باو میگفتند « حاجی آقا پیراهن و جوراب خودتان هم متبرك است زیراشماهم دراین امر کمتر از رؤسا خدمت نکرده اید » فوری این را بریش میگرفت وعمامه وجوراب و پیراهن وصله دار خود را درمعرض بیع میگذاشت وبالاخره اعتراض من در آنروز بصدروذیل هردو برخوردمیکرده است و جای تعجب است که اینگونه کلمات درآنموقع ازقلم سرمیزده است و باز ملتفت نمیشدند یا صلاحشان نبود که بفهمند و تا خودم عمدی بقوهٔ تغییر خودرا از ایشان جدانکردم بازدست برنمیداشتند و عجیبتر اینکه تا کشف‌الحیل نشر نشده بود درمدت شش سال هرجا رسیدند گفتند کناره جوئی آواره مبنی بر حکمت و سیاستی است که دستور آنرا ولی‌امر ! (شوقی) داده‌اند و هرگز ممکن نیست آواره برگردد ولی پس ازنشر کشف‌الحیل گفته ومیگویند که ما آواره رابیرون کردیم واو هرقدر خواست بر گردد وتوبه کند قبولش نکردیم !

حالمسا راجع بعکسی که آقامیرزا صالح اشاره نموده که هنگام حرکت این آواره ازطهران گرفته شده اینك عین آن درصفحهٔ بعددرج میشود و بر سبیل مقدمه معروض میرود که راجع بعدهٔ بهائی درطهران بلکه در همه جا بقدری شایعات دروغ در سرزبانها بوده وهست که انسان متحیر میشود چه باعث شده است که یك برهزار ویك بردوهزاروسه هزار تاصدهزاردروغ منتشر گشته واین دروغ بطوری درتمام طبقات خلق مؤثرافتاده که حتی من

مؤمن زیرا بنده کفری را که بافهم قرین باشد دوست‌تر دارم تا ایمانی که باحمق همدم گردد.

اگرچه این روزها خیال کرده‌ام یك پیراهن چرك یاجوراب وصله دار درظاهر بعنوان خرید ودرباطن برای استبراك بگیرم تارایحه ئی ازایمان بمشامم برسد ولی اگرنفس سرکش بی پیر بگذارد.

باری برادر این پیش آمد های مذکوره اسباب تنبه و بیداری است برای خودمان تا بدانیم که همه کس همه‌چیز میفهمد و میداند ونکنیم کاری که دیگران میکنند ویقین بدانیم که اگرخودرا نزدیك پیره‌زن خرفی هم مقدس و بزرگوار و متبرك شمردیم عاقبت سوء این رفتار درهرلباس باشد آشکار میگردد

پوشیده نماند که این کنایات در ظاهر بحاجی امین است که طرف رقابت سید اسدالله بود بواسطه ریش سفیدیکه سرمایهٔ هردوی ایشان بود ولی درباطن بمیرزا خدا وپسرش برمیخوردچه که حاجی امین ابتدا پیراهن چرك آنها را قطعه قطعه بگوسفندان بها میفروخت و پول میگرفت ولی همینکه چاپلوسهای تملق گو باو میگفتند « حاجی آقا پیراهن و جوراب خودتان هم متبرك است زیراشماهم دراین امر کمتر از رؤسا خدمت نکرده اید » فوری این را برپش میگرفت وعمامه وجوراب و پیراهن وصله دار خود را درمعرض بیع میگذاشت وبالاخره اعتراض من در آنروز بصدروذیل هردو برخوردمیکرده است و جای تعجب است که اینگونه کلمات درآنموقع ازقلم سرمیزده است و باز ملتفت نمیشدند یا صلاحشان نبود که بفهمند و تا خودم علنی بقوهٔ تغیر. خودرا از ایشان جدانکردم بازدست برنمیداشتند و عجیبتر اینکه تاکشف‌الحیل نشر نشده بود درمدت شش سال هرجا رسیدند گفتند کناره جوئی آواره مبنی بر حکمت و سیاستی است که دستور آنرا ولی‌امر ! (شوقی) داده‌اند و هرگز ممکن نیست آواره برگردد ولی پس ازنشر کشف‌الحیل گفته ومیگویند که ما آواره رابیرون کردیم واو هرقدر خواست برگردد وتوبه کند قبولش نکردیم !

خامساً راجع بعکسی که آقامیرزاصالح اشاره نموده که هنگام حرکت این آواره ازطهران گرفته شده اینك عین آن درصفحهٔ بعددرج میشود وبر سبیل مقدمه معروض میرود که راجع بعدهٔ بهائی درطهران بلکه در همه جا بقدری شایعات دروغ در سرزبانها بوده وهست که انسان متحیر میشود چه باعث شده است که یك برهزار ویك بردوهزاروسه هزار تاصدهزاردروغ منتشر گشته واین دروغ بطوری درتمام طبقات خلق مؤثرافتاده که حتی من

نتوانستم بمخالفین بهائیت هم بفهمانم که آنچه شنیده اید دروغ است ولی تصدیق میکنم که حق دارندهم بهائیان وهم‌مسلمین که عدهرا بیش از آنها بدانندزیراسالهااست‌قلمها ودستهائی تعمدبراشاعهٔ کذب کرده‌است برای اینکه ملت‌را مرعوب‌نماید واین‌مذهب‌را مرغوب قلمداد کند وحتی‌من که نویسندهٔ تاریخ ومتخصص درهرچیزشان بودم تا پس ازمرك عباس افندی نمیدانستم چه خبر است . بلی‌یکدفعه دراواخرمن‌ازهیئت‌نظار طهران در انتخاباتشان بودم وششصد رأی گرفته شد ولی بعد معلوم شد که تقریباً دویست و پنجاه رأی آن تقلبی بوده یعنی‌ازدهات باقراف ازرعایائی که بهائی‌هم نبوده اند گرفته شده یا ازخود طهران هرکسی از دوست و آشنای خود ورقهٔ رأی گرفته ومضحك است که سال گذشته آرائی از صندوق بهائیان بیرون آمد که یکی نوشته آیاهنوز هم خجالت نمیکشید ومحفل‌روحانی انتخاب‌میکنید؟ دیگرچه برای شمامانده است که بوجود خود خاتمه نمیدهید ؟ یکی اسامی زنان‌بدکار نوشته بودیکی اسامی‌مخالفین بهائی‌راقلمداد کرده بوده‌دیگری اسم سید قانون وامثال اورا نوشته بود .

خلاصه اینکه معلوم شد آرائیکه داده‌شده نصف آن ازکسانی‌بوده است که جداً با این مذهب مخالف و صورتاً برای بعضی مقاصد موافق و مؤالف بوده اند .

مجملا با این ترتیب رأی‌وارد صندوق محفل‌روحانی میشود وبازعدهٔ آراء نیزبآن کمی بود که‌اشاره‌شد وبالاخره‌ثابت‌شده است که سیصدوپنجاه نفر بهائی درمیان یك کرور جمعیت طهران وتوابع‌آن وجود دارد وباز دراینهاهم حرف است ولی‌فرض کنیم اینهاصحیح باشدمرکزی مثل‌طهران که درهمهٔ عالم محل افتخار حضرات‌است اینست جمعیتشان و آنهم مرکب است ازیهودی وزردشتی ودلال وحمال وفراش وسپوروغیره ودرنتیجه به استثنای آن‌چندنفری که گفتیم رؤسای خودرا اغفال کرده ودرگوشه و کنار ادارات جای‌گزیده‌اند باچند نفر دیگر که از تصریح اسامی ایشان امساك نمودیم مابقی اشخاص‌عوام ومردم گمنامی هستند وهرجا اشاره بنفوس‌مهمه کرده‌اند دروغ وبی‌حقیقت بوده است ونفوس مهمه شان همین‌اشخاصند که دراین عکس دیده میشوند ودرواقع این عکس عبارتست از تمام بهائیان طهران درحالتی که‌نصف ازهمین‌اشخاص‌راهم‌میشناسم که باطناً عقیده‌ندارند واگربیست نفر ازرؤسای این‌قوم در طهران کناره از این مذهب کنند ویا



دستشان از ادارات پست وتلگراف (مثل ارزاق) بریده شود متدرجاً مفاسد ایشان خاتمه خواهد یافت (سفیدپوشی که افتخاراً بالای سر آواره ایستاده همان احمد یزدانی دورو و منافقی است که کراراً بذکرش پرداخته ایم)

اما عدۀ همه بهائیان دنیارا که از سوء تدبیر شوقی افندی معلوم شده وهرقدر میخواهد دوباره مانندپدرش حقه بزند ومخفی نماید وبگوید بیش ازاینهااست نمیشودزیرا مطلب کشف شده وقائمه اش دردست است ما اگر ازروی آن قائمه حقیقت آنرا بیان کنیم بدون شبهه دوست و دشمن باور نخواهند کردولی مامیگوئیم خواه کسی باور کند یا نکند احصائیه صحیحی که دراین دوساله بدست آمده عبارتست از پنجهزار و یکصد وهشتاد و نه نفر درهمه دنیا وامیدوارم که ریزهرقریه وبلد را آقای نیکو در جلد دوم کتاب خودبنویسد زیرا قائمه درنزد ایشان است ومن چون خود داخل در



دستشان از ادارات پست وتلگراف (مثل ارزاق) بریده شود متدرجاً مقابسه ایشان خاتمه خواهد یافت (سفید پوشی که افتخاراً بالای سر آواره ایستاده همان احمد یزدانی دورو و منافقی است که کراراً بذکرش پرداخته ایم)

اما عده همه بهائیان دنیارا که ازسوء تدبیر شوقی افندی معلوم شده وهرقدر میخواهد دوباره مانند پدرش حقه بزند ومخفی نماید وبگوید بیش ازاینهااست نمیشود زیرا مطلب کشف شده وقائمه اش دردست است ماا گر ازروی آن قائمه حقیقت آنرا بیان کنیم بدون شبهه دوست و دشمن باور نخواهند کرد ولی ما میگوئیم خواه کسی باور کند یا نکند احصائیه صحیحی که در این دوساله بدست آمده عبارتست از پنجهزار و یکصد و هشتاد و نه نفر درهمه دنیا وامیدوارم که ریز هرقریه وبلد را آقای نیکو در جلد دوم کتاب خود بنویسد زیرا قائمه درنزد ایشان است ومن چون خود داخل در

تحصیل این احصائیه بوده ام متعرض جزئیات آن نمیشوم همین قدر عرض میکنم که عباس‌افندی راضی نمیشد احصائیه گرفته شود زیرا تاحدی میدانست خبری نیست‌واین گزاف‌واجحاف راخودش بگوشها رسانده است ولی‌شوقی افندی باور کرده بود که اگر بملیون‌و کرورنرسیده اقلا صدهزارنفرمرید دردنیا خواهدداشت وپس از آنکه ازمن پرسید ومن عدهٔ راکه بنظرم میرسید برایش‌نوشتم‌وبعدمعلوم شدکه منهم بیش از دوبرابر اشتباه کرده ام وزیاد نوشته ام معهذا افسرده‌شد وگمان کرد اطلاع من ناقص‌است واز اطراف احصائیه خواست ودید از آنچه منهم گفته بودم نصف بیرون آمده لذا مأیوس شدودمدمه و غرورش فرونشست وگفت این امرکاری صورت نداده وخواست‌ازخدائی بابیها استعفادهد وبرود در سویس تجارتخانه باز کند وبا اندوخته‌هائیکه دارد تجارت کند.

ولی اطرافیانش محکم گریبانش راگرفتند که این‌فضولیهاچیست‌آیا کسی پنجهزارمزرعهٔ شش دانك‌را رهامیکند برودبتجارت .

مگرنه پنجاه‌سال است ازهمین پنجهزارنفری که همه بابی زاده اند وچاره جزاین ندارندکه مارا برای خود وخودرا برای مانگاهدارند سالی پنجاه هزار‌تومان پول وصول‌شده .

هرنفری درسال ده تومان بدهند پنجاه‌هزار تومان میشود و اگرده نفر نمیدهند ده‌نفر دیگر بیست تومان میدهند چگونه میشود چنین‌دکانی‌را که بی سرمایه نفعش معلوم است مبدل بمغازه کردکه نفعش نامعلوم است بالاخره اوراراضی کردند براینکه خدا یاخدا زاده باشد ولی اوگویا باین شرط قبول کرده که مانع عیش‌ونوش اونشوند تاسالی نه ماه برود درشهر های‌خوش هوا وآزاد اروپا بعیش بپردازدوپدر ومادر وعمه وخاله اش‌هر نوع میدانند سرمریدانرا ببندند وپولشان‌گرفته بریششان بخندند وسالی سه ماه درزمستان که هوای حیفا خوب است بماند وخداگری کند بالجمله با این شرایط آقازاده زیربار رفت واینك شش‌سال است که کاملا موادآین قرارداددرموقع اجری گذارده‌شده‌است .

دوحرف متین

یادش بخیرجناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی که اگرچه تاکنون

تحصیل این احصائیه بوده ام متعرض جزئیات آن نمیشوم همین قدر عرض میکنم که عباس افندی راضی نمیشد احصائیه گرفته شود زیرا تا حدی میدانست خبری نیست و این گزاف و اجحاف را خودش بگوشها رسانده است ولی شوقی افندی باور کرده بود که اگر بملیون و کرور نرسیده اقلا صدهزار نفر مرید در دنیا خواهد داشت و پس از آنکه از من پرسید و من عدة را که بنظرم میرسید برایش نوشتم و بعد معلوم شد که منهم بیش از دو برابر اشتباه کرده ام و زیاد نوشته ام معهذا افسرده شد و گمان کرد اطلاع من ناقص است و از اطراف احصائیه خواست و دید از آنچه منهم گفته بودم نصف بیرون آمده لذا مأیوس شد و دمدمه و غرورش فرونشست و گفت این امر کاری صورت نداده و خواست از خدائی بابیها استعفا دهد و برود در سویس تجارتخانه باز کند و با اندوخته هائیکه دارد تجارت کند.

ولی اطرافیانش محکم گریبانش را گرفتند که این فضولیها چیست آیا کسی پنجهزار مزرعهٔ شش دانك را رها میکند برود بتجارت.

مگر نه پنجاه سال است از همین پنجهزار نفری که همه بابی زاده اند و چاره جز این ندارند که ما را برای خود و خود را برای ما نگاهدارند سالی پنجاه هزار تومان پول وصول شده.

هر نفری در سال ده تومان بدهند پنجاه هزار تومان میشود و اگر ده نفر نمیدهند ده نفر دیگر بیست تومان میدهند چگونه میشود چنین دکانی را که بی سرمایه نفعش معلوم است مبدل بمغازه کرد که نفعش نامعلوم است بالاخره او را راضی کردند براینکه خدا یا خدا زاده باشد ولی او گویا باین شرط قبول کرده که مانع عیش و نوش او نشوند تا سالی نه ماه برود در شهرهای خوش هوا و آزاد اروپا بعیش بپردازد و پدر و مادر و عمه و خاله اش هر نوع میدانند سر مریدانرا ببندند و پولشان گرفته بریششان بخندند و سالی سه ماه در زمستان که هوای حیفا خوب است بماند و خداگری کند بالجمله با این شرایط آقازاده زیر بار رفت و اینك شش سال است که کاملا مواد این قرارداد در موقع اجری گذارده شده است.

دو حرف متین

یادش بخیر جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی که اگرچه تاکنون

مبلغ حضرات استوای بنده باو علاقهٔ قلبی دارم واوراخیلی بافضل تروداناتر ازخود عباس افندی میدانم تاچه رسد بشوقی افندی که شاگردان مدارس طهران هم ازاو بهترند و چون فاضل مذکور راخوب میشناسم ولو آنکه شب وروز دربساط بهائیت تبلیغ کند وبرای بهائی شدن مردم گریبان چاك کند باز اورامحترم میداشتم وآنطور که باید بشناسم شناخته ام (ولی دروغ های اخیرش را چکنم)

خلاصه از این فاضل پرسیدند که آیا شوقی افندی را درچه پایه و مقام می بیند جواب داد - کسانیکه بمقامی رسیده‌اند بحکم تجربه‌وتاریخ تمامشان پرورده مهد رنج وزحمت بوده اند وهر کدام درعصرخود بلاهائی را تحمل نموده اند حتی خود عبدالبهاهم تاهمین درجه که موفق گردید برای آن زحماتی بود که دراوایل کار متحمل شد اما این جوان (شوقی) از ابتدای بلوغ کاری که بلدشده است گره‌زدن کراوات وبنداانداختن بصورت‌و پودر وماتیك مالیدن ورقص کردن وغیره وبالاخره نه رنجی برده‌است‌ونه حاضراست که یکدقیقه عیش خودرا فدای مرام خویش نماید لهذا مسلماً بجائی نخواهد رسیدوساخته‌های پدران‌خودرا خراب‌خواهد ساخت ودروصیت افندی هم شبهه است (۱) وقتی این راشنیدم که آن فاضل محترم فرموده است یادم‌آمد از اینکه درلندن بمن گفتند شوقی که دراینجا درس میخواند یکروزپولی ازایران‌رسیده بود واوبایست ازبانك بگیرد وبه عباس افندی برساندوقتیکه دستهٔ پوندهای انگلیسی راگرفت یك‌نظری باو کرده آهی کشید که های عجب پولهای بی‌زحمتی است کی‌باشد که اینها بدست‌خودم بیاید یکی ازرفقایش پرسید که آنوقت چه خواهی کرد ؟ گفت یکدقیقه در شرق نمیمانم وبحرفهای مزخرف دین ودین سازی و مهملات احباب اعتنا نکرده همهٔ اوقاتم رادرشهرهای آزاد اروپا میگذرانم ودادول‌را ازعیش و خوشی میگیرم میدانم بعضی مردم عیاش خواهندگفت پس اوآدم عاقلی است چنانکه گفته اندولی فراموش‌نشود که این‌رفتارا گر برای خودش‌باید

۱- بسی شگفت است که‌این‌فاضل باآن حرفهاتوانست باکفروافکروا دراین بساط بپاید و شگفت تر آنکه چگونه اغنام با او ساخته اند ؟گوبا توانسته است حرفهای خودرا انکار نمایدواغنام هم ازفرط‌بی کسی‌بتظاهر وی‌قانع شده میگویند همینکه اسرار فاش نمیکند غنیمت است !! آقا آیا چنین فاضلی درچه درجه از فضله است ؟ -

باشد برای دنیائی مضرو برای ایران در کمال مضرت است .



عکس شوقی افندی

روحی افندی

الحق روحی افندی پسر خاله او از علم و اخلاق هیچ طرف نسبت نیست با شوقی افندی و از همین حرفش مقام نیك فطرتش معلوم میشود . باچند نفر از محارم گفته بود . ما هر قدر فکر میکنیم که امر بهائی چه ثمر داشته هیچ ثمر و نتیجهٔ از آن نمی بینیم زیرا میگویند مقصود از این امر تهذیب اخلاق است ولی متأسفانه می بینیم اینجا که مرکز امر است احبای آن که یك دستهٔ پنجاه نفری هستند دور از وطن و پنجاه سال است دائماً در تحت تربیت سرکار آقا بوده اند با وصف این مردمان شریر متقلب دروغگوی بد اخلاقی هستید

باشد برای دنیائی مضر و برای ایران در کمال مضرت است .



عکس شوقی افندی

روحی افندی

الحق روحی افندی پسرخاله او از علم و اخلاق هیچ طرف نسبت نیست باشوقی افندی و از همین حرفش مقام نیك فطریتش معلوم میشود . باچند نفر ازمحارم گفته بود . ما هرقدر فکر میکنیم که امر بهائی چه ثمر داشته هیچ ثمرو نتیجهٔ از آن نمی بینیم زیرا میگویند مقصود از این امر تهذیب اخلاق است ولی متأسفانه می بینیم اینجا که مرکز امر است احبای آن که یك دستهٔ پنجاه نفری هستند دور از وطن و پنجاه سال است دائماً در تحت تربیت سرکار آقا بوده اند باوصف این مردمان شریر متقلب دروغگوی بد اخلاقی هستید

که گمان ندارم درهمهٔ دنیا یك همچو قوم اراذلی وجود داشته باشد اینها که اصحاب حضورند چنین هستند دیگر حال احبای دوردست چه خواهد بود؟ ورقهٔ علیا خواهرعباس افندی باو میگوید جانم عزیزم مگر نمیدانی پای چراغ همیشه تاریك است این حرف مزخرف بی اساس راکه همه بهائیها بلدشده ومیگویند در روحی افندی اثری نکرده بعمه خانم جواب میدهد که آنهاهم دوراز چراغند هرروز بشارت اخلاقشان بما میرسد ومیدانم چه خبراست ، آنها ازاینهاسفیدترند واینها ازآنهاوذیل تر پس بالاخره مقصود ازاین امرچه بود ؟ آیامقصودهمین بود که ما آنقدرمردم‌را بکشتن بدهیم و مزد آنرا از ایشان بطلبیم !

وقتیکه این حرف راشنیدم فهمیدم سراینکه این جوان‌را بزور روانهٔ لندن کرده‌اندچه بوده ؟

آری ترسیده‌اند که این حرفهاراتکرار کند و کم کم بگوش گوسفندان بهابرسد وشیرشان بخشکد لهذا دست روح انگیزخانم رابدست او داده او را بلندن پرت کردند حالا اگر درلندن دو باره آلت بعضی سیاستها شود نمیدانم ولی اینگونه حرفهابسیارازاوشنیده شده است واگراو جانشین عباس افندی شده بودحصول آمال آقای نیکو نزدیکتربوقوع بودواحتمال میداد که اعلانی راکه نیکو در فلسفه پیشنهاد داده است برترك دین سازی بدهد و بوجدان کشی راضی نشود - باری از این وادی هم بگذریم وبرویم بر سر اقوال دیگران .

سواد مرقومهٔ آقای سید هدایت‌الله شهاب فارانی

این شخص محترم چهارسال الی پنج سال درمیان حضرات بهائی بود ودر مسافرت تبلیغی که باصرار اورا وادار کردند فقط تا قزوین و همدان واز آنطرف تا یزد وکرمان را دیده ولی از آنجاکه طالب حق بود و میخواست بفهمد فهمید واز این قوم پرلوم کناره کرده چهارسال است پس ازآنکه از دست وزبان حضرات گزند بسیار دید در وطن خود (تون یا فردوس) مقر گزید .

بلی بهائیان همان قوم نجیب اخلاقی هستند وهمان عوامل صلح عمومی ووحدت عالم انسانی که چون کسی نخواست درمیان ایشان بماند ازجمیع

که گمان ندارم درهمهٔ دنیا یك همچو قوم اراذلی وجود داشته باشد اینها که اصحاب حضورند چنین هستند دیگر حال احبای دوردست چه‌خواهد بود؟ ورقهٔ علیا خواهرعباس افندی بارمیگوید جانم عزیزم مگر نمیدانی پای چراغ همیشه تاریك است این حرف مزخرف بی اساس راکه همه بهائیها بلدشده ومیگویند در روحی افندی اثری نکرده بعمه خانم جواب میدهد که آنها هم دوراز چراغند هرروز بشارت اخلاقشان بما میرسد ومیدانم چه خبراست ، آنها ازاینها سفیدترند واینها ازآنها رذیل‌تر پس بالاخره مقصود ازاین امرچه بود ؟ آیامقصودهمین بود که ما آنقدرمردم را بکشتن بدهیم و مزد آنرا از ایشان بطلبیم !

وقتیکه این حرف راشنیدم فهمیدم سراینکه این‌جوان‌را بزور روانهٔ لندن کرده‌اندچه بوده ؟

آری ترسیده‌اند که این حرفهارا تکرار کند و کم کم بگوش گوسفندان بهابرسد وشیرشان بخشکد لهذا دست‌روح‌انگیزخانم رابدست او داده او را بلندن پرت کردند حالا اگر درلندن دو باره آلت بعضی سیاستها شود نمیدانم ولی اینگونه حرفها بسیار ازاوشنیده شده است واگراو جانشین‌عباس افندی‌شده بودحصول آمال آقای نیکو نزدیکتربوقوع بودواحتمال‌میداد که اعلانی را که نیکو در فلسفه پیشنهاد داده است برترك دین‌سازی بدهد و بوجدان کشی راضی نشود - باری از این وادی هم بگذریم وبرویم بر سر اقوال دیگران .

سواد مرقومهٔ آقای سید هدایت‌الله شهاب فارانی

این شخص محترم چهارسال الی‌پنج سال در میان حضرات بهائی بود ودر مسافرت تبلیغی که باصرار اورا وادار کردند فقط تا قزوین و همدان واز آنطرف تا یزد وکرمان را دیده ولی از آنجاکه طالب حق بود و میخواست بفهمد فهمید واز این‌قوم برلوم کناره کرده چهارسال است پس ازآنکه از دست وزبان حضرات گزند بسیار دید در وطن خود (تون یا فردوس) مقر گزید .

بلی‌بهائیان همان قوم‌نجیب اخلاقی هستند وهمان عوامل صلح‌عمومی ووحدت عالم انسانی که‌چون کسی نخواست درمیان‌ایشان بماند ازجمیع

اطراف براو حمله نموده هرستمی را بر او جایز میشمرند واگرصدایش مانند (آواره) در جامعه بلند نشود بدون شبهه اورا معدوم میساختند (چنانکه ساختند) .

باری اینست قسمتی از مراسله آقای شهاب در خطاب به‌بنده ونیز مکتوب ایشان راکه بمصباح وفاضل شیرازی رئیس ومعلم مدرسهٔ تربیت نگاشته‌اند ذیلا درج میشود ومقصود ازاین نشر سه امر است .

اول ـ اینکه معلوم شود بیداری مختص آواره نیست وازهرگوشهٔ این کشور هرکس صالح وخیرخواه و حق‌جو و مخلص بوده با شرط علم و آگاهی راهی بمقصود برده وبیدارشده وهرکس دربهائیت مانده وبماند یا دورو ومنافق است ویا بی اطلاع وجاهل وگول‌خور ومقلد .

دوم ـ اینکه چون اسم آقای شهاب در مکتوب آقا میرزاصالح ذکر شده ناگزیریم که توضیح از شرح حالشان داده باشیم .

سوم ـ اینکه اطلاع ایشان دو احصائیه حضرات با اینکه چهار مرتبه یا اقلا سه مرتبه مبالغه دارد واز بس حضرات دروغ بافته‌اند آقای شهاب کمتراز آنچه نوشته نتوانسته است قائل شود ولی باز حقیقتی را بدست میدهد ومعلوم میدارد که‌این‌مبالغات ومهملاتی که حضرات میبافند وهرروز هم بقوهٔ رشوه یا سیاست‌اجانب درگوشهٔ یکی ازجرائد خارجه‌میگنجانند ابداً اساس ندارد .

(متن مراسله)

مورخه ۵ آذرماه ۱۳۰۷ حضرت آیتی بی رعایت را قربان شوم ـ کتاب کشف‌الحیل بوسیله دیگران نه کتابخانه طهران ونه خودتان رسیدو خیلی محظوظ‌گردیدم انصافاًکه خوب نوشته شده است ولی پاره مطالب درآن مندرج است که باعث انزجار وهیجان گوسفندان میشود وبدینجهت بنظر دقت درآن نخواهند نگریست وبیشتر برحماقت وجهالت خوداصرار خواهندنمود مقتضی این‌بود قدری‌از پاره‌مطالب بلکه بکلی‌صرفنظر میشد شماتصور میفرمائیدمن که ساکتم بمجامله رفتارمیکنم نه‌چنین‌نیست بهائیها بخوبی میدانند که من مخالفت میکنم نهایت کتاب ننوشته و منبر نرفته‌ام ولی در همه مجالس رسماً صحبت داشته‌ام وبخوبی چندین نفر را بیدار کرده‌ام کاغذ جوف را خودتان پیش‌مصباح ارسال فرمائید ..

مراسله آقای شهاب بفاضل ومصباح

ای جناب فاضل بزرگوار (۱) آن روزی که درطهران در مدرسه تربیت بتعریض بربنده حمله فرمودی من مأمور بسکوت وناچار ازاغماض بودم ولی امروز میخواهم پاره حقایق بسمع شریف برسانم گرچه حق ناگوار است واهل حق در دیده اهل ریاخوار ولی چون شما را جویای خدا میدانم نه پیرو هوا محض اینکه شاید چندکلمه خیری گفته باشدبعرض این ورقه مبادرت جستم .

خدای من گواه وشاهد است که غرض ومرضی ندارم آنچه میگویم حسبةلله‌است اگرچه شخص سرکار قدری در عالم خودتان‌غرق وفرورفته‌اید که عرایض بنده رابدقت نخوانده واگر هم بدقت بخوانید بدیدهٔ اعتراض وعداوت است بخصوص که‌گمانتان من شخص فاسد و فاسقم و شما شخص مؤمن وصالح والله اعلم بحقایق‌الامور .

من‌شمارا‌شخصی‌صالح‌میدانم(۲)ولی‌یک‌اشکالی‌هست‌که‌ساکت‌هستید بلکه‌معندو ومتعصب‌وازمبادی امور بیخبرید(۳)گمان‌شمااینست که دنیاپنج کرور بهائی‌داردوحال‌آنکه‌درهمه‌جا به بیست‌هزار نمیرسد(٤)تصورشمااینست که بهائیان نفوس‌کامله ومردمان پاکیزه‌اند وحال‌آنکه خدامیداند هرچه من دیده‌ام بدتر از یهودیهای همدان که شماهم دیده‌اید بوده اند درمیان این‌قوم‌صاحبان‌قلوب روشن وعقل‌روشن و وجدان وسیع ابداً یافت نمیشود شمابکدام مذهبی‌خدمت میکنید مذهب‌بهائی روح‌قدسی‌ندارد که سبب‌ترقی نفوس گردد مذهب بهائی‌بمسلک شبیه تراست تا بمذهب مذهب بهائی‌اندك خدمتی هم‌درعالم نکرده است‌وعلامات‌عدم موفقیت‌ازوجنات احوالش‌ظاهر است عوض اینکه همه نفوس‌زیرک‌دانائی وارد شوند مردمان بیدارهشیار فعال خارج میشوند چرا فکر نمیکنید چگونه نفوس صادق مخلص ناقض میشوند وشماهر روزپیش خودتان‌حکمتها وفلسفها برای‌این حوادث‌درست میکنید من‌نمیگویم بابی نشوید فقط میگویم شما که باب را نقطه اولی

---

(۱)فاضل عبارت‌است از آخوند معمم ریش بلندی که اصلا ازدهات شیراز آمده ودر طهران معروف بفاضل شده و بقول آقای نیکو بوعلی سینای حضرات است (۲) اما من نمیدانم (۳)این را کاملا میدانم (آیتی) (٤)مطابق احصائیه صحیح فقط یکربع آنچه شما تصور فرموده اید یعنی ۵۱۸۹ نفر نه ۲۰۰۰۰ نفر .

میدانید یك مرتبه کتاب بیانش را بدقت خوانید ویك مرتبه فقط نقطة الکاف را بخوانید واقلا برای جواب اشکالانی که برای این مذهب است فکر درستی بکنید که عقلا پسند نمایند بحق کسیکه عالم در ید قدرت اوست که شماها اغفال شده اید وخوابی گران برشما مستولی است مذهب قوهٔ قدسی میخواهد مذهب حق توحید واسقاط اضافات است شما بیك آقای شوقی افندی چنان سرگرم شده اید که خدارا جز ایشان نمیدانید درصورتیکه ایشان درست جغرافی که سالها خوانده اند یادنگرفته اندتون وسنگسر وشاهرود را در ضمن لوح کرمان نوشته اند شرافت انسانیت من عداوتی ندارم فقط میل دارم پیش ازوقت بیدارشوید وبسوی خدا رهسپار گردید بساط عبدالبهاء بساط خدائی نبود بساط اعیانیت وپلوخوری بود بساط پول پرستی ودنیا دوستی بود این حقایق را بگوش انصاف بشنوید وگرنه خودوجمعی را هلاك میکنید شماچگونه باور کردید که باب مبشر بها بودو حال آنکه روح باب در بیان از این مطلب بیخبر است من ایمان بباب وغیره ندارم ولی در قضاوت تاریخی حق بطرف ادوارد برون میدهم تحقیقات برون در نقطة الکاف ومقالهٔ سیاح وتاریخ جدید تمام مطابق واقع است یا قبول نمائید یاکتابی که در جواب نقطة الکاف مرقوم شده بیرون آرید(١) تامعلوم شود درمقابل تحقیقات برون در چنته چه دارید ایران خودخراب وویران است شمارا بخدا شماهم خراب ترمیمائید

عبدالبهاء راشما بزرگتر ازامیرالمؤمنین میشمارید درصورتیکه نشان ولقب ازدولت انگلیس که مخرب عالم بشر است قبول مینماید (٢) عجب است که این حوادث را پسندیده میدانید !!

جواب یکمسئله ازمسائل واشکالات من در طهران حضور آقای مصباح وآقای یزدانی داده نشد وبنا بودازفوق (٣) سؤال شود !

تبلیغات شما برای بیخبران خوب است(٤) نه برای دانایان .

---

(١) ـ مقصود کتاب کشف الغطا است که درجواب مستربرون نوشته شد وتمام دانشمندان بهائی درآن شرکت کرده اند عاقبت پس ازطبع دیدند خیلی غلط وسهو داردو بعلاوه نیشهائی بسیاست انگلیس زده شد لذا بحکم افندی آنرا مانند الواح سلاطین بزیر دوشك مخفی کردند چه که او باسیاست انگلیس کارداشت ومریدانش بی خبربودند(٢) بلکه باصرار وواسطه تراشی تقاضامیکند (٣) یعنی عکاوحیفا(٤) دراین هم تأمل است زیرا بی خبر رابی خبر ترمیکنند .

دردین بهائی نورنیست حقیقت نیست عشق وجذبه نیست اعضای محفل روحانی طهران شب همه شب باده گساری میکنند ولب برلب گلرخان اجنبی میگذارند واگریك بهائی بدبخت ازگرسنگی بمیرد اعتناء ندارندو بااینکه میدانند ایراد تمام مردم بر اعمال و افعال ایشان بسیار است قدرت اینکه ترك اعمال ناشایست خویش نمایند ندارند زیراروح قدسی دردین بهائی نیست همه حریص برجان وپول اند واندك قدرتی برتحصیل حال انقطاع ندارندهمه بیدین درباطن ولی برای مقاصدی ازدنیابنام بهائیت دورهم جمع شده اند و همگی بلحن دلپذیر آقای رسنگار (١) مناجات میخوانند .

خوب دقت کنید دراین دنیای حاضر حرف حساب شماچیست اگر تعالیم بهائی را بزرك میدانید اینها ازپیش گفتهٔ کارل مارکس آلمانی است که بسیار زیباتر ازشما گفته اند وعقلاهم پذیرفته اند و (شربوابها من قبل ان یخلق الکرم) اگرنازتان باخلاق وصفات است خدا گواه است که درمیان شمانیست اگراعتبارتان بعلم ومعرفت است بجان خودم که ازجواب یك سؤال عاقلانه عاجزیدودیگران جزشوخی وشخص شما جز تغیرجوابی ندارید. حق درعالم ساری و جاری است اگردیدهٔ شما روشن باشد ومثل خدنك سوار بادبران است ولی ادراکات شماکه بیست هزاربهائی (اززن ومرد وبچه وراست ودروغ که خودتان احصائیه برداشته اید وپنج کرورمیدانید برخرهای لنك است ازگربه همین گوش ودمی هست ترا باقی همه عنکبوت را میماند

میدانم خیلی تند وتلخ خواهیدشد وخیال خواهید کرد من درخرابی امرالله میکوشم نه نه من ساکتم وابداً دراینجاها حرف نمیزنم ولی میل کردم بشماکه ازطالبین خدائید ومایل بکشف حقیقت چندکلمه بنویسم که با حرف حسابم بشنوید و یا حرف مقرون بحساب جواب دهید که من بفهمم که با این جمع قلیل چگونه شرق منوراست غرب معطر است شمال معنبراست جنوب مشك ازفراست وندای یابهاءالابهی باوج آسمان بلنداست(٢) این خبرهادر کجااست که ببینم وبدانم اگراغفال نیست بگوئید بهائی دردنیاچه قدراست ودرکجااست (٣) وآیا همهٔ اینهابیان خوانده ونقطة الکاف که تاریخ حقیقی

---

(١) میرزا نصرالله طالقانی دراداره خالصجات ومالیه طهران

(٢) اینها کلمات عباس افندی است که برای اغفال مردم در هرلوح تکرار کرده .

(٣) ١٦ ملیون است ولی درجابلسای جدیداست !

ظهور باب است دیده اند یا نه !

آقای فاضل:

تا این صفحه قبل از ملاحظهٔ کشف‌الحیل نوشته ام اینك که کشف‌الحیل را خواندم بیشتر متأثر شدم که چگونه عبدالبها شخص بی‌خبری بوده‌است و چگونه مابیچاره‌های ایرانی احمق اوراخداومظهرخداتصور میکردیم من خوب نمیدانم که در کشف‌الحیل پارهٔ اسرار افشا شده است ولی خوب هم نمیدانم اینقدر مردم‌درخواب گران وزیر بارموهومات باشند امیدوارم‌شما وباقی ارباب فضل که دربین بهائیان‌هستند من بعدديگر بیدار شوند صاحب کشف‌الحیل گرچه خیلی خارج از نزاکت‌شده است ولی رؤسای بهائی‌هم شایسته اند زیرا دربارهٔ ایشان خیلی‌خارج ازنزاکت شده بودند .

جناب فاضل بنده بشما قول میدهم که مذهب بهائی در حال احتضار است‌اگرچه شما ناچارید زیرانان شما دردست این‌قوم است‌ولی حیف مقام قدس وتقوای‌شما که درچنین اشتباه بزرگی باشید . این مشروحه تنهابرای حضرتعالی نیست برای آقای مصباح‌هم‌هست که بخوانید وجواب بدهید که چرا این‌دروغ‌درمیان بهائیان درباب عدهٔ جمعیت تاکنون معمول بوده وهم درالواح عبدالبهاء .

واین تناقض ازابتداتا انتهاچیست وجواب کشف‌الحیل‌چه دارید واین مکروفریب چه عاقبتی دارد اینمطالب رابعجله نوشته ام وگرنه منهم کتابی نوشته ومینویسم‌ودرجرائدنشر خواهم‌دادوبدانید که عنقریب صداهای‌بسیار بلندخواهد شد .

من‌نمیدانم بیفکری جناب‌بها و عبدالبها را چگونه مقیاس بگیرم که بااین‌همه مفاسد که درآثارشان است‌چگونه این‌دعاوی بزرك کرده اندواز افتضاح‌خودنترسیده‌انداین‌ازنهایت کم‌عقلی‌وبلاهت‌است واز کمال‌دنیاپرستی وبلاهت‌است‌واز کمال‌دنیاپرستی وشهوترانی‌است که‌برای‌دنیاومال‌دنیا کسی اینگونه دعاوی‌نموده مردم‌را گمراه نماید ماغرك بربك‌الکریم میگویندبر خدااست باطل‌را رسوا نماید رسوائی از کشف‌الحیل چه‌بالاتر که یك مبلغ رسمی سی‌ساله نوشته است تاکنون‌برای کدام مذهب‌باطل چنین اتفاقی‌افتاد چه رسد بحق کجااست فکرروشن وعقل روشن که مطلب ازآفتاب روشنتر است

مخلص شما شهاب

جهل و تعصب چه میکند ؟

جوابی که بر مندرجات مرقومهٔ آقای شهاب داده انداین بود که گفته اندلین مراسله را(آواره) تنظیم کرده وبنام شهاب برای مافرستاده !اینست مدرك حضرات که حتی خط را تمیز نمیدهند عجبا آیافکر نمیکنند که برای آواره این اقدام چه ثمردارد ؛ وآیا جواب مسائل باید همین باشد که آن را حسن ننوشته وحسین نوشته ؛ بلی ازبس خودشان باینگونه تقلبات عادت کرده اند ومقالات خودرا بنام دیگران تمام کرده وخوددر پردهٔخفا وریا مستورشده اند مردمان صریح اللحن یکروراهم بخود قیاس میکنند .

حکایت حضرات همان حکایت رقص درتاریکی است که هر چه را بهم بافته ودرخلوتخانه ها القا بمردمان بیخبر نموده اندآنرا مدرك معلومات و نفوذ خود میدانند و بمحض اینکه شخص مطلعی بمیدان آمد باطاق هفتم گریخته درها می بندند وهردم بهم تاکید مینمایند که این شخص برمذاکرات ما وکتب والواح ومتحدالمالها وجریان امورما مطلع نشود ونیز سخنان صحیح رااولا سعی دارند که درتحت مطالعه شان درنیاید وحتی المقدور میکوشند که بگوش اتباع نخورد ثانیاًفقط بتکراراینکه عجب عجب چگونه این راآنشخص نوشته ومطلع شده ! بر گذارمینمایند واگر کسی است که چندان از اوترس ندارند بهتاکی وفحاشی قیام مینمایند و هرتهمت و افترائی را براو جایز میشمرند واگرترس دارندعذرشان این میشود که مااگرطرف صحبت شویم وجواب گوئیم امنیت نداریم درحالتیکه بکرات کسانی طرف شده اند که کمال امنیت واطمینان بایشان داده اند !

درعوض اینکه آنشخص بدگوئی کند ایشان به بداخلاقی وتمسخر و هووجنجال قیام کرده ومطلب صحیح را ازمیان برده اند وبالاخره چون دلیل صحیح ومدرك درستی ندارند ومذهبشان بهزارعیب شرعی وعرفی وعادی آلوده است همیشه این عذروبهانه رادستاویز کرده مصداق (فرت من قسوره) را درحق خود ظاهرساخته است .

باوجود این بایددرحق این بیچارگان دعا کرد که از این اوهام خلاص شوند وازاین تعصب نجات یابند وازلجاجت بگذرند و بیش ازاینوسیله و آلت نفاق نشوند .

يك نكتهٔ غريب

دراین چند ساله که مرامخالف خود شناخته اند اولا اگر بگویم چه

کسان درصدد قتل من برآمده وچنددفعه تاپشت خوابگاه من آمده ونتوانسته اندکاری بسازند البته نه صلاح من است نه آن اشخاص نه اوضاع مملکت لهذا درصدد ذکرآن نیستم ولی همینقدرمیگویم که اگرمن محفوظ مانده ام برای دو مطلب بوده .

اول اینکه قبل از نشر کشف الحیل نگذاشتم بفهمند که فی الحقیقة مخالفت من تاچه اندازه وراجع بچه قسمت هاست و حتی ببعضی مراسلات طفره آمیز سرهای سران را بستم وبعدازنشر کشف الحیل چون صدای من بقسمتهای عمدهٔ ازشرق وغرب رسیدو کتاب کشف الحیل درتمام اقطار ایران وهند ومصروحتی اروپا منتشر شد دیگر حضرات نتوانستند نوایای خفیهٔ خود را درحق من انجام دهند والا کارخودرا میکردند ونام آنراهم معجزهٔ بها میگذاردند

ثانیاً پس ازاشاعهٔ کتاب کشف الحیل نه تنها خسارات مادی برمن وارد کرده اند که قسمت عمده اش دربغداد و بمبئی هنوز درتحت محاکمه است و قسمتی هم درکاشان از محاکمه بیرون آمده بکم وزیادی خاتمه یافته ومی یابد و قسمتی نیزاساساً باداشتن مدارك و اسناد ترك کردم زیرا بمحاکمه ارزش نداشته (١) بعلاوه عمده سعی ایشان این بوده که هرقدر ممکن باشد کتب والواح ومدارك را ازچنك من بیرون آورند چنانکه یك بسته بزرك ازمراسلات و الواح که تماماً مدارك تاریخی است درمصر درنزد شیخ فرج کرد سپردم وباهمه احتیاطی که داشتم زمزمه مخالفتم بگوشش رسیدوچهار سال است هرقدر نوشتم بفرستد نفرستاده وهمچنین مقداری از کتب والواح و مراسلات من درکاشان است که هنوزبدست نیامده وشاید آخرهم بدون مراجعهٔ بعدلیه بدست نیاید وبازهم همان شخص یاشخصه بحیله و خدعهٔ چند درمنزل من وارد شده پس ازرفتن اودیدم یك کتاب الواح که آثاربها درآن بوداز آن آثار عجیب وغریبی که خیلی مضحك ومسخره است و حضرات همیشه بحفظ آن میکوشند که بدست کسی نیفتد وطبع ونشر نشود آنرا سرقت کرده

---

١ ـ پوشیده نماند که تمام حقوق مادی من در دست بهائیان باسعایت خودشوقی تضییع شدیکهزاروچندصدجلد کواکب الدریه در مصرنزدمحمدتقی اصفهانی ومانند آن دربغداد نزدعبدالرزاق عباس ماند وبهیچ وسیله ممکن نشد که یکجلدازآنهاجنساًیانقداً بمن بازگردد واگر جلدی سی ریال هم محسوب شودسه هزارنسخه فی نودهزارریال خسارت بردم .

وبکاشان برده و حتی بعد دانسته شد که ابتدا تصمیم بر تسمیم من داشته و موفق نشده است اکنون از اهل انصاف میپرسم آیا اینها طریقهٔ مذهب است آیا امر حق محتاج باینهمه تقلب وتصنع است .

کدام مذهب در دنیا باین وسائل ترویج شده ؟

کدام مذهب است که هر روز عدهٔ برمفاسد آن آگاه شد از آن کناره کرده باشند ورئیس بدشنام وفحاشی درحقشان قیام کرده باشد ؟ وبجساسوسی ودابر تچیکری کفر وایمان کسانرا بدست آورده باشد .

از این رفتار بخوبی ثابت میشود که حتی مبادی اخلاقی واجتماعی که میرزا عباس افندی آقا پیشنهاد کرده دام فریبندگی است اگر نگوئیم دستور از جاهای دیگر داشته .

مثلا اگر او که میگوید حب وطن امری موهوم است آیا کسانیکه اینسخن را تمجید میکنند واقعاً در وطن خود نیز این سخن را ترویج مینمایند ؟ خدا میداند اگر در وطن ایشان یکنفر تفوه باینسخن کند وبدانند مؤثر میشود دهانش را بهم میدوزند .

آیا کدام مضرت برای ایران بدتر از همین تعلیم است ؟ بلی این حرف برای کسانی که علاقه باستقلال ایران ندارند و میل دارند هر چه زودتر وسائل کامروائی ایشان فراهم شود خوب است ولی برای هر کس که کمتر علاقهٔ باین آب وخاك وآزادی واستقلال وسیادت خود دارد ومایل نباشد که در تحت قیادت دیگران واسارت وبندگی واقع شود حق دارد که با مذهبی که این تعلیم رامیدهد تاآخرین نفس مقاومت نماید عجبا چگونه است که در هر مملکت از ممالك دنیا اگر قومی یافت شدند که مرامشان مخالف مصلحت مملکت است به دولت وملت حق داده میشود که بدفع فساد آنان مبادرت کنند ونوبت بملکت ما که رسید باید هر مزخرفی همینکه در جامهٔ مذهب درآمد آنرا گوش بدهیم ؟

یاللعجب افندی در کلماتش میگوید باید تحری حقیت لازم کرد و بهائیان بهر کس میرسند اول سخن ایشان اینست که در مسائل تحقیق لازم است نه تقلید اما همینکه کسی خواست تحقیق کند در اینکه آیا اساساً امر بهائی مسلك است یا مذهب ؟ آیا رئیس ایشان چرا همه ساله باروپا سفر میکند و یك دفعه بهند و افغان و ایران وترکیه سفر نمیکند ؟

آیا این رئیس که میگوید این دین را فقط برای تربیت ایرانی

آورده‌ام چرا مطالب خودرا نماید برملاء در مجامع علماء ووزراء و شاه وگدا بگوید .

اگرمیگوید میترسم مربی ومعلم روحانی که‌ترس‌از جان خوددارد اصلا خیلی بیجا میکند که دم ازاین مقامات میزندیا اینکه اگرکسی گفت من باید تحقیق کنم که آیا الواح وصایائی که نسبت بعباس افندی میدهند از اوست یا آنرا ساخته‌اند اگر ساختگی‌نیست چراباگفتار سابق‌خودش و پدرش مخالف است وکدام دینی‌است که هنوزتشکیلاتش بپایان‌نرسیده آنرا نسخ کنند وتشکیل دیگر بدهند وبالاخره هرکس دم از تحقیق از هر مطلبی زد بجای اینکه اورا جواب گویند و قانعش کنند شمشیرهای تکفیر کشیده بسرعت برق بهم خبر میدهندکه آقای رئیس فرموده‌اند با اینشخص ملاقات جایز نیست‌گوش بسخنان او ندهیدکه او مرتد وکافر و مغرض وناقض ووو‌شده وبطوری دررا می‌بندندکه دیگراینجا اصلاتحقیق حرام میشودگویا تحری حقیقت مقصود همین است‌که هر مزخرفی‌که آقا میگویندهمه خواه مرکز فساد وخواه محور اصلاح در همه حال گوارای دیگران باشد و چنانکه‌گفتیم عجالة این‌کلاه باندازهٔ سر ایرانی نیست و ایرانی باید اگر حیات واستقلال خود را میخواهد در این موضوع خیلی هشیار و بیدار باشد و حتی هوس نکندکه به‌بینم چه میگویند چه‌که دزد هرگز نخواهدگفت من آمده‌ام کلاهت را بربایم بلکه همیشه بصورتهای حق بجانبی و حتی با نغمهٔ امانت و درستی و انتقاد از سرقت و خیانت جلوه خواهدکرد .

سلیمان وحاتم‌بیك دزد

طرداً للباب خاطر محترم خوانندگان‌را متذکر میدارد‌که‌نگارنده هر چند درکمیتهٔ دفاع ملی نبود ولی در سال مهاجرت طوری اتفاق افتاد که شریك‌گرفتاریها وبلیات مهاجرین‌گشته مدتی در بغداد ویعقوبیه در فشار وبزحمت دچار وبمعیت یکنفر کلیمی‌همدانی ویکنفر کریم‌خان‌آسپیران ژاندارمری هرسه بخاك والی افتادیم وقضیهٔ سلیمان وحاتم‌بیك که درصدد ذکرآن هستم درآنجا واقع شد .

هنگامیکه از خانقین بمندلی رفتیم و آن بیابان بی آب گرم را در مدت دوازده ساعت با قاطرهای چموش عرب پیموده نیم‌جانی بمندلی رسانده پس از دو روز ازمندلی بطرف خاك‌والی حرکت‌کردیم سلیمان



عکس آواره با لباس کردی در خاك والی

نامی تفنگدار آمد وبقدری اظهار دلسوزی کرد وخودرا فداکار ما قلمداد نمود که ما تعجب کردیم از اخلاق وتمدن او وبالاخره راضی شدیم که او با رفیقش برای حراست ما تا ابتدای عملهٔ والی بیایند وهر قدر خواستیم اجرت ایشان‌را معلوم کنیم بتعارف برگذار کردند ودر مدت سه شبانه روز که باما بودند جز صحبت اسلامیت و نماز و صحت عمل و درستی صحبتی در میان نبود .

تا آنکه بخانهٔ خود رسیدند آنگاه اطراف ما را گرفتند و بکاوش اسباب واشیاء ما پرداختند وهرچه را یافتند که محل توجه وقابل اعتنا بود از نقد واشیاء نفیسه همه را چپاول کردند فقط یك پتوی کهنه ویك قوری ولباسهای متوسط مارا برای خودمان گذاشته بادست تهی مارا بعملهٔ امان‌الله خان پسر والی روانه کردند تنها چیزیکه سبب نجات ما شد این بود که

بآن‌همهٔ تقدسهائی که‌سلیمان اظهار داشت باز ما احتیاط و حزم خودرا از دست‌نداده چندلیره ذخیرهٔ راکه داشتیم بطوری در زیرجامه مخفی کرده بودیم که راه بآن نبردند وهمان لیره‌ها مارا بکرمانشاه رسانید .

بار دیگر هم در عملهٔ امان‌الله‌خان نظیر این حکایت واقع شد چه در چادر حاتم بیك نامی بودیم که اوآنی ازاینگونه تظاهرات ازنماز واظهار دیانت واخلاق غفلت نمینمود وبا اینکه نظیر حالت اورا در سلیمان دیده بودیم باز فریب تظاهرات اورا خوردیم ودر شبیکه خودش پیشنهاد کرد که من‌چون می‌بینم شماغریب وبی‌پناه واقع شده‌اید دلم بحال شمامیسوزد ومیل دارم شما را از مواقع خطرناك عبور داده بحدود کرمانشاه‌برسانم ولی شما بهیچکس ذکری نکنید مبادا خبر به دزدان برسد و از عقب ما بیایند مجملا شطری از این ترهات بر خواند تا مارا راضی کرد که شبانه با او و برادرش کاظم بیك حرکت کنیم و از راه چرداور و درهٔ مشهور بجهنم دره عبور نمائیم .

خلاصه ازعمله حرکت کرده یکفرسخ‌راه راشبانه پیمودم ولی خوش بدبختانه هنگام‌طلوع آفتاب که بدامنه آمده مصمم پیمودن‌راه گردنه‌بودیم شخصی بروجردی قاطرداری که اندك سابقه بایکی ازرفقا داشت رسید و خانم‌بیك‌را میشناخت که سر کردهٔ دزدان‌است وقبلاهم دیده‌بود که چهارنفر ازبستگان او بااسلحه بپشت‌همان گردنه رفته منتظرمقدم ماشده اند این‌بود که پس‌ازملاقات باما‌مطلب‌راتفهیم کرد ومارا ازهمراهی باحاتم بیك منصرف ساخت وبرگشتن بعمله نیزقدری مشکل بودچه که حاتم‌بیك در همانجامی خواست کارخودرا بسازد ولی‌ازاینکه قتل‌هرپنج شش‌نفر برایش ممکن‌نبود واقلاآن بروجردی که برمال رهواری‌هم سوار بودازچنك اوفرارمیکردوتا عمله هم بیش‌از یکفرسخ‌راه نبود این‌بود که عاقبت تن‌درداد که برای این یکفرسخ راه که‌آمده دولیرهٔ بگیردوازمسافرت ماصرفنظر نماید واین شد که‌برگشتیم وهمان بروجردی برای همین راهنمائی که بماکرده بودطرف غضب مادرحاتم بیك شد .

خلاصه چهل‌روزدیگر درعملهٔ امان‌الله خان و بعد در عملهٔ خود والی ماندیم وآخربهمت شهاب‌الدوله برادروالی که مردی‌ادب‌دوست وفهیم است ازآن اراضی مهیبه نجات یافته بکرمانشاه رسیدیم .

اماهروقت حالت‌سلیمان وحاتم بیك‌رابنظرآوردم متذکرحال‌رؤسای

بهائی شدم که فی‌الحقیقه و بدون اغراق طابق‌النعل بالنعل در مقام خودهر یك حاتم بیکی‌هستند بی‌نظیر وسلیمانی بی‌عدیل که چون بتعلیمات وکلمات ایشان‌نگری جز ازمحبت ووحدت‌وصلح واخلاق ومناجات بخدا سخنی نیست وچون عمیقانه باعمال‌ایشان‌نظر کنی می‌بینی جزحیله ودسیسه وحرص‌وطمع وبغض وکینه و فساد و بی دینی وبی وجدانی و شرارت و جنایت و خیانت خبری نیست .

فرقی که داردحال امثال‌حاتم‌بیك وسلیمان بسبب اینکه آخر بیغمای علنی‌منتهی میشودزودبدست میآید وحتی شخص قاطرداری میتواند انسان راازشر اوآگاه ساخته نجات دهد .

ولی حال دزدان اجتماعی وخیانت‌کاران‌عالم و سیاسی زود بدست نمی‌آید وسالها باید انسان معاشرت کند و باهر قضیه مصادف شود وحتی خودش طرف حوادث واقع گردد تابفهمد که در باطن آن شخص چه غرض خفته وچه مرض نهفته است .

جنت قرب ونار بعد!

گفتیم میرزای‌نوری بهشت‌را بلقای خود وجهنم‌را بدوری از دیدار خویش تعبیر کرده است . اینمطلب در بسیاری ازالواح بها موجوداست و ازآنجمله در لوحی که میگویند مشار باشارات آنمرحوم حاج شیخ محمد باقر اصفهانی بوده .

ولی اشتباه‌نشود که آنهم مانندسایر الواحش اولاتصریح باسم‌نشده ثانیا نه برای مرحوم شیخ ونه کسی دیگر ازعلما ارسال نگشته بلکه همان لوح زیردوشکی بوده‌وهست که فقط گوسفندان بخوانند و لذت ببرند که ببینید باچه هیمنه و قدرتی بعلمای بزرك خطابات شدیده نموده است ! در حالتی که اصلاخطاب‌هم نیست .

باری درآن‌لوح میگوید (قال‌این‌الجنة‌والنارقل‌الاولی لقائی‌والاخری نفسك‌ایها‌المشرك المرتاب)

در اینجا ناررا بنارنفس شیخ که منکر او بوده وجنت را بلقای‌خود تعبیرنموده ودرسایر مواردکلیهٔ انکار وادبارازخودرا ناروجهنم تفسیرنموده وجز بجمال خویش جنتی را معتقد نبوده .

ولی پوشیده نماندپسرش عباس افندی دیداین‌تعبیرخیلی رکیك است واگر نتیجه ایمان وکفر همین باشد که یکی بلقای آقا برسد و دیگری‌از

بهائی شدم که فی‌الحقیقه و بدون اغراق طابق‌النعل بالنعل در مقام خودهر یك حاتم بیکی‌هستند بی‌نظیر وسلیمانی بی‌عدیل که چون بتعلیمات وکلمات ایشان‌نگری جز ازمحبت ووحدت‌وصلح واخلاق ومناجات بخدا سخنی نیست وچون عمیقانه باعمال‌ایشان‌نظر کنی می‌بینی جزحیله ودسیسه وحرص‌وطمع وبغض وکینه و فساد و بی دینی وبی وجدانی و شرارت و جنایت و خیانت خبری نیست .

فرقی که داردحال امثال‌حاتم‌بیك وسلیمان بسبب اینکه آخر یغمای علنی‌منتهی میشودزودبدست میآید وحتی شخص قاطرداری میتواند انسان راازشر اوآگاه ساخته نجات دهد .

ولی حال دزدان اجتماعی وخیانت‌کاران‌عالم و سیاسی زود بدست نمی‌آید وسالها باید انسان معاشرت کند و باهر قضیه مصادف شود وحتی خودش طرف حوادث واقع گردد تابفهمد که در باطن آن شخص چه غرض خفته وچه مرض نهفته است .

جنت قرب و نار بعد!

گفتیم میرزای‌نوری بهشت‌را بلقای خود وجهنم‌را بدوری از دیدار خویش تعبیر کرده است . اینمطلب در بسیاری ازالواح بها موجوداست و ازآنجمله در لوحی که میگویند مشار باشارات آنمرحوم حاج شیخ محمد باقر اصفهانی بوده .

ولی اشتباه‌نشود که آنهم مانندسایر الواحش اولاتصریح باسم‌نشده ثانیا نه برای مرحوم شیخ ونه کسی دیگر ازعلما ارسال نگشته بلکه همان لوح زیردوشکی بوده‌وهست که فقط گوسفندان بخوانند و لذت ببرند که ببینید باچه هیمنه و قدرتی بعلمای بزرك خطابات شدیده نموده است ! در حالتی که اصلاخطاب‌هم نیست .

باری‌درآن‌لوح میگوید (قال‌این‌الجنة‌والنارقل‌الاولی‌لقائی‌والاخری نفسك‌ایها‌المشرك المرتاب)

در اینجا ناررا بنارنفس شیخ که منکر او بوده وجنت را بلقای‌خود تعبیرنموده ودرسایر مواردکلیهٔ انکار وادبارازخودرا ناروجهنم تفسیرنموده وجزبجمال خویش جنتی را معتقد نبوده .

ولی پوشیده نماندپسرش عباس افندی دیداین‌تعبیرخیلی‌رکیك است واگر نتیجه ایمان وکفر همین باشد که یکی بلقای آقا برسد و دیگری‌از

آن محروم ماند حتی اکثر اتباع خودش هم جهنمی خواهند شد و ممکن است همان اتباع هم بگویند این جهنم چه ضرری برای ما دارد و آن بهشت چه ثمری؟

خصوصاً در این اواخر که آن جمال مبارکی که بقول خودش خود را غلمان روضهٔ رضوان در موارد کثیره تعبیر نموده بود صاحب ریش و پشمی سفید و با آلوده بحنا و رنك شده دیگر حرمان از آن لقا غصهٔ نداشت بلکه غنیمت بود.

این شد که در این اواخر افندی طرح دیگر ریخت و حیله و وسیلهٔ دیگر برانگیخت و لوحی نوشت مبنی بر اینکه گمان نرود که نعیم و جحیم منحصر بنعمت قرب و نقمت بعد است بلکه این جنت و نار در عالم دنیا است (در حالتی که این هم نیست) و روح در عوالم بعد باقی خواهد بود و آن الواح هم متعدد است یکی را باسم پدرش منتشر کرده و آن لوح عبدالوهاب است که بهائیان گمان دارند از خود بهاء است در حالتیکه او عقیدهٔ خود را در جنت قرب و نار بعد گفته و رفته بود و این لوح را افندی بنام او ساخت و پرداخت و بعد از فوت پدر منتشر کردند و بامضای خود الواح دیگری ترتیب و تنظیم کرده که چون در آنها هم دقت شود بخوبی معلوم میشود که یا خود عباس افندی عقیده ببقای روح هم نداشته و اینکلمات را برای سرگرمی مردم بهم بافته و یا علم بیانش قاصر بوده و از عهده اثبات آن برنیامده و بعقیدهٔ من شق اول است و از حالش تشخیص داده ام که ابداً بمبدأ و معاد معتقد نبود و اینك مهمترین بیانات او را در بقای روح که در ذائقه اهل بهاء شیرین تر از عسل است و در کتب خود طبع و نشر کرده اند در اینجا مینگاریم تا فضیلت این پیغمبر! یا خدازادهٔ قرن بیستم مسیحی و چهاردهم اسلامی بر اهل خبرت و بصیرت مبرهن گردد و نیز مقدمهٔ آنرا بهمان لحن و عباراتیکه خودشان در کتب خود نگاشته اند می نگاریم وهی هذه.

صورت نطق مبارکی است که روز شنبه ۲۶ ماه می ۱۹۱۲ در شهر بستن امریکا در مجمع عظیمی (۱) بیان فرموده اند وجناب مستطاب آقا میرزا ولی الله خان ورقا از نیویورك ارسال داشته اند.

---

(۱) هر مجمعی که بیست سی نفر در آن مجمع حاضر میشدند برای تماشای ریش و گیسوان ولباده وفینه و مولوی و غمزات وعشوات آقا با آن لباس آن مجمع عظیم میشد!

قوله الاعلی فی بقاء الروح

مسئله بقای روح را نقلا در کتب مقدسه خوانده اند دیگر لازم نیست که من مجدداً بگویم شنیده وخوانده اید حال من از برای شما دلائل عقلی میگویم تا مطابق کتاب مقدس شود زیرا کتاب مقدس ناطق است که روح انسانی باقی است وحال ما دلائل برهانی برای شما اقامه میکنیم

دلیل اول . این واضح است که کافهٔ کائنات جسمانی مرکب ازعناصر است وازهر ترکیبی یك کائنی موجود شده است مثلا از ترکیب عناصر این گل موجود شده است واین شکل راپیدا کرده است چون این ترکیب تحلیل شود آن فناست وهر ترکیب لابد بتحلیل منتهی میشود اما اگر کائنی ترکیب عناصر جسمانیه نباشد این تحلیل ندارد موت ندارد بلکه حیات اندرحیات است وچون روح بالاصل از ترکیب عناصر نیست لهذا تحلیل ندارد زیرا هر ترکیبی را تحلیلی وچون روح را ترکیب نه تحلیل ندارد .

دلیل ثانی ـ هریك از کائنات را درتحقق صورتی مثلا یاصورت مثلث یاصورت مربع یاصورت مخمس یاصورت مسدس وجمیع این صور متعدده در یك کائن خارج درزمان واحد تحقق نیابد وممکن نیست که آن کائن بصور نامتناهی تحقق یابد صورت مثلث درکائنی درآن واحد صورت مربع نیابد صورت مربع صورت مخمس نجوید صورت مخمس صورت مسدس حاصل نکند آن کائن واحد یا مثلث است یامربع یامخمس لهذا درانتقال ازصورتی بصورتی دیگر تغییر وتبدیل حاصل گردد وفساد وانقلاب ظهور یابد و چون ملاحظه کنیم درك می نمائیم که روح انسانی درآن واحد متحقق بصور نامتناهی است صورت مثلث صورت مربع صورت مخمس صورت مسدس و صورت مثمن روح بکلی محقق ودرحیز عقل موجود وانتقال ازصورتی بصورت دیگر ندارد لهذا عقل وروح متلاشی نشود زیرا در کائنات خارجه اگر بخواهیم صورت مربعی راصورت مثلث بسازیم باید اولی بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب نمائیم امار روح دارای جمیع صور است وکامل وتمام است لهذا ممکن نیست که منقلب بصور دیگر گردد این است که تغییر وتبدیلی درآن پیدا نمیشود والی الابد باقی وبرقرار است این دلیل عقلی است .

دلیل ثالث ـ درجمیع کائنات اول وجود است بعد اثر معدوم اثر حقیقی ندارد امّا ملاحظه میکنید نفوسیکه دوهزار سال پیش بودند هنوز آثارشان

بی‌دربی پیدا گردد ومانند آفتاب بتابد حضرت مسیح هزارونهصد سال قبل بود الان سلطنتش باقی است این اثراست واثر برشیئی معدوم مترتب نشود اثر رالابد وجودمؤثر باید .

دلیل رابع - مردن چه چیز است مردن این است که قوای جسمانی انسان مختل شود چشمش نه‌بیند گوشش نشنود قوای دراکه نماند وجودش حرکت ننماید باوجوداین مشاهده مینمائی که دروقت خواب باوجودآنکه قوای جسمانی انسان مختل میشود باز میشنود ادراك میکند می بیند و جمیع قوارا دارد وحال‌آنکه قوای جسمی مفقوداست پس بقای قوای روح منوط بجسد نیست .

دلیل خامس - جسم انسان ضعیف میشود فربه‌میشودمریض میگردد صحت پیدا میکند ولی روح برحالت واحد خود بر قرار است چون جسم ضعیف شود روح ضعیف نمیشود وچون جسم فربه گردد روح ترقی ننماید جسم مریض شودروح‌مریض نمیشودچون جسم صحت یابد روح صحت‌نیابد پس معلوم‌شد که غیرازاین‌جسم یك‌حقیقتی دیگر درجسد انسانی هست که ابداً تغییر نیابد .

دلیل سادس - درهرامری فکرمیکنید واغلب اوقات با خود مشورت مینمائید آن کیست که بشما رأی میدهد مثل‌آن‌است که انسانی‌مجسم‌مقابل شما نشسته است وباشماصحبت میکند یقین است که روح است آمدیم بر اینکه بعضی میگویندماروح‌را نمی بینیم صحیح است زیراروح مجرداست جسم نیست پس چگونه مشاهده‌شود مشهودات بایدجسد باشد اگر جسم است روح نیست .

الان ملاحظه میکنید این کائن نباتی انسانرا نمی‌بیند‌صدارا‌نمیشنود ذائقه ندارد احساس‌نمیکند بکلی ازعالم انسانی خبر ندارد واز این عالم مافوق بیخبراست‌ودرعالم خودمیگوید که جز عالم نبات عالمی دیگر نیست وبحسب عالم محدود خودش میگوید که عالم حیوان‌وانسان وجودی ندارد حالا آیاعدم احساس این نبات‌دلیل براین است که عالم حیوانی و انسانی وجود نداردپس عدم احساسات بشر دلیل برعدم‌عالم روح‌نیست دلیل‌برموت روح‌نیست زیرا هرمادون مافوق‌خودرا نمیفهمدعالم جمادعالم نبات را نمی فهمد عالم نبات عالم‌حیوان رادرك ننماید عالم‌حیوان بعالم انسانی پی نبرد وچون ما درعالم انسان‌نظر کنیم بهمان دلائل انسان‌ناقص ازعالم روح که

مجردات است خبر ندارد مگر بدلائل عقلیه وچون درعالم روح داخل گردیم می بینیم که وجودی دارد محقق وروشن حقیقتی دارد ابدی مثل اینکه این جماد چون بعالم نبات رسد می بیند که قوهٔ نامیهٔ دارد و چون نبات بعالم حیوان رسد بتحقیق می‌یابد که قوهٔ حساسه دارد و چون نبات بعالم انسان رسد میفهمد که قوای عقلیه دارد وچون انسان درعالم روحانی داخل گردد درك میکند که روح مانند شمس برقرار است ابدیست باقیست موجود و برقرار است .

فدائی درگاه حضرت مولی الوری جل ثنائه علی اکبر المیلانی استنساخ نموده فی لیلهٔ نهم شعبان المعظم ۱۳۳۰

اولا عبارت این خطابه ولوح بطوریکه می بینید عیناً مثل عبارات همین کتاب کشف الحیل است که نگارندهٔ آن با کمال استعجال نگاشته واز ابتدای شهر صیام که نسبهٔ فراغتی از شغل تدریس یافته شروع کرده تا امروز که ۲٤ ماه است باینجا رسانیده وچون دقت در انشاء آن نشده نمیتوان گفت منشیانه نوشته است .

ازاینرو بخوبی ثابت است که عباس افندی مانند همهٔ مردم هرجا دقت دربرداخت الفاظ نموده نسبتاً کلماتش ادبی تر ومنشیانه تر بوده وهرجا مرتجلا سخنی گفته ونوشته ساده ازکار درآمده است ودر نتیجه هرچه را اتباعش تصور کرده‌اند راجع بمقام معنوی وروحانی او ویا اقلا تسلطش درانشاء بطور ارتجال بکلی موهوم وبی حقیقت است .

ثانیاً ـ درمفاهیم ومعانی این لوح شاید تصدیق شود که ازمفاهیم کشف الحیل هم عقب مانده زیرا از کشف الحیل میتوان دریافت که مراد گوینده درهرمطلبی چه بوده است ولی دراین لوح مقصود گوینده را به رمل واسطرلاب میتوان یافت و تازه وقتیکه مراد آقا بدست آمد کاملا معلوم میشود که همهٔ مطالب این لوح مهمل است بعضی از ادلهٔ شش گانه ناشی ازجهل گوینده و بعضی دیگر ناشی از مغالطهٔ اوست (مانند همهٔ کتب و الواح و مطالبش)

پس دوباره و سه باره آنرا مطالعه فرمائید تا عرایض مرا دریافته تایید وتصدیق کنید که این آدم تاچهٔ درجه مغالطه کار ومتجاهل و یانادان وجاهل بوده .

اما در دلیل اول که میگوید روح ترکیب عناصر نیست و تحلیل ندارد کلام بلا فارقی است که نمیتوان آنرا دلیل شمرد و این حرف او

ادعاست نه دلیل چه از کجا معلوم شد که روح از ترکیب عناصر بوجود نیامده بلکه تا عناصری ترکیب نشود روحی پیدا نمیشود پس اگر کسی باو بگوید روح و جسم هردو از ترکیب عناصرند نهایت اینکه در ترکیب تفاوت دارند مانند اینکه بنزین و قطران هردو از معدن نفط است آن یك سفید و لطیف است و این سیاه و ضعیف زیبق و رخام هر دو از زمین تولید میشوند آن یك خفیف و فرار است و این یك سخیف و بر قرار در این صورت نمیدانم چه جواب خواهد داد ؟ منتظریم جای نشینش جوابی بر این مشکلات بنگارد (اگر سؤال را بفهمد) خلاصه خوب بود عوض تکرار الفاظ وادعای بلافارق دلیلی بر ترکیب نبودن روح از عناصر اقامه کند که بذهن همه کس نزدیك باشد و باز هم این قضیه که هرچه از ترکیب عناصر نیست فنا ندارد محتاج بدلیل است .

اما در دلیل ثانی - خیلی مضحك وخنده آور است که گمان کرده است مرور امور وهمیهٔ خیالیه برصفحهٔ دماغ وجود خارجی دارد و آن صور عیناً در وجود روح و عقل ترسیم وتصویر میشود که میگوید .

(روح انسانی در آن واحد متحقق بصور نامتناهی است !!)

پس خوبست این را هم مبین مبین او (شوقی) افندی توضیح بدهد که چطور در آن واحد روح انسان هم مثلث است هم مربع هم مخمس هم مسدس هم مثمن الخ .

یکنفر نیست بپرسد روح کجا قابل قبول اشکال مربع و مثلث است مگر بگوئیم روح خودآقا مثلث خلق شده وعقل ایشان مدور که حرفهاشان همه سه پهلو است وعقلشان بهرسو میغلطد والا تا امروز احدی نگفته است و بهیچ عقلی درنمیاید که روح دارای اشکال مثلث و مربع باشد وغیره وحتی آن وهمی هم که آقا بدان متوجه شده وخواسته است در مغزهای دیگران هم جا دهد آنهم صورت نمیگیرد و نتیجهٔ متخذهٔ خودش هم غلط میشود زیرا همان صورت مثلث وهمی هم که در خاطره یا متخیلهٔ انسان عبور میکند تا آن صورت فانی وخراب نشود صورت مربع وهمی خطور نخواهد کرد یعنی در آن واحد هم مثلث وهم مربع عبور نمیکند بلکه آن که مثلث عبور کرد مربع نیست وچون مربع آمد مثلث رفته است .

سبحان‌الله این چه وهم سخیفی است که در مغز افندی جای داشته ؟ یا تجاهل وتعمد کرده و مردم را مسخرهٔ نموده است .

واز همه عجیب‌تر دلیل ثالث است - زیرا مقدمه صحیح است که‌اول وجوداست وبعداثر ولی بقای‌اثر دلیل بر بقای مؤثرنیست بلکه هروجودی اثری میگذارد وتا مدتی آن اثر باقی میماند در حالتیکه بقای اثر ومؤثر هیچ مربوط بهم نیست مثلا ابر میاید باران وبرف میارد بعد ابربراکنده و متواری میشود ولی برف آن تا مدتها بلکه سالیان دراز باقی میماند آیا بقای برف دلیل بر بقای ابر است ؟ این واضح است که بقای اثربسته بمقتضیات محیط است مثلا برف که اثر ابر است پس از فنای ابر در یك محیطی سه ساعت باقی میماند ودر محیط دیگر یکسال باقی میماند .

دیك از اثر آتش میجوشد وقتیکه آتشش تمام شد باز تا مدتی در جوش‌است این را بقیهٔ اثر میگویند نه بقای مؤثر اگرآنطور است که آن افندی گفته است که آثار مسیح پیغمبر باقی واین دلیل بر بقای مؤثراست که روح او باشد پس‌خوب است این‌افندی بگوید آثار پیغمبریکه صدهزار سال قبل آمده کجا است ؟ مگر بگوید آن پیغمبران مغضوب خدا شدند و روحشان معدوم شد و آثارشان هم با روحشان معدوم شد ! استغفرالله من هذه‌السفاسف .

اکنون برگردید‌نظری بدلیل رابع افندی کنید که صور خیالیه در خواب را دلیل بر بقای روح گرفته وعجب اینست که خواب را نشناخته که اصلا خواب عبارتست از غور روح در بدن وآنچه در بیداری برای قوای دماغیه ممکن‌الحصول است درخواب هم عینا همان است .

مثلاتصور حیوان هزارسر یك‌وقت در بیداری بمخیلهٔ‌انسان میگذرد یك وقت هم درخواب یا خیال ازدواج ومباشرت با یك زن جمیله تابحد حصول مایحصل وانزال ما ینزل هم در بیداری ممکن است هم در خواب پس بالاخره تخیلات چه در خواب وچه در بیداری دلیلی بر بقای روح نمیشود وبقدری این دلیل مهمل‌است که روی همه را میپوشاند .

واما دلیل خامس - درعین‌اینکه غلط‌است گویاآقا خودش هم ملتفت شده که اگر صحیح باشد دلیل بر وجود واستقلال روح خواهد بود نه‌بقای آن ولی متأسفانه مقدمه ونتیجه‌هردو غلط است زیرا مقدمه اینست که‌روح مریض‌نمیشود درحالتیکه تمام حکمابرآنند که‌روح‌هم مریض میشود ودرطی تمام مقاولات روزانه وشبانه گفته شده است که فلانی روحش مریض است

وخود افندی در مواقع کثیره از ضعف وقوت ومرض وصحت ارواح کسانی چند سخن سروده ولی در اینجا سهواً یا عمداً اشتباه کرده میگوید روح مریض نمیشود ودر صورتیکه یکجا میگوید روح درحیز عقل موجوداست چگونه بمرض وفنای روح قائل نشده ؟ چه محقق است که عقل کم وزیادمیشود ویك وقت فانی میشود بطوریکه کاملا قضیه بعکس آن میشود که آقا در این مقال داد سخن داده اند زیرا او میگوید روح و عقل مریض و فانی نمیشوند اگرچه جسم مریض شده باشد وما می بینیم بالعکس جسم سالم است وعقل مریض وبالاخره عقل بکلی فانی وزایل میشود وجسم کماکان برقرار است وسالها بکمال قوت درحرکت است پس مرض روح درمقامی ومرض عقل درمقام دیگر اظهر من الشمس وچون مقدمه خطا شد نتیجه بطریق اولی خطا میشود .

اما دلیل سادس ـ که میگوید آن کیست که بشما رأی میدهد ؟ عرض میکنم این همان است که درخواب حرف میزند یعنی این دلیل ودلیل خواب شما هردو یکیست وهیچیك دلیل بربقای روح نیست وهردو دلیل بروجود روح است و وجود روح محتاج دلیل نیست واگرمحتاج باشد بقدری دلیل هست که اینها کوچکترین آنهاست و بالاخره آقای افندی اگر روح شما باقی است خواهشدارم حل این معمیات ومعضلات را بفرماید و هرگاه ما قابل نیستیم بفرزند خود الهام کنید تا ایشان برای ما نه بلکه برای سایر مردم حل نمایند .

اما اشتباه نشود که فاضل منفلوطی میفرماید هر امری که قائم بذات خودم نیست نمیتوانم درآن سخن گویم وازعهده اثبات آن برآیم بناء بر این اصل مسلم اگر افندی هم از عهده اثبات بقای روح بر نیامده برای آن بوده است که قائم بذات خودش نبوده و انسانی که بخواهد در امری سخن گوید که خود بآن معتقد نیست ومحض سرگرمی مردم باشد طبعاً همینطور بیرون میاید والا روح مسلماً باقی است ببقائی که شایبهٔ ازآن بمشام افندی نخورده است ودر بقای روح بقدری کتب نفیسه از آثار قلم حکمای شرق وغرب موجوداست که فقط اهل علم ومعرفت برآن مطلعند وما دعوت میکنیم آقای شوقی افندی راکه قدری زحمت بخود بدهند وآن کتب را بخوانند واگر خواستند اظهار فضیلت کنند اقلا چیزهای آبرومندی بنویسند که اسباب مسخره ومضحکه نباشد (دوازده سال گذشت وجوابی نرسید حتی

از در مغالطهٔ)

بلی احمد سهراب در حیفا گفت که در اواخر اهالی امریکا ازبیانات سرکارآقا مسرور نمیشدند واگر دوسه ماه دیگرآقا درآنجا مانده بودند خیلی بد میشد زیرا در اغلب مسائل جوابهای واهی میدادند که اصلا مربوط بمطلب نبود ولی ما مغالطه کرده میگفتیم این نقص درترجمه حاصل شده وچقدر خوب بود که خودشان انگلیسی نمیدانستند ولی اواخر امریکائیها بو برده بودند که آقا خودشان اینقدر هم متبحر نیستند ومبلغین ومترجمین ایشان ازخودشان پیغمبرترند . این بود که درآلمان صریحاً میرزاعلی اکبر رفسنجانی را بر عباس افندی ترجیح داده اورا میخواستند برای تشریع و نشر بهائیت نگاهدارند و دامادهای عباس افندی راپورت دادند و اورا طلبیده بایران فرستاد وبمریدان خود نوشت که اودیوانه شده کسی را باوراه ندهید

اختتام و اعتذار

البته اهل بصیرت دانند که ابطال ساخته پرداخته های هشتاد سالهٔ حضرات که با سرمایهٔ ملیونها پول ایران صورت بسته باین مختصر کشف ونشر وتألیف وطبع صورت نخواهد بست و با این بضاعت مزجاة که من بنده بآن موصوفم همه را نتوانم در معرض نمایش گذاشت از اینرو ناچارم که عجالتاً این جلد را هم خاتمه دهم زیرا زمام قلم از دست رفته وبیش از آنچه در نظر بود انجام شده چه بنا بود کتاب ما از صدوپنجاه صفحه تجاوز نکند و اینك خیلی متجاوز شده ولی بقدری مطالب نا گفته باقی مانده است که باز هم ناگزیر از آنم که علاقمندان باین موضوع را بجلد سوم منتظر دارم خاصه با اینکه چهار مرحلهٔ راکه درنظر داشتیم بپیمائیم هنوز به اواخر مرحلهٔ سوم آن نرسیده باید ختم کنیم و مرحلهٔ چهارم را که مخصوص مقام شوقی افندی ومراتب اخلاقیهٔ ایشان است برای جلدسوم ذخیره نمائیم واگر چه طرداً للباب درمرحلهٔ سوم هم شطری گفته شدولی حق سخن ادا نشده است وبعلاوه بسی چیزها هم از مراحل سه گانه مذکوره از قلم افتاده است و یا موفق بتألیف ویا گراور سازی پارهٔ عکوس و خطوط ومدارك آن نشده ایم فضلا ازاینکه درخواست شخص محترمی از اصفهان هم صورت نگرفت که خواستار شده بود شرح زبان اسپرانتو داده شود تا مردم بدانند بهیچوجه مربوط بمذهب بهائی نیست وبهائیها خود را

به‌آن بسته اند واینهم مثل همان اشخاص محترمی است که بدروغ ازشرق وغرب بخود نسبت‌میدهند . وکذا راجع بصلح عمومی ومرام مجمع اتفاق ملل والغای وطنخواهی که بعضی مفید وبعضی مضر خوب وبد بهم آمیخته مبادی خود قرار داده‌اند وابداً مربوط بایشان نبوده و فقط دام و وسیلهٔ ریاست‌است که برای خوداتخاذ کرده‌اند مجملا دراین مباحث شرح مستوفی باید گفته‌شود ونیزفلسفه اینکه چرا چندنفر از بی دینهای یهود ازیهودیت دست کشیده بحضرات چسبیده وسنك صاحب‌الزمان اسلام را بیش از خود اسلام برسینه میزنند خاصه بارساله‌هائیکه درجلد اول گفتیم از قلم محترم مطلعی صادر شده وبرای یهود ونصاری خیلی مفیداست ونیز درتشکیلات بهائی که محفل روحانی ایشان تقلیدازپارلمان ومحفل اصلاحشان‌تقلید از عدلیه‌است‌وبر سرهم‌خیانت‌بینی‌است در سیاست تماماً باید گفته‌شود ؟

وهمچنین راجع باعمال‌مبلغین ومن‌جمله صدرفریدنی که مبلغ مشهور حضرات بودودوسیه‌های اعمالش از بابت دزدیدن وفروختن دختری‌بفاحشه خانه وکثیر من امثالها در عدلیه موجود است که پس از محکومیت‌بهشت سال حبس بهائیان اورا فرار داده اند وهنوز متنکراً در خانهای ایشان در گوشه وکنارزندگی میکنند بعد از آنکه میرزا اسحق‌حقیقی خودش اظهار تنفر از او میکرد راجع بایامی که در منزل او مقیم بوده و بدچشمی می نموده ! وهکذا راجع‌بسیاست ناظر پدر(روح‌الله‌خان محبوس) که‌ناظر میرزا حسینعلی بود و رفتار بهائیان با او و قضایای بسیاری ازآن‌قبیل که‌موجب بیداری وآگاهی افراد است از پرده بیرون آید

پس بدیهی است که خوانندگان محترم باید انتظار جلد سومی هم داشته باشند اگر حیات من باقی باشد و الاافکارباید متوجه آثارقلم‌آقای نیکو گردد تابعون‌الله‌تعالی گفتنیها گفته شود خواه درجامعه‌مؤثر شود یانشود

(حافظ وظیفه تودعا گفتن است وبس)

والله یؤیدمن‌یشاء علی‌مایشاء و هوبکل شیئی‌قدیر

عکس‌شوقی‌وپسران میرزاباقرخان که‌درچاپهای ۱و۲ بودبا گزارش زیر آن از شرح حمام وغیره ولو بتلویح در اینجا عمداً حذف شد زیرا موقع آنگونه سخنان گذشته است (آیتی)

(پایان)

حضور حضرت دانشمند شهیر وفاضل محترم
آقای میرزاعبدالحسینخان آیتی روحیفداه

گرچه راجع بعکس اینجانب که مع‌التاسف درهمدان درضمن عکسهای چند نفربهائی واقع شده وحضرتعالی‌هم بر اثربی اطلاعی از حال بنده در کشف‌الحیل سوم‌درج فرموده‌اید بنده تادرجهٔ در روزنامه شریفه اطلاعات چندی قبل ازخوددفاع‌نموده ومطلب راتوضیح داده ولی‌بس که ازاین‌سوء تصادف وبعضی چیزهای دیگر که همه حاکی ازبی اطلاعی اهل بها است متأثرم این‌است که قناعت بدرج‌مطلب دراطلاعات باختصارنموده تمنی‌دارم توضیحات ذیل‌را باعکس ناقابل بنده که لفاً تقدیم میدارم در طی مؤلفات خودتان اعم از کشف‌الحیل یانمکدان یاهرجا صلاح دانستید درج فرمائید شاید این‌لکه‌ننگین که دردنیای امروز بعقیده من بزرگترین لکه‌های‌علاج ناپذیراست ازدامن من بی گناه پاك گردد گرچه حال‌هم بحمدالله هر کسی مرامیشناسد حتی اغلب ازبهائیان یقین‌دارند که بنده‌وجهاً من‌الوجوه سرو کاری بااین‌بساط‌ندارم وبقول‌یکنفر ازمبرزین قوم‌جزو اعدا محسوب شده وهرگزداخل در قضایای دین سازی یامحفل بازی نبوده ام ولی چون باز ممکن است اشخاصی‌عکس مرادر کشف‌الحیل دیده وشناخته باشند تعجب کنند محمودکاوه دراینجاچه میکند ! وبهائیان‌هم که بدون این مدارك هر کسی‌رابخود میچسبانند غنیمت دانسته مرا ازخودشان معرفی نمایند واگر برای همین اشتباه‌کاری یکنفردرشبهه بیفتد وبتصور اینکه بسیار کسان‌در این بساطند فریب‌خورده بهائی‌شود بعقیده بنده گناه بسیار بزرگی است که هیچ چیز آنراجبران نمیکند لذابشرح‌قضیه میپردازم .

پوشیده نیست که ازدیرگاهان خط مشی بهائیان دراین مملکت بین یك‌مشت توده بی‌اطلاع بدبخت این‌بوده است که هرکجا یکی را ببینند که همین‌قدر نخواهد کسی ازاو رنجش پیدا نماید فوراً اطراف او را احاطه کرده بزور مهمانی ودعوت بجشنهای اعیاد ومجامع خاصه مجلس عروسی وغیره اوراداخل حوزه ها کرده احیاناً اگرخیلی وحشت نداشته باشند یك وقت‌هم دور اوراگرفته عکس برمیدارند وازآن‌ببعد دیگر کار آن‌بیچاره ساخته که عکس اورادرمیان آنها برهان بهائیت او میشود و دست بدست میگردانند و شاید بخارج هم فرستاده درهمه جا اورا از خودشان معرفی مینمایند واین‌رویه عمومی‌این‌حضرات‌است تاچه رسدباینکه آنشخص‌نظامی

وصاحبمنصب هم باشد واین‌قضیه اگردر همدان هم باشد و چند نفر کلیمی بهائی عامل‌وحامل قضایا باشندماده غلیظ‌ترشده‌وبالاخره آن نظامی یاغیر نظامی که همین‌قدر نخواسته است‌حرفهای‌مفت‌ایشان‌را توضیح‌دهدورنجشی بدلهایشان واردسازدازحسن اخلاقش‌سوء استفاده کرده اورا ازبین‌خویش وبیگانه رسوا وپیروی مذهب ناحق خود متهم میسازند.

اینجانب درطی یکی از مأموریتهای دولتی دربدو شباب جوانی که تازه پابسن بیست گذارده بودم واردهمدان‌شده یکی ازدوستان محترم من که آنروزنظامی بودفعلا سمت سرپرستی نسبت به‌بنده دارد والبته حضرت عالی‌هم خوب ایشانرا میشناسید ومطلع‌هستید تاچه درجه دارای‌روح پاکی هستند (۱) وبنده به جهاتی‌ازذکر اسم محترمشان خودداری میکنم وتنها تأثری که همیشه درزندگانی خوددارم اینست که این‌شخص محترم با آنهمه صفات نیکوپسندیده ومحامد اخلاقی که دروجود معظمشان سراغ‌دارم‌چرا هنوز دست از این حضرات نکشیده وکم پابیش اظهار موافقت با مذهب لاطایلشان میفرمایندوچه باعث گردیده که هنوز منویات ومشاهدات‌خود را ظاهرنمیسازند ولی امیدوارم این‌روح باحقیقت‌هم طولی‌نکشد شانه اززیر باراین موهومات بی‌مغزخالی کرده و بوسیله این اقدام مردانه خود روح بسی چون‌من‌راشاد وازاین تأثرات کنونی رهائی دهند باری برازمطلب خارج شدیم این سرور محترم داخل مجامع بهائیان همدان (که شاید در حدود سیصد نفر که قسمت اعظم آنهاهم کلیمی بوده وبهائی مسلمان خیلی کم دارد) شده ومعزی‌الیه وسیله شدند بنده ویکی دونفر دیگرازدوستان بابعضی‌از آن احباب کم‌کم آشنائی یافته وما را دعوت بضیافت عروسی و غیره نمودند تعجب‌بنده ازاین‌بودکه بهائی آنهم بهائی کلیمی بقدری مادی و صرفه جو است که‌باولاد خود هم بدون نتیجه و صرفه نان‌نمیدهد حالاچه شده که هرشب دعوت است همروز مهمانی است هردم عروسی است ولی این تعجب من وقتی مرتفع شدکه در ضمن ضیافتهای ساده کم‌کم سروکله آقای مبلغ پیداشد وصحبتهائی که سالهامشق وپراتیك شده تحت عنوانات خیلی لوس وبی‌مزه وکلمات مملو ازچاپلوسی که آخرکار اغلب‌به قربان و تصدق‌هم کشیده وباعجز وناله استرحام مینمایند انصاف میخواهند واین

---

(۱) گویا مقصودآقای حبیب‌الله خان مدیر باشدکه درکشف‌الحیل نوشتیم میگویند از بهائیت برگشته والعلم عندالله (مؤلف)

بیانات را وسیله فریب مردم بی اطلاع ازوضعیات آنها وبی گناه قرار می دهند بمیان آمدلذا چندجلسه بسکوت‌ما واستنتاج حضرات برگذارشدگرچه بازهم‌مابارفقا مخصوصاً یکی ازآن‌دوستان که ایشان‌هم نظامی وخیلی‌شوخ ومزاح هستند حرفهائی میزدیم که اگرکنایه فهم بودند بایددانسته باشند که محمود کاوه ودوستانش پابند این ترهات که نه لفظ داردونه معنی‌نمی شودولی افسوس که آنها فقط ازعدم مجادله و حسن اخلاق آشنایان خود استفاده میکنند تا اینکه یکروز درموقعیکه باحضرات در یکی ازباغهای خارج شهر همدان بتفریح وتعیش رفته بودیم درضمن صحبت یکی ازآنها اظهارداشت محمودکاوه هم که بحمدالله تصدیق‌نموده و ازاحباب شده است وبالاخره معلوم‌شدکه ما تصدیق کرده ایم‌ولی همه جا خبربود غیرازخانه عروس بسیار خوب ناچاراً حالا که احباب‌شده‌ایم گوش بلاطائلات حضرات میدهیم وهمه رازیرسبیلی درمیکنیم دستورات است که هر روز ازلجنه ها ومحفل روحانی میرسد بامطالب کوچکتر ازخود و مرامشان بامفردات بد ترکیب وعبارات خنده‌آور ویك وقت‌هم‌دیدیم بمن اظهار میکنند شماداراى شصت رأی هستید که ممکن استبه عضویت محفل روحانی انتخاب شوید که بحمدالله باین افتخار نائل‌نشدم وبهر قسمی‌بود این یکی‌را ازخود دور کردم درهرحال‌ازآن‌ببعد رسماً مابهائی شدیم‌ولی‌همان بهائی که‌خودمان هم نمیدانیم که باچه دلیل وچرا بهائی شده ایم دراین دو مسئله میل‌ندارم بیان کنم یکی اگرکمك‌های مادی ومعنوی که‌باین‌حضرات داده شده‌باشد ودیگر اگرزشت کاریهائی که دیده شده باشد که باتمام دعاوی حتی نظیر آن در هیچ قوم وملکی دیده وشنیده نشده چه هرگاه بنده اهل آنگونه مذاکرات بودم شایدواجع بقضایای همان‌یك شهر ممکن بود صفحات کتبی مانند سه جلد کشف‌الحیل حضرتعالی را اشغال نمایم ولی این از رویه من برون استمگر این‌کلمه‌را که نمیتوانم‌ناگفته بگذارم که بهائیت وتصدیقی که اینطور براثراغفال‌وعنوانهای غیرمستقیم ضیافت عروسی‌وامثالهابرای ما حاصل شده بهیچ قسم دست ازگریبان ما برنمیداشت حتی در همین اواخر که بمرخصی‌مازندران‌رفته بودم بازآقایان دست‌ازمن بی گناه‌نکشید بوسیله مراسلهٔ رسمی محفل روحانی بابل‌بنده رابرای استقبال فلان‌میسس آمریکائیه دعوت نموده بودند وهرچه اظهار میکردم دست ازمن بردارید درمقابل اظهار میشد تو فعلا درحال امتحانی زنهار که کتب **آواره** درنزد

تأثیر خودش راهم نموده باشد در صورتیکه بذات احدیت قسم است هنوز **کشف‌الحیل** منتشر نشده بود که دامن خود را ازچنگ این حضرات دین سازان قرن بیستم خلاص کرده بودم ولی سخن در اینجا است که آیا کسی مانند بنده که قبل ازاینکه زیادآلوده شده باشد خودرا ازمعاشرت‌حضرات دوردارد آیاایشان دست برمیدارند ؟آیااورا بزبان‌و کردارخودنمی آزارند؟ جواب این‌مسئله باکسانی است که مبتلا شده‌اند والااشخاص بی‌خبرچه می دانند که این‌مردم خوش‌اخلاق که برای تصفیه اخلاق بشرآمده اند ومذهب اخلاقی وصلح وسلامت را آورده‌اند !! باکسیکه همین قدر نخواسته است مهملات آنهارا گوش بدهد ودرقرن طلائی امروزه زیر بار عبارات ننه من غریبم های حضرات برودورؤسای آنهارا یکنفر آدم عادی آنهم‌خیلی محیل تشخیص‌بدهد چه معاملاتی درحق اوخواهند کرد براستی وقتی که‌من **کشف‌الحیل** رادرمحمره خواندم‌الفاظ رکیکه بهائیان‌را که درحق‌حضرت عالی استعمال مینمایند ونسبتهای لاطائلی که میدهند جواب‌سه جلد کتاب راکه تمام مندرجاتش متکی بالواح وکتب خودشان است بهمان نسبت ها حرفها ودشنامها تمام میکردند اگرهزارکلمه ازآن سخنان‌را رد میکردم گاهی یك کلمه اش ممکن‌بود مورد احتمال من بشود وبگویم شاید راست باشد وشاید حضرتعالی وآقای **نیکو** کدورتهائی یافته ایدکه بخرق‌استار پرداخته واسرار راعلنی ساخته ایدولی‌همینکه دیدم درحق خودم این قدر عصبی وغضبی شده‌اند و بهمین گناهی که من تبلیغات آنها را اهمیت‌نداده بصرف همین گناه حرفی نبود که نزنند ونسبت‌هائی نبود که ندهند آنوقت دانستم که بهائیان متعصب ترین افراد بشرند که چون غبار تعصب چشمان آنهارا فراگیرددیگرهیچ نمی‌بینند نه خدمات سابقه کسی را منظوردارند نه سکوت اورا درمقابل اطلاعش که برعقاید واعمال ناهنجارشان پیدا کرده غنیمت میدانند وبالاخره ملاك ومدرك خوبی وبدی در نظر ایشان همین میشود که کسی بهائی باشدیانباشد یعنی اگر کسی مروج‌افکارغلط ایشان شد ولوبدانندباطناً خودش عقیده ندارد تمام محسناتی که در دنیاهست‌حتی خصایص انبیاء را دربار‌ه‌اش قائل میشوند واگرغیر ازاین‌شد تمام بدی‌ها رادرحقش بدون دلیل قائل‌خواهندشدسبحان‌الله الان که مشغول تحریراین سطورهستم یکنفرازدرب اطاق‌واردشدپس ازمعرفی‌خودچون اسم‌پدرایشان سئوال‌شد جواب دادند میرزا طرازالله خان‌مقیم فلسطین‌میباشد اسم‌میرزا

طرازالله خیلی عجیب به نظر من آمد حدس زدم شاید ایشان هم خدای نخواسته ازاغنام هستند چون این موضوع بنظر بنده خیلی مهم رسید که آیا ظنی که بایشان بردهام صحیح است یاخیر ناچار بانهایت ادب سؤال کردم گویا آقا فامیلا ازاحباب باشند بایك آه وتأثری جواب دادند بله ما احباب بودیم جد



عکس حضرت آقای آقامیرزا محمودخان کاوه ازاعضاء محترم وزارت جلیله جنك دام اقباله العالی

بزرگوار من دراثربابی بودن مدت ۸۰ سال وطن مالوف خودراترك کرده با حالت پریشانی دنبال بهاءالله رفت ولی افسوس که آن شخص محترم اغفال شد وزندگانی ننگین برای ماتهیه نمود بدون مقدمه مثل اینکه مترصد بود ازایشان سؤالات شود شروع کرد با کشیدن آههای طولانی درد دل خونین خودرا اظهار کردن و فرمودند بحمدالله مادیگر بهائی نیستیم وبا آنها هم رابطه نداریم بیچارهها بهائیان محیط ترکیه اخیراً چقدر مورد تنفر واقع شده.اما درمقابل شوقی افندی درحیفا مشغول چه کارهائیست باخدمتکارها... چون موقع برای این صحبتها مناسب نبود بقیه فرمایشات خودشانرا به

وقت دیگری موکول نمودند اسم این شخص محترم آقای انورورود فرزند جناب آقای میرزا طرازالله از نواده مرحوم میرزا محمود که سالها است در فلسطین اقامت وخود ایشانهم اخیراً از آنحدود بوطن مالوف معاودت کرده‌اند

باری خیلی مزاحم اوقات گرانبهای محترم شده ام اگر بخواهم تمام مشاهدات خود راعرض کنم شاید بقدر کشف الحیل و فلسفه بنده هم بتوانم حقایق را روی کاغذ بیاورم ولی بهمین اختصار اکتفا نموده و برای آخرین مرتبه و عرضه میدارم این جانب بهائی نبوده ونیستم وعکسم که در یکی از صفحات کشف الحیل سوم درضمن عکسهای بهائیان همدان که اغلبشانهم یا مرده ویا برگشته اندواقع شده براثر همان معاشرتهای ساده بوده و بس بس از آگاهی کامل دامن برچیده ام وبهائیان هم ازمن خشمناك شده اندو بقدری اززبان ودستانشان بمن لطمه روحی وارد شده که باهمه بی طرفی وقتیکه جلد اول کشف الحیل را در مهمانخانه (ریور) محمره زیارت کردم مانند آب خنکی بود که برجگر تشنه برسد و تصدیق دارم که این کتاب بقدری خدمت به آزادی بشر کرده که هر انسان باعاطفه بایدرهین منت حضرت تعالی باشد

محمود کاوه

از تبریز بطهران

حضور آقای آقامیرزاعبدالحسین خان آیتی دام اقباله العالی مشرف گردد

گرچه کتابهای کشف الحیل جنابعالی کار را تمام کرده وحقایق گفتنی را برای بیداری ملت ایران بلکه آگاهی عالم انسان تا آنجا که ممکن بوده است توضیح داده واگر گوش شنوائی باشد مندرجات آن کتب کافی است که دیگر احتیاطی دامنگیر کسی نشود وبسبب معاشرت با بهائیان خود وملت ومملکت خودرا ننگین نسازد ولی نظر باینکه در گفتار هرکسی اثریست که ممکن است مزید بر بصارت شود واینجانب هم اطلاعاتی دارد که برای تأیید مندرجات کشف الحیل لازم میداند بگوش هموطنان عزیز خود برساند وبا اینکه ده سال است که دامن خودرا ازاین بساط برچیده ام وقصد داشتم که دیده وشنیده‌های خودرا فراموش کنم ولی اخیراً ملاحظه نمودم که ممکن است سکوت مطلعین باز اسباب تزلزل خاطر بی اطلاعان شود وهمان قسم که بهائیان در بارهٔ مؤلفین کتب کشف الحیل وفلسفهٔ نیکو

وایقاظ بغمز ولمز وتلویح وتصریح تهمت و افتراء زده و بغرض رانی حمل کرده‌اند مردم بی‌خبر هم ولو اندکی باشد باور نمایند و یا اقلا باغراق گوئی واجحاف پوئی آن آقایان حمل کنند لذا وظیفه وتکلیف خودرا بر این دانستم که با قلم ناتوان خود اندکی ازاطلاعات ومرئیات ومسموعات خویش را برشتهٔ تحریر درآورده از خودتان استدعا کنم که در هریك از مؤلفات خویش (کشف‌الحیل ، نمکدان ، ویا هر کتاب دیگر که صلاح بدانید) درج نمائید وباعکس ناقابل بنده منتشر فرمائید زیرا عقیده‌مندم که هر کس روزی چند در بساط بهائی بوده وفی‌الحقیقة بر غلط کاریها ومفاسداخلاقی وخیانتهای ایشان آگهی یافته بیطرفانه بکنار رفتنش خیانتی‌است بجامعه والبته باید تا هرجا برایش ممکن ومقدوراست قلم فرسائی نماید ودری از انتباه بر روی مردم بگشاید تا دیگران مانند ما وشما و جمعی دیگر چند سال از عمرشان تلف نشود وبعلاوه وجودشان ولو سیاهی لشکر باشد موجب رونق بازاربهائیان وگمراهی مردم بی گناه نگردد زیرا مردم تقصیر ندارند گاهی یکنفر با یك لوح ونوشته و یك سلسله الفاظ بی حقیقت ویا تظاهرات محبت آمیز خادعانه این طایفه مواجه وکم کم مبتلا میشود واگر خیلی ذکی وفطن باشد وعاطفه ووجدانش هم درسایهٔ بی‌علاقه گیهای این قوم کشته نشد باشد پس از سالها میفهمد ازحرفهای بی‌حقیقتی چندپیروی کرده که یك کلمهٔ آن در اهل بها از رئیس تامرئوس مورد عقیده وعمل نبوده و همه را برای اغفال وفریب مردم بروی کاغذ آورده ویا بر زبان جاری کرده اند وآنوقت باید سالها زحمت بکشد تا خودرا ازآن قوم پر لوم نجات دهد وهرگاه بی‌وجدان باشد پس از آگاهی بر این امور یك آدمی میشود خائن ودروغگو وبی شرم وعاطفه بطوریکه از هیچ خیانتی انفرادی و اجتماعی باك ندارد و هرچه بیشتر بر دروغ رؤسای بهائی و اعضای محافل و لجان آگاه میشود بیشتر تعمد بر دروغ و تصنع مینماید و بیشتر بر اضلال مردم میکوشد . پس برای اینکه اقلا مردمی که بکلی فاسد نشده اند ازمضرات معاشرت وتبلیغات بهائیان آگاه شوند لازم‌است هر کس محرم این بساط بوده یا همین‌قدر معاشرتی نموده وچیزی فهمیده دانسته‌های خودرا باهل وطن خویش قلماً ولساناً بفهماند واینست که بنده یقین دارم جنابعالی بر اثر این شهامتی که فرمودید وپردهٔ این اوهام را دریده قدم در میدان مبارزت نهادید وامری که در مدت هشتاد سال‌حتی‌از

صدها بهائی برگشته که همه مانند سرکار مطلع شده ومنزجر بودند بروز کرده در موقعی قلم بدست گرفتید که یکنفر معین و نصیر نداشتید بالاخره بر اثر چنین اقدامات نیرومندانه وشجاعت ادبی مقامی را نزد حق و خلق احراز نموده اید که بیان آن ازعهدهٔ امثال من خارج وقلم از شرحش قاصر است و اگرچه تمام افراد ملت ایران قدر حضرتعالی را میدانند ولی امثال بنده که دراین بساط بوده وآگاهی کامل یافته‌ایم بیشتراز دیگران میدانیم که این بساط چه بساط نیرنگی است و با آنهمه تعصبات جاهلانه بهائیها شما چه کار بزرگی کردید وچه مقام مهمی را احراز فرمودید حالا بهائیان راضی نیستند البته باید راضی نباشند چه آنها که غرق این دریای اوهام شده‌اند بقسمی که عشرت وعیش ایشان ومنافع مضارشان بدین بساط پیوسته وبعضی ازآنها حتی مایل بخروج از این بساط هستند ولی مقتضیات فامیلی یاهواهای نفسانی مانعشان است از این که اقلا خودرا بیطرف سازند البته آنها هرگونه خصومتی با حضرتعالی اولا وشدیداً خواهند ورزید وباآقایان نیکو واقتصادثانیاً وخفیفاً وباامثال بنده وآقای صبحی در رتبهٔ سوم اقسام عداوتها مینمایند ولی آیا فقط برای خصومت ایشان باید انسان ازحقگوئی دست بردارد ؟ لاوالله بلکه باید گفت تا موقعی که مؤثر افتد ومملکت در بین صدها مفاسدی که بدان دچاراست ازاین یکی اقلا نجات یابد وبیش از این موجبات خسارت مادی ومعنوی ملت را فراهم نسازد وحمد خدا را که این مقصد در خطهٔ آذربایجان تا حدی انجام گرفته ودراین سنین اخیره بطوری بساط بهائیت رو بانحطاط رفته که بیش ازنصف خود یاروز گارشان برگشته و نصف دیگر هم علاقهٔ قلبی را تا درجهٔ بریده اند مگر دو سه خانواده که از بس ساده یا در دام افتاده اند بازگشتشان امری محال یا مشکل بنظر میرسد وگر نه ده خانوادهٔ بهائی در تبریز امروزه موجود نیست وهذه من برکة البراکة .

اکنون شرح قضیه اینجانب

درایام طفولیت که بمدرسه میرفتم نوکرپیرمردی داشتیم که دربیرونی منزل مامسکن داشت وسراً بهائی بود ولی فوق‌العاده ازما مخفی میداشت من برحسب عادت طفولیت باو میگفتم قصه برایم بگو اوهم بعضی قصص و افسانه‌ها میگفت تا آنکه‌قدری مراممیزیافت کم کم بنای تبلیغ مراگذاشته درلفافهٔ افسانه بعضی چیزهاازبابیت وبهائیت بمن میگفت واصرار داشت که

این صحبتهارا بروز مده متدرجاباصحبتهای اوازراست ودروغ انس گرفتم وچون بعدبلوغ رسیدم شروع کردم بتحقیق وتعمق و کنجکاوی وچون مادهٔ مرا مستعد یافت جداً باضلال و گمراهی من پرداخت ویکمشت عکس والواح و کتب ازرفقایش گرفته بمن داد ومن بالطبع از این حرفهای تازه نشاطی یافته مایل شدم که بخوبی ازمبادی وامورشان اطلاع یابم لذامرا بمحفل برد ونخستین محفلی که دیدم درمنزل میرزا حیدرعلی اسکوئی بود که مبلغ اعظم حضرات بودوامروز بسزای عمل خودرسیده در کمال فلاکت و پستی است و این هم دلیل است براینکه شایعات بین مردم که بهائیان از مروجین خود دستگیری مینمایند دروغ وبی حقیقت است و خودشان این گونه حرفهای بی حقیقت را انتشارمیدهند تامردم بطمع افتاده بدیشان بگروند وحال آنکه هر کس چندی درمیانشان ماند میفهمد که اصلا این بساط رابرای گوش بری و کلاه برداری گسترده‌اند ودایم دستشان دراز است وباسامی مختلفه پول ازمردم میگیرند خلاصه برحسب سادگی ذهن وبی خبری از اخبار و آثار اسلامی تزلزلی برای من حاصل شد وهنوز کاملا بهائی نشده بود که رابرت مرابعباس افندی دادند وفوری لوحی بنام من فرستاده تعریف و تمجید زیادی ازمن کرده بود که باوجود بی حقیقتی بمفاد اینکه گفته اند (خوش آمدهر که راگفتی خوش آمد) مراخوش آمد ومتدرجاًمرا بحضرات ملحق ساخت وهمان قسم که عادت ایشان است که هرتازه وارد را بتشویق وتمجید بیحد برسرخدمت وتبلیغ وشعر ونثرو گفتن ونوشتن وامیدارند مرا بترویج واداشتند وچندی نگذشت که تحصیلات من هم تمام شده وطبعی داشتم واشعار عربی و فارسی میسرودم و حتی قصیدهٔ عربی مرا حاجی امین برای عباس افندی فرستاد وبازلوحی برایم فرستاد وفوق العاده ازمن تمجید نمود .اما از آنجاکه خداوند متعال هر شخص بی گناه را که متعمد بر گمراه شدن و گمراه کردن نباشد بالاخره دستگیریش میفرماید پس از محرم شدن دربساط بهائیان وآگاهی برهمهٔ کتب والواحشان راه بیداری و آگاهیم بازشد از طرفی مبلغ مرد وازطرفی احاطه واطلاعم براصول واساس وفلسفه ومبادی اسلامی بیشترشد وازطرفی آگاهیم براسرار واعمال خفیهٔ این طایفه روبه ازدیاد بود وازجهتی تناقض وتباینی که هرروزدرنوشتجات عبدالبهاء عباس بظهور می پیوست مزیدبربیداری من میشد زیرا درهرسال وماه وهفته یك بی حقیقتی ازگفته‌های او برمن واضح میگشت که چون بعضی از آنها در

کشف‌الحیل درج است وخودشما بهتر ازمن میدانید بتکرار آنهانمیپردازیم (مانند قضیه محمدعلی شاه قاجار که افندی وعدهٔ نصرت باوداده حتی اورا منصوص اقدس خوانده بود ومانند داخل نشدن آمریکا در جنگ که افندی وعده داده بود ومانند رفتن خودش بعشق‌آباد که بوعدغیرمکتوب مؤکد کرده بود ومانند خبری که برمصداق گفته دانیال نبی درسیصد وسی‌وپنج قمری داده بودوهکذا صده‌لوح خصوصی که احمدومحمود وتقی‌و نقی را بماموری چندوعده داده بود که حتی اغلب آنهاهم امورعادی‌بودواگرواقع میشد امر خارق‌العادهٔ نبود که دلیل برچیزی باشد معهذا تمام آنها مخالف وعوداوشد وبعلاوه بسی‌چیزها درالواح اودیده شد که همه دلیل برجهل و بی علمی افندی حتی‌ازتاریخ ومسائل‌عادیه بود) خلاصه این امورهم مزید بربصیرت من‌شد ودر همان‌سال ۱۳٤۰ هجری که عباس افندی وفات یافت وبقیهٔ دروغهای اونیز مبرهن گشت پیش‌ازنشر کشف‌الحیل این‌بنده موفق برعدول‌ورجوع بعالم اسلامی گشته دامن ازایشان‌دورداشت و اینك ده‌سال است که بکلی ازایشان دورم ومراوده‌را بکلی قطع کردم امااین یکی را عرض‌نکردم که بنده دربین بهائیان بلقب ملازاده معروف‌شدم درحالتیکه این لقب‌من نبوده ونیست ودر هیچ‌جامعه هم بدین لقب مشهور نبوده و نیستم فقط تفوه بابیها بدین‌لقب برای آن‌بود که چون والدماجدم ازعلماء تبریزاندلذا حضرات مراملازاده میگفتند که دربین یارواغیاروانمودنمایند که ازخاندان علماء یکی بایشان گرویده واین‌عادتشان‌است که ازطرفی با علماء نهایت خصومت‌را دارند وبهمه ازصغیر و کبیر دشنام میدهندبلکه بالا تر ازعلماء هم . . . ولی ازطرفی برای تخدیش ذهن عوام همان قسم که ظاهراً اسامی ائمه را باحترام در الواح و کتب خود ذکر کرده در خلوت رخلاف آن میگویند درحق علماء هم همان قسم باطناً بدبین و بدگو و ظاهراً هرکسی نسبتی بخاندان‌علم داردآورا بخود منسوب میدارند وبدان افتخار مینمایند حتی‌رئیسشان افندی درمقالهٔخویش که به مقاله‌سیاح شهرت داده دلیل حقیقت باب وبهارا این‌قرارمیدهد که چند صدنفر ازعلمای عصر باو ایمان آورده اند. حالا این حرف‌هم راست‌است یادروغ وآن‌چندنفر که او بمبالغه چندصد نفرقلمداد کرده‌نیمچه ملا بوده اند یاازعلماءمطلبی دیگراست که ازموضوع ما خارج است .

خلاصه اینکه بندهٔ بملازاده مشهور نبوده ام وحتی جنابعالی هم در

کشف‌الحیل که ذکر مرا مختصر انگاشته و بدین لقب ملازاده یاد کرده‌اید براثر شایعات بهائیان و مسموعات ازایشان بوده‌است والا در تبریز هر کس مرا میشناسد باسم خودم (مرتضی خان فائزی) میشناسدحال برویم بر سر اعمال وافعال زشت واقوال و گفتار ناهنجاری که درمدت ده‌سال از اوقات معاشرت خود بابهائیان دیده وشنیده ام خداشاهد است بقدری آنها زیاد است که اگر بخواهم هرچه را درنظرم مانده است بنویسم چندجلد کشف الحیل رامدول میسازد والبته ذکر تمام آنها غیرمقدور است وبعلاوه بعضی ازآنهارا بهیچ‌عنوان وتحت هیچ‌لفافه نمیتوان نوشت لذا فقط برای‌نمونه یکی ازقضایارا عرض‌میکنم که همین‌قدر مسطورۀازاخلاق واعمال بهائیان بدست آمده باشد وعقلاتصدیق کنند که دوری ازچنین قومی لازم بوده و من گناهکار وبیوفا وحق‌ناشناس نبوده ام که پس از ملاحظه واصغا صدها ازاین قبیل دامن را ازایشان دورداشته ام . تقریباً سن من به‌بیست وپنج‌یا بیشتر رسیده بود که رسماً از مروجین بهائیت و محرم محافل و اسرار ایشان شدم اولا درمدتی که بمحفل خصوصی وعمومی ایشان میرفتم ومرا کاملا ازخود دانسته کمترچیزی از بنده مکتوم میداشتند بجز نفاق وتقارو کدورت وبی‌مهری وتقلب وکلاه برداری چیزی از ایشان ندیدم و هرچه میخواستم یك‌مجلس بدون کدورت ونفاق وحرفهای مزخرف برکنارشود وبعقیدۀ خودم‌روحانیتی که حضرات‌ورئیسشان بدان تظاهر مینمودندمشاهده کنم ممکن‌نمیشدهمیشه برسر اموری‌عادی ومادی باهم درکشاکش بودند و یکدیگررا تقبیح مینمودند در صورتی که تقبیح کننده‌نیز از سنخ خودشان بود واغلب تقبیحی که میشد سراً برسر این بود که چراتقی خیانت کرده و یاعشرت نموده وقتی که مقبح بود ازآن محروم مانده ثانیاً یکی‌چند واقعه رخ داده که هربینندۀ ازایشان متنفرمیشد وهریك ازآنها ازدیگری قبیح تربود ازآنجمله .

محمد آقانامی بودشانزده هفده‌ساله‌بزیبائی‌مشهور یکوقت این‌محمد آقا مفقودشد ومادرش تامدتی تلاش میکرد که اورا پیداکندتا آنکه خبر رسید که با استاد غنی بطهران رفته .استاد غنی پیرمردی بود شصت بلکه هفتاد ساله و اویکی از بهائیان مخلص بودکه ثانی برایش نبود محمدآقا هم بهائی جوانی بودکه محل رجوع خدمات امریه بود وگویا مادرش چندان توجهی بامربهائی نداشت . یکروزشنیدم استاد غنی ازطهران آمده

پس از چند روز رفتم بمسافر خانهٔ بهائیان دیدم مجلسی است مرکب از مبلغین ومروجین واعضای محفل ومنجمله میرزا حیدرعلی اسکوئی حاضر است واستادغنی‌هم دروسط مجلس نشسته محمد آقاهم در صف نعال قرار گرفته ولی ازسیمای همه آثار برودت وخمودتی ظاهر است پس‌ازنشستن وتعارف دیدم محمد آقاشروع بصحبت کرده بی‌مقدمه رو باستادغنی کرده گفت ای پیره کفتار بدرفتار باتوجه کرده بودم که مرا فریب داده ازمادرم جدا کرده بوعده ونویدهائی که یکی ازآنها حقیقت نداشت بطهران بردی وچند مرتبه اظهار مطلبی کردی که من اهلش نبودم تافلان شب که مرا مجبور کرده بزور بامن عمل قبیح کردی‌وازعمل ناشایسته خود که من‌بدان عادی‌نبودم مریضم ساختی‌وباوجودمرض دست ازمن برنمیداشتی تابالاخره از توفرار کرده باچه زحمت‌ومشقت و خواری وذلت بتبریز آمدم امااستاد غنی تا آخر جزسکوت جوابی نداشت وبالاخره عوض اینکه محفلیان‌اورا ازجمع خودخارج سازندمحمدآقارا‌تهدید کردند که‌باید ازتکرار این‌حرف بپرهیزی که ضرری بامر نرسد !

باری برای نمونه همین یك‌قضیه بس‌است وبقیه راباانصاف اهل‌نظر میگذارم که آیاصاحبان چنین‌اعمال چگونه میگویندمابرای تهذیب اخلاق آمدیم وحال آنکه ازهرشخص متقی پرهیز دارند وبهر فاسقی آمیزش زیاده‌تصدیع‌نمیدهد **مرتضی‌خان‌فائزی‌عضو دفترشیروخورشید‌سرخ**



پس از چند روز رفتم بمسافر خانهٔ بهائیان دیدم مجلسی است مرکب از مبلغین ومروجین واعضای محفل ومنجمله میرزا حیدرعلی اسکوئی حاضر است واستادغنی هم دروسط مجلس نشسته محمد آقاهم در صف نعال قرار گرفته ولی ازسیمای همه آثار برودت وخمودتی ظاهر است پس ازنشستن وتعارف دیدم محمد آقاشروع بصحبت کرده بی‌مقدمه رو باستادغنی کرده گفت ای پیره کفتار بدرفتار یاتوجه کرده بودم که مرا فریب داده ازمادرم جدا کرده بوعده ونویدهائی که یکی ازآنها حقیقت نداشت بطهران بردی وچند مرتبه اظهار مطلبی کردی که من اهلش نبودم تافلان شب که مرا مجبور کرده بزور بامن عمل قبیح کردی وازعمل ناشایسته خود که من بدان عادی نبودم مریضم ساختی وباوجودمرض دست ازمن برنمیداشتی تابالاخره از توفرار کرده باچه زحمت ومشقت و خواری وذلت بتبریز آمدم امااستاد غنی تا آخر جزسکوت جوابی نداشت وبالاخره عوض اینکه محفلیان اورا ازجمع خودخارج سازند محمد آقارا تهدید کردند که باید ازتکرار این حرف بپرهیزی که ضرری بامر نرسد !

باری برای نمونه همین یک قضیه بس است وبقیه رابانصاف اهل نظر میگذارم که آیاصاحبان چنین اعمال چگونه میگویندمابرای تهذیب اخلاق آمدیم وحال آنکه ازهرشخص متقی پرهیز دارند وبهر فاسقی آمیزش ؟ زیاده تصدیع نمیدهد **مرتضی خان فائزی عضو دفترشیروخورشید سرخ**

